تذکره نویسی در زبان فارسی

جلد دوم

بکوشش

آذرمیدخت صفوی



مرکز تحقیقات فارسی

دانشگاه اسلامی علیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

تذکره نویسی در زبان فارسی

مجموعه مقالات سمینار بین المللی

جلد [illegible]

بکوشش

آذرمیدخت صفوی



مرکز تحقیقات فارسی

A-4، خیابان شبلی

دانشگاه اسلامی علیگره



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی، دانشگاه اسلامی علیگره

نام کتاب : تذکره نویسی در زبان فارسی

بکوشش : آذرمیدخت صفوی

نوبت چاپ : ۲۰۱۲م

چاپ خانه : تهری وی پرنتر، بنی اسراییلان، علیگر

فهرست مقالات

(ترتیب اسامی نویسندگان گرامی طبق حروف الفبا)

مقالات اردو

جلد دوم

مقالات فارسی، اردو و انگلیسی

شاعران دوره بازگشت ادبی در تذکره حدیقة الشعرا

دکترماه نظری*

مقدمه

تذکره نویسی در ایران از دیرباز رایج و مورد توجه بوده است زیرا ایرانیان پیوندی دیرینه با شعر یعنی کلام زیبای ظریف همراه با وزن و آهنگ داشته اند. از سده ی پنجم که شعر فارسی شکوفا و بالنده گشت همواره مردم ایران سخنان پخته وسخته ی گویندگان را برای استفاده ی دیگران یا برای رضایت خویش جمع نمودند. نخستین مجموعه شرح حال و اشعار شعرا «تذکره مناقب الشعرا» ، از ابوطاهرخاتون موفق الدوله است. تذکره ی حدیقه الشعرای هم یکی از منابع و مآخذ قابل توجهی است که به ادب و فرهنگ در عصر قاجار پرداخته و در بر دارنده ی زندگی نامه و شعر هزار و چهار صد و هشتاد شاعر است. مؤلف این تذکره حاجی میرزا احمد ایشیک آقاسی شیرازی معروف به «سید احمد دیوان بیگی شیرازی» است. وی تألیف **حدیقة** الشعرا را در بین سنین بیست تا سی سالگی و در سال های۱۲۷۰ ـ۱۲۶۰ آغاز کرده و پس از مدتی تأخیر به دلیل مشاغل دیوانی در سال های ۹۶-۱۲۹۴ به تکمیل آن پرداخته و زندگی نامه شاعران را تا سال ۱۳۱۰ آورده است. دکتر عبدالحسین نوایی در مقدمه ی این کتاب می گوید: «کتاب حاضر، تذکره ای است ارزنده و مُفصّل از شاعران، ادیبان، عارفان، درویشان و بزرگان عصر قاجار، از آغاز تا سال های واپسین سلطنت ناصر الدّین شاه و به عبارت دقیق تر تاریخ شعر ای ایران از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۱۰ هجری، دهه ی دوم قرن چهاردهم.» (دیوان بیگی: ج۱ ،مقدمه : ۵)

این تذکره بعد از تذکره ی آتشکده آذر تألیف شده و در بر دارنده ی شرح حال شعرای ایران و هند است. (همان : ۱۲) از تذکره **حدیقة** الشعرا تنها دو نسخه در دست است. احمد گلچین در این مورد می گوید: «نسخه اصل ۱۴۳۰ برگ،

---

* استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج ـ ایران

تحریر در متن وهامش،و چون نسخه اول است به یک قاعده نیست، کاغذ رنگارنگ، جلد تیماج مشکی، و نسخه ثانی به خط مؤلف است و جزو کتب استاد فقیه عباس اقبال آشتیانی است که در کتابخانه دانشکده ادبیات تهران به شماره ی ۲۸۱ ثبت شده است.» (گلچین معانی، ٤٤۰) تذکره **حدیقهٔ** الشعرا از کلیّه ی تذکره های دیگر عام تر و بهتر است زیرا : «۱- از لحاظ زمانی مدت بیشتری را شامل شده، یعنی از ۱۲۰۰تا ۱۳۱۰ به معرفی شعرای هند و ایران پرداخته است. زیرا آذر بیگدلی در سال ۱۱۹۵ در گذشته و تذکره را در ۱۱۹۳ به پایان رسانده یعنی تقریباً تا پایان قرن دوازدهم و دیوان بیگی تذکره ی **حدیقهٔ** الشعرا را از آغاز قرن سیزدهم بنیاد نهاده است.

۲- **حدیقهٔ** الشعرا منحصراً مربوط به شعرای معاصر است ودر آن از ۱٤٤۰ شاعر و هشتاد شاعره یاد شده و چنین شماری از شاعران در تذکره های دیگر بی نظیر است.

۳- مؤلف در ذکر شرح حال به هیچ وجه کوتاهی نکرده است و هر چه دانسته و توانسته است در تکمیل مطالب کوشیده است.

٤- نثر کتاب ساده و روان است و مؤلف هرگز به دنبال عبارت پردازی و جمله سازی نبوده، و معنی را فدای لفظ نکرده است و از همه مهمتر این کتاب را به فرمان کسی به دست نگرفته، یا به طمع صله و خلعتی قلم بر کاغذ ننهاده، در نتیجه از کسی (مگر به اعتقاد و تصور خود) مدح و ثنایی نگفته وبه جانبداری کسی یا کسانی بر نخاسته بلکه گاه گاه انتقادات به جایی هم کرده و نفرت خود را از نو دولتان روزگار به تلویح و تلمیح بیان داشته است.

٥- مؤلف **حدیقهٔ** الشعرا به تاریخ و مسائل تاریخی توجهی شایان تقدیر داشته تا آن جا که گاه شعر ـ حتی یک بیت ـ را بهانه برای طرح مطالب تاریخی قرار داده و این معنی را با صراحت در مقدمه و متن کتاب اعتراف کرده است.

٦- در این کتاب تنها به ترجمه حال شاعران اکتفا نشده، بلکه مؤلف که خود از دراویش نعمه اللهیه بوده سلسله ی عرفا را نیز تا زمان خود به رشته ی تحریر در آورده و خلاصه کتابی پر مطلب و مشحون به مسائل تاریخی و شرح حال علما، عرفا، شعرا و خطاطان پرداخته است.» (**حدیقهٔ** الشعرا ،۱۳٦٤:مقدمه ۱۲-۱۱)

❊❊❊

در اواخر دوران صفویّه و دوره ی نادر شاه افشار، در میان بعضی از ادیبان و شاعران اندیشه هایی در رد و طرد سبک اصفهانی(هندی) پدید آمد. این اندیشه ها در دوران کریم خان زند به نهضتی ادبی تبدیل شد. در بعضی از تذکره هایی که از اواخر دوران صفویّه به بعد نوشته شده، از سبک هندی انتقاد کرده اند. لطفعلی آذر بیگدلی، نویسنده ی «آتشکده ی آذر» در بیان احوال صائب ، بزرگترین شاعر سبک هندی می گوید: «...از آغاز سخن گستری ایشان، طرق خیالات متینه ی متقدمین مسدود و قواعد مسلّمه ی استادان سابق مفقود و مراتب سخنوری بعد از جناب میرزای مشارالیه که مبدع طریقه ی جدیده ی ناپسندیده بود هر روز در تنزّل، تا در این زمان بحمدالله چون حقیقت شیء حافظ شیء است، طریقه ی مخترعه ی ایشان بالکلیّه مندرس، قانون متقدمین مجدد شده و اشعار جناب میرزا گویند قریب به هزار بیت می شود. با آن که به قصیده و رباعی و مثنوی مطلقاً میل نداشته اکثر اشعار ایشان ملاحظه ی این چند بیت به سعی فراوان از او انتخاب شد. با این خیالات سست، سبب شهرت بی جا او گویا کمالات نفسانی اوست که مشهور است ...» (آذر بیگدلی،۱۳۳٦، ۱۲۵-۱۲۲)

در میان اشعار فراوان او، چند بیتی را قابل ذکر دانسته است وبس. این گونه قضاوت ها تا اواخر دوره ی بازگشت ادبی و حتی تا روزگار ما، در مورد سبک هندی ادامه یافته است و مانع بررسی دقیق و داوری درست این شیوه شده است. هم چنین ملک الشعرای بهار در اشعار خود چالش های سبک اصفهانی را این گونه باز گویی می کند:

فکرهاسست و تخیل ها عجیب　　　و ز فصاحت بی نصیب

شعر پر مضمون ولی نا دلفریب　　(رک :آرین پور،۱۳۵۱:ج۱/۹)

رضاقلی خان هدایت در آغاز تذکره مجمع الفصحا در این مورد می گوید: «در زمان ترکمانیه، صفویه و الواریه، طرز های نکوهیده عیان شد .... به جای حقایق وارده، مضامین بارده و به عوض صنایع بدیعه و بدایع لطیفه مطالب شنیعه .... خاصه در عهد صفویه و افشاریه و اوایل زندیه، مایه غروب اختر فضل، دانش،

فصاحت، بلاغت، حکمت و معرفت گردید ... در اواخر دولت الواریه چند تن را سلیقه بر احیای شیوه متقدمین قرار گرفت و....» (هدایت ،مجمع ،۱۳۳۶: ۱۱۲) بعد از عهد صفوی و دوران فترت ادبی طولانی، که کشور در آتش تجزیه ی ناشی از فقدان حکومت مقتدر مرکزی می سوخت، دوران تازه ای با همان شعار «تشیّع» آغاز شد و روزگار حاکمیّت یافتن طایفه ی قاجار، به سر کردگی آغا محمّد خان، فصل تازه ای در ادب فارسی گشود. آغا محمّد خان با قدرت نظامی وتکیه بر شمشیر توانست حدوداً همان متصرّفات عصر اقتدار صفویان را زیر نفوذ خود در آورد. نهضتی در شعر فارسی در دو مرکز عمده یعنی اصفهان و شیراز به وجود آمد که به قول ریپکا: «در دوره ی زندیه به پاریس کوچکی تبدیل شده بود.» (ریپکا،۱۳٦٤: ٤٨٥) که در دوران بازگشت ادبی قوت و شوکتی یافت. این عصر دوران رسوخ تمدن و فرهنگ غرب (پس از انقلاب کبیر فرانسه) به ایران بود. احیای رسم مدیحه سرایی در سراسر این دوره جز در عصر میرزا تقی خان امیر کبیر از دقیقه های ادبی است که امرا و وزرای از یک سو و علاقه شاهان خوشگذران قاجار از سوی دیگر، باعث رونق مدیحه سرایی و گرمی بازار شعر و شاعر گردید. این امر باعث استمرار شیوه ی شعر قدما، به ویژه اسلوب مدیحه سرایی در قالب قصیده شد، برخلاف دوران صفوی که شعر بیشتر در میان پیشه وران، بازاریان و طبقات عامّه مردم رایج بود و علما و خواص جز به ندرت بدان رغبتی نشان نمی دادند، در این دوره موجبات بازگشت به اسلوب کهن شعر فارسی فراهم شد. شعر مورد توجه خواص و علما قرار گرفت و صرف قریحه برای شعر و شاعری کافی نبود. اصول و قواعد شعری این عصر تقریباً همان مبانی و موازین قدماست که فی المثل در «المعجم فی معاییر اشعار العجم » شمش قیس آمده بود. در این عصر لسان الملک سپهر، کتاب «براهین العجم» را گرد آورد. رواج این کتاب نشان داد که دوره ی شاعران بازاری عاشق پیشه ی خوش ذوق سپری شده است، زیرا آگاهی از اصول و مبانی فنی شعر، قواعد و اسالیب ادب نیز ضرورت تام داشت. شعر و شاعری در عهد قاجار با بررسی تذکره ی حدیقه الشعرا و سایر تذکره

های این عصر، تنها در انحصار شاعران درباری و رجال دیوانی نبود. در واقع، بعضی از علما و حکما و گاهی مجتهدان بزرگ هم اقبالی شایان به شعر فارسی داشتند، چنان که ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲٤٤) از مجتهدان نامی این عصر، با تخلّص «صفایی» شعر می سرود. دیوان غزلیّات و مثنوی طاقدیس او از قدرت قریحه ی وی حکایت می کند. حاج ملاهادی سبزواری (متوفی ۱۲۸۹)، حکیم و فیلسوف نامدار متخلّص به «اسرار» نیز صاحب دیوان غزلیّات بود و میرزا حبیب خراسانی (متوفی ۱۳۲۷)، از مجتهدان و ائمه ی جماعت مشهد، با وجود اشتغال به تدریس علوم شرعی، به شعر و شاعری نیز توجهی خاص نشان می داد. در کنار شعر و شاعری تصوّف هم تا حدی نسبت به دوره های گذشته رواج پیدا کرد و شعر تا حدودی وسیله ی نشر عقاید و تعالیم عرفا نیز قرار گرفت. البتّه شعر صوفیانه ی این دوره هرچند زیاد است، به لحاظ کیفیت با آن چه در عهد مولانا و حافظ با هنرمندی کامل خلق شده است قابل مقایسه نیست. به ویژه تصوف به خاطر مخالفت دید فقها و متشرّعه، در بین عامّه، نفوذ و رسوخ در خوری پیدا نکرده بود. نادر وآغا محمّد خان قاجار، به شاعران اعتنایی نداشتند و شاعران هم ازآن ها روی برگرداندند. در عهد فتحعلی شاه با تشویق شاعران وادیبان، رونق محفل انس دربار قاجار، حکایت از تجدید شکوهمند عصر غزنوی را دارد. «شاعرانی نیز به توقع صله، به وی پاسخ دادند و بازار ثنا گستری و شعر درباری بار دیگر رونقی گرفت و شاعرانی چون فتحعلی خان صبا، عبدالرّزاق دنبلی، فروغی کاشانی، صبورکاشانی، صاحب، نشاط و سحاب از سوی وی حمایت شدند.» (بهار وادب فارسی، ۱۳۵۵ : ج۱/۵۵-٥٤) حلقه ی شاعران در دربار قاجار تشکیل گردید که سرایندگانی چون صبا، مجمر، نشاط و سحاب از مشاهیر آنان به حساب می آمدند. فتحعلی خان صبا، ملک الشّعرای دربار شد و ده ها شاعر قصیده گو و غزلسرا در «انجمن خاقان» (که به نام فتحعلی شاه به این نام خوانده شده بود)، بر گردِ فتحعلی خان صبای کاشانی جمع شدند و به امید صله و کسب موقعیّتی برتر به ستایش شاه قاجار روی آوردند. در دوران اولیّه عصر ناصری عصر وقفه در کار

شعر وادب بود؛ زیرا هم خود شاه جوان و بی تجربه بود و هم زمامداران واقعی امور مملکت، یعنی امیرکبیر، به شعر و شاعری به ویژه طرز مدیحه پردازی اعتقادی نداشت و حتی شاعران بنامی هم چو قاآنی را به باد تمسخر می گرفت. در دوره ی دوم حکومت ناصری، که با قتل امیرکبیر (سال ۱۲۶۸) آغاز شد، رونق ادبی بازگشت. ناصرالدّین شاه تجربه ی بیشتری کسب کرد و ذوق ادبی و شعریش شکوفا شد و هم وزیران که بعد از امیر کبیر روی کار آمدند با شاه هم سلیقه تربودند. در این عصر، شعر، ادب هنر و صنایع ظریفه تشویق شد و زمینه مجالس انس شاعران در دربار فراهم شد. سروش، فتح الله خان شیبانی و محمود خان ملک الشّعرا از سر آمدان این عصر بودند و لقب شمس الشّعرایی بعد از مرگ قاآنی به سروش تعلق گرفت. در شهرستان ها هم بساط ادب گسترده تر شد. در شیراز خانواده ی وصال، در اصفهان به عنوان مرکز قدیمی شعر و ادب گروهی دیگر و در خراسان هم ملک الشّعرای صبوری زمامداران مُلک ادب شدند. شاهان قاجار می خواستند چیزی از سلاطین غزنوی کم نداشته باشند. بنابر این، زمینه طوری فراهم گشت که برخی از شاعران، به حماسه روی آوردند، مانند صبا که حماسه ی مذهبی «خداوند نامه» و حماسه ی تاریخی «شهنشاهنامه» (با تقلیدی از شاهنامه فردوسی) که وقایع عصر فتحعلی شاه و آغا محمّد خان و ذکر جنگ های عبّاس میرزا با سپاه روسیه ی تزاری را بازگو می کند سروده شد. قاآنی در ترجیع بند معروف خود، از نظر شیوه به سعدی و حافظ و از نظر طرح موضوعات عرفانی به سنایی نظر داشت و البتّه عرفان او، عرفان علمی و فلسفی ابن عربی است. (بهار، ۱۳۵۵ :۵۵-۵٤) بسیاری از تذکره نویسان و نگارندگان تاریخ ادبیّات، فقط از شاعران مستعد و طراز او دوره بازگشت نام برده اند و به قول آرین پور: «از ذکر احوال واشعار گروهی بی شمار از شاعران حرفه ای درجه دوم وسوم که ریزه خوار خوان بوده و شایسته امعان نظر نبوده اند و نیز از امرا و شاهزادگان که از راه تفنّن وخود نمایی یا تقرّب به ممدوح و تحصیل جاه و مقام، شعر سروده اند نامی به میان نیاورده و از ذکر نام آنان بی نیاز گشته اند.) (آرین پور،۱۳۵۱ : ۱۰) علیرغم نابسامانی

های دوره قاجار، در صحنه ی فرهنگ، علم و ادب حائز اهمیّت خاصی است به خاطر کثرت مؤلفان و مترجمان فرهنگ دوست، و نوشتند کتاب های سودمند تاریخی وادبی. از سوی دیگر بازار خط و انشا نویسی و فنون ترجمه و هنر نقاشی پیشرفت قابل توجهی داشته است. شاعران و ادیبان دوره قاجار منحصر به درباریان و اهل دیوان نمی شود به همین دلیل شاعران این دوره را می توان به گروه های زیر تقسیم کرد:

۱- شاهان و شاهزادگان شاعر: مانند «خاقان» (فتحعلی شاه قاجار)، «آگاه قاجار» (اردشیر میرزا رکن الدوله) نواده فتحعلی شاه فرزند عباس میرزا، ابوالفتح خان زند (پسر کریم خان زند)، طلوعی صفوی (از شاهزادگان صفوی)، فردی زند شیرازی (از بزرگان زندیه)، مسرت هندی (از کاتیهه شاه جهان پور)، منتخب یزدی (پسر ساتی بیگ از سر کردگان احمد شاه افغان)، والای قاجار (از فرزندان فتحعلی شاه) و..

صدر اعظم که بــــه قصر قدرش　　راست این طارم مینو ماند
باغی آراست که چون باغ بهشت　　که از گل و سنبل دلجو ماند
دیده ی نـــرگسش از مخموری　　به دو چشم خوش آهو ماند
طبع آگاه بـــه تاریخش گـــفت　　«این نظامیّه بــــه مینو ماند»

(آگاه، رک حدیقة الشعرای ،۱۳٦٤،ج۱ :٦٠)

دهد بوس وستاند جان ، دلا بستان که شد ارزان
بهای بوسه ی جانان به نقد جان بی حاصل

(همان :٦٠)

اگر ریزد در شهر توام خون　　نخواهم رفت از شهر تو بیرون

(والای قاجار۱۳٦٦ :۱۸٦٠)

۲- وزرا و منشیان: وزرایی که صاحب ذوق وطبع شاعری بودند مانند: طایر شیرازی (وزیر آغا محمّد شاه و وزیر فتحعلی شاه)، شوری اصفهانی (وزارت امامقلی میرزا را بر عهده داشت)، صبور کاشانی (منشی عباس میرزا)، طالب

شیرازی (صدارت دیوان خانه ی عدلیه فارس را به عهده داشت)، شهاب بیرجندی (در نزد امیر قاین و بیرجند وزارت داشت) و... . (حبیب آبادی،۱۳۸۷ : ۳۵)

به من تا مهربان پیر مغان است چه غم گر آسمان نا مهربان است
به زاهـد باد ارزانی بهشتی اگر غیر از خـرابات مـغان اسـت

(طایر شیرازی ، رک **حدیقة** الشعرا،۱۳٦۵ :۱۱۰۰)

پریشان زلف مشکین با رخ دلبر کند بازی
هـمی مانـد سمندر را که با آذر کند بازی

(شهاب بیرجندی ، رک **حدیقة** الشعرا،۱۳٦۵: ۹۰٤)

۳- مدیحه سرایان درباری مانند: دانش اصفهانی، بقای اصفهانی، مجمر اردستانی اصفهانی «مجتهد الشعرا ی دربار)، ندیم مازندرانی، واله لگزی داغستانی (شاعر صاحب تذکره)، افسر شیرازی و...

مطلع صبح سـعادت اثر عید غـدیر پس شبیه است به دیدار دلارای وزیر
بس مبارک بود امروز به ما مطلع شمس بدل رای وزیر است مـگر شمش منیر
نی غلط گفتم کان هر دو پی نظم امور خواجه تاشند از خدمـت درگاه امیر
میرملت شه دین صهرپیمبر که نشست در چنین روزی بر جای پیمبر به سریر
من زکوته نظری می نه بگویم که خداست لیک گویم که ندارد چو خدا شبه و نظیر
مطلع عیدجلوسش به دوصدعیش وسرور باد فرخنده بـه شهزاده ی جمشید سریر

(افسر اصفهانی رک **حدیقة** الشعرا،۱۳٦٤ : ۱٤۱)

٤- علمای و حکما با ذوقی که شاعر هم بودند مانند: ملا محسن نهاوندی، ملا حسین ساروی، دانش رشتی، داور شیرازی، طایر جهرمی (از بزرگان سادات جهرم)، فنای خویی(از بزرگان سادات خوی)، محیط کرمانی (از سلسله ی شیخیه)، مخلص شیرازی (در زمره ی طلاب)، میرزا مهدی خویی (از سادات بزرگ ساوه)، حجاب یزدی (از سادات طبا طبایی)، حاجی ملا مهدی کرمانشاهانی (از دارالایمان قم)، حاجی ملا مهدی نراقی (از فضلا و علمای بزرگ ملت اسلام)، مهربان اورنگ آبادی (از سادات رضویه)، نیاز جوشقانی (از سادات طباطبایی)، وامق اصفهانی (از سادات زواره)، ولایت الله آبادی (مداح اهل بیت)،

بر اوج سپهر کبریا، مــاه حسین　　در مملکت قدس، شهنشاه حسین
برخاست کمربسته پی دعوی حق　　انـگشت شهادت یدالله حسین
(ولایت الله آبادی ،رک همان: ۲۰۴۱)

به سر زلف مهی گشته گرفتار دلم　　به بلای سیهی گشته گرفتار دلم
(محیط کرمان، همان : ۱۶۱۶)

ملاحسین ساروی، از سلسله ی علما ی ساری مازندران، علاقه مند به شعر و شاعری است که بیت زیر از سروده های اوست.

شب مرگ است آمد یار چون عمرم به سر امشب
چه بودی گر اجل می داد مهلت تا سحر امشب

(ملاحسین ساروی،همان:۴۴۶)

ملامحسن نهاوندی: از علمای با ذوق و حال، که در دربار به تعلیم شاهزاده محمود میرزا می پرداخت، نیز شعر می سرود.

شکوفه جور و ثمر دشمنی و برگ جدایی
تو ای نهـال محبت خدا کند که نرویی

(ملامحسن نهاوندی همان :۱۲۶۵)

۵- شاعران عارف مسلک مانند: عشرت فسونی (عارف مسلک وفقیر مشرب و مرتاض)، مرشد زواره ای (از عرفا واهل ذکر)، مهری خویی (از بزرگان و فقرای زمان)، وهبی شاه جهانپوری (عارف مسلک)،

در نهان خانه ی دل شاهد طنّازی هست　　هان در این پرده نهان پرده براندازی هست
(وهبی شاه جهانپور،همان: ۲۰۴۳)

من دل به غم تو بسته دارم ای دوست　　درد تو به جـان خسته دارم ای دوست
گفتی بــه دل شـــکسته مـــا نزدیکیم　　من نیز دلی شکسته دارم ای دوست
(مرشد زواره ای،همان :۱۶۳۰)

۶- بزرگان و اعیا ن شاعر پیشه: شهاب ترشیزی (از بزرگان قهستان)، صافی قزوینی (از بزرگان اکبرآبادی)، کوثر هندی (از بزرگان سلسله ی شطاریه)، مهدی

خان کلهر کرمانشاهانی (از بزرگان سلسه ی کلهر)، وفای یزدی (از اعیان و سلسله ضرابیان یزد)،

با آن که آن نازک بدن، پوشیده چندین پیرهن
چون زادگان طـبع من، عریان به بازار آمده

(وفایی یزدی ،همان: ۲۰۲۷)

نگذرد فکر می و شیشه ز اندیشه ی ما می ما خون دل ما ،دل ما شیشه ی ما

زعکس روی ساقی بزم عشرت گلشن است امشب
قدح را از می گـلگون پر از گل دامن است امشب
چه قوت بود در طالع، چه دولت بود اندر سر
صراحی را که دست یار طوق گردن است امشب

(شهاب ترشیزی، رک **حدیقة** الشعرا،۱۳٦۵ :۹۰٦)

۷- شاعران پارسی گوی هند: اغلب در ایران متولّد شدند و به علل مختلف، مقیم هند شده اند مانند: شهرت شیرازی، مونس اصفهانی و مَنّت دهلوی (در هندوستان)، معّز هندی، نذیر هندی، موچی و منعم مرادآبادی (درلکهنو)، نعیم هندی (دهلی)، وفای قمی، اشراق اصفهانی (در هندوستان)، صوفی اکبر آبادی (از بزرگان اکبرآباد به زبان اردو شعر می سرود)، انور هندی اسمش لاله چکناتهه سنگه بها از اهالی کالپور است و می گوید:

با چشم من مناظره خواهد اگر سحاب اوّل بگو که دست بشو ز آبروی خویش

(انورهندی، همان:۱۹٦)

از خدا برگشتگان را کار چندان سخت نیست سخت کار ما بُوَد کز ما خدا بر گشته است

(اشراق اصفهانی، همان:۱۲٦)

یک قطره اشکِ ماتمیانِ شـــه شهید صد نامه ی سیه شده را می کند سفید

(مَنّت دهلوی،همان: ۱۷۰۹)

مرابه عشق توجانا دومشکل افتاده است　　　که خود مریضم وپهلوی من دل افتاده‌است

(مغزهندی،همان :۱٦۸۷)

۸- شاعرانی که پیشه ای غیر از شاعری و مداحی داشته اند و اهل کسب وپیشه بوده اند مانند: قضایی یزدی (شَعرباف)، مهجوراصفهانی (معلم)، وفایی یزدی (اهل زراعت و تجارت)، میرزا ولی الله آذربایجانی(اهل علم حکمت و طب)، نامی کاشانی (قصاب)، افسوس شیرازی (مسگر)، اکبر اصفهانی (کشاورز)

رحم در عالم اگر هست اجل دارد وبس　　　کاین همه طایر روح از قفس آزاد کند

(افسوس شیرازی، همان:۱٤٦)

گفتم چشمت گفت که بر مست مپیچ　　　گفتم دهنت گفت چه خواهی از هیچ

گفتم زلفت گفت پراکنده مگوی　　　باز آوردی حکایت پیچا پیچ

(میرزا ولی الله آذربایجانی، همان:۲۰٤۲)

ترابی جهرمی مردی با شور، که به جولاهی مشغول بود و از سر ذوق شعر هم می سرود نمونه ای از اشعار او را ذکر می کنیم که گفته:

شعرمن و مرگ فقرا، ننگ بزرگان　　　این هر سه متاعی است که آوازه ندارد

(ترابی جهرمی، همان:۳۳۳)

۹- بخش پایانی تذکره تحفه الشعرا، با عنوان «خاتمه »، در بردارنده شرح حال و شعر هفتاد و شش تن از زنان شاعر است. همه این زنان دارای نام و یا تخلص می باشند و تنها سه تن که عناوین «دختر» و «زنی» از اهالی حرم حسینقلی میرزا و دختر امیر نظام استرآبادی معرّفی شده اند فاقد تخلصند.

معرفی شاعران زن در دوره ی قاجار : آقا بیگم، آقا بیگه (اهل هرات):

ز هوشیاران عالم هر که را دیدم غمی دارد　　　دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

(آقا بیگم: همان: ۲۱۳۵)

آه از آن دامی که دارد رشته ی جان تاب از او

وای از آن لعلی که هر دم می خورم خوناب از او

(آقا بیگه، همان: ۲۱۳۵)

حیات شیرازی (همسر قوام الدّین)، وقتی شوهر حیات، جهان خاتون را به عقد خود درآورد) گفت:

هرکه غم «جهان » خورد کی خورد از حیات بر
رو تو غم «جهان » مخور تا ز« حیات » بر خوری

(حیات شیرازی، همان:۲۱٤۸)

دلشاد خاتون (همسر امیر حسین جلایر از امرای سلاطین)، **دختر** امیر نظام استرآبادی، صراحی ارتیمانی (معروف به محترم النساء)، گلرخ بیگم (دختر بابر شاه)، لاله خاتون (پادشاه خاتون) عالمه، عاقله و فاصله بود شعر بسیار هم دارد. لاله خاتون ارزش انسانی و اخلاقی زن را در ابیات زیر به تصویر می کشد و می گوید:

من آن زنم که همه کار من نکوکاری است — به زیر مقنعه ی من بسی کله داراست
درون پرده ی عصمت که جایگاه من است — مسافران صبا را گذر به دشواری است
جمال سایه ی خود را دریغ می دارم — ز آفتاب که او هرزه گرد و بازاری است
نه هر زنی به دوگز مقنعه است کدبانو — نه هر سری به کلاهی سزای سرداری است

(لاله خاتون، همان: ۲۱۹۰)

در حدیقه الشعرا به نام مخفی هندیه (دختر/خواهر همایون پادشاه)، نهانی شیرازی، نهانی کرمانی مازندرانی، بلیغه ی شیرازی، بی باک، بیدلی خیابانی، پری بیک ترکمان، تاج الدوله طاوس خانم، جمیله ی اصفهانی، جهان قاجار(بنات مکرم فتحعلی شاه) و... اشاره شده است.

موضوع و مضامین شعرِ دوران بازگشت در تذکره حدیقة الشعرا

الف ـ در تذکره تحفه الشعرا بیش از دویست قطعه شعر در مدح، منقبت و مراثی حضرت ختمی مرتبت و اهل بیت عصمت و طهارت می باشد. شاعرانی همچو آشفته شیرازی (تعزیه دار خامس آل عبا)، امین اربلی، انصاف قاجار (مداح معصومین)، بیدل مازندرانی (تعزیه دار ومصیبت نگار)، حاجی هندی، حسین افشار (روضه

خوان)، ولایت الله آبادی (مداح اهل بیت)، وفایی شوشتری را می توان نام برد. مخمس زیر از این اربلی نمونه ای از این نوع منقبت هاست :

وامق به کمال حسن عذرا نازد   مجنون به کمال روی لیلی نازد
بطحا به نبی نه او به بطحا نازد   زهرا به علی، علی به زهرا نازد
عرش وقلم و لوح به آن ها نازد

(امین اربلی ، همان: ۱۷۸)

ــ **مدیحه سرایی:** مجمر اردستانی اصفهانی، از طرف مقام سلطنت به لقب مجتهد الشعرایی رسید .او می گوید:

یارب بـــــه سبو کشان مستم بخشای   بر مغبچگان می پرستم بخشای
بر این منگر که باده در دست من است   بر آن که دهد باده به دستم بخشای

(مجمر اردستانی، همان:۱۷۲۷)

ـ **هجویه سرایی:** یکی از هجویه سرایان عصر قاجار یغمای جندقی است که در جوانی تخلص وی «مجنون » بود و بعداً به جندقی تغییر یافت. «سرداریه» او در هجویه مشهور است که می گوید:

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله ی من   آن چه البته به جایی نرسد فریاد است

(یغمایی جندقی، همان:۱۱۳۲)

هم چنین نشاطی سمنانی، شصت هزار بیت هجویه سروده است. نمونه ای از اشعار وی را ذکر می کنیم:

هــمه سال امین دولت ز نشاطی سخنور
چو قصیده ای شنیدی صله ای عطا نمودی
به همان روش قصیده یکی این دو هفته گفتم
که حـــکایت تقاضا هـــمه را ادا نمودی
بـــه سخن ســـرا همایون بسپردم و بگفتم
ببر و بخوان به پیشش به برش چو جا نمودی
به رهی، پس از زمانی، چو بدیدمش بگفتم
بَرِ خان ز عرض مطلب سَرِ حرف وا نمودی

بگذشت و لب به خنده ز قفا گشوده و گفتا
کل اگر طبیب بودی ســـر خود دوا نمودی

(نشاط سمنانی، همان:۱۸۸۷)

مهدی بیک شقاقی، اهل مطایبه و هزل بود. مشهور است که در شیراز لباس چرکینی به تن داشت، یکی از بزرگان دستور داد تا لباس اورا عوض کنند، دو روز بعد وی را با همان لباس ملاقات کرد و گفت گفته بودم لباس تورا عوض کنند .« مهدی بیک » جواب داد : (حبیب آبادی ،۱۳۸۷: ۸۱)

داده ام جامه ی تو را به می کهنه گرو   که مرا جام می کهنه به از جامه ی تو

گفتمش دل را کـــه برد و از چه برد   گفت من با یک نگاه از دســـت تو
افکنی بـــــر گردن اغیار دســـت   آه از دســـت تو از دســـت از تو

(مهدی شقاقی ، همان: ٦١-١٧٦٠)

شهاب ترشیزی که دارای چند مثنوی «بهرام نامه»، «یوسف وزلیخا»، «خسرو وشیرین» و رساله ای موسوم به «عقد گهر در فن نجوم و سیر اختر» را نگاشته است. قطعه ای زیر را در مطایبه سروده است:

شبی « آدینه » خرکار خر ...   که چون خر ... اش پشمینه باشد
به بانوی سرای « جمعه » گفتا   که گـــر مهر منت در سینه باشد
چه باشد کاز سر یاریت یک دم   ســـری با چـــاکر دیرینه بـــاشد
بگفتا بند خود بگشا چـــه فرقی   میان « جمعه » و « آدینه » باشد

(شهاب ترشیزی، همان:۹۰۷)

ـ **ساقی نامه سرایی** : ساقی نامه ومغنّی نامه که اجزای یک منظومه ی مستقل را تشکیل می دهد، اغلب ابیاتی است خطابی در بحر متقارب مثمّن مقصور یا محذوف که در آن شاعر با خواستن باده از ساقی و تکلیف سرودن و نواختن کردن به مغنّی مکنونات خاطر خود را درباره ی دنیای فانی و بی اعتباری مقام و منصب ظاهری و کجروی چرخ و ناهنجاری روزگار و نگونی بخت، بی وفایی یار و جفای اغیار و دورویی ابنای زمان و صفای اهل دل و مذمت زاهدان ریایی و

مانند این ها ظاهر و آشکار می سازد و در ضمن بیان این مطالب، کلمات حکمت آمیز و نکات عبرت انگیز بر آن می افزاید.» (گلچین،۱۳٦۸: ۱)

هدایت طبری (مشهور به شیرازی)امیرالشعرا ی دربار عصر قاجار در مورد ساقی و می و میخانه دارای اشعاری است که نمونه ای ازآن را ذکر می کنیم :

در جـــــام کن آن می مروق را | آن آتش قید سوز مطلق را
آن می که ز پرتوی کند احمر را | این گنبد گرد گرد ارزق را
برخیز رو نهیم در صـــــــحرا | نظاره کنیم قدرت حق را
ها ســـاقی در چنین بهاری نغز | تجدید نما به دور دورق را
بالا زن آستین خـــــود چندان | کان ســـاعد بنگرم و مرفق را

(حدیقه الشعرا،۱۳٦٦: ۲۰٦۲)

یکی دیگر از مغنّی سرایان عصر قاجار حسن جهان خانم ملقبه «والیه ی قاجار» از دختران سنبل خانم است که «در لطف خاطر و سماحت بنان و فصاحت بیان نظیرش بسیار کم بود، اشعارش سبک عرفانی داشت و خود را اهل سیر و سلوک می دانست، شعر خوب می گفت این شعر از اوست که می گوید:

(گلچین،۱۳٦۸ :۵٦۰)

از لبت یافتم حقیقت مـــــی | و مـــــن الماء کلّ شیء حی

(حدیقه الشعرا ،۱۳٦٦ : ۱۹۷۲)

بیا ساقی آن می که آرد سرور | به یک جرعه زایل نماید غرور
به من ده کزین نشأه دیوانه وار | روم تا به آن نشأه منصوروار
بیا ساقی آن می که نامش طهور | بنوشیم و افتیم تا نفخ صــــور
می وحدتم ده که مـــــستی کنم | در آن حال یزدان پرستی کنم
بده ساقی آن باده ی خوشگوار | که از زور مستی فتاده بـــه کار
به من ده که تا بشکنم این قفس | به مرغان جنّت شوم همنفس

(والیه قاجار، رک: گلچین،۱۳٦۸ :۵٦٤)

عاشقانه ها: نوایی زند، مرد عاشق پیشه بود و در شعر هم خوش طبع است و چنین می سراید:

آتش عشقم به جان و تن نمی سوزد چرا　　شعله ام در خرمن و خرمن نمی سوزد چرا
دارد از تن شعله ی آتش درون پیرهن　　حیرتی دارم کــــه پیراهن نمی سوزد
(نوایی زند ، همان:۱۹۲۳)

اشعاری منتخب از شاعران عصر قاجار که با ذوق و رغبتی فراوان و به تقلید از شاعران سبک عراقی سروده اند ذکر می کنیم:

شانه کمتر زن که ترسم تار زلفت بگسلد　　تار زلف توست اما رشته ی جان من است
(نیاز جوشقانی، همان:۱۹۴۲)

دردمند از کوچه ی دلدار می آییم ما　　آه کز دارالشفا بیمار می آییم ما
(واقف هندی ، همان: ۱۹۵۹)

میرزای ولی الله آذربایجانی در توصیف معشوق در قالب سؤال وجواب می گوید:

گفتم چشمم گفت که گریان من است　　گفتم جگرم گفت که بریان من است
گفتم که دلم گفـــــت که آن دیـوانه　　در سلسله ی زلف پریشان من است
(میرزای ولی الله آذربایجانی، همان:۲۰۴۲)

ـ عارفانه ها : در عصر قاجار وبه تقلید از شاعران سبک عراقی، وترویج مسلک عرفانی عده ای از شاعران دوره بازگشت ادبی، به آفرینش اشعار عرفانی رغبت نشان داده اند مانند: «آزاد کشمیری، که نامش میر غلام رسول است. از علوم حکمت طبیعی و رمل (شکلی است خانه به خانه که رمالان به نشانه های آن مطالب را بازگو می کنند) مطلّع بود و با اهل عرفان همنشینی داشت. مسافرتهای فراوان کرد و صاحب چند مثنوی بود از جمله مثنوی «خم خانه ومی خانه». (حبیب آبادی ،۱۳۸۷: ۵۷)

گر عقل بـــــود سپهر گـــــردان دارد　　ور جان وتن است این همه حیوان دارد
یارب ز کجا و از چه بر خاسته است　　این شور و محبتی کـــــــه انـــسان دارد
(کشمیری: ۵۷ ،رک حبیب آبادی)

اجمل الله آبادی هندی، از عرفای هندوستان است و سبک سیاق کلام او که دارای ظرافت، با تصویرسازی های بدیع می باشد که بیشتر به سبک هندی

نزدیکتر است تا شیوه ی عراقی. وی از ضرب المثل های عامیانه بهره ی فراوان برده است و چنین می سراید:

اقلیم دل به عشق تو ویرانه گشته است آیینه خانه بود پری خانه گشته است

(اجمل الله،حدیقه الشعرا:۱۳٦٤: ۵۹)

صافی قزوینی، اسمش طهماسب قلی، به صفای حُسن قناعت نکرده به صفای باطن نیز پرداخته است:

مذاق باده ی عشق تو شرح نتوان کرد کسی که خورد از این می به خود نیامد باز

به زلف پرخم تو از ازل دلم مفتون بـــه روی دلکش تو تا ابد دوچشمم باز

حدیث موی تو آخر نشد شب آخر شد قیامتی ست مسلسل حکایتی ست دراز

(صافی قزوینی، همان:۹٦۷)

منقبت و مرثیه سرایی اهل بیت:

ملامحسن نهاوندی: از علمای با ذوق وحال، که در دربار به تعلیم شاهزاده محمود میرزا می پرداخت، شعر هم می سرود.

شکوفه جور و ثمر دشمنی و برگ جدایی تو ای نهال محبت خدا کند که نرویی

(محسن نهاوندی، همان: ۱۵۵٦)

ملک الشعرا صبای کاشی، در یکی از فتوحات حسینقلی خان قاجار معروف به جهانسوز شاه، به مدح و ستایش او پرداخته است. وی خود را شاعری حماسه سرا می داند که به نوعی قصد برابری با شاهنامه فردوسی را داشته، ولی موفقیّتی چندان کسب نکرده است. چند بیتی از او را نقل می کنیم:

بـــه محمود دژ جای محمود ترک بد اندیش و نستوه و زشت و سترگ

دژی ســـخت بنیاد و ســـتوار پی نهان تـــک یکی کنده بـــر گرد وی

دژ و کنده ای بس شگفت و شگرف چه کوه بلند و چه دریای ژرف

هـمان تـرک چو ن پور دستان سام که محمود خواندند اورا به نـــام

(صبای کاشی.همان: ۹۸۱)

نتیجه

می توان گفت که پس از عصر اقتدار سلاجقه در هیچ دوره ای شاهان ایران به اندازه ی عصر صبا مجال یا امکان پرداختن به شعر و شاعری را به شیوه ی قدیم پیدا نکردند یا نخواستند که پیدا کنند. در این عصر قاجار هم شمار شاعران افزون شد و هم حجم شعرها نسبت به دوره های پیشین بیشتر گردید. استحکام شعر هم با بازگشت به اصول پذیرفته شده ی ادب ، به ویژه اصول اولیّه ای که در شعر سبک خراسانی یعنی عصر عنصری، فردوسی و انوری مبنای سخن سرایی و مهارت در فنون شعر محسوب می شد، دست کم نسبت به دوره ی صائب و هاتف به مراتب بیشتر شده است. بنا بر بررسی تذکره حدیقه الشعرا، قالب شعر در این دوره عموماً قصیده است و بیشتر تقلیدی است از منوچهری، فرّخی، امیرمعزّی، انوری و کمال الدّین اسماعیل. بعد از قصیده قالب برتر این عصر غزل است که به شیوه ی مکتب عراقی و پیروی از سعدی، حافظ، سلمان ساوجی و خواجوی کرمانی سروده شده است.

شعر این دوره بیشتر عینیّت گراست گاهی دارای چاشنی عرفانی است. رویهم رفته شاعران این عصر با همه ی رویارویی با دنیای تازه، نتوانسته اند دست به ابتکار جدیدی بزنند فقط توفیق آنان در تکرار و احیای اندیشه های گذشتگان سبک خراسانی و عراقی بود. این عدم ابتکار به مضمون و محتوای شعر منحصر نمی ماند، بلکه زبان، آرایش های لفظی و حتی صور خیال، موسیقی کلام شاعران این دوره در شکل توفیق آمیز آن یاد آور همان دو سبک کهن خراسانی و عراقی است.« گاه قصایدشان در اقتفا و پاسخگویی به قصاید شاعران قدیم فارسی تا قرن ششم سروده شده است. بنابر این وزن ها، ردیف ها و قافیه های کهن در دیوان آنان مکرر شده است.» (غلامرضایی،۱۳۸۱: ۲۵۶) دوره ی بازگشت ادبی اگر چه از لحاظ رفع و دفع ابتذال بعضی از کج ذوقی های بی مایگان سبک هندی مفید بود ولی هرگز راه مشخص و روش همه پسند و نیکویی در ادب پارسی ابداع ننمود و به قول مشهور باید گفت که :تحول شعر را از جریان، به دور انداخت.» (خاتمی،۱۳۷۱: ۵۵)

در تذکره حدیقه الشعرا شاعران از اقشار و طبقات مختلف جامعه همچون اهان، شاهزادگان، علما و بزرگان، شاعران درباری و مداح، اهل بازار و مردم عادی امل زنان ومردان اند. موضوع هایی، چون مدح، منقبت، مرثیه، عارفانه ها، عاشقانه ها، وع مجازات ها، هجویه سرایی و شوخی و مطایبه از اهم مضمون های عصر اجار است.

نابع

۱- آذر بیگدلی، لطفعلی، (۱۳۳۶)، آتشکده ی آذر، تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.
۲- آرین پور، یحیی،(۱۳۵۱)، ازصبا تا نیما، تهران ،کتاب های جیبی .
۳- بهار، محمّد تقی،(۱۳۵۵)، بهار وادب فارسی، به کوشش محمّد گلچین، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی .
٤- بیگی حبیب آبادی ،پرویز ،(۱۳۸۷) تأملی در تذکره ی حدیقه الشعرا، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.
۵- خاتمی،احمد،(۱۳۷۱)، پژوهشی در سبک هندی ودوره ی بازگشت ادبی، تهران، انتشارات بهارستان، چاپ اول.
٦- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد،(۱۳٦٤)، حدیقه الشعرا ج اول، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول.
۷- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد، (۱۳٦۵)، حدیقه الشعرا ج دوم، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول.
۸- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد،(۱۳٦٦)، حدیقه الشعرا ج سوم، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات زرین، چاپ اول.
۹- ریپکا، یان،(۱۳٦٤)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۰-غلامرضایی، محمّد، (۱۳۸۱)، سبک شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران، انتشارات جامی، چاپ دوم.

۱۱- گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۳)، تاریخ تذکره های فارسی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ اول.

۱۲- گلچین معانی، احمد، (۱۳۶۸)، تذکره پیمانه (ساقی نامه ها و ساقی سرایان)، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ اول.

هدای ت، رضا قلی بن محمّد هادی، (۱۳۳۶)، مجمع الفصحا، به تصحیح مظاهر مصفا، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.

✲✲✲

تذکره و ارزش و اهمیت تذکره نویسی در ادب فارسی

دکتر محمد احتشام الدین*

تذکره نویسی در ادبیات فارسی قدمتی نسبتا طولانی دارد. نویسندگان و سخن سنجان ایران و هند از اوایل سدهٔ هفتم ه ق، در پی گرد آوری شعر شاعران و احوالشان شدند و با بنیانگزاری این شیوهٔ نگارش حاصل زحمتهای فراوان شاعران و نویسندگانی را که با مرور زمان غبار فراموشی و نابودی بر آثار آنان پاشیده بود حفظ نمودند و می توان گفت که آنان با این نوع آثار خدمت بزرگی به ادبیات فارسی نموده اند.

تذکره واژهٔ عربی است و در لغت به معنی یادآوری، یادگار، یادداشت و گذرنامه[1] آمده است و در اصطلاح کتابی است که در آن، شرح حال و زندگینامهٔ مشاهیر اعم از امیران، وزیران، علما، فقهاء، اندیشمندان، ادبا و شاعران و معرفی آثار آنان بیاید.

دهخدا در لغت نامه ١٤ معنی از تذکره آورده است که بعضی از آن در زیر نقل می شود:

«یادآوردن، پند دادن، شهادت سفر، یادگار، و کتابهایی که در آن احوال شعرا نوشته شده باشد».[2]

همینطور در فرهنگ عمید، کلمهٔ تذکره به معنی یادآوری، آنچه یادآوری شود، وسیلهٔ یادآوری و نیز کتابهایی که در آن احوال شعرا نوشته شده باشد» آمده است.[3]

همچنین واژه تذکره در فرهنگ سخن: به معنی کتاب شرح حال یک گروه خاص مانند شاعران و عارفان،[4] و برخی دیگر نیز واژه تذکره را مانند گنجینه لغات، در معنی یادآوردن، پند دادن، وسیله‌ی تذکّر، یادگار، یاد داشت و کتابی که

---

* دانشیار، مرکز تحقیقات فارسی، دانشگاه اسلامی، علیگر

شامل احوال شاعران ونویسندگان باشد آورده‌اند. اما امروز تذکره، بیشتر به کتابی اطلاق می‌شود که مشتمل بر شرح احوال و آثاری از شاعران می باشد. و به نظر می‌رسد که عنوان آن ها از تذکره‌الشعراء دولتشاه سمرقندی گرفته شده است.

در ادبیات فارسی ما بعضی اصطلاحات را در می یابیم که به طور مستقیم یا غیرمستقیم مربوط به تذکره می باشد، مانند بیاض، جُنگ، سفینه و مرقّع و بنابر این لازم می دانم که توضیح مختصری از آن در اینجا داده شود.

– **بیاض:** بیاض دفترچهٔ سفیدی است که در آن نویسنده خاطرات خود و ادعیه و احادیث و مراثی و نوحه ها و ماده تاریخ ها و مطالب دیگر مذهبی و ادبی و غیرادبی و... را می نویسد.

– **جُنگ:** کتاب یا دفتری را گویند که در آن مطالب مختلفه به خصوص اشعار نوشته شده باشد.

– **سفینه:** بیاضی را گویند که قطعش طولانی باشد و انفتاح آن در جهت طول بود.

لازم به تذکّر است، در ادبیات فارسی کلمهٔ سفینه به معنی مجموعهٔ اشعار در چندین کتاب آمده است. اولین کتابی که به ما رسیده و درآن از کلمه سفینه استفاده شده دیوان کمال الدین اسمعیل است که شاعر کلمه «سفینه» را به معنی مجموعهٔ اشعار بکار برده است. وی می گوید:

در این«سفینه»نگه کن بچشم معنی بین   که رشک لعبت مانی و صورت چینست

در دوره بعدی تذکرهای متعدد در هند نوشته شده است که دارای اسم سفینه می باشند، مانند سفینهٔ بیخبر، سفینه الشعرا، سفینهٔ الاولیا و سفینهٔ خوشگو.

– **مرقّع:** در فرهنگ های فارسی معانی این کلمه را بدین قرار ضبط کرده اند:

کتاب تصویر و خرقه و دلق درویشان که این هر دو چیز رقعه رقعه و پاره پاره باهم جمع کرده شده باشد.

تذکره نویسی به معنای تالیف و تدوین کتابهایی که به شرح حال شـاعران و نویسندگان و عرفا و فقها می‌پردازد در زبان عربی نیز وجـود دارد و مـی تـوان حدس زد که تذکره نویسی در زبان فارسی تحت تاثر پذیری از زبان عربـی و بـه نتیجه مطالعه این نوع کتاب ها که به زبان عربی وجود داست، مانند طبقات الشعرا

یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر، اثر عبدالملک ثعالبی، دمیة القصر و عصرة اهل العصر اثرابوالحسن باخرزی و.... به وجود آمد. در زبان عربی برای کتبی که در ترجمه احوال باشد، اصطلاحات ذیل بکار می رود:

۱. **طبقات:** اگر شرح حال رجال در کتابی از روی طبقه به طبقه و نسل به نسل و قرن به قرن باشد، آن را «طبقات» می گویند، مانند طبقات فحول الشعراء اثر یاقوت حموی، طبقات الشعراء تالیف دعبل خزاعی، و....

۲. **انساب:** اگر کتابی شرح حال رجال را از روی نسبتها و بلدان داشته باشد آن را انساب می گویند، مانند أنساب الشعرا؛ کتاب الأنساب نوشته عبدالکریم سمعانی، و...

۳. **معجم**: اگر در کتابی ترجمه ی احوال رجال از روی الفبا باشد آنرا معجم می گویند.

اولین کتاب فارسی که اسم آن با کلمه «تذکره» شروع می شود، «تذکره الاولیاء» تألیف شیخ فریدالدین عطار است. دومین کتاب فارسی که با کلمه «تذکره» شروع شده، رساله ای به نام «تذکره» در آغاز و انجام، تألیف شیخ نصیرالدین طوسی می باشد.

سومین کتاب فارسی که اسم آن با کلمه ی «تذکره» شروع می شود و در متن آن هم کلمه ی «تذکره» بکار رفته است، کتاب «تذکره الشعرا» تألیف امیر دولتشاه سمرقندی می باشد.[۵]

تذکره نویسی به معنای شرح حال شعرا به زبان فارسی تا ابتدای قرن ششم هجری وجود نداشت و تألیف کتابهایی در ترجمه ی احوال شاعران که به نام «تذکره» یاد کرده می‌شود، از عهد سلجوقیان آغاز شد. قبل ازین این نوع کتاب ها بیشتر به جمع‌آوری حکایاتی دربارهٔ احوال شاعران یا نویسندگان اکتفا می‌شد.[۶] در شبه قاره هند و پاکستان نیز ابتدا «تذکره» حاوی شرح احوال بزرگان بود، مانند تذکرهٔ علمای هند از رحمان‌علی، و تذکره خوش‌نویسان از غلام محمد هفت قلمی دهلوی؛ اما در دوران حاضر تذکره بر کتابی که مشتمل بر شرح احوال شاعران است، اطلاق می‌شود.[۷]

نخستین کتاب در ترجمه ی احوال شاعران به زبان فارسی که عنوان تذکره ندارد، لباب‌الالباب از محمد عوفی است[۸] و قدیم ترین کتاب در ترجمه ی احوال شاعران که عنوان تذکره بر آن ثبت است، تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی است[۹]

در تمام کتب ادبی فارسی غیر از تذکره دولتشاه قبل از زمان صفوی کلمه ی تذکره به معنی «یادگار، یادداشت و یادآوری» بکار رفته است و به تدریج در زمان صفویه به معنی «کتابی در شرح حال و آثار شعرا» آمده است.

در زمان صفوی و تیموریان هند نیز کلمه «تذکره» در تذکره شاه طهماسب صفوی به معنی یادگار و ذکر و کتابی در شرح حال و نمونه اشعار شعرا بکار رفته است که تذکره ی همایون و اکبر، تذکره الملوک، تذکره آنندرام مخلص، تذکره الملوک تألیف یحیی خان میر منشی، تذکره تحفه سامی که در همه کتب مذکور، لفظ «تذکره» به معنی یادگار و یادآوری بکار رفته است[۱۰]. اما در تذکره نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی در سال ۱۰۸۳ هـ کلمه تذکره به معنی کتابی در شرح حال و نمونه اشعار و شعرا بکار برده شده است. نصرآبادی در مقدمه آن از کتب تذکره چون: لباب الالباب عوفی، مجالس النفایس میر علیشیر نوایی، تذکره سامی، تذکره الشعرا دولت شاه سمرقندی و تذکره میخانه ملاصوفی یاد کرده که همه در بیان اشعار سلاطین و شعرای متقدم و احوالات اهل نظم اهتمام ورزیده اند[۱۱].

بعد از زمان صفویه در تمام تذکره هایی که در دوره «زندیه» و قاجار تا امروز در ایران تألیف شده است، کلمه تذکره به معنی تذکره الشعرا یعنی کتابی که در ترجمه احوال و نمونه اشعار شعرا باشد، آمده است، در ضمن این نوع تذکره ها تذکره «آتشکده» تألیف لطفعلی آذر بیگدلی، «مجمع الفصحا» و «ریاض العارفین» تألیف رضا قلی خان هدایت را می توان نام برد.

قدیم ترین کتابی در ترجمه احوال و نمونهٔ اشعار شعرا که ما امروز دربارهٔ آن اطّلاع داریم لباب الالباب محمد عوفی است. پیش از لباب الالباب، آثاری در این زمینه وجود داشته است، مثل مناقب الشعرای ابوطاهرخاتونی و کتاب چهار مقاله عروضی سمرقندی که در سال ۵۵۱ تألیف شده است. پروفسور ادوارد براون در مقدمه ای که بر لباب الالباب نوشته، به این موضوع چنین اشاره کرده است: «قبل از این چند تذکره دیگر در احوال و مآثر شعرای فرس نوشته شده، از قبیل مناقب الشعرای ابوطاهرخاتونی وغیره، ولی اکنون اکثر آنها دستخوش حوادث و پایمال مرور زمان گشته، الا کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی که در

اوایل قرن ششم نوشته شده در آن کتاب هم اگر چه ضمناً از گروهی از مشاهیر شعرای متقدمین ذکر رفته است، ولی مقصود اصلی مؤلف غیر از آن بوده است، به خلاف کتاب لباب الالباب که اصل مرام مؤلف همین بوده است که حتی المقدور از شعرای مشهور ذکری و از افکار ابکار و منتخب اشعار ایشان بر سبیل نمونه، یادگاری در صحایف کتاب به جا گذارده»[۱۲].

خود عوفی در پایان فصل دوم مقدمه کتاب ادعا کرده است که لباب الالباب اولین کتاب در طبقات شعرای فارسی می باشد چنان که می گوید:

«شک نیست که در این شیوه در طبقات شعرای عرب چند تألیف ساخته اند و لکن در طبقات شعرای عجم هیچ تألیف مشاهده نیفتاده و هیچ مجموعه در نظر نیامده است. امّا باید توجّه داشت که دو کتاب دیگر شبیه به تذکره قبل از لباب الالباب عوفی تألیف شده است یکی مناقب الشعراء طاهرالخاتونی که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری می زیسته و دیگر چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی که حدود ۵۰۵ هجری تألیف شده است[۱۳].

دولتشاه سمرقندی کتاب خود را نخستین کتاب، در موضوع مورد نظر دانسته و به نظر می رسد که وی هنگام نگارش تذکره الشعرای خود، از کتب پیشین یعنی لباب الالباب و مناقب الشعرا و چهار مقاله بی اطلاع بوده. وی در سبب تألیف کتابش نوشته است: «علمای دین داد آثار و اخبار داده اند و ابواب قصص انبیا بر رخ خلق گشاده اند...... القصه تاریخ و تذکره و حالات این طایفه (علما، فضلا و شعرا) را هیچ آفریده از فضلا ضبط ننموده اند»[۱۴].

علاوه بر تذکره هاه مزبور از تذکره های دیگر می توان «تذکرة الشعرا» دولتشاه سمرقندی، «تحفه سامی» تألیف سام میرزا صفوی، «تذکره نصرآبادی» تألیف میرزا طاهر نصرآبادی، تذکره «هفت اقلیم» از احمد امین رازی و تذکره «آتشکده» تألیف لطفعلی آذر بیگدلی را نام برد.

از جدیدترین تذکره ها «مجمع الفصحا» از رضا قلی خان هدایت است که شرح حال و آثار بیش از ۸۰۰ شاعر قدیم و جدید را در بر دارد[۱۵]

تذکره هایی که در شبه قارهٔ هند به زبان فارسی در دورهٔ مؤخر نوشته شد، این امر را واضح می کند که در این دوره هم شمع شعر و ادب فارسی در هر نقطه شبه قاره فروزان بوده است. برای نمونه، سفینه خوشگو، تحفهٔ الشعراء، تذکرهٔ بی نظیر، مردم دیده، انیس الاحباء، عقد ثریا، سفینهٔ هندی، ریاض الوفاق، اشارات بینش، صبح وطن، خزینهٔ الشعراء، و گلزار اعظم و... را نام برد.

این تذکره ها عموماً به شرح حال شعرا پرداخته اند و از احوال نثر نویسان در آنها اثری نیست و کسانی که دارای تألیفات مهمی در زمینه های مختلف علمی یا ادبی باشند، نیاز حیث شاعری معرفی شده اند، نه جنبه های دیگر.

اهمیت تذکره های فارسی

تذکره های فارسی از چندین نظر دارای اهمیت و ارزش می باشد که بعضی از آن در ذیل خلاصه می گردد:

۱. تذکره ها در زنده نگهداشتن اسم بسیاری از شعرا و اشعار آنان نقش مهمی را ایفا کرده است و بدیهی است که اگر امروز کتب تذکره وجود نداشت ما از وجود بسیاری از شعرا که ذکر شان در کتب دیگر نیامده است بی خبر و از آثار آنان محروم بودیم. مثلاً اگر کتاب لباب الالباب نبود ما از وجود اکثر شعرای متقدمین مخصوصاً از قرن سوم و چهارم بی اطلاع بودیم زیرا که نه تنها دیوان و آثار منظوم بسیاری از آنان امروز پیدا نیست بلکه اسم اکثرشان نیز در کتب و تاریخ و آثار شعرای متأخر نیامده است.

۲. تذکره‌ها در حقیقت یکی مهمترین منابع برای پی بردن به خصوصیات شعر، سبک شاعری، آثار، همعصران و اوضاع و احوال زمان زندگی شاعران است. تذکره نگار نه تنها اشعارِ شعرا را نقل می‌کند بلکه شرح حال آنها را هم می نویسد و گاهی نام آثار و تألیفاتِ هر شاعر را در ذیل شرح حال وی ذکر نموده دربارهٔ آن به اختصار بحث می‌کند. گاهی در ضمن نقل اشعار، نظر انتقادی خود و دیگران را درباره گوینده نیز ذکر می‌کند.

۳. تذکره ها از لحاظ بیان وقایع سیاسی زمان سلاطین و پادشاهان و کارهای مهم آنان که از قلم مورخین افتاده باشد از مهمترین فواید تذکره های فارسی

است. علاوه برین، بیان نکات مجهول و مبهم اجتماعی و آداب و رسوم، اظهار نظر درباره ی مقام ادبی و اهمیت شعر شاعران جهت تعیین پایه ی علمی و ادبی شعرا و شرح دادن اشعار شاعران و انتخاب اشعار خوب آنان مانند: خلاصه الاشعار تقی کاشی و خلاصه الشعرا و...... .

٤. استفاده ی تذکره نگاران و اقتباس آنان از کتب و تاریخ گذشته جهت نقل اشعار و شرح حال شعرا به منظور حفظ آثار، چون نتایج الافکار، مقایسه ی اشعار شعرا و ایراد و تصحیح آن توسط تذکره نویسان، بیانگر اهمیت تذکره های فارسی است.

٥. بیان حکایات نغز و مؤثر توسط تذکره نویسان درباره شعرا و ملوک و امرا که غالباً در کتب تاریخ و غیره نیامده است، نیز بیانگر اهمیت تذکره های فارسی است.

٦. تهیه مجموعه ای مختصر از اشعار خوب شعرا برای کسانی که وقت و یا دسترسی به اصل دیوان شعرا ندارند، از موارد دیگر اهمیت تذکره های فارسی می باشد.

٧. گاه تذکره نویسان، در بارهٔ زندگی و آثار خود مطالبی آورده اند که اینگونه مطالب در تدوین آثار زندگینامه ای از منابع مهم به شمار می آیند، مانند اشارات میرزا احمد جهرمی دیوان بیگی به آثار خود در حدیقهٔ الشعراء و اطلاعاتی که بهگوان داس در سفینهٔ هندی و نصرآبادی در بارهٔ خود داده اند.

٨. گاه تذکره نویسان ها علاوه بر اطلاعات سودمند در حوزه تاریخ در بارهٔ وقایع سیاسی و اوضاع اجتماعی نیز اشاره های مهمی می کنند که در تدوین کتب تاریخ سیاسی و اجتماعی به کار می آید. مثلا اشاره سام مرزا در تحفهٔ سامی به پیشه شاعران، مانند تاج دوز بودن تذریقی بیارجمندی و توشمال بودن یوسف بیگ توشمال و قورجی بودن مولانا سوسنی وضع اجتماعی آن دورهٔ را نشان می دهد.

در پایان، می توان گفت که تذکره نویسی یکی از امور مهم و پر ارزش است که از اسلاف ما به یادگار مانده است و برای ما بسیاری از زوایای تاریک زندگی گویندگان گذشته را روشن کرده است. به عبارت دیگر اگر تذکره ها نبودند، نام و آثار بسیاری از شاعران گذشته برای ما ناشناخته بود.

حواشی

۱. - معین، محمد؛ فرهنگ معین.
۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه؛ تهران: ۱۳۳۵.ص،٥١٤
۳. همان
٤. انوری، حسن (دکتر)؛ فرهنگ روز سخن ، تهران:سخن، ۱۳۸۳.ص، ۳۰۸
٥. نقوی، علیرضا (دکتر)؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ انتشارات علمی، تهران، ١٩٦٤.ص۳
٦. صفا، ذبیح الله (دکتر)؛ گنجینه سخن؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳٦۳، ص ۸۰
۷. نقوی، علیرضا (دکتر)؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ انتشارات علمی، تهران، ١٩٦٤.ص،۸-۷
۸. عوفی، محمد؛ لباب الالباب؛ تهران: کتابفروشی فخر رازی، ۱۳٦۱.ص،مقدمه، ح
۹. گلچین معانی، احمد؛ تاریخ تذکره های فارسی؛ج۲، تهران: ١٣٤٨.ص، ۷۷
۱۰. نقوی، علیرضا (دکتر)؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ انتشارات علمی، تهران ، ١٩٦٤.ص،٥
۱۱. فروزانفر، بدیع الزمان؛ سخن و سخنوران؛ چ چهارم، تهران: خوارزمی، ۱۳٦۹.
۱۲. نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره نصرآبادی،چاپ ارمغان، تهران، ۱۳۱۷، مقدمه
۱۳. عوفی، محمد؛ لباب الالباب؛ تهران: کتابفروشی فخر رازی، ۱۳٦۱،مقدمه مصحح
١٤. دولتشاه سمرقندی، امیر، تذکرة الشعرا، انتشارات پدیده خاور، تهران، ۱۳۳۸، ص، ۱۱ -۱۲
۱٥- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن سخنوران، ۱۳۰۹ ش، ج۱ ، ص

***

کشف المحجوب - کتاب تذکره و تذکّر

دکتر محمدالله افضلی*

کشف‌المحجوب کتابی است تاریخی، علمی و ادبی و زبان وی نیز زبان فارسی دری است؛ هر چند که کلام عرب در آن به وفور قابل مشاهده می‌باشد تا حدی که همهٔ عنوان ها به عربی آمده است و در نگاه اولیه، خواننده گمان نمی برد که با کتابی فارسی مواجه گردیده است.

آن چه در ابتدای این مطلب می‌توان گفت اینست که صاحب این اثر، خودش را الشیخ علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی، ثم هجویری رضی‌الله و عنه خوانده است. زادگاه وی قریهٔ هجویر، از توابع ولایت غزنه در افغانستان می‌باشد و از جملهٔ عالمان و عارفان سدهٔ پنجم هجری قمری به شمار می‌آید.

علامه حبیبی دانشمند معاصر افغانستان می‌نویسد: «شیخ علی بن سید عثمان هجویری غزنوی که لاهوریانش، داتا گنج بخش خوانند و تألیفاتی متعدد از قبیل کشف‌المحجوب به دری و عربی دارد، شالودهٔ خیر و صلاح و عرفان را در لاهور نهاده و هم درین شهر بعد از (٤٨٠ق/١٠٨٨م) درگذشت».[1]

کشف‌المحجوب کتابی است که در تاریخ ادب و عرفان فارسی دری بی نظیر و یا حد اقل کم نظیر بوده است. هر چند که مؤلف، کتاب های دیگری نیز داشته، ولی جز از این کتاب آثار دیگر هجویری از گزند حوادث محفوظ نمانده و به ما نرسیده است. چناچه خود گوید: «و من پیش از این، کتب ساختم اندر این معنی، جمله ضایع شد و مدعیان کاذب بعضی سخن از آن مر صید خلق را برچیدند و دیگر بشستند و ناپایدار کردند».[2]

کسانیکه نگارش متن کتاب کشف المحجوب را با کتاب های مشابه و

---

* استاد دانشگاه هرات، افغانستان

همعصر آن مقایسه نمودند، ایجاز نثر هجویری را ستوده اند. مزید بر آن نثر کتاب، مرسل و متین بوده و در برخی موارد با صنایع ادبی از جمله تسجیع آراسته می‌باشد. «و اندر حقیقت دوستی هیچ چیز خوشتر از ملامت نیست؛ از آن که ملامت دوست را بر دل دوست اثر نباشد و دوست را جز بر سر کوی دوست گذر نباشد، و اغیار را بر دل دوست خطر نباشد».[۳]

کشف‌المحجوب دومین کتاب فارسی در باب تصوف و احوال صوفیه می‌باشد. قبل از آن کتابی به نام «شرح تعرُّف»[۴] از اسماعیل بخاری وجود داشته است و کشف‌المحجوب اولین تذکره در بین ٦١ تذکرۀ فارسی در دوران حاکمیت های اسلامی و فارسی زبان درهند می‌باشد.[۵] مؤلف کتابش را با مقدمه یا بهتر بگوییم دیباچه‌ی بسیار زیبا و منحصر به فرد آغاز نموده است. وی از معدود مؤلفانی است که بعد از حمد پروردگار عالم و نعت پیامبر اعظم، بدون ذکر نام سلطان یا ممدوحی کتابش را آغاز می نماید.

« ... طریق استخارت سپردم و اغراضی که به نفس می‌بازگشت از دل ستردم و به حکم استدعای تو اسعدک الله قیام کردم و بر تمام کردن مراد تو از این کتاب عزمی تمام کردم، و مر این را کشف المحجوب نام کردم، و مقصود تو معلوم گشت و سخن اندر غرض تو در این کتاب مقسوم گشت و من از خداوند تعالی استعانت خواهم و توفیق اندر اتمام این کتاب، و از حول و قوت خود تبرا کنم اندر گفت و کردار و بالله العونُ و التَوفیقُ».[٦]

وی این مقدمه موجز را در هفت فصل کوتاه شرح می دهد و محصول آن همان دیباچۀ شیوا و جامعی است که خواننده را به مطالعۀ این کتاب بیش از پیش ترغیب می نماید. هجویری از آن زمان، حقوق و امتیازات مؤلف را می شناسد و به نکویی مشخص می‌سازد و در فصل اول این دیباچه، با درایتی خاص موارد مهمی را بازگو می‌نماید تا سر مشق آیندگان باشد.

« چون جهلۀ این علم کتابی نو بینند که نام مصنف آن به چند جای بر آن مثبت نباشد، نسبت آن کتاب به خود کنند، و مقصود مصنف از آن برنیاید؛ که مراد

از جمع و تألیف و تصنیف بجز آن نباشد که نام مصنف بدان کتاب زنده باشد و خوانندگان و متعلمان، وی را دعای خیر گویند». [۷]

و در فصول بعد با شرح آن مقدمهٔ کوتاه، خواننده را با تمام زوایای افکار خویش آشنا می‌سازد و صادقانه همه چیز را با او در میان می‌گذارد. این ویژگی، اهل مطالعه را مطمئن‌تر ساخته و دور نمای آن چه را که می‌خواهد بخواند و بداند روشنتر می‌بیند.

«و آنچه گفتم که: «مر این کتاب را کشف المحجوب نام کردم»، مراد آن بود که تا نام کتاب ناطق باشد بر آنچه اندر کتاب است مر گروهی را که بصیرت بود، چون نام کتاب بشنوند، دانند که مراد از آن چه بوده است...» [۸]

هجویری بعد از دیباچه، فصل‌های را در تثبیت علم، توضیح فقر، شرح تصوف، لباس فقر، اختلاف فقر و صفوه و توجیه شیوهٔ «ملامت»، با توضیحات لازم آورده است. «تصوّف امروز نامی است بی حقیقت و پیش از این حقیقتی بود بی اسم؛ یعنی اندر وقت صحابه و سلف این اسم نبود و معنی اندر هر کسی موجود بود و اکنون اسم هست و معنی نی؛ یعنی معاملت معروف بود و دعوی مجهول، اکنون دعوی معروف شد و معاملت مجهول». [۹]

این کتاب هم **تذکره** است و هم **تذکر**؛ گرچه هجویری در تألیف این کتاب قصد آن ندارد که مشخصاً تذکره‌ی را تدوین نماید؛ اما او در بحث میانی کتاب خود، نزدیک به یکصد تن از حقیقت جویان و اهل معرفت را از دید عرفانی می شناساند و این شناخت و معرفی، می تواند اطلاق نام تذکره را بر آن کتاب ممکن سازد. هجویری در کشف‌المحجوب به ذکر نام و معرفی کسانی که به تعبیر وی از عرفا محسوب می‌گردند؛ شامل خلفا، ائمه، صحابی، تابعین و متصوفین پرداخته و زندگانی ایشان را از منظر معرفت به نظاره نشسته است؛ چنان چه خود گوید: «اکنون طرفی یاد کنیم از احوال ائمهٔ ایشان از صحابه که پیشرو ایشان بودند اندر معاملات، و قُدوهٔ ایشان اندر انفسا و قُواد ایشان اندر

احوال، از پس انبیا از سابقان اولین از مهاجر و انصار رضوان الله علیهم تا تأکیدی بود مر اثبات مراد ترا، ان شاء الله، عزّ و جلّ».[۱۰]

صاحب کتاب کشف‌المحجوب، بزرگان دین محمدی را پیشگامان طریقت راستین می‌داند و به همین سبب در خصوص مرتبه و جایگاه پیامبر اکرم می گوید: و رسول (صلی الله علیه و سلم) که مقتدا و امام اهل حقایق بود و پیشرو محبان...)[۱۱].

هجویری با سرمشق قرار دادن حضرت پیامبر، در این قسمت از کتاب خود، ابتدا خلفای راشدین را یکی پی دیگری معرفی می‌دارد و برجستگی های معنوی ایشان را به صفت خطوط اساسی معرفت، شرح می‌دهد. سپس پنج تن از ائمهٔ اهل بیت را که شامل حسن بن علی(رض)، حسین بن علی(رض)، علی بن حسین (رض)، محمد بن علی (رض) و جعفر بن محمد (رض) می گردد توصیف نموده است. هجویری در ادامه به ذکر اسامی ۲۱ تن از صحابی جلیل-القدر حضرت پیامبر اکرم، تحت عنوان «اهل صفه» پرداخته و آنان را مهیای عبادت و دست شسته از دنیا می‌داند. حضرت بلال، سلمان پارسی، ابو عبیدهٔ جراح، عمار بن یاسر و عبدالله ابن مسعود (رضی‌الله عنهما) از آن جمله اند. و بعد از آن پنج شخصیت برجسته تابعین را که اویس قرنی، هرم عبدی، حسن بصری، سعید مسیب و حبیب فارسی می‌باشند تا حد لزوم معرفی می‌نماید. هجویری در بخش، شناسایی عرفای دیگر و چهره های مطرح، از اوایل اسلام تا زمان خودش را تحت نام «اتباع تابعین» بیان نموده و با معرفی شخصیت های مانند امام ابو حنیفه، فضیل بن عیاض، ذوالنون مصری، ابراهیم ادهم، بشر بن حارث، امام مالک، امام احمد حنبل، زکریای رازی، حسین بن منصور حلاج تا ابو احمد المظفر که معاصرش می‌باشد، نشان می دهد که مسیر عرفان و تصوف در واقع همان راه صالحین و نزدیکان به شریعت اسلامی‌است.

هجویری در ادامه به ذکر اسامی متصوفانی از شام و عراق و فارس و خراسان و امثالهم بسنده می‌کند.

«و اگر جمله را برشمرم از اهل خراسان دشوار باشد و من سیصد کس دیدم اندر خراسان تنها که هر یک مشربی داشتند که یکی از آن اندر همه عالم بس بُوَد. و این جمله از آن است که آفتاب محبت و اقبال طریقت اندر طالع خراسان است»[۱۲]

وی همچنین در قسمت بعدی به معرفی دوازده فرقهٔ تصوف و ذکر برخی ویژگی‌های آن ها می پردازد و نشان می دهد که تصوف از همان زمان، فرقه های متعددی داشته است.

« و پیش از این در ذکر ابوالحسن نوری رحمةالله علیه گفته بودم که ایشان دوازده گروه‌اند. دو از ایشان مردودند و ده مقبول».[۱۳]

فرقه های محاسبه، قصاریه، طیفوریه، جنیدیه، نوریه، سهلیه، حکیمیه، خرازیه، خفیفیه و سیاریه، ده گروهی اند که هجویری به معرفی و شرح دیدگاه-های آنها پرداخته و در ادامه از دو گروه مطرود به نامهای حلمان و فارس زیر نام فرقهٔ حلولیه نام برده و یاد آور می شود که گروه «حلمان» خود را منسوب به ابوحلمان دمشقی و گروه فارس نسبت گفتار خویش به «فارس» کنند و گویند که این مذهب حسین بن منصور حلاج است: « و من که علی بن عثمان الجلابی‌ام، می‌گویم: من ندانم که فارِس و ابوحُلمان که بودند و چه گفتند اما هرکه قائل باشد به مقالتی به خلاف توحید و تحقیق، وی را اندر دین هیچ نصیب نباشد و چون دین که اصل است مستحکم نبود، تصوّف که نتیجه و فرع است اولی تر که با خلل باشد؛ از آن که اظهار کرامات و کشف آیات جز بر اهل دین و توحید صورت نگیرد».[۱۴]

این بخش کتاب که در واقع همان بخش تاریخی یا تذکره گونه‌ی کشف-المحجوب است که بیش از یکصد و هفتاد صفحه، یعنی در حد نیمی از کتاب را در بر گرفته و مزایای لازم را درشناخت افراد و فرقه های معرفی شده دارد. از این رو، یادآوری از این اثر تاریخی – ادبی، به عنوان **تذکره** حرفی به گزاف نخواهد بود.

و اما این کتاب **تذکّر** نیز می‌باشد. از آن جایی که توضیحات هجویری در شرح حالات مختلف یک صوفی کامل بوده و از نظر شیوهٔ بیان جامع افراد و مانع اغیار می‌باشد و مزید بر آن، نکته های مهم و دقیقی نیز پیرامون تصوف در بر دارد؛ با کمال اطمینان می‌توان گفت که تمامی مباحث اولیه و توضیحات اخیر کتاب، تذکّراتی است که هجویری منحیث مباحث تدریسی و آموزه‌های تعلیمی برای رهروان و علاقمندان عرفان و تصوف مطرح نموده است. هجویری تذکرات خویش را در قالب مباحث علمی و در بیانی شیوا ارائه می‌دهد. وی در همه جا سخن را در پاسخ به پرسش همان دوستش سعید هجویری اظهار می‌دارد: «اکنون من کشف حجاب ابواب معاملات و حقایق اهل تصوّف با براهین ظاهر اندر این کتاب بیان کنم تا طریق دانستن مقصود بر تو آسان گردد و از منکران آن را که بصیرتی بود به راه آید و مرا بدین دعا و ثوابی باشد، ان شاء اللّه، تعالی».[۱۵]

چنان که گفته آمد هجویری در قسمت اخیر کتاب، تذکرات پاسخگونه اش را «کشف‌حجاب» نام نهاده و هر یک از مفاهیم: معرفت، توحید، ایمان، طهارت، نماز، زکات، روزه، حج، صحبت، منطق و سماع را در ۱۱ کشف، بیان نموده و نشان می‌دهد که اسم با مسمای را بر کتاب خویش برگزیده است. وی هر یک از این بخشها را چنین می‌آورد: «کشف الاول فی معرفة الله تعالی» و ... در نهایت به سبب ذکر پیشوند «کشف» در مجموعهٔ عنوان های یادشده، این کتاب را به کشف‌المحجوب مسما می‌سازد.

هجویری در آخرین کشف حجابی که در بخش سماع و انواع آن دارد- مانند همه بخشها- تذکرات خویش را با شفافیت تمام اظهار می‌دارد. وی در این قسمت، رقص را مردود دانسته و برداشت از حرکات خاص صوفیان را بدور از حرکاتی می داند که در رقص ها معمول بوده است. هجویری اعتدال در سماع را نکو دانسته و شرایط ویژه‌یی را برای انجام آن تذکر می دهد.

« بدان که شرط ادب سماع آن است که تا نیاید نکنی و مر آن را عادت نسازی دیر به دیر کنی تا تعظیم آن از دل بنشود و باید تا چون سماع کنی پیری

نجا حاضر باشد و جایی از عوام خالی و قوال بحرمت و دل از اشغال خالی و طبع از لهو نفور و تکلف از میان برداشته». این طرز گفتار، طرز گفتار توضیحی نیست. لحن گفتار هجویری اگر آمرانه نباشد، قطعاً تذکّر گونه، به مفهوم حقوقی آن خواهد بود و به همین سبب تمامی متن کتاب هجویری مانند تذکّرات تأکیدیی است که حد اقل یک معلم، شاگرد یا شاگردانش به همین طریق مخاطب قرار می‌دهد.

به هر حال، این کتاب چندین بار در نقاط مختلف به چاپ رسیده است و نسخه های متعدد خطی آن در کتابخانه های معتبر جهان موجود است. گفته می‌شود که بهترین چاپ آن در سال ۱۹۲٦م به اهتمام ژوکوفسکی در لینینگراد بوده است. در این اواخر مکمل ترین چاپ این کتاب با تصحیح دکتر محمود عابدی، توسط انتشارات سروش در تهران صورت گرفته است.

از آن جایی که فریدالدین عطّار در تذکرةالاولیأ و مولانا عبدالرحمن جامی در نفحات‌الانس به صورت تمام و کمال از کشف‌المحجوب هجویری استفاده نموده اند؛ مسلم است که شناخت تصوف اسلامی، بدون مطالعهٔ کشف‌المحجوب در هر حدی که باشد، نا کافی و نارسا خواهد بود.

حواشی

۱. سهم افغانستان در انتقال فرهنگ آسیای میانه، علامه حبیبی، نشر مرکز تحقیقات علامه حبیبی، ۱۳۸۱ه،ص ۳٦

۲. کشف المحجوب، چاپ کشمیری بازار لاهور، ص ١٦

۳. کشف المحجوب، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ص ٥٤

٤. اصل این کتاب به عربی و تألیف ابوبکر بن ابواسحق محمد بن ابراهیم بن یعقوب بخاری کلاباذی (متوفی بسال ۳۸۰) و موسومست به التعرف لمذهب

التصوّف که از قدیم الایام میان مشایخ صوفیه شهرت داشته و دربارهٔ آن گفته‌اند «لو لا التعرّف لما عُرِفَ التصوّف». بسبب همین اهمیت کتاب تعرف چندبار شرح شده و از آن جمله است شرح امام ابوابراهیم اسمعیل بن محمدبن عبدالله المستملی البخاری (متوفی بسال ٤٣٤) به فارسی/ سایت آریانیکا

۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: کاظم م بجنوردی، تهران، انتشارات وزارت ف ا ا ، چاپ اول، ۱۳۸۱، ج ١٤، ص٧١٦

٦. کشف المحجوب، چاپ کشمیری بازار لاهور، ص ۲

۷. همان، ص ۲

۸. همان، ص ٤

۹. کشف المحجوب، چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ص ٣٦

۱۰. همان، ص ٥٦

۱۱. همان، ص ٥٠

۱۲. همان، ص ١٥٥

۱۲. همان، ص ١٥٦

۱۳. همان، ص ۲۳۰-۲۳۱

١٤. همان، ص ٢٣٥

۱۵. همان، ص ٣٦٦

***

چشمه‌ی روشن، تذکره‌ای تحلیلی

دکتر محمد امیر مشهدی*

مقدمه

الف – تذکره و تذکره نویسی:

تدوین «فرهنگِ شرحِ احوال» کاری است که ابتدا مسلمانان به آن دست زدند وآنگاه که نوشتنِ فرهنگ شرح احوال توسعه یافت، دانشمندان به محدّثینِ و فقها و طبقات دیگر مذهبی مشغول شدند، و اُدبا شرح احوال شعرا و نویسندگان، درباریان، وزرا، منشیان، دانشمندان، فلاسفه و عرفا را رقم زدند. در تمام آثار ادبی فارسی (غیر از تذکره ی دولتشاه) قبل از زمان صفوی، کلمه ی تذکره به معنی یادگار و یادداشت و یادآوری به کار رفته است و به تدریج در زمان صفویه، به مجموعه و کتابهایی که حاوی شرح احوال وآثار شاعران است اطلاق شده است. کلمه تذکره به معنی «تذکرة الشعرا» یعنی کتابی که در آن ترجمه احوال و نمونه ی اشعار شاعران باشد آمده ؛ وامروزه واژه ی تذکره در ادبیات فارسی ایران دارای معنایی زیر است .

واژه‌ی تذکره در فرهنگ سخن: tazkere [عر.تذکره] (اِ.) به معنی ۱. کتابِ شرحِ حالِ یک گروه خاص مانند شاعران و عارفان ۲. (منسوخ) گذرنامه ۳. منسوخ (اداری) ٤. یاداشت ٥. یادآوری (انوری ،۱۳۸۱:۱۶۷۳) همچنین واژه‌ی تذکره در لغت نامه دهخدا: در معنی به یادآوردن، یادآوردن، پند دادن، یادگار ذکر شده (دهخدا،۱۳۷۳:٥٧٤٥) برخی دیگر نیز واژه‌ی تذکره را مانند گنجینه لغات، در معنی یادآوردن، پند دادن، وسیله‌ی تذکّر، یادگار، یادداشت و کتابی که شامل احوال شاعران و نویسندگان باشد آورده‌اند. (آژنگ،۱۳۸۱:۲۹۲)

---

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان وبلوچستان

تذکره‌ها در حقیقت یکی مهمترین منابع برای پی بردن به خصوصیات شعر، سبک شاعری، آثار همعصران و اوضاع و احوال زمان زندگی شاعران است. اگر چه بسیاری از این تذکره ها به علّتِ عدمِ دقّت نویسندگان شان از خطا و نقص بدور نیستند. تذکره نگار نه تنها اشعارِ شُعَرا را نقل می‌کند بلکه شرح حال آنها را هم می نویسد و گاهی نام آثار و تألیفات هر شاعر را در ذیل شرح حال وی ذکر نموده، و دربارهٔ آن به اختصار بحث می‌کند؛ و گاهی در ضمن نقل اشعار، نظر انتقادی خود و دیگران را در باره‌ی گوینده نیز ذکر می‌کند. در تاریخ تذکره های فارسی نوشته احمد گلچین معانی وی از بر شمردن بعضی از افراد در تذکره ریاض العارفین به عنوان عارف انتقاد می‌کند و به شرح و ذکر دلایل می‌پردازد. همچون عبدا... خان شهاب ترشیزی (۲۵۱ص) را شاعری فَحّاش و هَجّاء و هَتّاک می داند واو را چه ارتباط به عرفان ؟ و به اشتباهات فاحش تذکره نویس اشاره می‌کند. (گلچین معانی، ۱۳۶۳:۶۶۹) برای تذکره‌های فارسی انواعی بر شمرده‌اند از جمله: **الف** – تذکره‌های عمومی : مولّف فقط شرح حال شعرای پیش از روزگار خود را آورده و از منابع پیشین استفاده کرده است .ب – تذکره‌های عصری: منحصراً احوال شعرای همزمان تذکره نویس را در بر دارد و علاوه بر شُعَرای همزمان ذکری از شُعَرای پیشین نیز شده است. ج – تذکره‌های اختصاصی: که تذکره‌های خاصی هستند که به شاخه‌های مَحَلّی، موضوعی و طبقاتی تقسیم بندی می‌شوند.

(ستوده، ۱۳۷۸:۹۳)

تذکره‌های فارسی از نظر ارزش و اهمیّت به یک درجه نیستند زیرا «تذکره‌های فارسی از زندگانی خصوصی و ادبی شُعَرا و نویسندگان مطالب زیادی به دست نمی‌دهند و بِشخصیتِ صاحبِ ترجمه در میانِ عباراتِ بیهوده و پُر تعارف گم می‌شود. با این همه، همان نوشته‌ها، اگر با آثار خود شاعران و نویسندگان یکجا مطالعه شود شاید پرتوِ ضعیفی بر خصوصیاتِ زندگیِ شخصی و هنری آنان بیفکند.» (آرین‌پور، ۱۳۷۲:۱۹۲)

ب- غلامحسین یوسفی

دکتر غلامحسین یوسفی نویسنده ی تذکره ی چشمه ی روشن در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در شهر مشهد متولد شد. وی علاوه بر رشته ی زبان و ادبیات فارسی، رشته ی علوم قضایی و سیاسی را نیز گذراند. و این نویسنده ی بزرگ در ۱٤ آذر ۱۳٦۹ خورشیدی چشم از جهان فروبست. وی دارای آثار گرانبهایی است از جمله: دیداری با اهل قلم، برگ‌هایی در آغوش باد، نامه ی اهل خراسان (مجموعه مقالات ادبی وی)، چشمه ی روشن (دیداری با شاعران)، فرهنگ و تاریخ، کاغذ زر، روانهای روشن، تحقیق درباره‌ی سعدی، شرح زندگی و آثارِ فرّخیِ سیستانی، التصفیه فی احوال المتصوفه (اثر قطب الدین امیر منصور مظفر بن اردشیر عبادی)، لطایف الحکمه (اثر قاضی سراج الدین اُرمَوی) و همچنین دارای ترجمه کتابهای مختلفی نظیر: انسان دوستی در اسلام (مارسل بوآزار)، اما من شما را دوست می‌داشتم (ژیلبر سیرون) شیوه های نقد ادبی (دیوید دیچز) می‌باشد. (برقعی ، ۱۳۷۳: ۳۹۹۸)

دکتر یوسفی دانشمند و نویسنده‌ای محقّق، شاعری توانا و گرانمایه بود که علاوه بر ادبیات فارسی در ادبیات عرب و فرانسه صاحب اطلاع و بصیرت کامل بود و در حقیقت یکی از مفاخر ادبی عصر حاضر به شمار می‌رفت. درباره‌ی ویژگی نثر آثار دکتر یوسفی می‌توان گفت که او نثر را در نقد تحقیقات علمی به کمال رسانده است و نثرش نثری معیار است که در عین سادگی دارای قدرتِ بیانِ تأثیرگذار و دلنشین می‌باشد. نثر فارسی بعد از مشروطیت در دوران فروزانفر به کمال رسیده و سیر تکاملی‌اش در نثر کسانی چون دکتر یوسفی و دیگر بزرگان متجلّی شده است . یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی دکتر یوسفی را می‌توان دخالت ندادن اغراض شخصی در نقد و بررسی و داشتن روحیه علمی والا دانست. شیوه‌ی نثر آثار دکتر یوسفی به گونه‌ای است که نوشته‌های وی در حالی که روح ادبی آنها به خوبی حفظ شده، ساده و فصیح و به دور از تکلّف می نماید.

چشمه ی روشن، دیداری با شاعران، است که در آن از آثار شاعران قدیم تا سرایندگان معاصر سخن می‌رود در این اثر خواننده هم با شعرِ شاعرانِ کهن همچون رودکی، فردوسی، سنایی، مولانا، سعدی، حافظ و... رو به رو می‌شود و هم با آثار نوگرایان و معاصران. نویسنده ی این کتاب با یک سونگریهایی که در محیط ادبی و فرهنگی ما در برخورد با آثار قدیم و جدید دیده می‌شود همداستان نیست و پذیرای هر اثری است که در آن جوهر هنری وجود داشته باشد. در هر فصل از این کتاب یک تن از شاعران و یک اثر خوب او مطرح است. نویسنده ی اثر از مبانیِ نقدِ جدید نیز بهره‌مند بوده است و هر چند در نوشتن مطالب از آنها فارغ نمانده نخواسته است در همه‌ی موارد با نظرگاهها و انگاره های غربی با شعر فارسی برخورد کند، چنان که در عین توجّه به معیارهای دیرین نقد و بلاغت در فرهنگ و ادب قدیم فقط به آنها اکتفا نکرده است. در این زمینه نیز مقصود، رعایت اعتدال بوده است و میانه روی و آنچه منظور را روشن تر ادا کند. دیگر آن که نویسنده، هر شعر و اثر ادبی را بعنوان یک کلی و نیز صورت و محتوی را همراه و سرشته با یگدیگر در نظر داشته است و اگر درخلال فصلهای کتاب از ابیات و پاره‌های اشعار و یا قالب و زبان اثر سخن گفته است تقسیمی است اعتباری و برای سهولت بحث. نویسنده بحث از این شاعران و انتخاب اشعار آنان را مربوط به ذوق و استنباط شخصی خویش دانسته و اینکه بعضی از فصلها مفصل تر ذکر شده بنا به اقتضای مقام و احوال نویسنده بوده است نه آن که تفصیل حتما دلیل مزیت باشد. ترتیب فصلها برحسب تاریخ وفات درگذشتگان است و تاریخ تولد آنان که در قید حیات بوده اند. (یوسفی ،۱۳۸۳: ۱۱)

در چشمه ی روشن از (شصت و نه) شاعرِ برجسته ی قدیم و معاصر سخن گفته شده که هریک از قلّه های رفیع زبان و ادبیات فارسی بشمار می‌روند . در این کتاب نام و اثر بعضی از شاعران قدیم یا معاصر نیامده است و نویسنده یادآور میشود که ذکرنشده نام و اثر برخی شاعران دلیلی بر بی ارزشی شعر آنان نیست بلکه بواسطه‌ی محدودیَتِ مَجال و بی نصیبی مُصنّف از طرح و بررسی

اشعار دلپذیر آنان بوده است. نویسنده در پایانِ مقدّمه ی این کتاب اضافه می‌کند که اگر فرصت عمر باقی باشد و تکمیل مطالبِ کتاب ممکن شود خواهد کوشید این کاستی را جبران نماید و در نهایت این اثر گرانبها را به جوانان و دانشجویان هدیه و پیشکش ساخته است. ترتیب کتاب به این صورت است که با برجسته ترین شاعر هر دوره و زیباترین شعر او در هر فصل، ویژگی های سبکی (زبانی و ادبی و فکری) آنان تحلیل می‌شود. از هر شاعر تنها یک نمونه شعر معرفی شده به جز دو شاعر بزرگ که دو نمونه از درخشان ترین شعرهایشان مورد توجه استاد قرار گرفته است. مولوی با «ناله‌ی نی» و «گریه بُدَم، خنده شدم» و استاد سخنِ سعدی با دو شعر برجسته‌ی «بزرگواری » و «که هنوزمن نبودم که تو در دلم نشستی» مورد توجّه قرا گرفته‌اند و در این امر تنها ذوقِ شخصیِ نویسنده، دخیل بوده است و مابقی شاعران چه قدیم و چه معاصر و حتّی از شاعران هم عصر خود نیز تنها یک قطعه شعر ذکر و بررسی نموده است. و در دیدگاه استاد تفاوتی در تحلیل و بررسی شعر شاعران وجود ندارد و همه طبقِ یک شیوه در هر فصل، مورد واکاوی و نقد قرار گرفته است.

از آغاز شعر فارسی تا دوران صفوی به نوزده شاعر پرداخته که عبارتند از :

ردیف	شاعرانِ عهد قدیم (تا پایان صفویه)	ردیف	شاعرانِ عهد قدیم (تا پایان صفویه)
۱.	رودکی	۱۱.	نظامی گنجه‌ای
۲.	فردوسی	۱۲.	عطّار نیشابوری
۳.	فرخی سیستانی	۱۳.	مولوی
٤.	منوچهری دامغانی	١٤.	سعدی
٥.	ناصر خسرو	۱۵.	حافظ
٦.	مسعود سعد سلمان	١٦.	جامی
۷.	خیّام	۱۷.	محتشم کاشانی
۸.	سنایی غزنوی	۱۸.	صائب تبریزی
۹.	انوری	۱۹.	هاتف اصفهانی
۱۰.	خاقانی		

و از دوره‌ی قاجاریه تا کنون به نقد و بررسی شعرِ پنجاه شاعر پرداخته شده که عبارتند از :

ردیف	شاعرانِ معاصر (از قاجار تا کنون)	ردیف	شاعرانِ معاصر (از قاجار تا کنون)
۱.	قاآنی	۲۶.	امیری فیروز کوهی
۲.	فروغی بسطامی	۲۷.	فریدون توللی
۳.	میرزا حبیب خراسانی	۲۸.	دکتر مهدی حمیدی
٤.	ادیب الممالک فراهانی	۲۹.	خلیل ا... خلیلی
۵.	ایرج	۳۰.	شهریار
٦.	میرزاده عشقی	۳۱.	علی موید ثابتی
۷.	سید اشرف الدین حسینی	۳۲.	دکتر نصره ا... کاسمی
۸.	عارف قزوینی	۳۳.	دکتر غلامعلی آدرخشی
۹.	اقبال لاهوری	۳٤.	دکتر محمد حسین علی آبادی
۱۰.	پروین اعتصامی	۳۵.	دکتر پرویز ناتل خانلری
۱۱.	ژاله قائم مقامی	۳٦.	ابوالحسن ورزی
۱۲.	رشید یاسمی	۳۷.	احمد گلچین معانی
۱۳.	ملک الشعراء بهار	۳۸.	یزدان بخش قهرمان
۱٤.	علی اکبر دهخدا	۳۹.	عماد خراسانی
۱۵.	ابوالقاسم لاهوتی	٤۰.	یدا... مفتون امینی
۱٦.	نیما یوشیج	٤۱.	احمد شاملو
۱۷.	فروغ فرخزاد	٤۲.	مهدی اخوان ثالث
۱۸.	رهی معیری	٤۳.	فریدون مشیری
۱۹.	دکتر لطفعلی صورتگر	٤٤.	هاشم جاوید
۲۰.	گلچین گیلانی	٤۵.	سیمین بهبهانی

۲۱.	پژمان بختیاری	٤٦.	هوشنگ ابتهاج
۲۲.	جلال الدین همایی	٤٧.	محمد قهرمان
۲۳.	سهراب سپهری	٤٨.	دکتر مظاهر مصفا
۲٤.	محمود فرخ	٤٩.	دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
۲۵.	حبیب یغمایی	۵۰.	عبید رجب

رودکی

نویسنده ی کتاب آغاز این تذکره را با اشعار درخشان رودکی شاعر سده ی چهارم هجری آغاز می‌کند و در میان اشعار رودکی قصیده ی پیری وی که دومین شعر طولانی او نیز هست و در آخرین سالهای عمرش سروده مورد تأمّل و توجه استاد قرار گرفته است. در این قصیده‌ی پُر تأثیر و غم انگیز که شاعر در پیری و فرتوتی به تعبیر لانگ فلو، شاعر آمریکایی، «آبشار مرگ را احساس می‌کند که غُرّش کنان از بلندیها بر روی او فرو می‌ریزد»، گوشه‌هایی از زندگانی گذشته‌ی وی نیز بصورتی زیبا ترسیم شده است.

«اندیشه ی شاعر از فرا رسیدن پیری ناگزیر، محتوم بودن سرنوشت و انتساب آن به آسمان و شومی کیوان را فرا یاد می‌آورد. برخی از دیگر سخنان وی حاوی معانی فلسفی و دینی است و او را اهل تفکر نشان می‌دهد. دکتر یوسفی شعر رودکی را به فصاحت زبان و توانایی بیان ممتاز می داند. زبان او گاه از سادگی و روانی به زبان گفتار می‌ماند. جمله های کوتاه و فعلهای بسیط. در زبان فارسی آن دوره رواج داشته، الفاظ و واژگان عربی بسیار اندک بوده و در قصیده ی رودکی حتی ابیاتی خالی از هر کلمه ی عربی است.» نظیر ابیات ۱۵،۲۲، ۸،۱۰، ٦،۵ (یوسفی ، ۱۳۸۳:۲٦)

۵) جهان همیشه چنین است و گردگردان است
همیشه تا بود آیینش گرد گردان بود

٦) همان که درمان باشد بجای دَرد شود
و باز دَرد، همان کز نخست درمان بود

۸) بسا شکسته بیابان که باغِ خُرَّم بود
و باغِ خُرَّم گشت آن کجا بیابان بود
۱۰) به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آنگه او را که زلف چوگان برد
۱۵) همی خرید و همی سخت بی شمار درم
به شهر هرکه یکی تُرک نار پستان بود
۲۲) همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود
همیشه گوشم زی مردم سخندان بود

و این نشانه‌ی توانایی زبان فارسی در آن روزگار است و هم هشداری برای آنان که از سَرِخامی، به سره نویسی دلخوشند و غافل ازآنکه زبان همیشه در حرکت است و به سلیقه‌ی هیچ کس اعتنایی ندارد و این یکی از نکته های باریکی است که از رودکی می توان آموخت. در خاتمه این فصل نویسنده با سوالی بحث را به اتمام می‌رساند که این خود نوعی توجه و آگاهی دادن و بیداریست.

خیّام نیشابوری و تأثیرگذاری وی بر شعر دیگر شاعران

در این تذکره، نویسنده از حکیم عُمَر خیّام نیشابوری (۴۳۹ هـ‌ق- ۵۲۶ هـ‌ق) شاعر بلند آوازهٔ قرن پنجم یاد کرده است حکیمی که با شعر، سخن می گوید. اندیشه گری دورنگر و فیلسوفی صاحب نظر. جلوه گری و تابش اندیشه های خیّامی چنان کششی داشته که تأثیر آن را در شعر کسانی از پیشینیان مانند انوری، خاقانی، نظامی گنجه ای، عطّار، سعدی، حافظ و از معاصران نیما، بهار، میرزادهٔ عشقی، حمیدی شیرازی، شهریار، اخوان ثالث، بانو ژاله قائم مقامی می توان دید. «پایهٔ اصلی اندیشه های خیّامی تأمّل در رازِ هستی و نیستی و سرنوشت انسان است: از کجا آمده ایم و به کجا می رویم ؟ پرسشی که قرنهاست فکر بشر را به خود مشغول داشته است. بدیهی است در این میان آنچه مُسَلَّم به نظر می رسد: عالم وجودست، سپس سرنوشت محتوم، عدم: مرگ.» البته این گونه افکار سابقهٔ دیرین دارد، منتهی طرزِ برخورد و واکنشِ خیّام با مسأله و شیوهٔ بیان و تأثّرات

وی دارای حالت و رنگ خاصی است پایهٔ اصلی تفکرِ خیّام مرگ و زندگی است در جریان سیل آسای زندگی و مرگ آدمی تأثیر و اختیاری ندارد، از این رو زندگی بشر در چشم خیّام با همه تکاپو و داعیه ها و بلند پروازی هادر عرصه‌ی اندیشه و عمل چون ذره ای ناچیز است.

یک قطرهٔ آب بود و با دریـــا شد   یک ذرّهٔ خاک و با زمین یکتا شد
آمد شدن تو اندر این عـالَم چیست   آمـد مگسی پدید و ناپیـدا شــد!

(یوسفی،۱۳۸۳:۱۲۰)

خیّام در اروپا و آمریکا به راستی بلند آوازه ترین شاعرِ خاور زمین است با نامی نیک که به درست یا نادرست بر نام و آوازه ی دیگر استادان سایه انداخته، استادانی مانند حافظ که گوته او را ستود، فردوسی یا نظامی که در میهن و نیز بیرون آن بلند آوازه شدند و سعدی. با این همه خیّام در ایران آشکارا یکی از درخشان ترین چهره های فرهنگی - ولی تنها در رشته ی دانش - شناخته شده است.(ریپکا،۱۳۸۳:۳۵۱)

ـــ خیّام و انوری

اندیشه خیّامی از عصر او تا زمان حال، اندیشمندان و شاعران بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است انوری، رباعیاتی دارد که یاد آور رباعیات خیّام است. اما نویسنده در کتاب چشمه روشن به رباعیات انوری و اندیشهٔ خیّامی او اشاره ای نکرده است.

ـــ خیّام و خاقانی

خاقانی که ولادتش هم زمان با وفات خیّام است در بیشتر اشعارش انعکاسی از اندیشه های خیّامی را می توان دید.

پرویز کنون گم شـد، زآن گـم شـده کمتـر گـو
زرّین تره کـو برخـوان؟ رَو کـم ترکـو برخـوان
گفتـی کـه کجـا رفتنـد آن تـاجوران اینـک
ز ایشـان شـکم خاکسـت آبسـتنِ جاویـدان...

خونِ دل شیرین است آن می که دهد آز بُن
زآبِ و گِل پرویز است آن خُم که نهد دهقان

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۵۹)

قصیده ی ایوان مدائن خاقانی رنگی از اندیشه های خیّامی دارد و بواسطهٔ مضمون کم نظیر و به سبب زبان و بیان شور انگیز و شکوهمندش در ادب فارسی شهرت بی نظیری یافته که این خود نوعی نمایش سلطه بر سخن و قدرت نظم کلمات است. صادق هدایت در کتاب ترانه های خیّام نوشته است: «شاید [خیّام] خرابهٔ تیسفون را دیده و این رباعی را گفته:

آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو بر درگه او شهان نهادندی رو
دیدیم که بر کنگره اش فاخته ای بنشسته همی گفت که «کوکو، کوکو»

سپس افزوده است: «آیا خاقانی تمام قصیدهٔ معروف خود «ایوان مدائن» را از همین رباعی خیّام الهام نشده؟» و این شباهت را در برخی موارد نیزجسته است.

بناهای شگفت انگیز و عبرت آموز در جهان بسیارست و در خور توجّه و تأمّل است که هریک چگونه بنا شده و در آنها و بر آنها چه گذشته است. امّا آیا افراد بشر از این همه آیینه های عبرت و دیگر اوراق کتاب تاریخ که پیش رویشان است عبرت می گیرند.»

نویسنده‌ی کتاب در پایان این بخش مطرح می کند که اگر آرزوی خاقانی و امثال او در انتباهِ بشر برآورده شده بود هِگِل در مقدمه بر فلسفهٔ تاریخ نمی نوشت «ملتها و فرمانروایان هرگز چیزی از تاریخ نیاموخته یا بر پایهٔ اصولِ حاصل از آن عمل نکرده اند! » شاید بواسطهٔ همین کاستی و نیاز به عبرت گرفتن از کار جهان است که قصیده ی خاقانی همچنان جاذبه ی خود را حفظ کرده است.

ـ خیّام و نظامی

اندیشه ی خیّامی همچنین از مضمون های قابل تشخیص در شعر نظامی است اما نویسنده در این بخش به خسرو و شیرین نظامی که سرگذشتی عاشقانه در محیطی اشرافی ست پرداخته نظامی گنجه ای در پهنهٔ شعرِ فارسی در سرودن

داستانهای عاشقانه هنر و توانایی بسیار به خرج داده و به این عنوان نامبردارست و استادی است مُسَلَّم.

ــ خیّام و سعدی

سعدی هم توجّه و ارادتی خاص به خیّام دارد سعدی در اشعارش یأس تلطیف شده ای را به نمایش می گذارد که در آن دشواریهای فلسفی ذهن بشری با نمایش جلوه ی رحمت و حکمت خداوند بیشتر قابل تحمّل خواهد شد. رگه های اندیشه ی خیّام را در آثار سعدی به روشنی می توان یافت با این تفاوت که شور زندگی در اشعار سعدی موج می زند و خواننده را به راه راستی که همان بازگشت به سوی خداست فرا می خواند.

بتـابد بسی ماه و پروین و هـور　　　　که سر بر نداری ز بالین گـور

(سعدی، ۱۳۸۶: ۲۳۷)

درون فرومانـدگان شـاد کـن　　　　ز روز فرو مانـدگی یاد کـن

(سعدی،۱۳۸۶:۲۵٤)

ــ خیّام و حافظ

بسیاری از پژوهشگران سده‌های اخیر حافظ را شایسته ترین نمایندهٔ اندیشه های خیّامی دانسته اند. نیمی از وجود خواجه ی اهل راز، حافظ، مولانایی است و نیمی دیگر خیّامی. یا به تعبیر بهتر اندیشه های حافظ تلفیقی از اندیشه های عرفانی مولانایی و اندیشه های فلسفی خیّامی است. غمهای فلسفی حافظ، خیّام گونه اند. حدّت و شدّت کلام خیّام در شعر حافظ دیده نمی شود اما غمهای فلسفی حافظ، غمِ نیستی و فنای آدمی است. «ارسطو در رسالهٔ مشهورِ فنِّ شعرِ خود نوشته است: شعر، فلسفی تر و عالی تر از تاریخ است زیرا بیشتر با امور کلی و محتمل سرو کار دارد تا امور جزئی و مُعَیَّن. این نظر، موردِ قبولِ بسیاری از سخن شناسان جهان واقع شده است و از این لحاظ می توان گفت مصداق آن، بسیاری از غزلهای حافظ، بخصوص غزلی است با مطلع زیر که در مصراع دوم،

بیان اندیشه های خیّامی است: اغتنام وقت و نیز خوار انگاشتن اسبابِ جهان یعنی همه چیز مُتعَلّق به دنیا»

حاصل کار گه کَوْن و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسبابِ جهان این همه نیست
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار
ور نه با سعی و عمل، باغِ جِنان این همه نیست

(خرمشاهی،۱۳۷۹:۷٤)

«فکر اصلی بیت، بیانِ مغتنم شمردنِ فرصت است که اندیشه ای است جاودانه و مُکَرَّر در شعر خیّام و حافظ و دیگران، نظیرِ سخنِ هوراس که گفته است : امروز را دریاب! این غزل حافظ «کار گهِ کَوْن و مکان » شعرِ اندیشه است، به این معنی که آدمی را به تفکّر بر می‌انگیزد و به تأمل به آنچه در جهان می گذرد. حُسنِ استفادهٔ حافظ از تناسبهای لفظی و معنوی و بهم پیوستگی تصویرها و وحدتی که در اجزاء شعرِ خویش آفریده به منزلهٔ یک سمفونی است یا امواجی لغزنده در آغوش یگدیگر.»(یوسفی، ۱۳۸۳: ۲۶۳)

ــ خیّام و شعر معاصر

افکار و مضامین خیّامی در شعر شاعران معاصر هم طرفداران بسیاری یافته و بسیار مورد توجه قرار گرفته است. اگر چه تغییرات فضای سیاسی و اجتماعی کشور در دوره های شعری پس از مشروطه در شکل گیری چنین فضای فکری بی تأثیر نبوده است اما غُرابتهای بسیار شعر شاعران معاصری که به این مضامین پرداخته اند و رباعیات خیّام نشان دهندهٔ آن است که تفکّرات خیّامی نیز در شکل گیری این گونه اشعار بی تأثیر نبوده اند. نیما در رباعیات خود بر خلاف شعر نو که بیشتر، شاعر اجتماعی – طبیعی است، همسان سازی است که آرام ندارد و به این شاخه و آن شاخه می پَرَد و تکثیر می شود. به هیأت هر چیزی و هر کسی. مضمونها ، رباعیات را به معجونی از اندیشه های شاعرانه و فلسفی بدل کرده است. اما متأسفانه دکتر یوسفی در چشمه‌ی روشن از رباعیات فلسفی و

شاعرانهٔ نیما سخنی نگفته است. در شعر معاصر، اندیشه ی «اغتنام فرصت و شاد خواری» تا آنجا که فضای فکری جامعه مجال بروز می داده نمود یافته و منشاء سرایش شعرهایی زیبا شده است. همچون شعر «زمستان» اخوان ثالث که بندِ آخرِ آن حاویِ مضامینِ خیّامی و تصویری عالی است که در پس هر جزء آن گوشه ای از اجتماع ترسیم شده است

چه می گویی که بیگه شد، سَحَر شد، بامداد آمد
فریبت می دهد، بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست
حریفا ! گوشِ سرما بُرده است این، یادگارِ سیلیِ سردِ زمستان است .
و قندیل سپهر تنگ میدان، مُرده یا زنده،
به تابوتِ ستبرِ ظلمتِ نُه توی مرگ اندود، پنهان است
«حریفا! رو چراغ باده را بفروز شب با روز یکسان است» (اخوان ثالث ،۵۲:۱۳۷۸)

دکتر یوسفی در میانهٔ اثرش از میان شاعران معاصر (قرن سیزدهم) از چند شاعر برجسته انقلابی یاد کرده. چون، ادیب الممالک فراهانی، میرزاده عشقی، سید اشرف الدین حسینی قزوینی، عارف قزوینی و اقبال لاهوری. شاعرانی که می‌خواهند به یاری سخن، ملّتِ ناامید و دل مرده و تسلیم سلطه‌ی بیگانه را به مقاومت و تلاش در راه آزادی خویش برانگیزاند. علاوه بر روحیه‌ی انقلابی بودن آن شاعران، جایگاه‌شان در زبان و ادبیات فارسی و در برخورداریِ هنرمندانه‌ی آنها از گفتارِ ساده‌ی روزانه ی مردم و تعبیراتی که خود دارای بلاغتی خاص است و شعرشان را برجسته ساخته به یقین مورد توجه نویسنده بوده است.

میرزاده عشقی

یکی از این شاعران میرزاده عشقی ست که دکتر یوسفی در دفاع از این شاعرِ انقلابی چنین یاد می‌کند «که عشقی در وطن خواهی صادق بود و در بیان اندیشه ها و عواطف خویش شجاع و صریح. شعر او نیز شعری صادقانه و از دل برآمده است. و مهمتر از همه، آن که وی آنچه در توان قریحه و اندیشه داشته در

حمایت ازملت مظلوم ایران بذل کرده است، حتی جان خود را، و سزاوارست که نام و یاد او را گرامی بداریم.» (یوسفی، ۱۳۸۳: ۳۸۱)

سید اشرف الدین حسینی

در اشعار سید اشرف الدین قزوینی (نسیم شمال) نویسنده به اخلاص و صِدْقِ عقیده‌ی نسیم شمال در دفاع از وطن و مردم اشاره می‌کند. شعر سید اشرف الدین علاوه بر جوهر و درون مایه‌ی اجتماعی و انتقادی نکاتِ ظریفِ دیگری در خور توجه دارد. نخست طرحِ مسائلِ جدّی، بصورت فکاهی همراه با طعن و طنز و کنایه، دیگری پروراندن این معانی به زبان ساده‌ی گفتار مردم کوچه و بازار، فارغ از هرنوع محافظه کاری ادبی. در شعرهای او الفاظ تُرکی و فرنگی حتی الفاظ و ترکیبات و اصواتی مانند: میرزا قَشَمْشَمْ ، قوقولی قو، اُلولو راه یافته و تکرار شده است. در یکی از فکاهیات او با عنوان شعر «لقمه لقمه» اندیشه‌ی حاکم بر ذهن شاعر آن است که از وطن یاد نمی توان کرد زیرا موجب خطر است و این شعر که مایه ای از فرهنگ عامه دارد شاعر، حرفهای خود را به کنایه بیان می کند واینکه همه حرفی را نمی توان زد و سر و کار گوینده با «لولو» خواهد بود(مَوجودی است خیالی که اطفال را بدان می‌ترسانند و کم کم صورت مخفف آن ، «لولو» بیشتر رایج شده است و شاعر از این سابقه ذهنی و زنده و عوامانه استفاده کرده تا حرفهای خود را به کنایه بزند.)

مخـور از بهرِ وطن، آه و فَسوس   هیچ صحبت مکن از تازه عروس
بگذر از مرحله‌ی مرغ و خروس   صحبت آزاد مکـن الولو میـــاد

بچه جون داد مکن الولو میاد (یوسفی، ۱۳۸۳:۳۹۰)

در ادامه نویسنده این تذکره از سه بانوی سخنور سخن گفته که فروغ فرخزاد و پروین اعتصامیِ کم و بیش شناخته شده اند به جز بانو ژاله قائم مقامی، که شاید هنوز در عصر ما و حتی در دانشگاهها هم گمنام و فراموش شده باشد. نکته ی مهم آن است که این زنان شاعر، همه در یک عصر می‌زیسته اند و دَردِ مشترک شان هم یکی بوده است «مظلومیت زن و دفاع از حقوق او» و شاید ژاله،

حلقه‌ی گمشده‌ی این سه تن باشد. پروین در شعرش از جنس زنانه اش سخنی نمی‌گوید و هرگز در شعر او بوی زن و زنانگی را احساس نمی‌کنی و این در حالی ست که دکتر یوسفی این مسأله را بر نقص شاعر حمل نمی کند؟ و در مقابل، فروغ، جسارت و بی پروایی خاصی در شعر به کاربرده برخلاف ژاله که حریمِ حُرمت نگاه داشته و شعرش را به مسیری در راه پاکدامنی ها هدایت کرده است. جسارتی که فروغ به همین اتهام سالهاست که محکوم است و شعر او به همین دَرد ،گَرْدِ فراموشی می‌گیرد. همچنین نویسنده از بانوی سخنور دیگری هم یاد کرده است از سیمین بهبهانی، شاعر معاصر. وقتی از زنانِ شاعر، سخن می رَوَد پیش از همه از پروین اعتصامی یاد می‌شود و نسل جدید و نوگرایان از فروغ فرخزاد را به یاد می آورند.

ژاله قائم مقامی

اما شاعره ای لطیف طبع و هنرمند در این عصر می‌زیسته که اشعاری پُر طراوت و دل انگیز سروده و به نظر نویسنده به اندازه ی استحقاق خویش شناخته نشده است. «این بانوی سخنور، عالمتاجِ قائم مقامی است متخلَص به ژاله ، نبیره ی میزا ابوالقاسم قائم مقام، وزیرِ معروف و شاعر و نویسنده‌ی دوره‌ی قاجاری. شعر ژاله نموداری است از عوالم انسان، آرزوها، عواطف، رنجها و یأسهای او و به همین سبب شناختنی است. مصائب و محرومیت از محبت شوهر و دیدار فرزند مهمتر از همه ناکامی و آزردگی روح شاعر، دل او را درهم می فشرد و تأثراتش از طبع وی بصورت شعر می تراود و شعر تنها پناهگاه او می شود.» (یوسفی، ۱۳۸۳: ۴۲۸-۴۲۵) شاعری که به دلیلِ محیطِ نامناسبِ زندگی، دیوان غزلهایش را به آتش می سپرد و بعد از مرگ وی، فرزندش (شاعر معاصر حسین پژمان بختیاری) در لابلای کتابها و یادداشتهای مادرش اوراق پراکنده ای گرد می‌آورد و همین دیوان کوچک نهصد و هفده بیتی می‌شود که نمونه‌ای از آثار شاعری توانا و متفکّر را می‌رساند و چه بسا که اگر همه‌ی آثار او در دست بود شاید یکی از قلّه های ادبیات معاصر به شمار می آمد.

دیوان خویشتن را به آتش دهم به عَمد   زان پیشتر که افتد آتش به دفتـر من

«یکی از ویژگیهای شعرِ ژاله، لحنِ بیانِ زنانه‌ی اوست بدیهی است شعر او به اقتضای مقام و موضوع بایست چنین بوده باشد. اما رعایت این نکته که زبان شعر و طرز بیان شاعر با مضمون سخن متناسب در آید در عین بدیهی بودن کاری ساده نیست و نویسنده در اینجا به مقایسه‌ی شعرِ ژاله با نظامی گنجه ای پرداخته که نظامی با همه استادی در سرودن مثنویهای عاشقانه در اسکندر نامه نتوانسته از لحن غنائی فارغ بماند و این یکی از موارد نقض این منظومه است؟ اما در شعر ژاله این هم آهنگی بسیار محسوس است. صراحت ژاله در بیان احوال و روحیات و نیازهای روحی و سلیقهٔ زن چشم گیرست و در زمان اوکم نظیر.» اما این صراحت، گستاخانه و بی آزرم نیست بلکه در همه جا تکیهٔ او بر لزوم پاکدامنی زن است و تقوای اخلاقی او

نورچشما، دخترا، آینده اندر دست توست
قدر نعمت را بـدان، ای گوهر یکتـای من
پاکدامان باش و ز آزادی بجز عِزّت مخواه
راه تاریکان مرو، ای زُهرهٔ زَهرای من

(یوسفی،۱۳۸۳: ۴۲۹)

بیشتر افکار و عقاید در دیوان ژاله متوجه است به موضوعاتی از قبیل: مظلومیت زن، انتقاد بر جهل و عقب ماندگی زنان و تحلیل موجبات آن. رنگ غم و بدبینی تلخ نیز در اشعار ژاله هست. قصیدهٔ «تصویر هستی » او مایه ای از ژرف اندیشی و افکار خیّامی دارد:

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته
راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته
پـــرتو لرزان امیـد این چراغِ زنـدگی
شعله ای زیباست با بادِ مُحال آمیختـه

(یوسفی،۱۳۸۳: ۴۳۰)

صحبت با آیینه که همدم اوست و تصویرهایی از «دَردِ دل با سماور» علاوه بر اینکه نیروی تصویر آفرینی شعر ژاله را بیان می کند نشان دهندهٔ تنهایی دَرد آور شاعر است.

دکتر یوسفی به وفور ترکیب های نوساخت شاعر، اشاره می کند که طبعِ کلمه آفرینِ خاقانی و نظامی را به یاد می آورد منتهی آفریده های ذوق ژاله، نرم تر و گوش نواز تر است. همچون :تن باختن، محبسِ مرد آفریده، شرابِ زن رُبا، لبِ خوش بوسه، یارِ چو بینْ تن ...

خواهرم پرسید: فرق مرد و زن در چیست؟گفتم
گویمت این قصّه را با نکته‌ای سربسته امّا
در دکانِ آفرینش، جنس ما و اوست یکسان
عمر ما طی می‌شود در کیسه ای در بسته امّا
بر فرازِ کاخِ هستی، او به پرواز است و ما هم
جنبشی داریم در کُنجِ قفس، پر بسته امّا
دست قُدرت، فرش کردست از ازل، باغِ جِنان را
زیر پای مادران، بر روی مادر بسته امّا
تا امید از بخت نتوان شد که بس درهای رحمت
پیش روی ماست تا دامان محشر، بسته امّا
تا برون آید زن از این «مَحبَسِ مرد آفریده»
دست و پا باید، که هست ای جان خواهر ! بسته امّا

از ژاله به عنوان اولین زن شاعر فمنیست در دوران مشروطه یاد می کنند و سالها پیش از نیما طرح شعر نو یابه عبارتی شعر شکسته را در کارهای خود پیاده می کند. ژاله در جسارت فکر و اندیشه و شعر زنانه پیش کسوت فروغ فرخزاد و پروین اعتصامی و سیمین بهبهانی است. یک قرن پیش از این می زیسته است. بیست و دو سال پیش از پروین اعتصامی چشم به جهان گشوده اما دریغ! که بسیار کم می شناسندش.

باکی از طوفان ندارم، ساحل از من دور نیست
تا نگویی گور توست این سهمگین دریای من
زیر دستم گو مبین ای مرد! کاندر وقت خویش
از فلک برتر شود این بینوا بالای من
کهنه شد افسانه ات ای آدم! آخر گوش کن
داستانی تازه می خواند تو را حَوّای من
گر بخوانم قصه، گویی دعوی پیغمبری ست
ز آنچه در آیینه بیند دیدهٔ بینای من

نیما و شعر اجتماعی- انتقادی

نیما در شعر به اقتضای نیازهایی که احساس کرده راه و شیوه ای نو اندیشیده که حاصل سالها تفکّر و مطالعه و تجربهٔ اوست. تأثیر عظیمی را که مکتب او در شعر امروز فارسی از خود بجا نهاد است نمی توان سرسری گرفت در مطالعهٔ شعر نیما آنچه نخست جلب نظر می کند دید تازهٔ اوست نسبت به طبیعت و جهان به همین جهت موضوعات و مضمونهایی در شعر او را یافته که در آثار دیگران یا طرح نشده یا بدان گونه و از آن زاویه، موردِ توجّه نبوده است. نکتهٔ دیگر، نظرِ اجتماعی و انتقادی نیماست. و سببِ گرایشِ دوستدارانِ شعرِ اجتماعی و انتقادی به شعر نیما یکی همین خصیصه ی شعر اوست، بخصوص که وی این گونه معانی را هر بار به نوعی احساس کرده و بصورتی تازه و بی سابقه عرضه داشته است. اُنس با طبیعت و همدلی و همجوشی با آن از ویژگیهای شعر نیماست. مظاهرِ گوناگونِ طبیعت را از بارزترین تا کوچکترین و پوشیده ترین آنها از نظرگذرانده در آنها تأمّل می کند و از دیدن آنها و یا از شباهت آنها با چیزهای دیگر و یا در ورای آنها نکته ها کشف می کند. مهمترین و بارزترین ویژگی شعر نیما بدعتی است که او در موسیقی شعر با کوتاه و بلندی مصراعها و جابجایی قافیه ها پدید آورده است.

«با همه اهمیتی که راهگشایی نیما در شعر فارسی امروز دارد و موجی عظیم که برانگیخته و با همه‌ی احساسات نیرومند و عواطف گسترده او بخصوص، تخیّلاتِ رنگارنگِ شاعرانه اش که در مجموعۀ آثار او جهانی تازه و بکلّی متفاوت از شعر پیشینیان و معاصران پدید آورده امّا زبان شعر او خالی از تعقید نیست» (یوسفی، ۱۳۸۳: ٤۸۹) «و برخی از منتقدانِ معتقد به شعر امروز نیز بر این جنبه از شعر او انگشت نهاده اند که بیان وی روان و هموار نیست از جمله جلال آل احمد ، دکتر محسن هشترودی. » (یوسفی، ۱۳۸۳: ٤۸٦)

دست بردار ز روی دیوار
شب قورق باشد بیمارستان.
اگر از خواب برآید بیمار،
کرد خواهد کاری کارستان

(نیما یوشیج،۱۳۸۰:٤۱۱)

«بعلاوه طرز بیان برخی از نوگرایانِ نسلِ بعد مانند: فریدون تولّلی، مهدی اخوان ثالث، فریدون مشیری، محمدرضا شفیعی کدکنی و سیاوش کسرایی از نیما گویاتر و فصیح تر است و مقایسه ی میان زبانِ شعرِ آنان و شعرِ نیما پیچیدگی و احیاناً دور شدن از مبانی فصاحت را در زبان نیما بخوبی نشان می دهد و به عقیده ی دکتر یوسفی رواج نظریات نیما و دگرگونیی که در قالبِ شعرِ فارسی پدید آورده است به معنیِ ضرورتِ قطعیِ ترکِ قالبهای پیشین نیست، بخصوص که تجربه ها و نوآوریهای کسانی مانند: پروین اعتصامی، مهدی اخوان ثالث، دکتر مهدی حمیدی، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد، هوشنگ ابتهاج و برخی دیگر از معاصران در قصیده و غزل و مثنوی و قطعه نشان می دهد بعضی از قالبهای کهن، ظرفِ بیانِ مفاهیمِ تازه توانند بود و بسته به این است که شاعر توانا تا چه حد بتواند قابلیت آنها را در این زمینه بکار گیرد.» (یوسفی، ۱۳۸۳: ٤۹۱-٤۸۹)

فروغ فرخزاد

«در مقایسه با نیما در شعر فروغ یک نکته، قابل ملاحظه است استقلال دید و تجربهٔ شخصی، و کوشش برای دست یابی به زبانی زنده و متناسب با آنچه شاعر در ضمیر دارد. تردیدی نیست که آثار او آب و رنگی خاص دارد متفاوت با آثار دیگران و این خصیصه نمودار نوعی اصالت است در کار او که زندگی و جهان شعر و شعرگفتن را خود مستقلاً تجربه کرده، نه آن که بتقلید و پیروی از دیگران اکتفا کرده باشد. با توجه به عمر کوتاه او، سی و دو سال، و تحصیلاتی تا پایان دبیرستان که داشته این مایه توفیق وی، علاوه بر استعداد و قریحهٔ شاعری، حاکی از کوشش و پژوهش و تجربه های شخصی او در کار زبان و شعرست و می توان اینها را جزء امتیازات هنری او شمرد.» (یوسفی، ۱۳۸۳: ۵۰۰-۴۹۹)

قطعه شعری از فروغ :

از عمق پُـــر ز وحشت تاریـکی — از منـجلاب تیـــره ی این دنیـا

بـــانگِ پُـــر از نیـــاز مرا بشنـــو — آه ... ای خدای قـــادرِ بی‌همتـــا

یـــکدم ز گرد پیکر من بـــشکاف! — بشکاف این حجاب سیـــاهی را

شـــایـد درون سینه ی من بینـــی — ایـن جلوه های تلخ تبـــاهی را

دل نیست این دلی که به من دادی — در خون طپیده .. آه... رهایش کـن

یـــا خالی از هوی و هوس سازش — یـــا پـای بنـدِ مِهر و وفـــایش کـــن

تنـــــها تو آگهی و تـو مـی دانی — اســـــرارِ آن خـــطای نـخستین را

تنـــها تو قـــادری که ببـخشائی — بـــر روح من ... صفای نـخستین را

(حمیدی، ۱۳۵۷: ۵۴۱)

پروین اعتصامی

«همچنین پروین اعتصامی در تاریخ و ادب فارسی در میانِ زنانِ سخنور، شاعری یگانه است. اشعاری که در چهارده تا شانزده سالگی از او منتشر شده برخی از معاصران را در انتساب این اشعار بدو دچار تردید کرده است. نظیر انکارها و تهمت‌هایی که در آغاز شاعری نسبت به محمد تقی بهار پدید آمد. دکتر

یوسفی دلیل این امر را ذهنهای عادی افراد می داند که هر چیز را با معیارهای خود می سنجند و آنچه را در قالبهای متعارف و معمولی نگنجد نمی‌توانند بپذیرند.

شهرت پروین در مناظره های اوست و از این جهت، او را همانند (لافونتن) فابل پرداز فرانسوی در شعر فارسی می دانند در مقایسه با نیما که شیوهٔ بیان و زبان او گاهی ساده و روان می نماید و گاهی با پیچیدگی هایی همراه است همواری و یک دستی زبان و سبک شعر در دیوان پروین به درجه ای ست که بهار و دکتر مؤیّد و مَدلونگ این حالت را چنین تعبیر کرده اند که گویی پروین همهٔ اشعار خویش را در یک ساعت و یا در یک روز سروده است.» (یوسفی، ۱۳۸۳: ٤۲۳-٤۱۳)

سیر، یک روز طعنه زد بـه پیـاز — که تو مسکین، چقدر بد بویی!
گفت از عیبِ خویش بـی خبری — زان ره از خلق، عیب می جوئـی
گفتن از زشت رویـی دگـــران — نشـــود باعث نکـــو روئـــی
توگمان می کنی که شاخه‌ی گلی — بـــه صفِ سرو، لالــه می روئـــی
یا که همبویِ مشکِ تـاتـــاری — یـــا زِ آزهـارِ بـــاغِ مینوئـــی
خویشتن، بی سبب بزرگ مکن — تـو هم از ساکنـــان این کوئـــی

(اعتصامی،۱۳۸٤:۳۸۳)

فریدون توللی

یکی دیگر از شاعران معاصر، فریدون توللی است که در آثار خود به زبانی زدوده و آفرینش گر و توانا دست می یابد. که می تواند هر معنی و مضمونی را به روانی و زیبایی بیان کند. تأثیر و پیشگامی وی در شعر امروز فارسی بر کسی پوشیده نیست. «یکی از خصائص بارز و شگفت انگیز قریحهٔ توللی آفریدنِ ترکیبهایِ خوش آهنگ و فصیح، در بیان تشبیهات و استعارات و تصویرگریهای نو پدیدست. چندان که می توان گفت وی گنجینهٔ کلمات زبان فارسی و واژگان شعر دری را غنی تر کرده است.» (یوسفی، ۱۳۸۳: ٦۱۱)

بـی اعتنـا به تربت گلچهرگان خاک — بر استخوان پیر و جوان می زَنَد کلنگ

تا در رسوب چشمهٔ خشکیدهٔ حیات یا بد نشان قطرهٔ وهمی به گور تنگ

(همان:٦١١)

«دو جلوه متفاوت در شعر فریدون توللی برجسته می نماید. یکی سرابِ مرموز، انگاشتنِ زندگی و پیوسته اندیشیدن به فنا پذیری و مرگ، و دیگری شیفتگی بی‌کران و عریان و پایان ناپذیر به زیبایی ظاهری.» (همان: ٦٠٩)

« اوصاف او از مظاهر طبیعت، انتقادات اجتماعی و سیاسی، دل سوزی بر طبقات محروم جامعه تحلیل احوال درونی، آزردگی از نامردمیها، اندیشه در هستی و نیستی در مجموعهٔ آثار وی به شعر و نثر فراوان است که زادهٔ طبع و قلمِ آتشین اوست.» (همان)

سایه (ابتهاج)

همچنین در غزلِ فارسیِ معاصر، دکتر یوسفی، «شعر سایه (هوشنگ ابتهاج) را در شمار آثار خوب و خواندنی معرّفی می کند. مضامینِ گیرا و دلکش، تشبیهات و استعارات و صُوَر خیالِ بدیع، زبان روان و موزون و خوش ترکیب و هم آهنگ با غزل از ویژگیهای شعری اوست و نیز رنگِ اجتماعیِ ظریف آن که یاد آورِ شیوهٔ دلپذیر حافظ است. هوشنگ ابتهاج در زمینهٔ نوسرایی نیز طبع آزمایی کرده است. آنچه از این قبیل سروده درون مایه و محتوای آن ها تازه و ابتکار آمیزست.» (همان: ٧٦١) «موضوعات شعری او تازه و بی سابقه است، آنچه به زبانِ سایه در انتقال معانی و صُوَرِ ذهنی توانایی می بخشد ترکیباتِ خوش ساخت و فصیح و رسایی است که از قلمِ او می تراود. ظرافتِ تخیُّل و رِقّتِ عاطفه‌ی شاعر با مددِ کلماتِ اندک در جملاتی کوتاه و موجَز و زیبا بیان شده است.» (همان: ٧٦٤-٧٦٢) قطعه شعری از هوشنگ ابتهاج برگزیده ی دکتر مهدی حمیدی:

می‌رفت آفتـــاب و، بـــدنبـــــال می‌کشیـــد

دامـن ز دست کُشتهٔ خود، روز نـــیمه جـــان

خـــونیـن فتـــاده روز ازآن تیـغ خـــونفشان

در خاک مـــی طپید و پیِ یـــار می‌خـــزیـد

خنـــدید آفتـــــاب که: «این اشک و آه چیست؟

خوش باش روزِ غمزده، هنـــگام رفتن است

چون من بِخند خُرَّم و خوش ، این چه شیون است؟

ما هر دو می رویم ، دگر جای شکوه نیست!»

نـــالیـــد روز خستـــه که : «ای پـــــادشاه نور !

شـــــادی ازآن تست، نـــه از آن مـن بلی

مـا هــــر دو می رویـم از ایـن رهــــگذر، ولــــی

تــــو می روی به حجله و من می روم به گور!...»

(حمیدی،۱۳۵۷: ۵۳۷)

نتیجه

در آنچه گذشت برخی بخشهای تذکره ی چشمه ی روشن مورد بحث و تحلیل قرار گرفت و با این حال بسیاری از سخنها ناگفته ماند و عظمتِ شخصیّتِ دکتر یوسفی و این اثر گرانبها و تحلیل و پژوهش شصت و نه شخصیت بلند پایه در مختصری از این گونه، امکان پذیر نیست و تنها قطره ای از دریای بیکرانی است که به اختصار به آن اشاره شد. این تذکره، عصارهٔ نابِ سخنورانِ نام آور عهد قدیم و معاصر است، که قُلّه‌های رفیع و بلندِ ادبیاتِ فارسی شمرده می‌شوند. نویسنده از رودکی این شاعر روشندل سخن گفته تا عبید رجب شاعر میهن دوست تاجیکی که شعر او چنان نویسنده ی چشمه ی روشن را دگرگون کرد که پایانِ اثر ارزشمندش را با نام و شعر درخشان او به پایان رساند. در هر فصل از این کتاب شخصیت، اندیشه‌ها و عواطف یک تن از شاعران با یک قطعه شعرِ بی‌نظیر و ارزشمند که مهمترین ویژگیهای شعرِ شاعر را در بر داشته باشد مطرح شده و مطالب به زبانی ساده و نثری روان بیان گشته و در این اثرِ بی‌همتا، تحلیل و بررسی شعر همه شاعران، در نوع خود، کم نظیر است به ویژه تحلیل‌هایی که از شعرِ چهار تن از زنانِ سخنورِ معاصر صورت گرفته که آن زنان شاعر در ادبِ معاصر فارسی، جایگاهی شایسته و ممتاز احراز کرده‌اند. جانِ کلام آنکه نگارندهٔ

چشمه روشن بر زیباترین وعالی ترین قطعاتِ شعرِ فارسی عصرِ حاضر وعهدِ قدیم، دست گذاشته است و اثر گرانبهایش به حقیقت به سبب آنکه شعر همه شاعرانِ برجسته ی تاریخِ زبان و ادبیات فارسی را در بردارد معجونِ پُر حلاوتی ست که کامِ همگان را شیرین می نماید و نگاهی تازه به مخاطبان می‌بخشد و افق بینش آنها را بر سرتاسر شعر و ادب فارسی می‌افکند تا از بوستانِ ادبِ فارسی گُلهای گوناگون ببویند و از باغِ پهناورِ فرهنگ و تمدّنش میوه‌های دلپسند و لذّت بخش بچینند.

فهرست منابع و مآخذ

۱- آرین پور، یحیی، (۱۳۷۲) :از صبا تا نیما، جلد اول، چاپ پنجم، انتشارات زوّار.
۲- آژنگ، نصرا... ، (۱۳۸۱) :گنجیه لغات، جلد اول، چاپ دوازدهم، انتشارات گنجینه.
۳- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۷۸) : آن گاه پس از تندر، چاپ اول، انتشارات سخن.
٤- اعتصامی، پروین، (۱۳۸٤) : دیوان کامل اشعار، چاپ اول، انتشارات مرزِ فکر.
۵- انوری، حسن، (۱۳۸۱) : فرهنگ سخن، جلد سوم، چاپ اول، انتشارات سخن.
٦- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۷۹) : دیوان حافظ، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، چاپ سوم، انتشارات دوستان.
۷- حمیدی، مهدی، (۱۳۵۷) : دریای گوهر، جلد سوم، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر.
۸- خاقانی شروانی، افضل الدین(۱۳۷۳) دیوان،مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات ضیاء الدین سجّادی، چاپ چهارم، تهران: زوّار.
۹- ریبکا، یان، (۱۳۸۳) : تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، جلد اول، چاپ اول، انتشارات سخن.
۱۰- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳) : لغت نامه، جلد چهارم، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱- ستوده، غلامرضا، (۱۳۷۸) : مرجع شناسی و روش تحقیق، چاپ هفتم، انتشارات سمت.
۱۲- سعدی، مصلح بن عبدا... ، (۱۳۸٦) :کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ دهم، انتشارات امیرکبیر.
۱۳- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۲) : سبک شناسی شعر، چاپ نهم، انتشارات فردوس.
۱٤- .... ، (۱۳۷۲) :کلیات سبک شناسی، چاپ اول، انتشارات فردوس.
۱۵- صفا ، ذبیح ا... ، (۱۳۷۸) : تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، چاپ پنجم، انتشارات فردوس.
۱٦- .... ، (۱۳۵۷) : گنج سخن، جلد اول، چاپ ششم، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷- کریستن سن، آرتور، (۱۳۷٤) : بررسی انتقادی رباعیات خیّام، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای ، چاپ اول ، انتشارات توس.
۱۸- گلچین معانی، احمد ، (۱۳٦۳) : تاریخ تذکره های فارسی، جلد اول ، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه سنایی.
۱۹- مهاجر شیروانی، فردین، (۱۳۷۰) : نگاهی به خیّام، چاپ اول، انتشارات پویش.
۲۰- یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۳) : چشمه روشن، چاپ دهم، انتشارات علمی.
۲۱- یوشیج، نیما، (۱۳۸۰) : مجموعهٔ کامل اشعار، تدوین سیروس طاهباز، چاپ پنجم، انتشارات نگاه.

_**

معرفی تذکره السلسله درباره شاعران سلسله مدرسی یزد

دکتر سید محمدباقر کمال الدینی*

حال دل را با که گویم حال اهل حال نیست

هر که بینم بر دهانش غیر قیل و قال نیست

شاعران و نویسندگان از بزرگترین ذخایر و مواهب الهی هستند که بیشترین سهم را در توسعه و ترقی جوامع دارند و آثار آنها که حاصل اندیشه های متعالی آنهاست، همواره روشنگر راه انسانها در طی قرون و اعصار مختلف بوده است. آنچه باعث پیوند ما با شاعران گذشته می شود کتابهایی است با عنوان تذکره که دربردارنده شرح احوال شعرا و نمونه ای از اشعار ایشان است. به عبارت دیگر اگر تذکره ها نبودند، نام و آثار بسیاری از شاعران گذشته برای ما ناشناخته بود. سابقه تذکره نویسی در زبان فارسی را از قرن ششم هجری می دانند و از آن زمان تاکنون تذکره های زیادی نوشته شده است.

تذکره ها با توجه به محتوای خود انواع و اقسامی دارند: دسته ای از آنها شامل نام و آثار شاعرانی هستند که به محل خاصی تعلق دارند یا محدود به طبقه و دسته خاصی از شاعران می شوند. یکی از این تذکره ها، تذکره السلسله است که به شرح احوال و منتخب آثار شاعران سادات مدرسی یزد می پردازد و توسط صابر یزدی در قرن ١٤ هجری نوشته شده است.

شرح احوال و آثار صابر یزدی

سید ابوالقاسم مدرسی یزدی فرزند میرزا محمد ابراهیم و متخلص به صابر از شاعران یزد در قرن چهاردهم هجری است.[1] آیتی در تاریخ یزد در شرح احوال صابر نوشته است: «هم از دودمان مدرس، صابر تخلصی بوده که تذکره ای

---

* استادیار دانشگاه پیام نور، تهران

در اسامی و شرح حال هریک از افراد مدرسیه نوشته، نام آن را تذکرهٔ سلسله گذاشته. نسخه اش کمیاب است، اشعار خود صابر هم در آن تذکره هست با نام و نشانش و ما از آن محروم» (عبدالحسین آیتی، ۱۳۱۷ ، ص۳۰۲) متأسفانه در تاریخ آیتی شرح حال شاعر از اینجا به بعد با شاعر دیگری به نام شاه صفی(صفی یزدی) مخلوط شده است (همان مأخذ ، ص۳۰۲) و این اشتباه چاپی باعث اشتباه دیگر تذکره نویسان همچون اردشیر خاضع در تذکره سخنوران یزد و خیامپور در فرهنگ سخنوران گردیده است که آن دو شاعر را یک نفر دانسته اند.

صابر علاوه بر تذکره السلسله صاحب کلیاتی است شامل مجالس وعظ و خطابه و مراثی و مباحثی به نظم و نثر در باب احتیاط به نام احتیاطیه که تا امروز به چاپ نرسیده است.

معرفی تذکره و نسخه های آن

از این تذکره دو دستخط موجود است: اولی به شماره ٨٤د متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که هم اکنون در کتابخانه مرکزی آن دانشگاه نگهداری می شود و فیلمی از آن نیز به شماره ۲۱۹۹ در همان کتابخانه موجود است. این نسخه در مجموعه ای به همراه تاریخ جدید یزد تألیف احمدبن حسین بن علی کاتب و العروض تألیف ابوعبدالله محمدبن ابی الجیش انصاری است. دومین نسخه در کتابخانه خصوصی سید ابوالفضل سعیدی ریحان در یزد وجود دارد که شامل ۱۸۰ برگ است که برگهای ۱۶۱-۱۵۰ تذکره السلسله و بقیه دیوان اوست.

علی محمد وزیری ـ بنیانگذار کتابخانه وزیری یزد ـ می نویسد: «در چهارشنبه ٢٤ ربیع المولود۱۳۷۳ (آذر ۱۳۳۲) مجموعه خطی به دستم آمد که جزء آن مجموعه رساله ای بود به نام تذکره السلسله که مرحوم حاجی میرزا سید ابوالقاسم مدرسی[*] خویدکی یزدی متخلص به صابر فرزند مرحمتشأن میرزا محمد ابراهیم، برادر زاده مرحوم میرزای مدرس معروف یزدی که نام و نشان آقایان سادات مدرسی یزد را که طبع شعری داشتند با هویت آنها به سال ۱۳۱۳ [۲] ضبط

کرده بود..» (علی محمد وزیری ، ۱۳۵۵، ص۱) و آنگونه که پس از این در مشخصات نسخه نوشته است به نظر می رسد همان نسخه کتابخانه سید ابوالفضل سعیدی ریحان باشد.

الف: نسخه سعیدی ریحان

این نسخه مجموعه ای است خشتی در ۱۸۰ برگ که علاوه برتذکره السلسله شامل آثار دیگر صابر نیز هست. بخش تذکره السلسله در این مجموعه مشتمل است بر سه سلسله و یک رشته. سلسله اول در احوال متقدمین، سلسله دوم در احوال معاصرین، سلسله سوم در اشعار شیرین و یک رشته در احوال خود نویسنده.

این نسخه مجموعاً ۲۹ شاعر را به شرح زیر در بر می گیرد:

۱- میرزای مدرس بزرگ ۲- میرزا محمد علی حیران (مدرس ثانی) ۳- سید حسن (پسر حیران) ٤- میرزا ابراهیم خاموش (پسر حیران) ٥- میرزا ابوالحسن شیدا ٦- میرزا محمد علی شهلا ۷- میرزا محمد صادق ۸- سید علی ۹- سید کاظم۱۰- سید یحیی فدایی ۱۱- سید مرتضی کامل۱۲- سید حسن ناطق ۱۳- میرزا محمد علی وامق ١٤- میرزا محمد اسماعیل ۱۵- میرزا محمد باقر ١٦- میرزا ابوالحسن تجلی ۱۷- سید علینقی حجاب ۱۸- سید حسین ۱۹- میرزا محمد حسن ۲۰- میرزا مصطفی خالص ۲۱- میرزا محمد علی درویش ۲۲- میرزا زین العابدین (صدر الشریعه)۲۳- سید علی مشتاق ٢٤- میرزا عبدالباقی ۲۵- سید محمد فانی ٢٦- میرزا محمد حسن ۲۷- سید علی مشتاق ۲۸- میرزا محمد علی ۲۹- سید ابوالقاسم صابر

و آغاز و پایان آن اینگونه است:

آغاز: «بسمله، حمد بیحد و ستایش بیعد خالقی را سزد که بینش را خلعت هستی بخشیده و فطرت را در صدف شرف دریای بی منتهای رأفت و مرحمت پروریده.»

انجام:

هر که عشق او ورزد لاعلاج جان بازد   یا زشوق دیدارش یا زدرد هجرانش

(احمد گلچین معانی ،١٣٦٣،صص٢٤٦-٢٤٤)

ب: نسخه دانشگاه تهران

این نسخه مشتمل بر دو سلسله و دارای ۳۹ برگ است که از آغاز افتادگی دارد و رشته را هم فاقد است. آغاز آن با شعری در مرثیه ناصرالدین شاه و جلوس مظفرالدین شاه در ۱۵ بیت است و نسبت به نسخه قبلی ۱۰ شاعر کمتر دارد و جمعاً شرح احوال و نمونه اشعار ۱۸ شاعر را داراست که اسامی آنها به شرح زیر است:

سلسله اول: ۱- میرزا محمد علی حیران مدرس ۲- سید حسن (پسر حیران) ۳- میرزا محمد ابراهیم خاموش (پسر حیران مدرس) ٤- میرزا ابوالحسن شیدا ٥- میرزا محمد علی ٦- میرزا محمد صادق شیدا ۷- سید یحیی فدایی (پسر وامق) ۸- سید حسن ناطق ۹- میرزا محمد علی وامق

سلسله دوم: ۱۰- سید کاظم ۱۱- میرزا محمد اسماعیل ۱۲- میرزا محمد باقر ۱۳- میرزا ابوالحسن تجلی ١٤- میرزا مصطفی خالص ۱۵- میرزا محمد علی درویش ١٦- میرزا محمد حسن ۱۷- سید علی مشتاق ۱۸- میرزا محمد علی

تذکره السلسله (نسخه دانشگاه تهران) با این مقدمه آغاز می شود:

«اقل الحاج و السادات، ابوالقاسم المتخلص به صابر، خلف خلد قرار میرزا محمد ابراهیم مدرس ـ طاب ثراه ـ بر خود لازم دانستم و متحتم ساخته بعضی از اشعار گهربار ایشان را ثبت نموده و آن را به تذکره السلسله نام نهاده. علاوه بر اشعار آبدار، مجملی از احوال خجسته مآل هر یک به اختصار گوشزد صاحبان عظام و دوستان کرام می شود و مرتب ساخته به دو سلسله و یک رشته: اول در احوال متقدمین، دوم در احوال معاصرین، رشته در احوال کمترین و در رقمزد اسامی گرامی ایشان به ترتیب حروف تهجی است و اگر در حروف مساوی، هر یک سن شریفشان بیش، نام نامیشان پیشتر و در تساوی به مقتضای الافضل فالافضل عمل خواهد شد.. (نسخه خطی دانشگاه تهران، ش ۸٤د)

برخی از ویژگیهای مهم تذکره

شرح حال جامع و کاملی از میرزا محمد علی مدرس(میرزای مدرس بزرگ) متخلص به حیران در تذکره السلسله آمده که در نوع خود جالب و کاملتر

از سایر تذکره ها همچون تذکره میکده و..است. همچنین شجره نامه حیران تا امام حسن مجتبی ـ ع ـ آورده شده است. در بخشی از شرح حال او آمده است که: «یکی از شاهزادگان از ایشان خواهش شرح حال حضرت باقر ـ ع ـ نمود، کتابی موسوم به هدیه القاصر الی مولانا الباقر تمام فرموده به نظر وی رسانیده ..» (علی محمد وزیری ، ۱۳۵۵، ص۲)

و نیز این دو بیت از او:

جهان جام و فلک ساقی اجل می خلایق باده نوش مجلس وی

خلاصی نیست اصلاً هیچکس را ازین جام و ازین ساقی ازین می

(همان مأخذ ،ص٤)

از دیگر شاعرانی که در این تذکره به طور مفصل به آنها پرداخته شده است، می توان از میرزا علینقی متخلص به حجاب را نام برد که ۱۱ صفحه از این تذکره را به خود اختصاص داده است. از جمله غزلی از او که در جواب سعدی سروده است، با مطلع:

زدوستان دو رنگم همیشه دل تنگ است

فدای همت آن دشمنی که یکرنگ است

(همان مأخذ ،ص۱۷)

و نیز غزلی زیبا از او با ردیف « گفتم به چشم » که با این مطلع شروع می شود:

پاسبان گفتا بروب این خاک در گفتم به چشم

گفتمش ریزم کجا گفتا به سر گفتم به چشم

(همان مأخذ ،صص۱۸-۱۷)

صابر در تذکره السلسله، انشایی عالی و عباراتی زیبا و مسجع دارد. برای نمونه سطری از شرح احوال خاموش را ذکر می کنیم:

«به صفت حسن خلق مؤصوف و به دانایی معروف. کلماتش خوب، ابیاتش مرغوب. صحبتش شیرین، سخنش نمکین. صاحب خلق کریم، سلیقه اش در شعر

شناسی مستقیم. از فضلای دوران و از عرفای زمان و شعر را در نهایت متانت و نثر را در کمال بلاغت انشا و املا می فرموده..» (همان مأخذ ،ص۵)

همچنین با الفاظ زیبای خود به وعظ و اندرزگویی می پردازد. چنانکه در جایی می گوید: «ای برادر عزیز مکرم، علیکم بالسواد الاعظم. سیب قهستان به آسیبش نیرزد و مجالست با مردم بی مغزش با مغز لوز و جوز نسزد..» (همان مأخذ ،ص٦)

و به خاطر توجه به زیباییهای ادبی بوده است که در انتخاب اشعار شاعران تذکره اش به سراغ ابیاتی رفته که برخوردار از صور خیال بوده اند. به عنوان مثال به این بیت از فدایی دقت کنید:

بر لبش مینای می در جام عکس روی وی
آن بود چون آب در می این بود چون می درآب

(همان مأخذ ،ص۱۱)

تذکره السلسله علاوه بر دارا بودن شرح احوال و نمونه اشعار شاعران یزد، به عنوان یک متن تاریخی و اجتماعی نیز قابل استفاده است. چرا که نویسنده در جای جای اثر خود، نام اشخاص و اماکن معروف را ذکر می کند که در نوع خود با ارزش و قابل توجه است. مثلاً در قسمتی از شرح احوال حیران یزدی می نویسد: «میرزا مدرس از اولاد امجاد عالم عامل، فاضل کامل عادل، میر محمد صالح اردکانی، سرآمد علما و فقهای یزد و مدرس بقعه اسحاقیه، اعظم بقاع معروفه یزد، وقف بر آن عالم عامل و اعلم اولاد امجادشان نسلاً بعد نسل می باشد. اوصاف حمیده آن بزرگوار کالشمس فی وسط النهار در کمال اشتهار و انتشار و مدرس اول مشهور است و مدرس ثانی صدرالدین محمد می باشد که خود به زبان فصاحت بیان فرموده:

زیب دانش در لباس فقر دارد جلوه ای
بخت من خوش کاین دو را کامل عیارم داده اند

امامت مسجد جمعه یزد و مدرس بقعه اسحاقیه و مدرسه شاهزاده محمد ولی میرزا (که اکنون به صورت نوانخانه درآمده است).. (همان مأخذ ،ص۲)

منابع

- آیتی، عبدالحسین(۱۳۱۷ش)، تاریخ یزد، چاپخانه گلبهار، یزد
- گلچین معانی، احمد(۱۳۶۳ش.)، تاریخ تذکره های فارسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران
- مدرسی یزدی، سید ابوالقاسم، تذکره السلسله، نسخه خطی شماره ۸٤ د کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- مدرسی یزدی، سید ابوالقاسم، تذکره السلسله، نسخه خطی کتابخانه شخصی سید ابوالفضل سعیدی ریحان
- وزیری، سید علی محمد(۱۳۵۵ش)، مجموعه وزیری (ج۱)، انتشارات کتابخانه وزیری، یزد

حواشی

۱. در مقدمه تذکره السلسله، خود را برادرزاده قطب الاقطاب میرزای مدرس معرفی کرده است (احمد گلچین معانی، ۱۳۶۳،ص۱٤۵). لکن در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۸٤ د که به خط نویسنده است، چنین عبارتی وجود ندارد.

۲. در نسخه خطی متعلق به دانشگاه تهران سال ۱۳۱٤ ذکر شده است.

***

تذکره نویسی و تاثیرپذیری آن از ادبیات عربی

دکتر محمدرضا شیرخانی*

مقدمه

تذکره در لغت به معنی یادآوری، یادداشت و یادگار آمده است (ابن منظور ذیل ماده ذکر، دهخدا، ماده ذکر) و در اصطلاح به کتابهایی اطلاق می شود که در آنها به شرح حال و زندگی نامه‌ی مشاهیر یک سرزمین اعم از شعراء، ادباء، عرفاء، علماء، خطاطان و نویسندگان پرداخته شده است، اما آنچه که ما در این مقاله قصد بررسی آنها را داریم، کتابهایی است که به شرح حال شاعران، نویسندگان و ادیبان می‌پردازد.

پیدایش تذکره نویسی

اگر بخواهیم به تذکره نویسی به معنای شرح حال شعرا به زبان فارسی و به طور مستقل بپردازیم تا ابتدای قرن ششم هجری به اثر مستقلی در این خصوص بر نخواهیم خورد. هرچند در برخی از کتب تحت عنوان «مناقب الشعراء» تألیف موفق الدین ابوطاهر خاتونی (متوفی ۵۱۱ق) اشاره شده است. (عوفی، محمد، مقدمه ص، و-ح).

اما آنچه مسلم است این اثر به دست ما نرسیده است اما سرگذشت شاعران و برگزیده‌ای از شعر آنها را به طور پراکنده در برخی آثار تاریخ و جغرافیایی و ادبی نظیر چهار مقاله نظامی عروضی تألیف سال ۵۵۰ ق و آثار البلاد و أخبارالبلاد زکریای قزوینی (متوفی ۶۸۲ق) می توان مشاهده نمود. بهرحال آنچه که تقریبا در اکثر کتابهای مرتبط با تذکره نویسی مورد توافق قرار گرفته است آن است که اولین کتاب در زمینه تذکره نویسی به معنای خاص (شرح حال شعرا و ادبا) لباب الألباب محمد عوفی در سال ۶۱۸هـ. ق می باشد، و بعد از آن می توان به

---

* استادیار دانشگاه ایلام – ایران

«تذکره الشعرا» تألیف دولتشاه سمرقندی (م ۸۹۲ ق) و تحفه سامی تالیف سام میرزا صفوی (۹۵۷ ق) و «تذکره نصرآبادی» تالیف میرزاطاهر نصرآبادی (متوفی ۱۰۸۳ق) اشاره نمود. (زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی ج۱، ص: ۲۷۲-۲۶۱ ، و خاتمی احمد، تاریخ ادبیات، ج۲ ، ص: ۸۶-۸۳)

از جدیدترین تذکره ها نیز می توان به تذکره «مجمع الفصحاء» رضا قلی خان هدایت(متوفی ۱۲۸۳ هـق) اشاره کرد که شرح حال و آثار بیش از ۸۰۰ شاعر قدیم و جدید را در برگرفته است و جنبه انتقادی دارد. (فروزانفر، بدیع الزمان، سخن سخنوران، ۱۳۰۹ ش، ج۱ ، ص ۵).

تذکره نویسی عربی، طبقات الشعراء، تاریخ الأدب العربی

تذکره نویسی به معنای تالیف و تدوین کتابهایی که به شرح حال شاعران و نویسندگان و عرفاء و فقهاء می‌پردازد در زبان عربی نیز وجود دارد، به گونه ای که بسیاری از این کتابها عنوان تذکره نیز اطلاق می گردد. حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون ج ۱، ص ۳۸۳، به بیش از ۷۷ کتاب به زبان عربی از جمله ترجمه احوال بزرگان شعرا، نویسندگان و ... را در برمی گیرند.

و به حسب مورد به یکی از اصطلاحات: طبقات، أنساب، معجم و أخبار، أعلام، مشهور می باشند.

از جمله این کتب می توان به موارد ذیل اشاره نمود.

الف- کتابهایی که تحت عنوان طبقات آمده است که مخصوص شعرا نبوده بلکه طبقات مختلفی را در برمی گیرند مانند:

۱- طبقات فحول الشعراء أثر محمد بن سلام الجمعی (متوفی ۲۳۲ هـق) که نخستین کتاب موجود در زمینه شرح حال شعراء در دوره جاهلی و اسلامی است.

۲- طبقات الشعراء اثر دعبل خزاعی، یاقوت حموی، ج۱ ، ص ۱۱۲). (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب نجاشی ص ۲۴۲ و آقا بزرگ طهرانی ج ۱ ص ۳۵۳- ۳۱۳).

از جمله کتب أنساب نیز می توان به کتابهای أنساب الشعرا اثر ابن حبیب بغدادی نحوی (متوفی۳٤٥ق) و کتاب الأنساب نوشته عبدالکریم سمعانی راجع به شرح حال الشعرء اشاره نمود.

البته کتابهای دیگری را نیز می توان در زمینه شرح حال و ذکر اشعار شعرا و ادباء یافت که عنوان طبقات یا معجم ندارند اما ماهیت کار آنها به همان شیوه طبقات می باشد. و عنوان آنها توسط مولف متناسب با موضوع انتخاب شده است که به مهمترین آنها اشاره می کنیم:

۱- یتیمهٔ الدهر فی محاسن اهل العصر، اثر عبدالملک ثعالبی (٤۲۹هـ ق) که به شرح حال شعرای قرن چهارم هجری پرداخته است

۲- دمیهٔ القصر و عصرهٔ اهل العصر، اثرابوالحسن باخرزی (متوفی ٤٦۷ ه.ق).

۳- الحدیقهٔ فی شعراء الأندلس اثر ابوالصلت الأندلسی (٥۲۹هـ ق) (حاجی خلیفه، ج۱، ستون ٦۳٦).

٤- وشاح دمیهٔ القصر و لقاح روضهٔ العصر از ابوالحسن بیهقی (٥٦٥ق)

٥- خریدهٔالقصر و جریدهٔ العصر اثر عمادالدین اصفهانی (٥۹۷ ق) که در خصوص شرح حال شعرای قرن پنجم و ششم هجری می باشد

٦- الأغایی اثر ابوالفرح اصفهانی

۷- وفوات الوفیات اثر ابن شاکر کتبی۷٦٤ه. ق

۸- نفخ الطیب من غصن الأندلس الرطیب از المقری (۱۰٤۱هـ ق)

که در خصوص بزرگان شعر و ادب و ... اندلس می باشد.

البته کتابهای دیگری نیز تحت عنوان «تاریخ الأدب العربی» در دوره های مختلف نیز به چشم می خورد که کار آنها تقریبا شبیه کتب مذکور است.

اما ذکر این توضیح لازم است که کتابهای تاریخ ادبیات عرب تالیف شده معاصر بیشتر تقلیدی از مولفان و روشنفکران غربی و مستشرقین امثال نیکلسون، بروکلمان، و گولد زیهر و دیگران می باشد و دیگر اثری از طبقات الشعراء وأخبار الشعراء و أنساب و معجم الأدباء نیست همانگونه که در زبان فارسی نیز دیگر نشانی از تذکره نویسی

نمی باشد بلکه واژه تاریخ ادبیات دوره های مختلف به پیروی از همین روش یعنی تقلید مستشرقان، امثال ادوارد براون، پای به عرصه ادبیات نوین گذاشت.

انواع تذکره و موضوعات و شیوه کار آنها:

روش کار کتب تذکره معمولا متناسب با نوع آن می باشد به گونه ای که برگرفته از کتب طبقات الشعراء و معاجم عربی است و می تواند بر اساس حروف الفبایی اسامی شعراء یا نویسندگان و شخصیتها باشد که در زمینه خاصی فعالیت می کنند، پس می تواند بر اساس دوره تاریخی یا منطقه جغرافیایی یا کیش و آیین و مذهب اشخاص مذکور باشد.

به عنوان مثال کتاب لباب الألباب به شرح حال شاعران و سخنوران نامدار عربی در دوره طاهریان و سپس در دوره خوارزمشاهیان می پردازد. (هدایت، رضاقلی بن محمد هادی، مجمع الفصحاء ۱۳۳٦.ق، به کوشش مظاهر مصفا ص ٤۳-٤۱)

این تذکره ها از نظر روش تالیف، موضوع و زمان و مکان به اقسام مختلفی تقسیم می شوند.

الف: از نظر روش تالیف به اقسام زیر تقسیم می گردد.

- تذکره هایی که با تقلید از کتب عربی نگاشته شده اند مانند لباب الالباب
- تذکره هایی که با تکیه بر اقوال و روایات حافظه نگاشته شده اند مانند تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی.
- تذکره هایی که تلفیقی از دو شیوه فوق می باشند و تا حدودی به نقادی پرداخته اند مانند تذکره آتشکده از لطفعلی آذر بیگدلی
- تذکره هایی که علاوه بر شعر و شاعری به طرح مسائلی تاریخی و عرفانی پرداخته اند مانند حدیقهٔ الشعراء حاج میرزا احمد دیوان بیگی و ریاض العارفین رضا قلی خان هدایت. (مقاله دکتر منظر سلطانی بررسی مسیر تذکره ها و تاریخ ادبیات)

ب: از نظر دامنه شعرایی کهٔ در بر می‌گیرند به دو دسته عام و خاص تقسیم می گردند.

- **تذکره عام:** به آن دسته از تذکره ها ها اطلاق می شود که بدون در نظر گرفتن زمان و مکان و نوع و مضمون و قالب اشعار به معرفی شاعران می پردازد و آثار انها را ذکر می کند مانند «لباب الألباب» عوفی
- **تذکره خاص:** که به معرفی گروهی خاص از شعرا می پردازد که در یک منطقه یا کشور یا شهر زندگی می کنند. یا شعرای یک عصر و دوره را در برمی گیرند مانند تذکره نصرآبادی که شعرای عصرصفوی را معرفی می نماید.

ج- از نظر موضوع نیز می توان تذکره ها را به دسته های زیر تقسیم نمود:
- شعرای مرثیه سرا
- شعرای مدیحه سرا
- شعرای حماسه سرا

د: همچنین می توان تذکره ها را متناسب با افراد و طبقات مورد نظر تقسیم کرد. مانند طبقات العارفین، طبقات الملوک، طبقات الوزراء، طبقات النساء، طبقات العشاق و...

تفاوت تذکره و طبقات با کتب تاریخ ادبیات

اگر بخواهیم به بررسی کتب تذکره و مقایسه آن با تاریخ ادبیات های معاصر بپردازیم، در می‌یابیم که میان این دو تفاوت بسیار وجود دارد، که مهمترین تفاوت در اصل این کتب می باشد به گونه ای که در تذکره نویسی بیشتر به شرح حال شعراء و ادبا در یک بازه ی زمانی یا یک منطقه ی جغرافیایی پرداخته می شود بدون اینکه به تاثیرات جامعه و محیط و عوامل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی توجه شود اما در کتب تاریخ ادبیات علاوه بر شرح حال به این موارد نیز توجه می شود.

همانطوریکه شوقی ضیف از نویسندگان معاصر عرب و صاحب کتاب تاریخ الادب العربی به این مسئله عنایت داشته و چنین می گوید: «این تاریخ از دگرگونیها و تحولات و فراز و نشیب و قدرت و ضعف آن سخن می‌گوید.» (شوقی ضیف،تاریخ الأدب العربی فی مصر، ص ۷-۵) او معتقد است که همه حرکتهای

فکری دورانها در تاریخ ادبیات ها بررسی شده و تاثیر آن بر ادبیات نشان داده می شود تا مشخص شود چه اندازه ادبا از آنها تاثیر پذیرفته اند.

یا اینکه محمد مندور دیگر نویسنده معاصر عرب بر این باور است که تاریخ ادبیات معمولا از هنگامی به وجود می‌آید که میراثهای ادبی هر قومی، جمع آوری شود تا بتواند به جامه‌ی تاریخ درآید. (مندور، محمد، فی النقد و الأدب ص ۱۰۹) یا اینکه محمدتقی بهار تاریخ ادبیات را منحصر به شعرا نمی داند بلکه آن را تاریخ نویسندگان، دبیران، مترجمان، تاریخ نویسان، سرودگویان و مجلس گویان و نیز تاریخ معتقدات ملی و فلسفه های دینی و اخلاقی و نشان دادن تاثیر هر کدام را در ادبیات، معرفی می کند (بهار، محمدتقی؛ بهار و ادب فارسی، ۱۳۷۱ش، ص ٤۲۲) با این اوصاف می‌توان در خصوص تفاوت تذکره نویسی و تاریخ ادبیات به موارد زیر اشاره نمود:

۱- در زمینه ادبیات تذکره بیشتر به شرح حال شعرا می‌پردازد اما تاریخ ادبیات شامل شعراء نویسندگان و دیگر سخنوران می باشد.

۲- روش تالیف تذکره معمولا تقلیدی و رونویسی و بر مبنای حافظه ی نویسنده می باشد اما در تاریخ ادبیات روش کار تحقیقی، بنیادی و تحلیلی، مستند و مستدل است.

۳- در تذکره تقسیم بندی مطالب مجمل و کلی بوده اما در تاریخ ادبیات عناوین دارای شاخه های اصلی و فرعی و مباحث جزئی می باشد.

٤- در تذکره به منابع مورد استفاده کمتر اشاره می شود اما در تاریخ ادبیات منابع متعدد و گوناگون ذکر می شود.

٥- انتخاب شعرا در تذکره معمولا سلیقه ای بوده و قضاوت جانبدارانه و سطحی و مبهم می باشد اما در تاریخ ادبیات عمقی و نقادانه و به دور از تعصب صورت می گیرد.

۶- در تذکره اشاره ای به اوضاع سیاسی، اجتماعی، و جغرافیایی نمی شود اما بر خلاف آن در تاریخ ادبیات به تمام مسائل با یک دید تحلیلی، توجه می‌شود. (فروزانفر، بدیع الزمان ۱۳۰۸ هـ‍ق سخن و سخنوران ج۱ ص ۵)

تذکره نویسی و تقلید از کتب عربی

همانطوری که در مبحث تفاوت تذکره نویسی و تاریخ ادبیات و مبحث قبل ازآن نیز اشاره شد، روش کار تذکره ها معمولا تقلیدی و مصنوع می باشد. به گونه‌ای که در صورت بررسی این کتب می توان شیوه های به کار بسته در کتابهای تاریخی قبل از آنها را جستجو نموده و مشخص کرد.

با عنایت به اینکه فن نگارش طبقات شعرا و نویسندگان و دانشمندان و شخصیتهای علمی دیگر در زبان عربی رایج بوده و تقریبا ٤ قرن پیش از پیدایش تذکره ها در سرزمین های اسلامی و به زبان عربی مرسوم و متداول بوده است، و علما و دانشمندان پارسی گوی بنابر اقتضای زمانی و قدرت و جایگاه زبان عربی در آن بر هر از زمان به کنکاش و مطالعه آثار عربی می پرداختند می توان این ادعا را نمود که در حقیقت تذکره نویسی یک تقلید ادبی از زبان عربی می باشد. برای اثبات این ادعا به چند نمونه اشاره می کنیم.

۱- تذکره لباب الألباب که اولین تذکره فارسی به حساب می آید در واقع تقلیدی از کتاب یتیمه الدهر ثعالبی می باشد، که در دو جلد نگاشته شد و در جلد اول شرح حال ۱۳۰ تن از پادشاهان، وزیران پرداخته و در جلد دوم به ذکر شرح حال ۱۷۰ تن از شعرای فارسی زبان اشاره نموده است. روش نگارش و انشای این اثر بر سبک و سیاق یتیمهٔ الدهر و حتی دمیهٔ القصر باخزری استوار است (انوشه، حسن: فرهنگ زندگی نامه‌ها، ۱۳۶۹ش، ص ۳۰؛ زرین کوب، عبدالحسین: نقدادبی ۱۳۶۸ش، ص ۱۳۹)

۲- تذکره الشعرای دولتشاه سمرقندی که در سال ۸۲۹ هـ ق نگاشته شده به واقع روش دمیهٔ القصر و عصرهٔ اهل العصر، باخرزی را در پیش گرفته که این کتاب نیز تکمله و تتمه کتاب یتیمهٔ الدهر ثعالبی می باشد که مؤلف

آن را در هفت طبقه تقسیم نموده و به شرح حال شعرای حجاز، شام، عراق، ری و اصفهان، گرگان و استرآباد، خراسان و شرح حال ادبا و نویسندگانی که آثار آنها به ثبت نرسیده، اختصاص یافته است. دولتشاه نیز تذکره خود را بر همین منوال بنا نهاده است و ابتدا یک مقدمه نگاشته، پس هفت طبقه یک خاتمه آورده است و حدود ۱۵۱ شاعر را در برگرفته است. (مصدرسابق ص ۳۰)

۳- تذکره «مجمع الفصحا» رضاقلی خان هدایت (۱۲۸٤ق) که آثار و شرح حال تقریبا ۸۰۰ شاعر قدیم و معاصر را در برگرفته و با شیوه‌ای انتقادی عده ای از معاصران را تایید و برخی دیگر را نفی نموده است و می توان گفت همانند کتاب «طبقات الشعرا» ابن السلام الجمحی می باشد که در آن به شرح حال ۱۱۵ شاعر پرداخته و به بررسی شعر اصیل و غیر اصیل و منحول اشاره نموده است و به گونه ای در آن نقد و نقادی تا حدودی، خود نمایی می کند. (برای اطلاع بیشتر به سبک نگارش تذکره نویسان بهتر است به کتاب تذکره نویسی فارسی در هندوپاکستان اثرعلیرضانقوی مراجعه شود)

البته باید به این نکته اشاره کنیم که خیلی از افراد پس از محمدبن سلام جمحی به کار تذکره نویسی و طبقات الشعرا مشغول شدند، ایرانی تبار بودند مانند ابن قتیبه دینوری صاحب کتاب «الشعر و الشعرا» ایرانی بود، بنابراین می توان گفت که ایرانیان همانگونه که در زمینه علم عروض و قافیه و بحور شعری، بلاغت (معانی، بیان و بدیع) و صور ادبی و مفاهیم قرآنی و اصطلاحات اسلامی تحت تاثیر زبان و ادبیات عربی قرار گرفتند- هر چند که توانستند خدمت بسیار بزرگی به پیشرفت و ترقی زبان عربی نمایند- در خصوص تذکره نویسی و برشمردن آثار شعرا و نویسندگان، تاحدود زیادی مقلد بودند و شیوه نگارش کتب طبقات الشعراء معجم الشعراء، یا معجم الأدباء را در پیش گرفته اند و حتی در برخی از موارد به نقل قول از این کتب پرداخته اند.

نتایج

پس از بررسی روند پیدایش تذکره نویسی و طبقات الشعرا و الأدبا و کتب شبیه آنها به نتایج زیر دست می یابیم:

۱- تذکره نویسی فارسی در قرن هفتم هجری آغاز گردیده و به مرور زمان تکامل وپیشرفت یافت و از مرحله نقل قول در نهایت به نقد و تحلیل آثار شعرا رسید.

۲- با عنایت به شروع کتب «طبقات الشعراء» در زبان عربی از قرن سوم و شروع تذکره در قرن هفتم هجری، روش کار تذکره ها در بسیاری از موارد همان شیوه نگارش طبقات و معجم های عربی می باشد.

۳- در مواردی، افراد مورد بررسی در تذکره ها همان اشخاص مذکور در کتب طبقات و معجم یا اعلام الأدباء می باشند.

٤- شیوه کار تذکره و کتب تاریخ ادبیات متفاوت است، چون در تذکره به عوامل اجتماعی، سیاسی و زمانی و مکانی توجه نمی شود، اما در تاریخ ادبیات تاثیر هر کدام از عوامل فوق مدنظر قرار می گیرد.

۵- هرچند فن تذکره نویسی برگرفته و تحت تاثیر کتب عربی بوده است اما به همت علما و دانشمندان پارسی گوی در بسیاری از موارد گوی سبقت را از این کتابها ربوده اند و در نگارش کتب تاریخی عربی همچون آغانی ابوالفرج اصفهانی و خریدة القصر و جریدة العصر عمادالدین اصفهانی و طبقات أعلام الشیعة، اثر آقا بزرگ طهرانی، تاثیر بسزایی در زبان عربی گذاشته اند و به عبارت بهتر می توان گفت که ادبا و مورخان و علما ایرانی تباری که بزبان عربی تالیف نموده اند از سرآمدان این فن به شمار می روند.

منابع

۱- ابن منظور؛ لسان العرب،داراحیاءالتراث العربی،بیروت،الطبعةالاولی،۱۹۸۸م

۲- ابن ندیم محمد بن اسحاق؛ الفهرست،دار المعرفة،بیروت،۱۹۷۸م

۳- أنوشه، حسن؛ فرهنگ زندگی نامه ها، تهران، مرکز نشرفرهنگی رجا، ۱۳۶۹ش
٤- بهار، محمدتقی؛ بهار و ادب فارسی، مجموعه یکصدمقاله از بهار به کوشش محمد گلچین ج ۲، چاپ سوم، تهران امیرکبیر ۱۳۷۱ش
۵- حاجی خلیفه؛ کشف الظنون ج ۱- بی تا
٦- الحموی، یاقوت؛ معجم الأدبا، ج ۱۰- مصر ۱۹۳٦م
۷- دهخدا، علی اکبر؛ لغتنامه دهخدا
۸- زرکلی، خیرالدین؛ الأعلام،دارالعلم للملایین،بیروت،۱۹۹۰،۹م
۹- زرین کوب، عبدالحسین؛ نقدادبی ج ۱، چاپ سوم، تهران امیرکبیر ۱۳٦۱ش
۱۰- سلطانی، منظر؛ مقاله بررسی سیرتذکره ها و تاریخ ادبیات، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، بهار ۱۳۸۰ش
۱۱- ضیف، شوقی؛ تاریخ الأدب العربی فی مصر
۱۲- طهرانی، آقابزرگ، حسن بن بشرآمدی؛ المؤتلف و المختلف فی أسماءالشعرا کناهم و ألقابهم و أنسابهم و بعض شعرهم، بیروت ۱۹۸۲م
۱۳- عوفی، محمد؛ لباب الألباب، تهران، کتابفروشی فخررازی، ۱۳٦۱ ش
١٤-فروزانفر،بدیع الزمان؛سخن سخنوران،تهران،خوارزمی،۱۳٦۹ش
۱۵- قزوینی،محمد؛ مقدمه بر لباب الألباب عوفی، به کوشش ادوارد براون، لیدن، ۱۹۰٦م
١٦- مندور محمد؛ فی النقد و الأدب، ترجمه دکتر علی شریعتی
۱۷- نقوی، علیرضا؛ تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، علمی، ۱۳٤۳ ش
۱۸- هدایت، رضاقلی بن محمد هادی؛ مجمع الفصحا به کوشش مظاهر مصفا، تهران امیرکبیر، ۱۳۳٦ ش

***

تذکره نویسی فارسی در بیهار

دکتر محمدعابد حسین*

در زبان فارسی کلمهٔ «تذکره» بمعنی تذکرة الشعراء یعنی کتابی که حاوی شرح حال و نمونهٔ اشعار شعراء باشد، بکار رفته است و در ادبیات عربی کلمهٔ «طبقات» مستعمل است. اولین کتاب فارسی که نام آن به واژهٔ تذکره آغاز می شود، «تذکرهٔالاولیاء» تالیف شیخ فریدالدین عطّار در اوایل قرن هفتم هجری است و دوّمین کتاب فارسی از شیخ نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ه)می باشد که رساله بنام«تذکره» تالیف نمود. و سوّمین کتاب تذکرهٔ الشعراء تالیف امیر دولت شاه سمرقندی در سال ۸۹۲ه است. امّا قدیم ترین کتابی که در ترجمهٔ احوال و نمونهٔ اشعار شاعران می باشد آن «لباب الالباب» تالیف سدیدالدین محمد عوفی است. در پایان فصل دوم مقدمهٔ الکتاب، محمد عوفی می نویسد که:

> «شک نیست که درین شیوه در طبقات شعرای عرب چند تالیف ساخته اند---و لکن در طبقات شعرای عجم هیچ تالیف مشاهده نیفتاده و هیچ مجموعه در نظر نیامده است.»

البته دو کتاب شبیه به تذکره پیش از لباب الالباب نوشته شده. یکی مناقب الشعراء تالیف ابی طاهرالخاتونی که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری می زیسته است و دوّمی «چهار مقاله» تالیف نظامی عروضی سمرقندی در حدود ۵۰۵ه نوشته شد. اما موضوع این هر دو کتاب شرح حال و نمونهٔ اشعار شاعران نبوده است. برخی تذکره نگاران احوال زندگانی خودش را شرح داده اند و بعضی در نوشتن تذکره، از آن تذکره و دیوان استفاده کرده اند که امروز از بین رفته است.

---

* رییس بخش فارسی، دانشگاه پاتنا

نیز تذکره ها از حیث نقد کلام و نقل حکایات خیلی اهمیت دارد. عموماً تذکره مشتمل بر مقدمه و اصل تذکره و خاتمه می باشد و اغلب بر ترتیب الفبایی هستند و چندین تا از روی سال وفات و زمان سال نوشته شده است مانند خلاصهٔ الاشعار و خلاصهٔ الشعراء و تاریخ جهانگیری و طبقات شاهجهانی و مرآت الخیال و سفینهٔ خوشگو و تذکره ندرت و بهارستان سخن و سرو آزاد و هفت آسمان. بعضی تذکره نگاران شاعران را مطابق استان و شهر طبقه بندی کرده اند. همین طور بعض تذکره ها عمومیت دارند و برخی خصوصیت به زمانی یا کشوری یا ناحیه ای. تذکره ها از لحاظ مطالب اصیل هستند یعنی تمام مطالب آن کتاب را تذکره نگار از خود نوشته و از هیچ جا نقل نکرده اند و بعضی غیر اصیل اند یعنی تذکره نگار مطالب را از جای دیگر نقل کرده اند.

دورهٔ قبل از تیموریان هند یعنی از ابتداء سلطنت مسلمانها در هند تا ۹۳۲ه در تاریخ تذکره نویسی فارسی خیلی مهم است. همین دورهٔ آغاز تذکره نویسی در ادبیات فارسی می باشد. می بینم که تا سال ۹۳۲ه تنها دوتا تذکره یعنی لباب الالباب و تذکرةالشعراء تألیف شد و یک خشت اوّل در تاریخ تذکره نویسی فارسی برای نویسندگان آینده مهیا کرد.

دورهٔ تیموریان هند(۹۳۲-۱۲۷۲ه) که دورهٔ طلایی برای فرهنگ و تمدن ایران در شبه قاره می باشد دارای اهمیت بسیار می باشد. تذکره های این دوره نه تنها در تدوین شعر فارسی در زمان تیموریان هند از روی مآخذ و منابع بسیار مفیدی است بلکه تاحدّی آینهٔ تطوّر و تحوّل شعر فارسی از زمان قدیم تا زمان تیموریان هند می باشد. بسیاری از تذکره های عمومی درین دوره تألیف شده است. در دورهٔ انگلیسها (۱۸۵۷م/ ۱۲۷٤ه تا ۱۹۳۰م/ ۱۳٤۹ه) یازده تا تذکره فارسی در شبه قاره تالیف شد و تمام تذکره های این دوره را نویسندگان هندی ترتیب داده اند اِلّا یکی تذکرهٔ الخواتین است که یک نفر ایرانی بنام میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی بنام نواب شاهجهان نوشته است.

الآن تذکره نویسی فارسی در ایالت بیهار را مورد بررسی قرار داده می شود. استان بیهار یکی از قوی تر مراکز زبان و ادبیات فارسی از دورهٔ اسلامی در هند بوده است. تاریخ گواهی می دهد که درین مناطق ارکان دولت و متصوفین و شاعران با زبان فارسی آشنایی داشتند. مسلمانان و برخی هندوان نیز تحت تأثیر زبان فارسی آمدند و آثار گرانقدر در زمین مختلف زبان و ادب در عقب گذاشتند. در تذکره نویسی نیز آثار گرانقدر در وجود آمدند. اینجانب چندین تذکره های فارسی را که در ایالت بیهار تالیف شده قدری شرح داده می شود.

۱. **یادگار دوستان** المعروف به **تذکرهٔ شورش**: مؤلف این تذکره میر غلام حسین شورش معروف به میر بهینا در عظیم آباد تولد یافت. پدرش میر محسن عظیم آبادی بود. سلسله نسب به حضرت چراغ دهلوی می رسد. شورش می نویسد که برادر حقیقی من میر محمد رضا جرأت در نظم و نثر مهارت می داشت و با میر باقر علی حزین نزدیک بود. شورش در صحبت حزین شعر گویی آغاز کرد و پس از فوت حزین در محضر شاه رکن الدین عشق معروف به میرزا گهسیتا که از مرشدآباد ترک توطن کرده به عظیم آباد آمده بود، استفاده کرد. شورش طبعاً خلیق، نیک طینت و سادگی پسند بود. از عرفان و تصوف نیز بهره یافته بود. درویشان را دوست می داشت و اغلب در مجلس سماع شرکت می کرد و لذّت می برد. مسلکاً حنفی و عقیدهٔ سنّی بود. در سخن سرایی پایهٔ بزرگی دارد. در کلام او رنگ تصوف نمایان است. در ریخته گویی مهارت داشت. شورش در عشرهٔ اوّل ماه شعبان در ۱۱۹۵ه فوت کرد.

آثار شورش بقرار ذیل می باشد:

۱.مثنوی دردوالم ۲. مثنوی باغ و بهار ۳. مثنوی در مدح مولوی وحید قدس سره ٤. ملفوظات حضرت عشق ٥. ارشاد العارفین ٦. صحیفهٔ النجات ۷. احوال پادشاهان - از معز الدین سام تا وقت جلوس شاه عالم ۸ منتخب گنج فیاضی

تذکره شورش اوّلین تذکره ریخته گویان می باشد که به توسط مصنف بیهاری تألیف شد و شاعران عظیم آباد را معرفی نمود. این کتاب در زبان فارسی

است. تا این وقت دوتا نسخهٔ تذکره کشف شده است. یکی نسخهٔ خطی در کتابخانه بودلین آکسفود لندن است و دیگر در خانقاه رشیدیه جونپور است. پرفسور کلیم الدین احمد نسخه بودلین را همراه تذکره عشقی در ۱۹۶۳ میلادی منتشر کرده اند. نسخهٔ جونپور را پرفسور محمود الهی گورکهپور با تصحیح و تحشیه چاپ کرده اند. این هر دو نسخه با هم اختلاف دارد.

نسخهٔ بودلین ۳۲۳ شاعران را می دارد و در نسخهٔ بودلین ۲٦۱ شاعر است در متون کتاب هم اختلاف است.

۲. صحف ابراهیم:

مؤلف این کتاب نواب امین الدوله عزیز الملک خان بهادر ناصر جنگ علی ابراهیم خلیل در ۱۱٤۸ه در عظیم آباد متولد شد. پدرش شیخ محمدرضا از شیخپوره، مونگیر بود. اجداد وی در عظیم آباد رحل اقامت افگنده بودند. خلیل هنوز هشت ساله بود که از سایه پدر محروم گشت. تحصیلات مقدماتی نزد دایی (خال) خود بنام داؤد علی خان معروف به زایر حسین خان حاصل کرد و سپس در مرشدآباد تحصیلات خودش را به پایان رسانید. چون در ۱۱۷٤ه مطابق ۱۷٦۱ میلادی میر محمد قاسم ناظم بنگال مقرر شد، همدرس خود، خلیل را بعنوان مشیر خود انتخاب کرد و از خطاب«خان بهادر» سرفراز کرد و بعداً ترقی یافته بر عهدهٔ استاندار عظیم آباد و نائب ناظم متمکن شد. در ۱۱۹۵ه مطابق ۱۷۸۰ لرد وارن هستنگز (Hastings Lord Warren) گورنر جنرل (فرمانروای کل) هند که از رفقای خلیل بود، همراه خود به لکنؤ برده به نواب آصف الدوله بهادر نواب وزیر او (۱۱۸۹- ۱۲۱۲ه) معرفی کرد. نواب او را خلعت فاخره عطا کرد. سپس در ۱۱۹٦ه شاه عالم (۱۱۷۳-۱۲۲۲ه) خلیل را لقب امین الدوله، عزیز الملک، نصیر جنگ عطا کرد و جاگیر شایانی نیز بخشید. در ۱۲۰٦ه مطابق ۱۷۹۱میلادی خلیل از طرف کمپانی هند شرقی به توصیه لرد هستنگز، دادستان عالی (Magistrate) ضلع بنارس مأمور شد و در زمان فرمانروائی کل، لرد کارنوالس (Lord Carnawallis) خلیل بر عهدهٔ گورنر بنارس مأمور شد. خلیل در ۲٦ جمادی الاول ۱۲۰۸ه مطابق

اول دیسامبر ۱۷۹۳ میلادی در بنارس فوت کرد و در پهلوی مرقد شیخ علی حزین در قطعهٔ زمین که برای همین مقصد خریداری کرده بود، دفن شد. وجیه الدین عشقی تاریخ نوشت:

خان ذیقدر صاحب دانش کرد رحلت چو در ریاض نعیم
گفت سال وفات او رضوان شد به جنت مقیم ابراهیم

خلیل نویسنده زبردست و شاعر بلند پایه بود. آثارش بقرار زیرین است:

۱. صحف ابراهیم- تذکره شعراء فارسی
۲. خلاصهٔالکلام- تذکره شعراء مثنوی گو بفارسی
۳. گلزار ابراهیم- تذکرهٔ ریخته گویان در زبان فارسی
٤. دیوان اردو
٥. وقایع جنگ مرهته
٦. رساله ای راجع به شورش راجه چیت سنگه که حاکم بنارس بود
۷. مکاتیب (ریاض المنشات)

اینجا سه تا تذکرهٔ علی ابراهیم خان خلیل معرفی می شود.

۱. صحف ابراهیم

این کتاب را مؤلف در سال ۱۲۰۵ه در بنارس به سنّ شصت سالگی تالیف نمود. در دیباچهٔ کتاب این قطعه سال تألیف را نشان می دهد.

ز تایید نقّاش هر زشت و زیبا شد این نقش نو در نکویی یگانه
چو تاریخ اتمام جستم ز هاتف بگفتا بگو نفع بخش زمانه (۱۲۰۵ه)

این تذکره مشتمل است بر ذکر سه هزار و دویست و هفتاد و هشت شاعر بترتیب الفبا. از حیث تعداد شاعران این بزرگترین تذکره فارسی است. با «شیخ ابویزید بسطامی»آغاز می شود و با «ملایگانه بلخی» به اتمام می رسد. و بر ذکر شاعران و عارفان و فاضلان و بادشاهان و وزیران، متقدم و متوسط و متأخر شامل

می باشد. این کتاب از حیث اطلاعات تاریخی راجع به زندگانی شاعران دارای ارزش و اهمیت بسیاری است. مؤلف در مورد اغلب شاعران شرح حال شان را بعد از مقابله و تحقیق از تذکره ها و تواریخ مختلف نقل کرده است. سبک نگارش این کتاب در اکثر موارد ساده است اما در مقدمه کتاب نثر مصنوع می باشد. کتاب باین طور آغاز می شود:

«صحف ابراهیم طبع سلیم تلفظ بحمد و ثنای حضرت باریست عزّ اسمهٔ که معنی سرایان عیسی نفس را به مصداق انّ اللّه حکما امسکها عن الانبیا کیجریها علی لسان الشعراء قدرت معجز بیان عطا فرموده و نکته سرایان دقیقه رس را بخ مضمون الشعراء تلامیذ الرحمن داری از دارالعلم غیب بر روی استعداد گشوده.»

۳. **خلاصةالکلام**

خلیل این تذکره را در سال شانزدهم جلوس شاه عالم مطابق ۱۱۸۷ه آغاز کرد و در سال بیست و هفتم جلوس شاه عالم مطابق ۱۱۹۸ه به اتمام رسانیده است. این تذکره بر ذکر احوال و اشعار هفتاد و هشت شاعر از مثنوی سرایان مشتمل است و به ترتیب الفبا در دو مجلد می باشد. جلد اول با «اسدی طوسی» شروع شده با «جمال الدین ضمیری» تمام می شود و جلد دوم با ملا طغرای مشهدی شروع شده با «یحی کاشی» تمام می شود. شرح حال اکثر شاعران را مختصراً نقل کرده است الا حزین و عطّار و مولانا روم که یک مقدار مفصّل ترین از همه می باشد. اشعار منتخب از شاعران اغلب مفصّل نقل کرده است و همین است که اشعار منتخب از جامی را که بالغ بر شش هزار و چهل و هشت بیت می باشد. خلیل درین تذکره بعضی اشعار نادر و کمیاب از شعرا را انتخاب کرده است مانند انتخاب از «زادالمسافرین» و «ساقی نامه» ابراهیم ادهم و ساقی نامه رضا و بعضی اشعار از معراج الخیال «تجلی و «طوطی نامه» حامد لاهوری و مثنویهای ثابت و آشنا و ابراهیم دهلوی و خالص و خواجو کرمانی وداعی و «جوش و خروش» آرزو.

سبک نگارش کتاب در دیباچه مصنوع و تکلف آمیز است اما در شرح حال شاعران اغلب ساده و غیر مصنوع است و گاهی در معرفی شعرا نثر مصنوع و حتی گاهی مسجع را بکار برده است.

٤. گلزار ابراهیم

این تذکره سوّمین خلیل در شرح احوال شاعران ریخته گویان در زبان فارسی است که در سال ۱۱۹۸ه مطابق ۱۷۸٤ میلادی به اتمام رسانید. این تذکره مشتمل است بر ذکر سه صد و بیست (۳۲۰) شاعر به ترتیب الفبا. شاعران هر طبقه مانند سلاطین نامدار و وزرای والا تبار و امرای عالی مقدار و شعرای صاحب وقار که نو مشق و از شاعران غیرمعروف بودند درین تذکره شامل است. بعض شعرا از علاقمند و اقارب و ملازم مؤلف بودند و چند شاعران از داد طلبان می باشند، که خلیل مرافعه های آنها را در عدالت خود شان مورد استماع قرار داده بود. مؤلف این تذکره را در بنارس زمانیکه دادستان (Magistrate)بنارس بود تألیف نمود. مرزا لطف علی در سال ۱۲۱۵ه مطابق ۱۸۰۱میلادی این کتاب را در زبان اردو بنام «گلشن هند» ترجمه کرده و بعض اضافه مفیده را هم شامل کرد ولی به اتمام نمی توانست رسانید. گلزار ابراهیم بار نخستین در سال ۱۹۰٦ میلادی با گلشن هند از حیدرآباد دکن چاپ شد. پرفسور کلیم الدین احمد گلزار ابراهیم را در ماهنامه معاصر از پتنا منتشر کرده بود. در پتنا دوتا نسخه خطی این کتاب موجود است.

٥. تذکره عشقی

نام مؤلف این تذکره شیخ وجیه الدین متخلص به عشقی است. او در عظیم آباد تولد یافت. پدرش شیخ غلام حسین شاعر بلند پایه بود و «مجرم» و «تقدیر» تخلص می کرد. عشقی صرف و نحو را نزد پدر خود فراگرفت و در زبان فارسی مهارتی پیدا کرد، علاوه برین در محضر شاه محمد «وفا» که شاگرد بیدل بود استفاده کرد و در شعر گویی کمال پیدا کرد. حسین قلی خان متخلص به «عاشقی» مؤلف تذکرهٔ معروف فارسی«نشتر عشق» از تلامیذ عشقی می باشد.

عشقی تا شش ماه استفاده کرد و سپس همراه پدر از عظیم آباد به اتاوه رفت. عشقی نیز در استخدام کمپانی هند شرقی در آمد و در جهانگیر نگر «داکا» کنونی سکونت کرد. هنگامی که حسین قلی خان برای عروسی خود به عظیم آباد آمد. عشقی نیز به وطن مراجعت نمود. و هر دو استاد و شاگرد تا دو سال در عظیم آباد اقامت کردند. درین فرصت عاشقی از استاد بسیار استفاده کرد. عاشقی در «نشتر عشق» از کلام استاد دویست و یک بیت از غزل و پنج تا رباعی نقل کرده است. عاشقی درباره کلام استاد می نویسد:

> «کلامش در شیرینی و روانی سبقت از آب کوثر و زمزم برده و در شفا و صفا رونمائی از آئینه گرفته. تکلم به طرز خاص می کند و تلاش خوب و مرغوب می نماید--غزل صاف و عاشقانه می گوید و انشای رنگین دلپسندیده می نویسد.»[1]

عشقی در غزلیات خود "عروض" نیز تخلص می کرد. نمونه کلام این طور است :

نه به دل قرار و صبری، نه وفاست یار خود را
به کجا برم الهی دل بیقرار خود را
نه شفیق دردمندی، نه رفیق غمگساری
به که گویم آه یارب غم بی شمار خود را

عشقی در ریخته گویی چندان رغبت نمی داشت. در تذکره خود شان تنها شش تا بیت ریخته را نقل کرده است.

تذکره عشقی در زبان فارسی است، مشتمل بر احوال و اشعار چهار صد و بیست و شش شاعران که بیشتر هم عمر نویسنده می باشد. شاعرانی که از زمین بیهار هستند یا در بیهار سکونت گرفتند تقریباً هشتاد اند و بقیه از مناطق دیگر کشور هند تعلق دارند. این وقت دوتا نسخه خطی کتاب موجود است. یکی در کتابخانه بودلین، لندن و دیگر در ملکیت قاضی عبدالودود می باشد. پرفسور کلیم الدین احمد بر اساس نسخهٔ بودلین این تذکره را همراه تذکره شورش نام «دو تذکره»

بچاپ رسانیده اند. این هر دو نسخه باهم اختلاف دارند. اوّل اینکه در نسخهٔ بودلین چهار صد و چهار شاعر هستند و در نسخهٔ عظیم آباد چهار صد و بیست و شش می باشد و دیگر متن کتاب هم قدری مختلف است. تذکره عشقی در زبان فارسی بترتیب الفباست. تذکره عشقی در چهارم رمضان المبارک ۱۲۲۹ه به اتمام رسید. سبک نگارش ساده است. نمونه عبارت بقرار زیرین می باشد.

«آرزو سراج الدین بزم سخنوری، سراج الدین علی خان آرزو تخلص دهلوی، خلف شیخ حسام الدین حسام تخلص است. نسبتش از جانب پدر به شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی و از طرف مادر به شاه محمد غوث گوالیاری می رسد.»

٦. نشتر عشق

مؤلف این کتاب حسین قلی خان عظیم آبادی متخلص به عاشقی و کنیت ابومحمد در ۱۱۹٤ه در عظیم آباد به دنیا آمد. نیاکانش از خراسان بودند. در آغاز سلطنت احمد شاه (۱۱٦۱-۱۱٦۸ه) جدّ بزرگ مؤلف نواب عیسی خان از شهر جام به دارالخلافه شاهجهان آباد(دهلی)آمد. پدر مؤلف از سه برادران خود کوچکترین بود. هنوز او دو ساله بود که پدرش فوت کرد. نواب منیرالدوله که به وزارت شاه عالم (۱۱۷۳-۱۲۲۲ه) رسیده بود به علّت خویشاوندی بازماندگان او را به اله آباد نزد خود خواند. آنها تا دو سال درآن شهر بودند. سپس در عظیم آباد منزلی مهیا کرد و برای کفالت مستمری مقرر کرد.

عاشقی تا سنّ چهارده سالگی در فراگرفتن زبان فارسی و صرف و نحو و تاریخ بسر برد و نقاط مختلفه کشور را سیر کرد و در صحبت شاعران و عالمان در نظم و نثر کمال پیدا کرد. در نظم از شیخ وجیه الدین عشقی عظیم آبادی شرف تلمذّ داشت. مؤلف در موقع تالیف این کتاب از مدت هفده سال در خدمت کمپانی هند شرقی بود و آنوقت فعلاً تحصیلدار سیپری بود. مؤلف در فارسی شعر می گفت و عاشقی تخلص می کرد. درباره عاشقی، مؤلف «گلشن بیخار» می نویسد

که اکنون که سال ۱۲۵۲ه است در شهر لکهنؤ اقامت دارد و چون عربی بلند نیست در تذکره خود خیلی اشتباه کرده است.

عاشقی تذکره نشتر عشق را در ۱۲۲٤ه نوشتن آغاز کرد و در سیزدهم رجب روز سه شنبه ۱۲۳۳ه به اتمام رسانید. آغاز کتاب باین طور است:

«جمیع محامد مر محمودی را که نسخهٔ جامع موجودات را بقلم قدرت و مداد ارادت بر صفحهٔ تحریر فرمود و تمامی مدایح آن ممدوح را که کتاب مشهودات را به کلک جواهر سلک تکوین و سواد تقریر بر سفینه اختراع و بیاض ابداع تسطیر نمود.»

این تذکره مشتمل است بر ذکر هزار و چهار صد و هشتاد شاعر متقدم و متوسط و متأخر به ترتیب الفبا. با ابواسمعیل عبدالله انصاری آغاز شده به یوسف بلگرامی به اتمام می رسد. تذکره مفصل است. شرح حال و آثار شعراء و اشعار منتخب آنها را مفصلاً تذکّر داده. سبک نگارش این کتاب اغلب مصنوع است و گاهی نثر مسجع را هم بکار برده است. نسخه خطی در اشپرنگر ۷۳۲ و بانکی پور خدا بخش ج ۸ص ۷۱۷-۷۱۷و رامپور - نذیر احمد، ش ۹۷ مورخ ۱۲۳٦ه و دو نسخه در دانشگاه پنجاب لاهور محفوظ است.

۷. نغمهٔ عندلیب یا چهار باغ

مؤلف این کتاب سید محمد رضا طباطبائی متخلّص به نجم و ملقب به نجم الدوله افتخار الملک حسام جنگ، فرزند سید ابوالقاسم طباطبائی در عظیم آباد متولد شد. بعد از خدمت نُه سال بعنوان فرماندار(Collector) بریلی در حدود ۱۲۲۷ه وی را بدهلی طلب کردند و جانشین پدر کرده، القاب پدر او را تفویض کردند و هشت سال نیابت خوانسامانی و داروغگی خزانه شاهی را داشته و پس ازآن تا هفت سال در ناگپور، دیوان راجه راگهوجی بوده، سپس به سنّ باز نشستگی رسیده و بقیه عمر خود را در لکنؤ در تالیف و تصنیف کتاب گذرانید.

آثار نجم بقرار زیر است:

۱. اخبارات هند-در تاریخ عمومی هند

۲. مفاتیح الریاست- در سوانح صد ساله هند(از ۱۱۵۰ه تا ۱۲۵۱ه)
۳. نغمهٔ عندلیب یا چهار باغ- تذکره شاعران
٤. خورشید لامع یا منظرالعالم ۲۳٦ در جغرافیا
٥. مجمع الملوک - تاریخ عمومی در حدود ۱۲٦۰ه تالیف شد
٦. زبدهٔ الغرائب -تاریخ عمومی در پنج جلد
مجموعهٔ اینها اجزای کتاب بحرالزخار را تشکیل می دهد.

نغمهٔ عندلیب (بحساب جُمل مساویست با ۱۲٦۱ه یعنی سال تالیف کتاب) یا چهار باغ را مؤلف در ۱۲٦۱ه تالیف کرد. تذکره کوچکی است ۲۲۸ صفحه دارد- مؤلف این کتاب را بنام واجد علیشاه، سلطان اود(۱۲٦۳-۱۲۷۲ه) نوشته داشت مشتمل است بر دو روضه .

روضه به شرح زیرین پنج تا بهار دارد:

۱. دربارهٔ دستور فارسی
۲. در انواع شعر فارسی
۳. در صنایع شعری
٤. در وزن و قافیه و ردیف
٥. ذکر مختصر چهار صد و پنجاه شاعر متقدم و متاخر و معاصر به ترتیب الفبا.

روضهٔ دوم بر دو حدیقه تقسیم شده است. حدیقهٔ اوّل در موسیقی یونانی و حدیقهٔ دوم در موسیقی هندی.

این تذکره زیاد اهمیت ندارد. تنها بذکر اسامی شعرا اکتفا کرده است و دو ،سه، بیت شاعران را نقل کرده. البته در مورد شعرای هندی که معاصر مؤلف بوده اند بعضی مطالب مفید را شرح داده اند.

۸. معراج الخیال

مؤلف این کتاب وزیرعلی عبرتی در عظیم آباد در دنیا آمد. تاریخ تولدوی درست محقق نیست البته اینقدر معتبر است که در اوائل قرن سیزدهم هجری متولد شده باشد. او شاگرد راجا پیارے لال الفتی متوفی ۱۲٥٤ه بود. پس از

تحصیلات در خدمت رئیس ا لامرا روشن الملک مبارزالدوله نواب محمد مهدی قلی خان بهادر شوکت جنگ درآمد و به منشی گری نواب مبارزالملک ضیاءالدوله سید محمد حسن خان بهادر تهوّر جنگ گماشته شد. عبرتی در ۱۲٤۷ه به کلکته رفت و تا چند ماه آنجا به سیاحت پرداخت و درین مسافرت به «داکا» نیز رفت و قبل از سال ۱۲۵۰ه به عظیم آباد مراجعت نمود. در عظیم آباد در خدمت راجا بهوپ سنگه متخلص به «ولا» درآمد و دوست او شده برای تدریس پسر او مهپت سنگه مأمور گشت و قبل از ۱۲٦٦ه بر عهدهٔ نظارت او گماشته شد و پس از ترک این ملازمت در خدمت نواب سیّد ولایت علی خان درآمد. عبرتی معلّمی پیشه می کرد و همین ذریعه معاش او بود. شاگردان او بسیار اند. خدابخش خان متوفی ۱۹۰۸ میلادی مؤسّس کتابخانه نیز یکی از شاگردان او می باشد. خدابخش در تالیف خود شان «محبوب الالباب فی تعریف الکتب والکتاب» می نویسد:

«میر وزیر علی المتخلص به عبرتی جناب ایشان از شاگردان را جا پیارے لال المتخلص به الفتی بودند. چندگاه در اسکول پتنا قبل واقعه ۱۸۵۷میلادی درس فارسی می دادند و حقیر که داخل آن مدرسه بودم به حضور سید مزبور رسیده به حلقه درس ایشان شریک می شدم در آخر زمانه در پتنا مثل سید مزبور در تحقیقات زبان فارسی دیگر نبود»[۲]

در نوزدهم ربیع الثانی بروز شنبه در سال ۱۲۸۸ه در پتنا فوت کرد. همعصر عبرتی شاه محمد یحیی ابوالعلائی عظیم آبادی تاریخ وفات گفت:

وزیر علی عبرتی کرد رحلت — بدل عبرت از مرگ او یافت راه
بسر کرد در درس و تدریس عمری — بکف نقد تحقیق می داشت دلخواه
کله گوشه بر آسمان می شکستی — چو خورشید در نظم و در نثر و ماه
ربیع دوم نوزده روز شنبه — ببالینش؟ اجل آمد ناگاه
رقم کرد یحیای دلخسته تاریخ — ز مرگ وزیر علی عبرتی آه[۳]

۱۲۸۸ه

عبرتی بر عقیدهٔ شیعه اثنا عشری بود و برزبانهای عربی و فارسی تسلط کامل می داشت و اغلب بنوشتن نثر متوجه بود و شعر کمتر می گفت. هیچیک مجموعه کلام جداگانه نمی دارد. البته در خلال تصنیفاتش از وی موجود است. در معراج الخیال نیز عبرتی کلام خود شان را نقل نموده. مطلع یک غزل بقرار زیرین می باشد.

مه پارهٔ خورشید عذاری چه توان گفت — یک ذرّه سر مهر نداری، چه توان گفت

من ز آتش غیرت کبابیم سراپا — تو بادگران باده گساری، چه توان گفت

ما را که بجانیم خریدار وصالت — از مهر فروشان نشماری، چه توان گفت

زیبد بتو گر طرف گلستان نخرامی — طوبی قدری رشک بهاری، چه توان گفت

کارش همه بیتابی و زینهار نگفتی — کای عبرتی..؟بچه کاری، چه توان گفت

آثارش بقرار زیرین است:

۱. اعجاز المحبت: اولین تالیف عبرتی است که در سال ۱۲۶۷ه نوشته شد. درین کتاب اصلاً خلاصه ایست از «نلدمن» فیضی در نثر.

۲. مصباح الاخلاق:این مجموعه هفتاد و شش تا نامه های عبرتی ست که در سال ۱۲۵۰ه ترتیب داده. نثر او بسیار مصنوع است.

۳. معراج العشاق:عبرتی در ۱۲۵۱ه «لیلی مجنون» هاتفی را در نثر آورده است.

٤. سراج المحبت: مثنوی «هیر و رانجها» تالیف میر قمرالدین را عبرتی در ۱۲٥٤ه در نثر آورده است.

۵. معراج الخیال: تذکره شاعران است که در ۱۲۵۷ ه تالیف نموده.

٦. جام جهان نما: تاریخ هند است از زمان ورود انگلیسها در هند تا زمان تسلط آنها بر این کشور.

۷. ریاض الافکار: تذکره نثر نگاران فارسی است که در سال ۱۲۶۸ه به اتمام رسانید.

۸ معراج الخیال: مؤلف درین تذکره احوال و اشعار دویست و پنج شاعر غزل سرای قدیم وجدید را شرح داده است. ترتیب تراجم الفبائیست. با ذکر ابدال شروع می شود

و به «یوسف شاملو» بپایان می رسد. کتاب بر بیست و هشت انجمن تقسیم شده است. هر انجمن مخصوص است برای یک حرف عبرتی درین تذکره انتخاب تنها از غزلیات آورده است و از هر شاعر یک غزل کامل نقل کرده است. سبب نگارش عبرتی بسیار مصنوع است و در اکثر موارد نثر مسجع را بکار برده است. باوجود اینکه شرح حال شعرا را مختصر آورده است ولی تذکره خیلی جالب و با ارزش می باشد.

آغاز باین عبارت است:

«عنبرین زلف رعنای شاهد سخن را شانه زنی فرمودن بنام پاک نطق آموزی می زیبد تعالی شأنه که طبع رنگین خیالان صائب افکار گل در گریبان از بهار مکرمتش و اندیشه نازک تلاشان عالی دستگاه گهر بادمان از نیسان مرحمتش»

اختتام باین بیت می شود:

چو فکر سال ترتیبش نمودم چکید از خانه ام «نظم روانی»

۱۲۵۷ه

۹. **ریاض الافکار**: عبرتی در این تذکره، نثر نگاران فارسی را ذکر نموده که بسیاری از آنها شاعر هم بودند. مخصوصاً از قرن هفدهم و هیجدهم و نوزدهم میلادی که اغلب آنها هندی الاصل بوده یا ایرانی الاصل که در هند سکونت داشته اند. مؤلف این تذکره را در سال ۱۲٦۸ه به اتمام رسانید. این کتاب بر بیست و هشت خیابان تقسیم شده است و هر خیابان برا ی یک حرف مخصوص است.

۱۰. **منتخب الاشعار**: مؤلف این کتاب میرزا کاظم ملقب به مردان علی خان متخلص به «مبتلا» در سال ۱۱٤٤ه در لکنؤ تولد یافت. پدرش میرزا محمد علی خان بن کرم علی خان مشهدی است. جدّ مولف از خراسان به هند مهاجرت نمود و در زمان محمد فرّخ سیر (۱۱۲٤-۱۱۳۱ه)وارد سلک ملازمین دربارشاهی گردید و بلقب «خان» ممتاز گردید و در زمان محمد شاه (۱۱۳۱-۱۱٦۱ه)در گذشت. پدر مؤلف میرزا محمد علی خان به بنگال رفت و آنجا در سلک ندمای نواب شجاع الملک

جعفرعلی خان و نواب عالی جاه قاسم علی خان ناظم بنگال در آمد و در جمادی الاول ۱۱۷٦ه فوت کرد و در عظیم آباد در درگاه شاه ارزان (متوفی ۱۰۲۸ه) بجانب غرب مدفون گشت.

مردان علی خان اکتساب علم صرف و نحو و فقه و دیگر علوم متداوله را در محضر مولوی وجیه الدین نظام آبادی جونپوری فراگرفت نیز در صحبت مشار الیه در سخن سرائی کمال پیدا کرد. فن خطاطی نزد میرزا. محمد حسین دهلوی آموخت و در خوشنویس دستگاهی بهم رسانید و از لکنؤ برخاسته اقامت عظیم آباد را پسندید و تا آخر عمر همین جا اقامت کرد. در موقع تالیف تذکره «گل رعنا» (مؤلفه لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی) نیز در عظیم آباد بود و ابیاتی چند بخط خویش برای شفیق فرستاد. یکی از آشنایان وی بنام میر غلام حیدر پسر مولوی میر محمد یوسف بلگرامی شرح حال وی را نوشته برای شفیق مهیا کرد. بگفتۀ مؤلف «روز روشن» مبتلا در اواخر ۱۲۱۲ه در عظیم آباد فوت کرد. آثار بقرار زیر می باشد:

۱. منتخب الاشعار
۲. تذکره اردو(گلشن سخن)مبتلا این تذکره ریخته گویان را در ۱۱۹٤ه به اتمام رسانید. تذکره در زبان فارسی است.
۳. دیوان فارسی
٤. دیوان اردو

تذکره منتخب الاشعار مشتمل است بر احوال و اشعار منتخب هفتصد و یازده شاعر متقدم و متأخر تا زمان مؤلف. با اهلی شیرازی آغاز می شود و با یکتای هندی پایان می پزیرد. مؤلف این تذکره را در سال ۱۱٦۱ه تالیف نمود چنانکه در خاتمۀ کتاب آورده است:

مکن هرزه گودی که من فکر کردم پی سال تاریخ «نظم معانی»
۱۱٦۱ه

آغاز کتاب باین طور است:

«منتخب دیباچهٔ حمدی که عندلیبان چمن خوشنوایی به بهترین زمزمه نغمه سرا شوند،و دیباچهٔ منتخب شکری که مرغان گلشن شیرین مقالی به نیکو ترین نغمه زمزمه پیرا گردند---»

تراجم اغلب مختصر است و نگارش ساده. دربارهٔ شاعران چیزی ننوشته است که سزاوار تذکر باشد.

۱۱. میخانه (عشاق):مؤلف این کتاب عبدالنبی خان زمانی متخلص به «عزتی»و «نبی» می باشد، پدرش خلف بیگ مردی درویش و صوفی مشرب بود. در قزوین تجارت می کرد، بعد از حج تارک الدنیا شد و درویشی اختیار کرد تا در اواخر ۱۰۰۱ه در قزوین در مرض طاعون در گذشت. جدّ مؤلف فخرالزمان بود و در قزوین بر منصب قضای قزوین گامزن بود. نسب وی به خواجه عبدالله انصاری (متوفی در هرات به سنّ ٨٤ سالگی) می رسد.

عبدالنبی ۹۹۸هجری در قزوین چشم بجهان کشود و همان جا به سنّ شعور رسید. از اوایل زندگانی شعرگوئی را دوست می داشت و«عزتی» تخلص می کرد. در داستان سرایی مهارت داشت. حافظه او آنقدر قوی بود که قصهٔ امیر حمزه را یک بار شنید و حفظ کرد. در نوزده سالگی به مشهد مقدس رفت و پس از زیارت روضهٔ امام رضا یک ماه آنجا اقامت کرد. در همان زمان اقامت مشهد مقدس هندوستان را گوش کرد و برای مسافرت هند اشتیاق فراوان پیدا کرد و بالآخره سه سال بعد از جلوس جهانگیر در سال ۱۰۱۸ه از راه قندهار به لاهور رسید و بعد از اقامت چهار ماه از آنجا به آگره آمد و به مرزا نظامی قزوین، خویشاوندی پیوست. در آن ایام مرزا در بارگاه جهانگیر، به واقعه نویسی اشتغال داشت. در سال ۱۰۲۲ه همراه مرزا نظامی با موکب و لشکر جهانگیر به اجمیر رفت و آنجا با مسیح بیگ که هموطن بود برخورد. روزی مسیح بیگ عبدالنبی را نزد مرزا امان الله برد. عبدالنبی بدستور وی فصلی از داستان امیر حمزه را بیان کرد. از شنیدن این داستان مرزا آنقدر مشعوف شد که تا پانژده روز ادامه داد. روز شانزدهم مرزا با مصاحبین خود به سیر چشمهٔ نور رفت. مسیح بیگ به موقعی

تذکره عبدالنبی درمیان آورد. همان وقت در حضور خواند. میرزا مصرع زیر را خواند. ع

چون چشمهٔ نور نیست جایی بحضور

عبدالنبی فی البدیهه مصرع دوم گفت .ع

موجش فوجیست گویی ازغمزهٔ خور

مرزا پسندید و با اجازه دو تا مصرع گفته رباعی ساخت:

رشک گل خورشید جهان آرا شد

هر خار که رست از لب چشمهٔ نور

در ۱۰۲۷ه چون میرزا نظامی به دیوان بیهار منصوب شد عبدالنبی نیز همراه او به پتنا بیهار آمد. درین اقامت او در ۱۰۲۸ه نزد سردارخان خواجه یادگار برادر عبداللّه خان فیروز جنگ تقریب یافت. عبدالنبی«میخانه» را بنام وی مُوَشّح ساخت و«ساقی نامه»را نیز اینجا تالیف نموده بنام وی بپایان رسانید. درین ساقی نامه «نبی» تخلص کرده است. در ۱۰۲۹ه در پتنا بود که خانه وی را آتش گرفت و مقداری کتابش بآتش زد. در همان سال او به آگره رفت چنانکه از کتاب نوادرالحکایات معلوم می شود بعد ازآن حال وی در دست نیست.

آثارش باین قرار است:

۱. دستور الفصحا ۲. نوادرالحکایات یا بحرالنوادر۳. ساقی نامه ٤. قصاید و غزلیات متفرقه میخانه مشتمل است بر نود(۹۰) شاعر که ساقی نامه سروده اند یا بطرز ساقی نامه ترکیب بند و ترجیع بند گفته اند. از حیث شرح حال و انتخاب کلام از بهترین تذکره های فارسی می باشد زمانی که مؤلف در ۱۰۲۱/۱۰۲٤ ه در اجمیر اقامت داشت، در تالیف این کتاب پرداخت و در مدت یک ماه پانژده تا ساقی نامه را با شرح گویندگان ترتیب داده بود که بیمار گشت و به کشمیر رفت اینجا نیز در گرد آوری مواد سعی می کرد و چون در ۱۰۲۸ه در پتنا آمد آن همه اندوخته را در کتابی ترتیب داده «میخانه» نام کرد. در خاتمه کتاب در تاریخ اتمام کتاب می گوید:

در جهان از جمع ساقی نامه ها ساختم میخانه رندانه یی

عقل آورد از پی تاریخ آن   باده در میخانه رندانه یی

۱۲ + ۱۰۱۶ = ۱۰۲۸ه

در ۱۰۲۹ه دوتا ساقی نامه دیگر از میر ملکی فعفور اضافه کرد. از نسخهٔ خطی کتاب پیداست که مؤلف بعد از ۱۰۲۸ه هیجده ترجمه دیگر درین کتاب افزود.

این کتاب برسه مرتبه منقسم است.

۱.مرتبه اول در ذکر (۲۹) بیست و نُه نفر از شاعرانی است که پیش از تالیف این کتاب پدر و د جهان گفته. با شیخ نظامی م۶۱۰ه آغاز می شود و با افضل خان م ۱۰۲۸ه بپایان می رسد. ترتیب کتاب از حیث سنین وفات شاعران است. از شاعران این قسمت مؤلف فقط با «شکیبی» ملاقات کرده است.

۲. مرتبه دوم در ذکر بیست و سه شاعر می باشد که تا زمان تالیف میخانه در قید حیات بودند. با محمد صوفی مارزندرانی شروع می شود و با عبدالنبی فخرالزمان (مؤلف کتاب)تمام می شود.

۳.مرتبه سوم در ذکر سی و هشت شاعر است که تا هنگام ملاقات با مؤلف ساقی نامه نگفته و مؤلف با آنها ملاقات کرده است. اما از چهار تن ازینها اشعار ساقی نامه را نقل کرده است. عبدالنبی اول کسی است که ساقی نامه کسی را جمع کرده و همیشه تحقیق دقیق را پیش نظر داشته است و هزارها شعر را در میخانه محفوظ کرده است. علاوه بر اشعار متفرق، متن پنجاه و سه ساقی نامه (چهل و یک مثنوی و هشت ترجیع بند و چهار ترکیب بند) را مفصل درج کرده است. برخی ساقی نامه تنها در صفحات میخانه ثبت است و در هیچ کتاب دیگر ضبط نشده است. نیز ترجمه احوال بعضی از شاعران فقط در میخانه وجود دارد. شاعران غیر معروف را نیز معرفی نموده و ضمناً دربارهٔ وضع اجتماعی آن دوره را هم تذکر داده است. اول کسی که میخانه را تذکر داد آن مرحوم مولانا شبلی نعمانی است که در جلد اوّل شعرالعجم توجه خواندگان باین کتاب جلب نموده و در شرح احوال خواجه حافظ شیرازی و طالب آملی در جلد دوم ازین تذکر استفاده کرده. سبک نویسندگی مؤلف اکثر روان و ساده است البته در معرفی شعراء و امراء و پادشاهان

نثر مصنوع را بکار برده است. مؤلف با فن بیوگرافی وقوف کامل دارد و همچنین در انتخاب شعر، ذوق عالی مؤلف کارفرماست. نسخهٔ خطی در کتاب خانه رامپور و کتابخانه شخصی پروفسور شفیع و کتابخانه شخصی آقای عبدالحسین بیات وکتابخانه ملی تهران و کتابخانه نور عثمانیه استانبول نگهداری می شود.

۱۲. **کیفیت العارفین و نسبت العاشقین**: مؤلف این کتاب سید شاه عطاحسین فانی المبشر به سید عبدالرزاق قمری منعمی ابوالعلائی داناپوری ثم گیاوی در بیست و سوم ماه رمضان المبارک در روز پنجشنبه بوقت افطار در سال ۱۲۳۲ه در داناپور ،پتنا متولد شد. پدرش سید شاه سلطان احمد در ۱۲۳٤ه شهید شد. جدّ مادری بعه سید شاه غلام حسین فانی را خیلی دوست می داشت چنانچه تحت شفقت خود آورد و برای تحصیلات مقدماتی نزد عم خُرد او سید شاه مراد علی بنشاند. فانی اینجا فارسی و عربی و دیگر علوم متداوله را فراگرفت و فن طب از حکیم محمدی دسنوی آموخت و در محضر مولانا عزیزالدین حید لکنوی که در دیگها، پتنا درس می داد، در ادب عربی سلطهٔ کامل پیدا کرد. در سن شانژده سالگی بر دست جدّ امجد خود سید شاه غلام حسین منعمی بیعت کرده را سلوک را پیمود و پس از فوت او درسال ۱۲۵٤ه به سید شاه قمرالدین حسین بیعت کرد. درین زمان در غازی پور بر عهدهٔ کوتوال شهر مأمور گشت و چون در ۲۰ شعبان ۱۲۵۵ه مرشد او فوت کر د، ترک ملازمت کرده در عالم بیخودی بر مسافرت حج روانه شد. درمیان مسافرت شهرهای مختلفه را پیموده در ۱۲٦۱ه مناسک حج را مکمل کرد وپس از بازگشتن به هند در گیا، سکونت گرفت و در کار ارشاد و تالیف اشتغال نمود و تا آخرین زندگانی در رشد و هدایت انهماک داشت. بالآخره در ۱۷شوال المکرم، روز سه شنبه ۱۳۱۱ه در سنّ هفتاد و نه سالگی این دنیای رنگ و بو را پدرود گفت و همانجا اندرون حجرهٔ خانقه منعمیه ابوالعلاییهٔ واقع در محله رام ساگر، گیا، مدفون گشت. قبل از فوت در سفینه خود نوشته بود «محبان این غزل پیش جنازه فقیر خوانند.» آن غزل اینست:

چو ز دام زلف او این دم رهائی یافتم　　　شکر لِلّه بعد مدت جان فدائی یافتم

آمدم هر چند در درگاه تو روی سیاه سرخروئی مغفرت شد روشنائی یافتم
چون به مردم بر درت اصلاً نه باقی غیریت وصل تو ذات علی بعد از جدائی یافتم
شد بسر عمر عزیز مه اندرین شرک خفی از قفس گشته رها سر یکتائی یافتم
یافت فانی چون فناء کل بگفت او مرحبا شد به باقی با بقا گویا خدائی یافتم

آثار: پنجاه و شش رساله از تصنیفات او می باشد که در خانقاه منعمیه ابوالعلائیه گیا موجود است. ازینها فقط سه تا بچاپ رسیده است که بقرار زیر می باشد.

۱. **کنز الانساب**: مطبوعه مطبع حیدری، صفدری، بمبئی ، ۱۳۰۰ه/ ۱۸۸۳میلادی است.

۲. **مثنوی سرّ حق** : مطبوعه مطبع نولکشور، لکنو ،۱۲۹۲ه

۳. **کیفیت العارفین و نسبت العاشقین**: مطبوعه، مطبع منعمی، گیا، ۱۳۵۱ه. بقیه نسخهای خطی که تا اینوقت بچاپ نرسیده بقرار زیرین است:

۱. دقیقةالسالکین ۲. حقیقة العارفین ۳ دوازده مجلس رسول جمیل ٤. مولود نبی کریم منظوم ٥. بهار نسیم منظوم ٦. تذکره سیده نساء العالمین
۷. تذکره صدیقیه ۸. تذکره فاروقیه ۹. تذکره عثمانیه ۱۰. مولود علی
۱۱. تذکره امامین ۱۲. تذکرةالشهادتین ۱۳.مولود قادریه ١٤. شهود چشتیه
١٥. انوار قطبیه ١٦. لمعات فریدیه۱۷. فیض نظامیه ۱۸. اسرار نقشبندیه ۱۹. مولود شرقی ۲۰. اقوال المنعمیه ۲۱. کلمات الواصلین ۲۲. اسرار قمریه
۲۳. معمولات اشرف ٢٤. لطافت النکات ٢٥. لطافت السماع ٢٦. مثنوی سرّ عطا
۲۷ . مثنوی گنجینه اولیا ۲۸. مثنوی فسانه دل پذیر ۲۹. مجموعه خطاب
۳۰. مظهر اسرارات۳۱ دید مغرب

چندین تا ازین رساله ها از بین رفته اند.

کیفیت العارفین و نسبت العاشقین: درین کتاب شرح حال بزرگان و فیض یافتگان سلسه ابوالعلائیه را در پیرایه جامع ترتیب داده اند. این تذکره مبسوط در ذکر صدها رجال عرفانی می باشد. ضمناً اولیای سلاسل دیگر را هم مورد بحث قرار داده اند.

۱۳. **کنزالانساب**: درین تذکره نسبهای سادات بیهار را بشرح و بسط تذکر داده اند. در تراجم انساب سادات بیهار این کتاب خیلی مهم است.

۱٤. **سفینه خوشگو**: مؤلف این تذکره بندرابن داس خوشگو از اهالی بنارس می باشد که از طبقه بیس راجپوت بود. سال تولد و وفات را هیچیک تذکره نگاران نشان نداده، اما این قدر پیداست که در اواخر سدۂ یازدهم یا اوایل سدۂ دوازدهم هجری بدنیا آمد و در اواخر سدۂ دوازدهم فوت کرد. خوشگو از سراج الدین علی خان آرزو شرف تلمذ دارد. نیز از میرزا عبدالقادر بیدل و میرزا افضل سرخوش و شیخ سعدالله گلشن خیلی استفاده کرده است. اولاً ملازم بود و بالآخره ترک دنیا کرده در لباس فقیرانه در آمد و در اله آباد و بنارس و عظیم آباد زندگی می کرد. بگفته لچهمی نراین شفیق در «گل رعنا» در سال ۱۱۷۰ه این دار فانی را پدرود گفت . شفیق می نویسد:

«در عشر سابع بعد مأیه و الف(۱۱۷۰ه) در عظیم آباد پتنه پیکر عنصری واگذاشت.

آثار : ۱. سفینه خوشگو: تذکره عمومی شاعران

۲. مرقع: مجموعه اشعار و نمونه آثار شعرای معاصر بخط خود خوشگو

۳. ملفوظات بیدل

سفینه خوشگو تذکره عمومی ست مشتمل بر سه دفتر در ذکر ۱٤۱۸ هزار و چهار صد و هیجده شاعر باترتیب زمانی بدین شرح.

دفتر اول در ذکر سه صد و شصت و دو (۳٦۲)شاعر متقدم از رودکی تا کافی مظفر همدانی.

دفتردوم در ذکر هشتصد و یازده (۸۱۱) شاعر متوسط از عبدالرحمن جامی تا شگونی گلپایگانی معاصر شاهجهان.

دفتر سوم در ذکر دویست و چهل وپنج (۳٤۵)شاعر معاصر چه هندی و چه مقیم هندی از ناصر علی سرهندی تا منشی سرب سنگه خاکستر.

این کتاب را مؤلف در سال ۱۱۳۷ه آغاز کرد و در سال ۱۱٤۷ه به اتمام رسانید و در سال ۱۱۵۵ه خان آرزو به شرح حال بعضی شعرا و دیباچه ای به این کتاب اضافه کرد. بیت زیرین آغاز و اتمام را نشان می دهد:

آغازش در سفینه خوشگو بود ۱۱۳۷ ه انجامش درسفینه خوشگوی است ۱۱٤۷ه

ترتیب اسامی این تذکره از روی تاریخ تولد یا وفات شعرا است. سبک نگارش ساده است اما در موقع تعریف شعرا به نثر مصنوع پرداخته است.

این چندین تذکره های فارسی است که در ایالت بیهار تالیف شده. علاوه برین دیگر تذکره ها هم هستند که نویسندگان از بیهار علاقه دارند یا از شهرهای دیگر هم متعلق هستند. این نکات از تحقیق و تفحص مبرهن می شود. مختصراً می توان گفت که ایالت بیهار در تذکره نگاری یک باب درخشنده دارد. برماست که این کار در آتیه درخشان تر باشد. این همه تذکره ها که اینجا تذکر دادیم از حیث سوانح و مآخذ تاریخی و نقد و تحقیق خیلی گرانقدر و مهم است و در تاریخ تذکره نگاری فارسی ایالت بیهار نیز سهم بزرگی دارد.

منابع

۱. ابوالعلائی، سید شاه یحیی، کنزالتواریخ، نسخه خطی، کتابخانه خدابخش پتنا
۲. احمد، سید شاه حسین الدین، ذکر عطا، المکتبه العطائیه، گیا، ۲۰۰۰ میلادی
۳. خان، خدابخش، محبوب الالباب فی تعریف الکتب والکتاب، آرت پریس، دریاگنج، دهلی نو، ۱۹۹۱میلادی
٤. خلیل، علی ابراهیم خان، صحف ابراهیم و خلاصهٔ الکلام، نسخه خطی، کتابخانه خدابخش پتنا
٥. خوشگو، بندرابن داس، سفینه خوشگو، مرتبه شاه محمد عطاء الرحمن عطا کاکوی، ادارهٔ تحقیقات عربی و فارسی، پتنا
٦. شورش، میر غلام حسین عظیم آبادی، تذکره شورش (بنام دو تذکرے مرتبه کلیم الدین احمد)پتنا، ۱۹٦۳میلادی
۷. عالم، دکتر محمد منصور، بهار مین تذکره نگاری، کتاب منزل، پتنا، ۱۹۸۰میلادی

۸. عاشقی عظیم آبادی، آقا حسین قلی خان، نشتر عشق ،به تصحیح اصغر جانفدا، نشریات دانش، دوشنبه ۱۹۸۱ میلادی
۹. عشقی عظیم آبادی، شیخ وجیه الدین ،تذکره عشقی(بنام دو تذکرے مرتبه کلیم الدین احمد)پتنا ،۱۹٦۳ میلادی
۱۰. عبرتی، وزیر علی، معراج الخیال، کتابخانه خدا بخش،پتنا
۱۱. عبرتی، وزیرعلی، ریاض الافکار، کتابخانه خدا بخش،پتنا
۱۲. معانی، احمدگلچین، تاریخ تذکره های فارسی جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤۸ه ش
۱۳. معانی، احمدگلچین، تاریخ تذکره های فارسی جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ه ش
۱٤. نقوی، علی رضا، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی ۱۳٤۳ه ش

حواشی:

۱. نشتر عشق خطی جلد دوم، برگ ۱۳۲۵ شماره ۲٤۲ کتابخانه خدا بخش پتنا
۲. محبوب الالباب فی تعریف الکتب والکتاب ص ۵۳۲
۳. کنز ا لتواریخ خطی ص ٤۵



نفحات الانس از حیث تذکره ی صوفیا

دکتر محمد کمال الدین[*]

مقدمه

نورالدین عبدالرحمن جامی، بزرگترین و نامدارترین شاعر و عارف و دانشمند قرن نهم هجری است. شعرش فراوان و در شاعری استاد بود. نثرش هم نثری استوار و پخته بود و بهترین نثر قرن نهم است. نفحات الانس اثر بسیار معروف نورالدین عبدالرحمن جامی است که یکی از مهمترین کتب در بیان حقایق عرفانی و ذکر احوال عارفان از آغاز کار آنان تا عهد مؤلف به شمار می رود. در بیان اصطلاحات تصوف و عرفان و شرح احوال صوفیان، کاربرد آیات قرآن کریم، احادیث نبوی، دعاها و جملات عربی، داستانها، اقوال مشایخ به عربی، اشعار عربی، اشعار فارسی، ضرب المثل ها، آداب و عادات و غیره قابل توجه است.

نگاهی به زندگی و آثار جامی

نورالدین عبدالرحمن ابن نظام الدین احمد بن محمد جامی که شاعر و عارف و دانشمند بزرگ و نابغهٔ دانش و ادب، در سال ۸۱۷ ه.ق. در خرجرد به دنیا آمد و در روز جمعه ۱۸ محرم سال ۸۹۸ ه.ق. در شهر هرات درگذشت.[۱] او همراه پدر به هرات و سمرقند رفت، و در آن دیار به کسب علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و ادب و تاریخ به کمال رسید. او پیروی سعدالدین محمد کاشغری و خواجه علی سمرقندی و قاضی زاده رومی کرده و بمرتبه ارشاد رسید و در سلک بزرگان طریقهٔ نقشبندی درآمد. پس از درگذشت سعد الدین کاشغری که خلیفهٔ نقشبندی بود خلافت این طریقت بدو مربوط شد و مورد احترام بزرگان عصر گردید. او سفری به حج رفت و از راه دمشق و تبریز به هرات بازگشت. پادشاه معاصر وی ابو الغازی سلطان حسین بایقرا و وزیر عصر امیر علیشیر بود.[۲]

---

[*] دانشیار و رئیس، گروه زبانها،دانشگاه راجشاهی،بنگلادش

جامی آثار منظوم و منثور فراوانی در موضوعات مختلف دارد که دربارهٔ تعداد آثار او میان پژوهشگران نظرات گوناگون ملاحظه می شود. مهمترین آثار منظوم او دیوان اشعار و هفت اورنگ است. دیوان اشعار که مشتمل بر قصاید و غزلیات و مراثی و ترجیع بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات است. هفت اورنگ شامل هفت مثنوی به تقلید خمسهٔ نظامی که عبارتند از: سلسلهٔ الذهب، سلامان و ابسال، تحفهٔ الاحرار، سبحهٔ الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و خردنامهٔ اسکندری. جامی در شاعری قدرت طبع دارد و غزلیات لطیف و بدیع دارد و با فصاحت و بلاغت شعر می گوید که او را خاتم الشعرا لقب داده اند.[۳] آثار منثور او به فارسی عبارت است از: نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، نفحات الانس، لوامح، لوامع، شواهد النبوه، اشعهٔ اللمعات و بهارستان.[۴] نثر جامی روان و ساده و درست است که گاهی به درجهٔ نثر نویسان بزرگ قرن پنجم و ششم هجری رسیده است. نثر او از حیث ارزش ادبی وزبانی و مضمون سازی به درجهٔ اوج ادبیات نثر فارسی رسیده است.

معرفی نفحات الانس من حضرات القدس

جامی در مقدمه ی نفحات الانس من حضرات القدس ذکر کرده است که قسمت بزرگی از مطالب این بخش را از کتاب طبقات الصوفیهٔ خواجه عبد الله انصاری که خود مقتبس است از طبقات الصوفیهٔ ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، اقتباس کرده. چنانکه از نگارش جامی ثابت می شود که ابو عبد الرحمن محمد بن حسین سلمی نیشابوری (متوفی ۴۱۲ه.ق.) در بیان سیر و احوال مشایخ طریقت کتابی به زبان عربی جمع کرده و آن را طبقات الصوفیه نام نهاده. آن کتاب به پنج طبقه و در هر طبقه بیست تن از مشایخ و ائمه و علمای این طائفه ذکر شده که در آن در مورد طریقت و علم و حال و سیرت ایشان بیان نموده است. ابواسماعیل عبد الله بن ابی منصور محمد انصاری هروی (۳۹۶ ه.ق.-۴۸۱ ه.ق.) آن را در مجالس صحبت و موعظت ذکر می کرده است. سپس او این کتاب را به اضافهٔ بعضی از مشایخ و عارفان دیگر که در آن کتاب مذکور نشده است به زبان هروی جمع

آوری کرده. و این طبقات الصوفیهٔ خواجه عبد الله انصاری مشتمل بر حقایق معارف صوفیه به زبان هروی نگاشته شده.[۵]

طبقات الصوفیهٔ خواجه عبد الله انصاری به زبان هروی بود و از معاصران و متأخرین نویسنده خالی بود و شرح احوال و مقامات و معارف و کرامت و تاریخ ولادت و وفات جماعتی از صوفیان و عارفان در آن مذکور نشده بود. سپس عبدالرحمن جامی به پیشنهادی امیر نظام الدین علی شیر در سال ۸۸۱ هجری قمری آغاز نفحات الانس من حضرات القدس کرد.[۶] وتألیف این کتاب در سال ۸۸۳ هجری قمری به پایان رسیده است. چنانکه جامی در رباعی ذیل فرموده:

این نسخه مقتبس ز انفاس کرام — کز وی نفحات انست آید بمشام
از هجرت خیر بشر و فخر انام — در هشتصد و هشتاد و سوم تمام[۷]

کتاب نفحات الانس من حضرات القدس مشتمل بر شرح احوال ششصد و هیجده عارف و صوفی بزرگ است که از ایشان پانصد و هشتاد و چهار تن مردان عارف بزرگ و سی و چهار تن زنان عارف است. در این کتاب صد و هفتاد و سه تن از طبقات الصوفیهٔ خواجه عبدالله انصاری و چهل و چهار تن از طبقات و کتب دیگر گرفته شده است.[۸] مآخذ دیگری این کتاب از معروفترین کتابهای عرفان و تصوف عبارت است از : طبقات الصوفیه و کشف المحجوب، اسرار التوحید و مقامات ژنده پیل، مناقب افلاکی، چهل مجلس و مصباح الهدایه.[۹]

نقد و بررسی و تحلیل نفحات الانس از حیث تذکره ی صوفیا

جامی در مقدمه ی نفحات الانس شرحی مفصل درمورد اصطلاحات تصوف و اصول و مبادی عرفان، معرفت عارف و صوفی حقیقی و معجزات و کرامت و خوراق عادات ایشان آورده است. شرح اصطلاحات صوفیه عبارت است : از ولایت و ولی، معرفت و عارف، صوفی و متصوف، توحید و مراتب و ارباب آن، معجزه و کرامت و استدراج و... . شرح احوال عارفان و صوفیان در این تذکره از لحاظ ترتیب تاریخی یا جغرافیایی استوار نشده بلکه بر پایهٔ طبقات الصوفیهٔ خواجه عبد الله انصاری قرار یافته است. این تذکره دارای بسیاری از

مشایخ طایفهٔ صوفیه و تاریخ ولادت و وفات ایشان و ذکر سیر و احوال و معارف و کرامات و مقامات ایشان است. زنان عارف و صوفی بعد از مردان عارف و صوفی در نفحات الانس تنظیم شده است.

بررسی محتویات نفحات الانس

در نفحات الانس آیات قرآن کریم، احادیث نبوی، دعاها و جملات عربی، داستانها، اقوال مشایخ به عربی، اشعار عربی، اشعار فارسی، ضرب المثل ها، آداب و عادات و غیره بیان نموده است. کاربرد آنان اهمیت و ارزش این کتاب به درجهٔ اوج ادبیات رسیده است.

آیات قرآن کریم

مهمترین مأخذ در قلمرو عرفان و تصوف قرآن کریم است که کاربرد آنان در نفحات الانس علی مقتضی الحال است. جامی در مقدمهٔ ین تذکره در توضیح اصطلاحات و تشریحات آن آیات قرآن در آورده و در بیان احوال عارفان صوفیه هم آیات قرآن کریم به کار برده است. آیات بسیار از قرآن کریم مفهوم اصلی را به معانی کامل و پرارزش رسانیده است.

احادیث نبوی

احادیث نبوی دوّمین و مهمترین عنصر فلسفهٔ تصوف است که در نفحات الانس قابل توجه است. نویسنده در بیان احوال صوفیان بزرگ احادیث نبوی به زبان عربی و گاهی به زبان فارسی آورده است. احادیث نبوی برای احوال عارفان که مقصدشان به درجهٔ اوج تصوف و عرفان رسیدن است، راهنمایی می کنند.

معارف اسلامی

یکی از مهمترین مشخصات نفحات الانس اشاره به معارف اسلامی است. در سراسر این کتاب اشاره به قانون و تاریخ و تهذیب و تمدن اسلام به چشم می خورد. عارفان و صوفیان که در راه مستقیم، از اسلام پیروی می کنند، نویسنده توسط نوشتهٔ خودش درمورد معارف اسلامی اطلاع داده است.

شرح احوال صوفیان

در نفحات الانس، نام و کنیه و تاریخ ولادت و وفات عارفان و صوفیان در شرح احوال ایشان بسیار پر ارزش است که کمتر در آثار دیگران ملاحظه می شود. نویسنده کوشیده است که حتی المقدور زندگی و آثار و مقامات و کرامت آنها در این تذکره توضیح دهد.

زنان عارف

شرح احوال سی و چهار تن از زنان عارف و صوفیه را در این تذکره جداگانه بیان نموده است. بیان زنان عارف با رابعهٔ عدویه آغاز می گردد و با امرأۂ فارسیه به پایان رسیده است. این قابل توجه است که زنان هم در قلمرو عرفان و تصوف سهم خاصی دارد. خانم های محترم در زمینهٔ سیر و سلوک عرفان بسیار مشهور اند. آنها گاهی خودشان و گاهی از پرورش نیکو فرزندانشان در راه عرفان و تصوف بسیار ارزش و اهمیت دارند. زیراکه بدون زنان نیکوکار و پرهیزگار دنیا پر از فساد و ظلم می شود. جامی به زنان عارف وصوفی در نفحات الانس با ذوق و اهمیت توضیح داده است.

عشق الهی

عشق الهی یکی از مهمترین منابع فلسفهٔ عرفان و تصوف است. جامی در مقدمهٔ کتاب خود دربارهٔ توحید و مراتب آن معرفت خداوند متعال بیان نموده است. در تمام کتاب نفحات الانس رابطهٔ مرید و مراد، عاشق و معشوق حقیقی به گونه های متنوّع توضیح شده است. طبقه هایی که در راه عشق الهی قابل نیاز است به انواع مختلف تشریح شده است. عشق الهی چگونه به کمالیت می رسد و بنده چگونه به دیدار خدا می رسد باتجربهٔ صوفیان در این کتاب ذکر شده است.

اقوال مشایخ

اقوال مشایخ بزرگ در نفحات الانس قابل توجه است که مفهوم اصلی به طور مثال یا عبارت به کار برده است. مشایخ بزرگ پیشین در این راه تصوف و عرفان مانند مرشد یا راهبر به حساب می آیند. عارفان و صوفیان پسین از تجربهٔ

مشایخ و اقوال شان به راه خداوند تعالی می روند. در نفحات بسیار اقوال مشایخ به زبان عربی نگاشته شده است.

داستان وحکایت

داستان و حکایت در نفحات الانس، موضوعات معنوی عرفان و احوال صوفیان و راه سیر و سلوک معرفت به آسانی و دقیق اظهار می نماید. این داستان و حکایت نه فقط برای بیان داستانی بلکه در مورد تشریح مقامات عرفان و تصوف به کار رفته است. نویسنده توسط داستان و حکایت حال مقام و کرامت را بیان نموده است.

دعاها و جملات دعایی

دعا یکی از مهمترین عناصر محبت و دوستی است که همیشه به راه مستقیم ارشاد می نماید. آرزو و تمنای خوبی از خداوند تعالی برای خود و دیگران بسیار اهمیت دارد. دعا و جملات دعایی در این تذکره در جاهای بسیار به کار رفته است.

ضرب المثل ها

ضرب المثل های فارسی و عربی گوناگون در نفحات الانس در بیان احوال عارفان و صوفیان آمده است. باکار برد ضرب المثل ها در تذکره، مفاهیم عرفانی به آسانی درک می شود. این ها برای یاد گرفتن و آموزش مباحث عرفانی و اخلاقی بسیار اهمیت دارد. همچنان ارزش ادبی نفحات الانس به اوج درجهٔ فارسی رسیده است.

آداب و عادات

آداب و عادات نیکو جامعه را به رفتار و آموزش خوبی راهنمایی می کند. نویسنده بسیار سخن از آداب و عادات خوب آورده است. چنانکه در احوال خسرو دهلوی، رحمه الله تعالی گفته شده: شیخ نظام الدین آب دهان خود در دهان وی انداخته است و برکات آن ظاهر شده، چنانکه نود و نه کتاب تصنیف کرده است. اینجا آب دهان در دهان دیگری انداختن یعنی برای تبرک داد به کار برده است.[۱۰]

اشعار عربی

اشعار عربی در مقدمهٔ این کتاب و در شرح احوال عارفان و صوفیان ملاحظه می شود. احوال و اندیشه های مشایخ بزرگ را با خواندن اشعار عربی می توان به آسانی درک کرد. بسیاری از اشعار عربی در نفحات الانس وجود دارد. چنانکه شیخ محی الدین محمد بن علی بن العربی می گوید:

یا من یرانی و لا اراه　　　کم ذا اراه و لا یرانی؟[۱۱]

اشعار فارسی

اشعار فارسی که در نفحات الانس در جاهای مختلف، آمده است، با قوالب گوناگون که عبارت است از: قصاید و قطعات، مثنویات و رباعیات. ابیات شاعران عارف در این کتاب سروده شده است. در خاتمهٔ این تذکره خود جامی به رباعی ذیل، اتمام نگاشتن نفحات الانس می گوید:

یا رب ز دو کون بی نیازم گردان　　　وز افسر فقر سرفرازم گردان
در راه طلب محرم رازم گردان　　　زان ره که نه سوی تست بازم گردان[۱۲]

آموزش اخلاقی

ادبیات فارسی برای آموزش اخلاق در جهان جایگاه خاصی دارد. خصوصا مردان و زنان عارف و صوفی تمام زندگی شان به آموزش اخلاقی و خدا پرستی گذرانده اند. بنابر این در این تذکره ی صوفیان به طور مستقیم و غیر مستقیم آموزش اخلاقی و رفتار خوب بیان شده است.

سوال و جواب

گاهی در میان عارفان و دیگران به طور سوال و جواب احوال عرفانی بیان نموده است. احساسات و عاطفه های درون دل عارفان به طور سوال و جواب اظهار شده است. سوال و جواب گاهی فکر و اندیشه های مردم را تیز می کند و مفهوم اصلی را کاملاً بیان می کند.

زبان نفحات الانس

زبان نثر نفحات الانس رنگهای گوناگون دارد که این کتاب از معروفترین کتابهای عرفان و تصوف تأثیر پذیرفته است. جامی شیوهٔ نثر نویسان پیشین را

باذوق پیروی کرده. زبان نثرش ساده و روان و درست است.[13] نفحات الانس گاهی به سبک طبقات الصوفیه و گاهی به کتب دیگر رسیده است. ولی قطعات منتخب زیبا در آن بسیارست.[14] این کتاب گاهی از کتابهای دیگر ترجمه شده، گاهی از اقوال دیگران نقل شده است که زبان و بیان های مختلفی به چشم می خورد. گرچه زبان او روان و ساده و نزدیک به همزمان خود نویسنده است.[15]

نتیجه گیری

نورالدین عبدالرحمن جامی، از شاعران و نویسندگان پرآوازه و پرکار سده ی نهم هجری است. آثار او نه تنها در ایران که وطن او است بلکه در تمام کشورهای فارسی زبان از هندوستان و افغانستان و ماوراء النهر تا آسیای صغیر و استامبول شهرت یافته است. وی در نفحات الانس شرح احوال فراوانی از بزرگان صوفیه را گرد آورده که مقامات و کرامت ایشان را ،همراه با ذکر تاریخ تولد و وفات، بیان نموده است. این تذکره یکی از مهمترین منابع در شرح احوال عارفان و صوفیان مسلمان هند و ایران و عراق و مصر به شمار می رود. نفحات الانس از حیث تذکره ی صوفیا دارای ارزش و اهمیت بسیاری است که از روزگار نویسنده تا زمان حاضر ادامه دارد.

منابع و مآخذ

۱. صفا، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم (تهران: انتشارات فردوس، چاپ دهم، ۱۳۷۳ ه.ش.)، ص. ۳٤۸

۲. معین، دکتر محمد: فرهنگ فارسی، جلد پنجم (تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ دهم، ۱۳۷۵ ه.ش.)، ص. ٤۲۳

۳. سجادی، دکتر سیده ضیاء الدین: مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۵ ه.ش.)، ص. ۲۲۱

٤. فرهنگ فارسی، جلد پنجم، ٤۲۳

۵. جامی، نورالدین عبدالرحمن: نفحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲ه.ش.)، ص. ۱

۶. نفحات الانس من حضرات القدس، ص. ۲

۷. حکمت، علی اصغر: نورالدین عبدالرحمن جامی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳ ه.ش.)، ص. ۱۷۴.

۸. نفحات الانس من حضرات القدس، مقدمه، ص. چهل

۹. همان، مقدمه، ص. سی و سه

۱۰. همان، ص. ۶۰۷

۱۱. همان، ص.۵۴۹

۱۲. همان، ص. ۶۳۴

۱۳. رستگار فسایی، دکتر منصور: انواع نثر فارسی (تهران: انتشارات سمت ۱۳۸۹ ه.ش.)، ص. ۵۰۱-۵۰۲؛ شمیسا، دکتر سیروس: سبک شناسی نثر (تهران: نشر میترا ۱۳۷۷ ه.ش.)، ص.۲۰۴

۱۴. تاریخ ادبیات در ایران، جلد چهارم، ص. ۵۱۴-۵۱۶

۱۵. نور الدین عبد الرحمن جامی، ص. ۱۷۵

***

جایگاه تذکرة الاولیاء در آثار صوفیه و تأثیر آن در مثنوی معنوی

دکتر محمد میر*

مقدمه

مردم ایران با ملت بزرگ سرزمین کهن هندوستان رابطه ی علمی و فرهنگی دیرینه و عمیق داشته و دارد. این پیوند از دوران هخامنشیان که قسمتی از شمال شرقی آن سرزمین به پادشاهی ایران پیوست و روزگار ساسانیان و بعد از آن از زمان سبکتکین در پیشاور و نواحی آن و دوره دوم حکومت غزنوی که ظاهراً زبان فارسی از قسمت شمال غرب هندوستان وارد آن کشور گشته و زبان رسمی و ادبی این نواحی شد تا زمان حال روز بروز استوارتر گشته و می گردد. با شروع حمله ی مغول و شکست سلاطین غزنوی در ایران، صدها عالم، ادیب و سخنور فارسی زبان از جمله مسعود سعد سلمان، ابوالفرج رونی، سنایی غزنوی، امیرخسرو، صائب، کلیم و غیره به دربار پادشاهان هند روی آوردند و یا در آن دستگاه پرورش یافتند و با تدوین و تالیف کتب ارزشمندی در «تذکره» و «تاریخ» جهت ذکر و معرفی احوال و آثار شعرا و بیان فضایل و اکرام و انعام سلاطین آن سامان، پیشگام شده و بر افتخارات زبان و ادبیات پر مایه ی فارسی افزودند. که این امر باعث آمیختگی شدید و عمیق تاریخ فرهنگ و زبان ادبیات و پیوند معنوی ناگسستنی بین دو کشور گردیده است.

معانی کلمه تذکره

کلمه تذکره در زبان عربی به معنی «یاد کردن، یادآوری، یادگار و گذرنامه آمده است. حاجی خلیفه در جلد اول کتاب کشف الظنون، هفتاد و هفت کتاب عربی را که اسم آنها با کلمه ی تذکره شروع می شود، ذکر نموده است، اما هیچ کدام در مورد احوال رجال نیست و همه جا به معنی «یادآوری و یادگار» بکار رفته است. (حاجی خلیفه، ۱۳٦۰، ج ۲، ۳۸۳ و ۳۹۳).

---

* استادیار دانشگاه زابل - ایران

در زبان عربی برای کتبی که در ترجمه ی احوال باشد، اصطلاحات ذیل بکار می رود:

۱- **طبقات:** اگر شرح حال رجال در کتابی از روی طبقه به طبقه و نسل به نسل و قرن به قرن باشد، آن را «طبقات می گویند. مانند طبقات الادباء تألیف کمال الدین ابی البرکات عبدالرحمن متوفی ۵۷۷ هـ ، طبقات الاولیاء تألیف شیخ سراج الدین عمر متوفی ۸۰۳ هـ (همان: ج ۲، ۱۰۹۲). ۲- **انساب:** اگر کتابی شرح حال رجال را از روی نسبتها و بلدان داشته باشد، آن را انساب می گویند: مانند انساب سمعانی (همان: ج ۱، ۱۷۸). ۳- **معجم:** اگر در کتابی ترجمه ی احوال رجال از روی الفباء باشد، آن را معجم می گویند. مانند معجم الادباء تألیف یاقوت حموی در قرن هفتم، معجم المؤمنین تألیف عمر رضا کحال (همان: ج ۲، ۵۰۸).

معانی تذکره به زبان فارسی

کلمه ی تذکره در فرهنگ های فارسی به معانی «یادداشت، یادآوردن، پند دادن، کتاب تاریخ حالات و اشعار شعرا، یادگار، گذرنامه و کتابی که در آن احوال شعرا نوشته باشد آمده است» (دهخدا: لغت نامه). در تمام کتب ادبی فارسی (غیر از تذکره دولتشاه) قبل از زمان صفوی کلمه ی تذکره به معنی «یادگار، یادداشت و یادآوری» بکار رفته است و به تدریج در زمان صفویه به معنی «کتابی در شرح حال و آثار شعرا» آمده است.

اصطلاحات مربوط به تذکره: در ادبیات فارسی بعضی اصطلاحات چون، بیاض، جنگ، سفینه و مرقع بکار رفته است که نزدیک به معنی تذکره است:

کاربرد لفظ «تذکره» در زبان فارسی

الف) اولین کتاب فارسی که اسم آن با کلمه ی «تذکره» شروع می شود، «تذکره الاولیاء» تألیف شیخ فرید الدین عطّار در قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که شیخ در مقدمه ی آن می نویسد: «چون دیدم که روزگاری پدید آمده است که الخیر شر و اشرار الناس، اخیار الناس را فراموش کرده اند، تذکرهٔ ساخته اولیاء را و این کتاب را تذکره الاولیاء نام نهادم».

تا اهل خسران روزگار اهل دولت را فراموش نکنند و گوشه نشینان و خلوت گرفتگان را طلب کنند و با ایشان رغبت نمایند تا در نسیم دولت ایشان به سعادت ازلی پیوسته گردند (عطّار، ۱۳۸٤: ۸).

ب) دومین کتاب فارسی که با کلمه ی «تذکره» شروع شده، رساله ای به نام «تذکره» در آغاز و انجام، تألیف شیخ نصیرالدین طوسی (۵۹۷- ۶۷۲ ه) می باشد که مشتمل بر بیست فصل بوده و کلمه ی تذکره به معنی یادآوردن و پند دادن بکار رفته است.

ج) سومین کتاب فارسی که اسم آن با کلمه ی «تذکره» شروع می شود و در متن آن هم کلمه ی «تذکره» بکار رفته است، کتاب «تذکره الشعرا» تألیف امیر دولتشاه سمرقندی در در سال ۸۹۲ هـ می باشد که مؤلف در مقدمه ی کتاب مزبور می نویسد: «علمای دین داد آثار و اخبار داده اند و ابواب قصص انبیاء بر رخ خلق گشانده اند».

شیخ عطّار که مرقد او از ریاحین انوار معطر باد، در تذکره الاولیاء ید بیضاء نموده و مورخان دانا در تواریخ و مقالات سلاطین توانا مجلدها پرداخته اند و کتابها ساخته اند و همچنین در بلاد و مصلحت عباد آنچه بایستنی است، فضلا در آن کار جهد نموده اند و یادگاری گذاشته اند». (سمرقندی، ۱۳۳۷: ۱۸- ۱۷).

در زمان صفوی و تیموریان هند نیز کلمه ی «تذکره ی» در تذکره شاه طهماسب صفوی به معنی یادگار و ذکر و کتابی در شرح حال و نمونه اشعار شعرا بکار رفته است که تذکره ی همایون و اکبر چاپ هند، تذکره الملوک موافق ازمنه سلاطین صفوی، تذکره آنندرام مخلص در تاریخ جنگ محمدشاه، پادشاه هند و نادرشاه افشار، تذکره الملوک تألیف یحیی خان میر منشی پادشاه هند در تاریخ عمومی هند از زمان فتح هند به دست مسلمانان، تذکره الخواتین تألیف میردوستی مشتمل بر اشعار شعرا، تذکره ی نصرت یا منتخب لطایف الخیال در اشعار شعرا و تذکره ی تحفه سامی که در همه ی کتب مذکور، لفظ «تذکره» به معنی یادگار و یادآوری بکار رفته است. (نقوی، ۱۳٤۳: ۵). اما در تذکره ی نصرآبادی تألیف محمد طاهر نصرآبادی در سال ۱۰۸۳ هـ کلمه تذکره به معنی کتابی در شرح حال و نمونه اشعار و شعرا بکار رفته است، به طوری که نصرآبادی در مقدمه ی آن از کتب تذکره چون:

لباب الالباب عوفی، مجالس النفایس میر علیشیر نوایی، تذکره سامی تذکره الشعرا دولت شاه سمرقندی و تذکره میخانه ملاصوفی یاد کرده که همگی در بیان اشعار سلاطین و شعرای متقدم و احوالات اهل نظم اهتمام ورزیده اند. (نصر آبادی، ۱۳۱۷: مقدمه).

بعد از زمان صفویه در تمام تذکره هایی که در دوره ی «زندیه» و قاجار تا حال در ایران تألیف شده است، کلمه ی تذکره به معنی تذکره الشعرا یعنی کتابی که در آن ترجمه احوال و نمونه اشعار شعرا باشد، آمده است که به ذکر کتب تذکره ی «آتشکده» تألیف لطفعلی آذر بیگدلی ۱۱۷٤ هـ ، «مجمع الفصحا» و «ریاض العارفین» تألیف رضا قلی خان هدایت (۱۲۸٤ هـ) اکتفا می شود.

اولین یا قدیم ترین تذکره فارسی

قدیم ترین کتابی که در ترجمه ی احوال و نمونه ی اشعار شعرا از آن یاد کرده اند، لباب الالباب تألیف سدیدالدین محمد عوفی در قرن ششم است که خودش نیز در پایان فصل دوم مقدمۀ الکتاب ادعا کرده است: «شک نیست که در این شیوه در طبقات شعرای عرب چند تألیف ساخته اند ... و لکن در طبقات شعرای عجم هیچ تألیف مشاهده نیفتاده و هیچ مجموعه در نظر نیامده است». (نقوی، ۱۳٤۳: ۱۸).

اهمیت تذکره های فارسی

تذکره های فارسی از جهت زنده نگهداشتن اسم بسیاری از شعرای قدیم و اشعار آنان، بیان شرح وقایع سیاسی زمان سلاطین و پادشاهان و کارهای مهم آنان که از قلم مورخین افتاده باشد؛ از مهمترین فواید تذکره های فارسی است. بیان نکات مجهول و مبهم اجتماعی و آداب و رسوم، اظهار نظر درباره ی مقام ادبی و اهمیت شعر شاعران جهت تعیین پایه ی علمی و ادبی شعرا (از لحاظ نقد ادبی)، شرح دادن اشعار شاعران و انتخاب اشعار خوب آنان مانند: خلاصه الاشعار تقی کاشی و خلاصه الشعرا (میخانه تألیف محمد صوفی مازندرانی). استفاده ی تذکره نگاران و اقتباس آنان از کتب و تاریخ گذشته جهت نقل اشعار و شرح حال شعرا به منظور حفظ آثار، چون نتایج الافکار، مقایسه ی اشعار شعرا و ایراد و

تصحیح آن توسط تذکره نویسان، بیانگر اهمیت تذکره های فارسی است. بیان حکایات نغز و مؤثر درباره ی شعرا و ملوک و امرا که غالباً در کتب تاریخ و غیره نیامده است، توسط تذکره نویسان بیانگر اهمیت تذکره های فارسی است. تهیه مجموعه ای مختصر از اشعار خوب شعرا برای کسانی که وقت و یا دسترسی به اصل دیوان شعرا ندارند، از موارد دیگر اهمیت تذکره های فارسی می باشد (نقوی، ۱۳۴۳: ۲۲).

شرایط تذکره نگاری و ویژگیهای تذکره نگار

داشتن ذوق و استعداد علمی و ادبی نویسنده و علاقه ی او به شعر از شرایط اصلی تذکره نگاری است. یک تذکره نگار باید فرصت کافی، کتب تاریخ و تذکره های معتبر و وسایل لازم برای تألیف تذکره داشته باشد. جهت بررسی دقیق و جامع شرح حال شعرا و اولیاء از جمله اسم، کنیه، تخلص، القاب، نسب، سال و محل تولد، وضع اجتماعی و سیاسی زمان و غیره و رجوع و اقتباس مطالب از کتب، رعایت انصاف و عدالت در نقد ادبی آثار و پرهیز از اطناب ممل و ایجاز مخل و توجه به بیان مسائل و موارد لازم و ضروری و علمی، انتخاب اشعار توسط شخص نویسنده، ارائه ی اشعاری که بیانگر مقام علمی، ادبی واقعی شاعر باشد، از دیگر ویژگیهای کار یک تذکره نگار متعهد و مسئول می باشد.

انگیزه های تذکره نگاری

الف- ذوق ادبی

انگیزه ی مهمی که عامل بوجود آمدن آثار ادبی می شود، ذوق ادبی مؤلف است. نویسندگان بنا به ذوق و طبع ادبی، علمی، عرفانی و لذتی که از اشعار و متون می برده اند، به جمع آوری آنها و شرح حال گویندگان و نویسندگان این آثار پرداخته و کتبی تحت عنوان «تذکره» تألیف می کرده اند.

ب- تشویق پادشاهان و امرا

کتب تذکره و تاریخ، حاکی از قصه های انعام و اکرام پادشاهان و امرای ایران و شبه قاره هند و پاکستان است که آنها هم در حق شعرا ادبایی که در دربار بوده و در شکوه و جلال شان شعر می سرودند و یا می نوشتند، اکرام و بخشش می کردند و

هم گردآورندگان این گونه آثار- تذکره ها- را مورد توجه قرار می دادند و به همین لحاظ، بسیاری از تذکره ها به نام سلاطین و امرا تألیف شده است.

ج- آرزوی کسب شهرت جاوید

رقابت و جوابگویی و گروه بندی از عوامل دیگری است که در تألیف تذکره ها دخیل بوده است.

البته باید ذکر کرد که اشکالاتی از قبیل: عدم وجود وسایل حمل و نقل، مکاتبه و فقدان لوازم طبع و نشر کتاب و نداشتن کتابخانه های عمومی و قلت فرصت به علت گرفتاری نویسندگان در مشاغل روزانه نیز در مسیر تذکره نگاری مخصوصاً در قرون قبل وجود داشته است.

معایب و محاسن تذکره های فارسی

با توجه به آنچه در شرایط و ویژگیهای تذکره نگاری گفته شد، معایب و محاسن نیز آشکار می گردد. در میان تذکره نویسان (مخصوصاً از هند و پاکستان) کسانی چون عوفی، فخری هروی، صوفی مازندرانی و غیره صاحب فضل بوده و از لحاظ ذوق و استعداد علمی، شایستگی تألیف تذکره را داشته اند و لذا رعایت شرایط تذکره نویسی از محاسن تذکره می باشد. از آنجایی که انتخاب اشعار، اساساً منحصر به ذوق تذکره نگار می باشد و از طرفی بعضی از تذکره نویسان، آثار و اشعاری را که دارای صنایع و بدایع و مضامین دقیق و معانی مشکل بوده، انتخاب می کرده اند و کمتر به روانی و شیرینی و فصاحت و محاسن دیگر شعر توجه داشته اند، چنان که عوفی با داشتن ذوق و استعداد علمی، به مشکل پسندی و علاقه به فراوانی صنایع و بدایع مبتلا بوده و اکثر اشعار منتخب او در تذکره اش فاقد لطف و عذوبت و پر از ترکیبات غریب و عجیب و استعارات و تشبیهات بارد بوده که این خود از معایب تذکره نویسی می باشد.

بعضی تذکره نویسان در تهیه ی شرح حال شعرا وقت کافی و وسایل لازم برای تألیف نداشته اند، چنان که ابوطالب تبریزی مؤلف «خلاصه الافکار» در مقدمه ی کتاب خود به این امر اقرار نموده است. افرادی از تذکره نویسان نیز کتب

تذکره ی خویش را از محفوظات خاطر خود و بدون داشتن یادداشت ها و کتب لازم نوشته اند که حزین مؤلف «تذکره المعاصرین» کتاب خود را در مدت ۹ روز تألیف نموده است که این امر از محاسن و کیفیت اثر می کاهد (نقوی، ۱۳۴۳: ۲۵).

بعضی از نویسندگان در نوشتن کتب تذکره کمتر از روی انصاف و واقعیت بلکه بر اساس یافته های خود یا اقوام و خویشاوندان به نوشتن تذکره مبادرت نموده اند که تقی اوحدی صاحب تذکره در تعریف هر کس و ناکس مبالغه کرده است.

اکثر تذکره نویسان فارسی نیز در موقع تعریف شعرا، از استادان و مربیان خود عبارت پردازی و اطناب به خرج داده اند که با اصل موضوع کتاب ارتباطی نداشته است که مؤلف کتاب «انیس الاحباء و مرات الخیال شیرخان لودی از این گروه می باشند.

ذکر نکردن اشعار کم ارزش شعرا، ذکر شعرای بی مایه و بی ارزش، اقتباس و نقل اشعار شعرای گذشته و معاصر را از تذکره‌های قدیمی، از جمله معایب تذکره ها محسوب می شود.

گاهی نویسندگان در نتیجه تشویق پادشاهی یا امیری به تألیف کتاب پرداخته اند و یا به امید بدست آوردن انعام و اکرام از پادشاهی یا امیری، دست به این کار می زده اند و به این ترتیب بسیاری از تذکره ها به نام سلاطین و امراء تألیف شده است. کتب تاریخ و تذکره از قصه های انعام و اکرام پادشاهان و امرای ایران و شبه قاره هند و پاکستان که آنها در حق شعرا و ادبا معمول داشته اند، پر است. همین تشویق و قدردانی سلاطین و امرا موجب بوجود آمدن بسیاری از آثار فارسی از جمله تذکره و تاریخ می باشد. شعرا و ادبای فارسی نه تنها در مدح پادشاهان و امرای دربار آنان شعر می سروده اند، بلکه درباره کارهای نمایان آنها و اجدادشان کتب تاریخ تالیف کرده و برای ذکر شعرای دربار و قصه های فیض وجود سلاطین بزرگ و امرای مقتدر، تذکره هایی ترتیب می داده اند.

تقسیم بندی تذکره ها

تذکره های فارسی را از لحاظ اصالت مطالب به دو قسم تقسیم کرده اند:

الف- تذکره های اصیل: تذکره ای که مولف تقریباً تمام مطالب را از خود نوشته و از تذکره های دیگر نقل و اقتباس نکرده باشد، چون تذکره ی لباب الالباب عوفی، نفایس المآثر میر علاء الدوله کامی، میخانه فخرالزمانی عزتی، صبح وطن محمد غوث، نگارستان سخن سید نورالحسن خان، سخنوران چشم دیده مولوی ترکی، شعرای عصر پهلوی دنشاجی، سخنوران ایران در عصر حاضر از محمد اسحاق عبدالرحیم و غیره.

ب- تذکره های غیر اصیل: تذکره هایی که نویسندگان آن، مطالب خود را به صورت کامل یا بخشی از کتب دیگر نقل کرده اند مانند: تذکره الشعرای غنی، تذکره الشعرای کشمیر، تذکره ی بی نظیر، روضه السلاطین مولانا فخری هروی، هفت اقلیم امین رازی و غیره (نقوی، ۱۳٤۳: ٤۵).

اولین تذکره های فارسی هند و ایران در احوال و اشعار شعرا

کتاب تذکره ی لباب الالباب تألیف سدیدالدین محمد عوفی اولین تذکره ی فارسی در شرح حال شعرا و اشعار آنان است که ظاهراً در سال ٦۱۸ هـ نوشته شده است. قزوینی در مقدمه ی این کتاب می گوید: «لباب الالباب اگر چه در ترجمه ی احوال شعرا، غالباً معلوماتی مفید به دست نمی دهد و سال وفات شعرا را که اهم مواضع تراجم رجال است، در اکثر اوقات جهلاً او غفلتاً ذکر نمی کند و با استعمال استعارات، تسجیعات متکلف ثقیل و جناسات متصنع، هیچ معنی به دست خواننده نمی آید، ولی با این وجود همه ی این مطالب، این کتاب از حیث تاریخی و ادبی اهمیتی بس عظیم دارد و چنان که در مقدمه ی خزانه ی عامره از غلامعلی خان آزاد آمده است: جمیع تذکره نویسان متأخر در تحریر احوال شعرای اقدم القدما عیالِ اویند» (عوفی، ۱۳۸۹: ۳۰). عوفی خود در پایان فصل دوم مقدمه الکتاب نیز چنین ادعا می کند: «شک نیست که در این شیوه در طبقات شعرای عرب چند تالیف ساخته اند ... و لکن در طبقات شعرای عجم هیچ تالیف مشاهده نیفتاده و هیچ مجموعه در نظر نیامده است (نقوی، ۱۳٤۳: ۱۵). البته از دو کتاب در قبل از لباب الالباب به نامهای «مناقب الشعرا» تالیف ابی طاهرالخاتونی در

اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم و کتاب «چهار مقاله» تالیف نظامی عروضی سمرقندی در حدود ۵۰۵ هـ یاد کرده اند. با توجه به مطالب مقدمه مجلد دوم لباب الالباب (مقدمه پروفسور براون) آن دو را «تذکره الشعرا» نمی دانند و لباب الالباب قدیم ترین تذکره ی فارسی است (عوفی، ۱۳۸۹: ۳۰).

بعد از این کتاب و کتب دیگری که در هند درباره ی شرح احوال شعرا تالیف گردیده است، بیش از ۱۰۸ کتاب تذکره به زبان فارسی در خارج از شبه قاره هند و پاکستان از جمله در ایران تا عصر حاضر به رشته ی تحریر در آمده است که به مواردی چون: تذکره الشعرا دولتشاه سمرقندی ، تذکره الشعرا محمد خوافی، تحفه ی سامی از سام میرزا، میخانه یا میکده تهرانی، بدیع الافکار منصف الموسوی، مجمع الفصحا هدایت، تذکره الشعرای معاصرین مرعشی اصفهانی، سخن و سخنوران فروزانفر و گنج سخن از ذبیح الله صفا می توان اشاره کرد (نقوی، ۱۳٤۳: ۷۳۵).

تصوف در ایران و هند

قرن چهارم و آغاز قرن پنجم در تاریخ تصوف یکی از ادوار مهم شمرده می شود و در این عصر از ایران مردان بزرگی در این راه برخاسته و در نواحی مختلف این کشور به نشر مقالات فرقه ی مذکور مبادرت کرده اند. تصوف ایرانی مظهر صفای قلب، کمال عقل و پهنای دانش و بینش نژاد ایرانی و مبین خصوصیت ملی، عظمت معنوی، استعداد علمی و استقلال سیاسی ایرانیان است. نیمه دوم قرن پنجم و تمام قرن ششم و اوایل قرن هفتم از مهمترین دوره های تاریخ تصوف در ایران است در نیمه اول قرن پنجم گروهی از مشایخ بزرگ در ماوراء النهر و خراسان و عراق بسر می برده و هر یک در خانقاههای خود سرگرم تربیت شاگردان بوده اند که در آغاز عهد سلاجقه از مشایخ قدیم مردانی مانند ابوسعید ابی الخیر میهنی (م. ٤٤۰) شیخ ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (م، ٤٦٥) در خراسان بسر می بردند. پس از آنان به عرفای مهمی چون: علی بن عثمان جلّابی هجویری صاحب کشف المحجوب و خواجه احمد حمّاد سرخسی، شیخ ابوعبدالله باکو، خواجه ابو احمد ابدال چشتی، قطب الدین مودود چشتی و غیره

بر می خوریم که با حمله ی مغول بنا به عدم امنیت به سرزمینهای مجاور ایران از جمله هند پناه بردند و به ارشاد و هدایت خلق پرداختند که از این میان دو سلسله ی چشتیه ی اجمیر و سلسله ی سهروردیان مولتان شهرت یافتند و نسبت تعلیم بیشتر سلسله های صوفیان هندوستان به آن دو می رسد (صفا، ۱۳۵۲: ۲۱۸).

نقش اولیا و صوفیه در تذکره نگاری در هند و ایران

صوفیه در تبلیغ اسلام و ترویج و اشاعه ی زبان فارسی در سرزمین هندوستان سهم بسیار بزرگی بر عهده داشته اند. از آنجایی که پیروان آنها به نقاط مختلف هندوستان مسافرت می کردند و پیغام اسلام را به مردم می رساندند و به تبلیغ دین می پرداختند و غیر از تقریر به تالیف کتابهایی به زبان فارسی هم اقدام کرده اند که تعداد کتبی که تحت عنوان تذکره در شرح احوال و اقوال عرفا و صوفیه در هند و پاکستان تالیف شده، ۱۵۷ عنوان و در خارج از هند و پاکستان ۵۹ عنوان بوده و هست که در برابر تذکره های شعرای فارسی عدد چشم گیری می باشد. صوفیان معروفی چون: ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری مولف کشف المحجوب (متوفی ٤٢٥ هـ)، شیخ فرید الدین گنج شکر (متوفی به ٦٦٤هـ)، قاضی حمید الدین ناگوری (متوفی به سال ٦٩٥هـ)، شیخ ابوعلی قلندر (متوفی٧٢٥هـ)، شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی(متوفی ٧٢٥هـ)، شیخ نصیرالدین چراغ دهلی(متوفی٧٥٧هـ)، شیخ جلال مخدوم جهان گشت(متوفی ٧٩٠ هـ) و شیخ نور قطب عالم (متوفی ٨٠٨ هـ)، مخدوم شاه نقی (متوفی ٨٢٤ هـ) و شیخ محمد گیسو دراز (متوفی ٨٢٥ هـ) که اکثر آنها اصلاً هندی بوده اند ولی چون زبان مادری آنها فارسی بوده، اشعار یا کتابهای آنها نیز به فارسی نوشته شده است.

تجلیات تصوف ایرانی در هند و ایران

تصوف ایرانی قدمت شایان توجه و اصالت خاصی دارد. تفکر و تعمق علمی از صفات ممتاز تصوف ایرانی است که موجب امتیاز آن از مکتب های هندی، و یونانی است. اگر در تاریخ تصوف ایران امعان نظر شود، معلوم می گردد که تصوف ایرانی در تکوین و پیدایش مکتبهای صوفیه ی معروف جهان از جمله

«افلاطونیان قدیم و جدید، تصوف هندی و نیز در تصوف اسلامی تاثیرات مستقیم و موثری داشته است و در عین حال از دبستانهای صوفیه ی ملل مزبور متاثر بوده است. هندوستان به قول قدما، سرزمین دانش و حکمت می باشد و انواع و اقسام مکتبهای فلسفی و مذهبی در این شبه قاره ی عظیم تجلی کرده و در کشورهای همسایه، از جمله ایران نیز تاثیر گذاشته است که داستان ابراهیم ادهم (شرح حال بودا) و تالیف کشف المحجوب جلابی هجویری، تذکره الاولیای شیخ عطّار و مثنوی معنوی مولوی، کتب درسی دبستانهای فلسفی هندوستان بعد از اسلام بوده و این آثار تاثیر فراوانی در تکوین تصوف هندی در عصر جدید داشته است (هجویری، ۱۳۳٦: چهارده).

قدیم ترین کتاب «تذکره» در تصوف

کتاب کشف المحجوب تالیف شیخ عالم و عارف ابوالحسن علی بن عثمان الغزنوی از اعاظم مشایخ صوفیه ی ایران در آغاز دوره ی نثر پخته و روان و شیوای زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان در ٤٥٠ هـ به رشته ی نگارش درآمده است. بهار در سبک شناسی می نویسد: «کتاب نفیسی است که در ادبیات فارسی بی نظیر است و به زبان فارسی بسیار ساده و به سبک قدیم توسط ژکوفسکی خاورشناس روسی چاپ شده است تألیف شده است و این کتاب یکی از کتب طراز اول صوفیه شمرده می شود (بهار، ۱۳٦۹: ۱۸۷) این کتاب، تذکره ی اصفیا و اولیا و تاریخ مشایخ صوفیه در ۱٤ باب است به طوری که اساس کتاب «تذکره الاولیا» شیخ عطّار مبتنی بر کشف المحجوب می باشد و عطّار عین عبارات و اقوال جلابی هجویری را در شرح حال مشایخ صوفیه از کشف المحجوب نقل کرده است. (همان: نوزده).

جایگاه عطّار در عرفان

در عرفان اسلامی و در ایران، عارفان بلند آوازه ای چون بایزید بسطامی، ابوسعید ابی الخیر، خواجه عبدالله انصاری و شاعران عارفی چون سنایی، عطّار، مولوی و حافظ ظهور کرده اند که عاشقانه راه رسیدن به دوست را پیموده و در

این راه سربازی و سراندازی کرده اند. پیر اسرار - عطّار نیشابوری- بی شک از برجسته ترین عارفان صاحب ذوق ایران است که پهنه ای تازه در میدان عرفان اسلامی گشوده و نظرات تازه ای در عرفان و تصوف بیان کرده است این پیر عارف در سیر و سلوک به جانب دوست، وادی های عرفان را طی کرده و به رموز عرفان و پیچ و خم عقبه های این راه پی برده و دیگران را نیز به رهرویی در این راه خوانده است و تا جایی که «دستوری» داشته اسرار طریقت و حقیقت را بیان کرده است. این پیر عارف بی نیاز و مستغنی از شهوت و ناموس، به کلام خویش می نازد و حماسه وار کوس«خاتم الشعرایی علی الاطلاق» می زند و در سخن خود را «اعجوبه ی آفاق» می داند:

این چه شور است از تو، در جان، ای فرید
نـعره زن از صد ز خان هل من مزید
گـر کند شخص تو یک یک ذره، گور
کم نگردد ذره ای از جانت، شور
گر تو با ایـن شور، قصد حق کـنی
در نخستین شب، کفن را شق کنی...
جـان شیرینت چـو شوری در کند
هر زمانی، شور، شیرین تـر کند
یعلم الله گر سخن، گفتـار را
بـود مثـلی، یـا بـود، عطّار را
در سخن اعـجوبه ی آفـاق اوسـت
خاتم الـشعرا علـی الاطلاق اوست

(عطّار، ۱۳۳۸: ۳٦٤).

عطّار در جای دیگر مصیبت نامه، سخن خود را «کلاه بی سران» و قصه های خود را «احسن القصص» نامیده و می شناسد:

این کلاه بـی سـران اسـت ای پسر
گـر دهندت بـا تـو، مـی نازی به سر

(همان: ۵۵)

قـصه را دیـدی بسی، ایـن هـم ببین
قـصه کـم گو، کـاحسن القصه است این

(همان: ٣٦٥)

عطّار از جهت آوردن حکایت و قصه در بین مطالب پر مغز خود نیز در بین شاعران عارف و عارفان شاعر بی نظیر است حدود ۸۹۷ قصه و حکایت را که در چهار مثنوی مشهور- منطق الطیر، اسرارنامه، مصیبت نامه، الهی نامه - و قصه های زیادی که درباره ی هر یک از ۹۷ نفر از اولیا و عرفا در تذکره الاولیاء آمده است، دلیل بر این ادعا می باشد (فروزانفر، ۱۳۴۰: ۵۱).

حکمت عطّار نیشابوری، برگرفته از حکمت «یثرب» است که هم جنبه ی عملی دارد و همه جنبه ی نظری و چنین است که این حکمت ریشه در «یؤتی الحکمه» دارد و با شرع هم پایه و هم مایه است (قرآن: ٢٦٩/٢)، زیرا که از دم روحانی دین، در گریبان طبع شاعر دمیده شده و مریم بکر طبع را بر عیسی شعر آبستن کرده است، چنین شعری از دیدگاه عطّار، اصیل و ذاتی و بر رُسته است نه بر بسته:

بر رُسته دگر باشد و بر بسته دگر
این طرفه که بر رُستهٔ تو برجسته است

(عطّار- ۱۳۵۸: ۱۸۵)

این همان مطلبی است که عطّار نیشابوری با زبان گرم و گیرای عارفانه ی خود سروده است:

ای خرد در راه تو طفل بشیر — گم شده در جست و جویت عقل پیر
در چنان ذاتی من آنگه کی رسم — از زعَم من در منزّه کی رسم
گر تو جانی بر فشانی مردوار — بس که جانان، جان کند بر تو نثار

(عطّار، ۱۳۸۸: ۷۳۶، ۲۱۹، ۲۱۸)

جایگاه تذکره الاولیا به عنوان اولین کتاب تذکره صوفیه به زبان فارسی در ایران

تذکره الاولیاء کتابی در شرح حال، اندیشه ها و سخنان عارفان بزرگ است که فرید الدین عطّار در احوال، اقوال و کرامات ۹۷ نفر از اولیاء و عارفان و از جمله ابومحمدجعفر صادق (ع) تالیف نموده است. پیر نیشابور در مقدمه ی کتاب می گوید: «چون از قرآن و اخبار (احادیث) گذشتی، هیچ سخن بالای سخن مشایخ طریقت نیست- رحمُهم الله- که سخن ایشان نتیجهٔ کار و حال است نه ثمرهٔ حفظ و قال، و از عیان است نه از بیان، و از اسرار است نه از تکرار، و از علم لدنّی است نه از علم کسبی و از جوشیدن است نه از کوشیدن و از عالم «ادّبنی ربی» است نه از جهان «علّمنی ابی» که ایشان ورثه ی انبیاء اند- صلوات الله علیهم اجمعین (عطّار، ١٣٨٤: ٤).

عطّار در جای دیگر در بر شمردن عوامل مهمی که باعث جمع کردن این کتاب شده است، می نویسد: «دیگر باعث آن بود که خواجهٔ انبیا – علیه الصلوه و السلام و التحیه- می فرماید که: «عِندَ ذِکر الصّالحین تَنزّلُ الرَّحمهُ» اگر کسی مایده یی نهد که بر آن رحمت بارد، تواند بود که او را از آن مایده، بی فایده باز نگردانند. دیگر باعث این که جمله ی سخن ایشان شرح قرآن و احادیث دیدم (همان: ٦). پیر اسرار در منقبت اولیاءالله و در اهمیت کتاب تذکره الاولیاء می نویسد: «مخنثان را مرد کند و مردان را شیرمرد کند و شیر مردان را فرد کند و فردان را عین درد گرداند (همان:٨) دکتر انزابی نژاد در مقدمه گزیده ی کشف الاسرار می نویسد: «در ادب فارسی، تصوف، شعر خاص و آثار ادبی ویژه ی خود را آفریده و اتفاقاً ره آورد این مکتب، ادبیات ما را هر چه رنگین تر و گران سنگ تر ساخته است. ادب صوفیه به قول استاد زرین کوب از حیث تنوع و غنا اهمیت خاص دارد. حکایت و قصه را قالب معانی و حکم قرار دادند و سرگذشت مشایخ را بیش از تاریخ، آیینه ی عبرت شناختند. به طوری که نثر صوفیه مثل یک سفره ی آکنده از شور و جذبه و ذوق و عرفان است» (انزابی نژاد، ۷:۱۳۸۰).

به گمان بسیاری از پژوهشگران، تذکره الاولیاء یکی از شاهکارهای مسلم

پارسی نویسی است. مقدمه ی تذکره الاولیاء در شناخت هدف نویسنده ی کتاب و روش کارش همان اندازه اهمیت دارد که در فهم بنیان بینش عرفانی او، کمتر متنی در ادبیات فارسی می توان یافت که مقدمه ای چنین روشن، صریح و تاثیر گذار داشته باشد. تذکره الولیاء سرشار از کراماتی باور نکردنی و نیروهایی مقدس است. اولیا دشت ها را طلا می کنند و شب تاریک را نورانی، اما خود خواسته اند که تهیدست و تنها باقی بمانند.

زبان تذکره الاولیاء

تذکره اولیاء یکی از واپسین متون مهم فارسی است که با توجه به هدف عطّار در رساندن پیام به مردم عادی و نقل حرفهای شماری از بزرگان بی سواد تصوف، به زبانی ساده، روان و همه فهم نوشته شده است که باعث دلنشینی نثر عطّار شده است و در آن جز در نخستین سطرهای هر باب که به نثر موزون و مسجع آمده، از نثر مصنوع و آرایه های کلامی وام گرفته و از زبان منظوم اثری نیست و به نسبت بهترین متنهای پیش از خود- تاریخ بیهقی، اسرار التوحید، سیاست نامه – شیوایی کلام و بیان را در سادگی آن دانسته است و لذا زبان تذکره الاولیاء منش اصلی نثر روزگار سامانی را دارد. (بهار، ۱۳۶۹: ج ۲، ۲۰۵). عطّار در تذکره الاولیاء آورده است: «اولیاء را چون در عیش انس اندازند، گویی با ایشان خطاب می کنند در بهشت به زبان نور و چون در عیش هیبت اندازند، گویی با ایشان خطاب می کنند در دوزخ به زبان نار، (عطّار، ۱۳۸٤:۱٥٤) تذکره الاولیاء کلام محور و متنی یک دست است. در آن، مدام گفتار حضوری و زنده و از نوشتار برتر دانسته شده و بیشتر درباره ی کلام گفتاری پارسایان است و لذا بیشتر نوآوری ها و هنر نمایی های عطّار در سبک شاعرانه ی اسلوب بیان ـ ایجاز کلام ـ است.

تأثیر پذیری عطّار از کتب صوفیه

عطّار در دیباچه ی تذکره الاولیاء از سه کتاب: شرح القلب، کشف الاسرار و معرفه النفس که مطالب و محتوی آنها درباره عارفان سودمند است، یاد کرده و خواندن آنها را در فهم سخن اولیاء و عرفا سودمند می داند که بجز کشف الاسرار

- که خود تفسیر است نه تذکره - از دو کتاب دیگر اثری نیست (عطار، ۱۳۸٤: بیست و هشت).

آنچه که از ظواهر و شواهد مطالب تذکره الاولیاء بر می آید، تأیید می کند که عطار نیشابوری به احتمال نزدیک به یقین در تألیف این کتاب از قدیم ترین و معتبرترین کتب صوفیه ما قبل خویش استفاده کرده است که به ذکر آنها اکتفا می شود:

الف- طبقات الصوفیه

تألیف ابو عبدالرحمن سُلمی نیشابوری در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هـ که از منابع معتبر، اولیه و مهم تصوف اسلامی بوده و به زبان عربی تألیف شده است که ترجمه ی آزاد آن به فارسی هراتی در تقریرات خواجه عبدالله انصاری به نام طبقات الصوفیه توسط محمد سرور مولایی مقابله و تصحیح شده است.

ب- حلیة الاولیاء

تألیف ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم و مرجع دست اول رهروان حق در مواردی از جمله داستان شیخ اقطع می باشد.

ج- صفة الصفوه

اثر ابوالفرج جمال الدین عبدالرحمن بن علی الجوزی در اواخر قرن ششم هجری در مواردی از جمله سخن احمد خضرویه.

د- رساله ی قشیریه

جامع ترین منابع شناخت عرفان و تصوف اسلامی تألیف امام ابوالقاسم قشیری از جمله داستان معروف کرخی و همانند ی های دیگر چون داستان سهل ابن ابراهیم و ابراهیم ادهم.

هـ - کشف المحجوب

. تألیف ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری در ٤٥٠ هـ که عطار در بیان احوال و اقوال اولیاء و عرفا از آن استفاده نموده است (استعلامی، ۱۳۸٤: سی و سه). شایان ذکر است از آن جایی، که اقوال بعضی از اولیاء عرفا ـ بایزید، جنید، حلاج

- بی هیچ تفاوتی در چند مآخذ از جمله کتب فوق الذکر و یا کتاب اللمع سراج و منابع دیگر زمان عطار چون: مناقب الابرار و محاسن الاخیار ابوعبدالله ابن خمیس، تهذیب الاسرار عبدالملک نیشابوری، نفخه الاسرار و لوامع الانوار علی بن جهضم همدانی، التصرف لمذهب التصوف بوبکر بخارایی و شرح تعرف ابو ابراهیم و دیگر آثار در زبان فارسی و عربی که در دست بوده و عطار هم ممکن بوده، از آنها استفاده کرده باشد، باید در بر شمردن آثاری که عطار در تألیف تذکره الاولیاء از آنها بهره برده باشد، تعمق بیشتری بعمل آورد.

تأثیر پذیری شاعران عارف از تذکره الاولیاء

مولانا جلال الدین محمد بلخی – مولوی – بیش از همه ی شاعران و نویسندگان، در بیان حکایات و قصه ها در مثنوی معنوی از آثار عطار تأثیر پذیرفته است، به طوری که در آثاری که پس از مولانا تألیف شده، سخن از عطار و تأثیر گذاری آثار او بر مولوی می باشد. حکایت هایی در مثنوی مولوی آمده است که به احتمال قوی و بدون میانجی از آثار عطار و تذکره الاولیاء اقتباس شده است. یکی از این حکایتها که در تذکره الاولیاء آمده، داستان شیخ خضرویه است که عطار چنین معرفی می کند: «احمد خضرویه بلخی از معتبران مشایخ خراسان و از کاملان طریقت بود. وی در ابتدا مرید حاتم اصمّ بود و با ابوتراب صحبت داشته و ابوحفص را دیده بود. عطار داستان احمد خضرویه را چنین آورده است: چون او را وفات نزدیک آمد. هفتصد دینار وام داشت و همه به مساکین و مسافران خرج کرده بود و در نزع افتاد و غریمانش همه به یک بار بر بالین او گرد آمدند. احمد در آن حالت در مناجات آمد گفت: «الهی مرا می بری و گرو ایشان جان من است و من گروم نزدیک ایشان. چون وثیقه ی ایشان می ستانی، کسی را برگمار تا به حق[۴] ایشان قیام نماید. آن گه جان من بستان». در این سخن بود که کسی در بکوفت که: «غریمان شیخ بیرون آیید». همه بیرون رفتند و زر خود تمام بستدند. چون وام گزارده شد، جان احمد جدا شد» (عطار، ۱۳۸٤:۳۰۳).

از آن جایی که مولوی تأثیر زیادی از آثار عطار پذیرفته است، در سرودن

داستان شیخ احمد خضرویه نیزچنین می گوید:

بود شیخی دایماً او وا مدار / از جوانمردی که بود آن نامدار
ده هزاران وام کردی از مهان / خرج کردی بر فقیران جهان ...
وام او را حق ز هر جا می گزارد / کرد حق بهر خلیل از ریگ آرد
... چون که عمر شیخ در آخر رسید / در وجود خود نشان مرگ دید
وامداران گرد او بنشسته جمع / شیخ بر خود خوش گدازان همچو شمع
شیخ گفت این بدگمانان را نگر / نیست حق را چار صد دینار زر؟
کودکی حلوا ز بیرون بانگ زد / لاف حلوا بر امید دانگ زد
شیخ اشارت کرد خادم را به سر / که برو آن جمله حلوا را بخر
تا غریمان چون که از حلوا خورند / یک زمانی تلخ در من ننگرند
در زمان خادم برون آمد به در / تا خرد او جمله حلوا را به زر
... او طبق بنهاد اندر پیش شیخ / تو ببین اسرار سِرّ اندیش شیخ
کرد اشارت با غریمان کین نوال / نک تبرک خوش خورید این را حلال
چون طبق خالی شد، آن کودک ستَد / گفت: دینارم بده ای با خرد
شیخ گفتا: از کجا آرم درم / وام دارم، می روم سوی عدم
... شد نماز دیگر، آمد خادمی / یک طبق بر کف ز پیش حاتمی
صاحب مالی و حالی پیش پیر / هدیه بفرستاد کز وی بد خبیر
... چون طبق را از غطا وا کرد رو / خلق دیدند آن کرامت را ازو
... سرّ این آن بود کز حق خواستم / لاجرم بنمود راه راستم

(مولوی: ۴۴۰- ۲/۳۷۶)

مولانا حکایت آمده در تذکره الاولیاء عطّار را با حکایتی از اسرارالتوحید آمیخته و بیان کرده است و در این داستان مولانا حالتها و مکاشفات اولیاء را مطرح می کند که مردم عادی را قدرت فهم آن نیست. خلط عمدی یا غیر عمدی حکایات و عدم توجه به نقل صورت درست روایت، حاکی از آن است که وصول

سالک طالب به مراتب کمال در سیر الی الله، صدور چنین کرامات را از جانب آنها ممکن می سازد و این گونه قصه های مثنوی در باب کرامات مشایخ، همیشه ناظر به شخص آنها نیست. (زرین کوب، ۱۳٦۷: ۱٤٦).

مثنوی معنوی و کرامات ابراهیم ادهم

داستان کرامات ابراهیم ادهم در مثنوی معنوی یکی دیگر از مواردی است که مولوی از کتاب تذکره الاولیاء تأثیر پذیرفته است. از کرامات ابراهیم ادهم در تذکره الاولیاء آمده است: نقل است که روزی بر لب دجله نشسته بود و خرقه ی ژندهٔ خود را بخیه می زد. یکی بیامد و گفت: «در گذاشتن ملک بلخ چه یافتی سوزنش در دجله افتاد. به ماهیان اشارت کرد که: «سوزنم باز دهید. هزار ماهی سر از آب برآورد، هر یکی سوزنی زرّین در دهان گرفته. ابراهیم گفت: «سوزن خود می خواهم». ماهیکی ضعیف سوزن او دهان گرفته، آورد. ابراهیم گفت: «کمترین چیزی که یافتم به ماندن ملک بلخ، این بود. آن دیگرها تو ندانی» (عطّار، ۱۳۸٤: ۱۰۸). مولوی نیز این داستان را در دیوان شمس، فیه ما فیه و مجالس سبعه و نیز در مثنوی معنوی چنین بیان می کند تا بگوید ترک ملک ظاهر باعث رسیدن به ملک معنی می گردد.

هم ز ابراهیم ادهم آمده ست / کو ز راهی بر لب دریا نشست
دلق خود می دوخت بر ساحل روان / یک امیری آمد آنجا ناگهان
آن امیر از بندگان شیخ بود / شیخ را بشناخت، سجده کرد زود
خیره شد در شیخ و اندر دلق او / شکل دیگر گشته خُلق و خَلق او
کو رها کرد آنچنان ملک شگرف / برگزید آن فقربس باریک حرف
شیخ، سوزن زود در دریا فکند / خواست سوزن را به آواز بلند
صد هزاران ماهی اَللّهیی / سوزن زر در لب هر ماهیی
سر برآوردند از دریای حق / که بگیر ای شیخ، سوزن های حق
رو بدو کرد و بگفتش ای امیر / ملک دل به، یا چنان ملک حقیر
این نشان ظاهرست، این هیچ نیست / تا به باطن در روی،بینی تو بیست

(مولوی، ۳۲۲۹-۲/۳۲۱۰)

کرامات شیخ ابوالحسن خرقانی در مثنوی معنوی

داستان شیخ ابوالحسن خرقانی از جمله داستانهایی است که در تذکره الاولیاء عطّار آمده است: «نقل است که بوعلی سینا به آوازه ی شیخ عزم خرقان کرد. چون به وثاق شیخ آمد، شیخ به هیزم رفته بود. پرسید که: «شیخ کجاست»؟ زنش گفت: «آن زندیق کذاب را چه می کنی؟». همچنین بسیار جفا گفت شیخ را. که زنش منکر او بودی. حالش چه بودی. بوعلی عزم صحرا کرد تا شیخ را ببیند، شیخ را دید که همی آمد و خرواری درمنه بر شیری نهاده. بوعلی از دست برفت، گفت: «شیخا این چه حالت است؟» گفت اری تا ما بار چنان گرگی نکشیم – یعنی زن – شیری چنین بار ما نکشد». (عطّار، ۱۳۸٤: ۵۸۲).

که مولوی این داستان را در ۱۰۸ بیت در مثنوی معنوی آورده است تا بگوید که هر کس تندخویی و جفای انسانها را تحمل کند، به مرتبه ی کمال رسد. اولیای حق از انظار مستور می مانند و حتی ازواج و اقارب آنها نیز ممکن است به سرّ حال آنها راه نیابند و اولیای خدا در برون و درون گرفتار زجر طاعنان هستند:

رفت درویشی ز شهر طالقان — بهر صیت بوالحسن خارقان
کوهها ببرید و وادی دراز — بهر دید شیخ با صدق و نیاز
... چون به صد حرمت بزد حلقه درش — زن برون کرد از درخانه سرش
کـه چـه مـی خـواهی بگو ای ذوالکرم — گفت بر قصد زیـارت آمدم
خندهٔ زد زن که خه خه ریش بین — این سفر گیری و این تشویق بین
... گفت نافرجام و فحش و دمدمه — من نتوانم بازگفتن آن همه
گفت آن سالوس زراق تهی — دام گولان و کمند گمرهی
صد هزاران خـام ریشان همچو تو — اوفتاده از وی اندر صد عتو
لاف کیشی کاسه لیسی طبل خوار — بانگ طبلش رفته اطراف دیار

داستان شیخ ابوالحسن خرقانی نیز از جمله داستانهایی است که در تذکره الاولیاء آمده و در مثنوی معنوی مورد استفاده مولوی قرار گرفته است. (فروزانفر، ۱۳٦۲: ۲۰۹).

رفـت درویشی ز شهر طالـقان بـهر صـیت بـوالحسن خارقـان
کـوهتها بـبریـد و وادی دراز بـهر دیـد شیخ بـا صـدق و نیاز
...چون بـه مقصد آمد از ره آن جوان خانه ی آن شـاه را جـسـت او نـشان
... بانگ زد بر وی جوان و گفت بس روز روشن از کـجا آمـد عـسس
... ترهات چون تـو ابـلیسی مـرا کـی بگرداند ز خـاک ایـن سـرا
... بعد از آن پرسان شد او از هـر کسی شیـخ را مـی جست از هـر سو بسی
...اندر این بود او که شیـخ نامدار زود پیـش افـتاد بـر شـیری سوار
تو یقین مـی دان که هر شیخی که هست هم سـواری می کند بـر شیر مست
... تا کشی خندان و خوش بار حرج از پـی الـصـبر مـفـتاح الـفرج
چون بسازی با خـسی ء ایـن خسان گـردی انـدر نـور سنـتـها رسان
کـانبیا رنج خسان بـس دیـده انـد از چـنین مـاران بسی پـیچیـده انـد
چون مـراد و حـکم یـزدان غـفور بـود در قـدمـت تـجلی و ظـهور
بی ز ضدی ضـد را نـتوان نـمود و آن شه بی مـثل را ضـدی نـبود

(مولوی، ۲۱۵۱- ۶/۲۰۴۵)

داستان عبدالله مغربی یکی دیگر از حکایات در احوالات عرفا در تذکره الاولیا می باشد که چنین بیان شده است: مغربی هرگز تـاریکی را ندیـد زیـرا او عـارفی روشن بین بود و چادر سیاه شب نمی توانست مانع دید او شود. مریـدان وی نیز این کرامت او را تصدیق کرده و گفته اند، ما شب ها همراه او در صحاری پرخـار و گودال های فراوان آگاه می کرد. گفته اند کارهای او بس عجیب بـود. یکـی آن که جز از ریشه های گیاهان از غذاهای دیگر تغذیه نمـی کـرد. همـواره در حـال سفر بود و در یکپ جا اقامت نمی کرد و هرگز از جامه احرام خارج نمـی شـد. از سخنان اوست: کسی می تواند دعوی بندگی کند که هیچ آرزویی جزء خدا نداشته باشد و می گفت که خوارترین مردم، درویشی است که با توانگران مداهنت کنـد. وی سرانجام سرانجام در طور سینا دفن شد. (عطّار، ۱۳۸۴: ۴۸۸). مولوی با توجه به

التفاتی که به آثار و احوال عطّار داشته است، این داستان را چنین آورده است:

گفت عبدالله شیخ مغربی / شصت سال از شب ندیدم من شبی
من ندیدم ظلمتی در شصت سال / نه به روز و نه به شب نه ز اعتدال
صوفیان گفتند صدق قال او / شب همی رفتیم در دنبال او
در بیابان های پر از خار و گو / او چو ماه بدر ما را پیشرو
روی پس نا کرده می گفتی به شب / هین گو آمد میل کن در سوی چپ
باز گفتی بعد یک دم سوی راست / میل کن زیرا که خاری پیش پاست
روز گشتی پاش را ما پای بوس / گشته و پایش چو پاهای عروس
نه زخاک و نه ز گل بر وی اثر / نه از خراش خار و آسیب حجر
مغربی را مشرقی کرده، خدای / کرده مغرب را چو مشرق نور زای

(مولوی، ۶۰۵ _ ٤/۵۹۷)

داستان کرامات شیخ اقطع در مثنوی معنوی

یکی دیگر از عارفانی که در کوهساری دور از خلق می زیست و از میوه درختان تغذیه می کرد و توسط دزدانی دست شیخ قطع شد و خداوند آن را جهت رفع بدگمانی عوام برای بافتن زنبیل دو دست داد، شیخ اقطع بود که در تذکره الاولیا عطّار کراماتی از آن نقل شده است: (عطّار، ۱۳۸٤: ٤۸۰) مولوی در مثنوی معنوی نیز این داستان را بیان نموده که به چند بیت اشاره می شود:

شیخ اقطع گشت نامش پیش خلق / کرد معروفش بدین آفات حلق
در عریش او را یکی زایر بیافت / کو به هر دو دست می زنبیل بافت
دست زاهد هم بریده شد غلط / پاش را می خواست هم کردن سقط

(مولوی، ۵ و ۱۷۰٤، ۳/۱٦۸۲)

داستان های کرامت های عارفان دیگری از جمله داستان ذوالنون، داستان بایزید بسطامی و عرفای دیگری نیز که در تذکره الاولیا عطّار نقل شده است، مورد توجه مولوی در سرودن مثنوی معنوی قرار گرفته است.

نتیجه

هنر عطّار در ایجاز بیان و گرایش او به کوتاه نویسی و خلاصه گویی است که این فن نگارش به زبان فارسی، ممتاز، کم نظیر و بی بدیل است. او توانسته است با کمترین واژگان، بیشترین معنا را بیافریند. گرچه کار عطار تألیفی از اجزای اقتباس شده از کتب دیگر از جمله کشف المحجوب و رساله ی قشیریه است، اما زیبایی سبک او در دارا بودن دو صفت سادگی و شیرینی است که در زبان فارسی، کتابی به این درجه از کمال در این دو صفت نمی رسد که این خود دلیلی بر گسترش تذکره نویسی در شرح احوال و کرامات اولیا و عرفا بعد از عطّار و به تقلید از وی می باشد. عطّار چون جهانی دیگر و امور معنوی و باطنی را باور دارد، سعی می کند، چندگانگی معناهای باطنی عرفا را در راستای سخن عرفانی که در چهارچوب آن کار می کند، بیان کند و تمام عارفانی که در کتاب عطّار از آنها یاد شده، وجود این تفاوت ظاهر و باطن را که به چندگانگی معنایی منجرمی شود، می پذیرند و قبول دارند که این یکی از قاعده های اصلی سخنان عارفانه است.

با توجه به ملاقات عطّار و مولانا و پدرش در بدو سفر به قونیه در نیشابور و تاثیر گذاری ذوق و حال جلال الدین محمد مولوی نوجوان بر عطّار و اعطای اسرارنامه از طرف عطّار به مولوی و بیان این کلام عطّار خطاب به پدر مولوی که «زود باشد که این پسر تو آتش در دل سوختگان همه عالم زند» و این که مولانا همواره دلداده و واله ی نوشته ها و شعرهای عطّار بوده و مولانا از داستانهای منظومه های عطّار و تذکره الاولیا بدون واسطه و میانجی در مثنوی معنوی استفاده نموده است و بارها در اثبات گفته ی خود از عطّار کلامی آورده و آن را حجت می داند که:

آنچه گفتم از غلط هات ای عزیز   هم بدین بشنو دم عطّار نیز

دلیلی بر تاثیر پذیری مولوی از عطّار می باشد. پرورش دادن داستانهای اولیای ذکر شده در تذکره الاولیا توسط مولانا در مثنوی معنوی و همچنین این کلام

مولوی در مناقب العارفین افلاکی که می گوید: «هر که سخنان عطّار را به جد خواند، اسرار سنایی را فهم کند و هر که سخنان سنایی را به اعتقاد مطالعه کند، کلام ما را ادراک کند و از آن برخوردار شود و برخورد» (افلاکی، ۱۳٦۲: ٤۵۸) خود دلایل محکمی بر تاثیر عطّار بر مولوی در مثنوی معنوی می باشد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. احمدی، بابک (۱۳۷٦) چهار گزارش از تذکره الاولیای عطّار، تهران، نشر مرکز.
۳. افلاکی، شمس الدین احمد، (۱۳٦۲) مناقب العارفین، تصحیح یازیجی، چاپ دوم.
٤. انزابی نژاد، رضا (۱۳۸۰) نواخوان بزم صاحبدلان ، تهران ، انتشارات جامی، چاپ هفتم.
۵. بهار، ملک الشعرا (۱۳٦۹) سبک شناسی، تهران، انتشارات امیرکبیر
٦. دایی الاسلام، سید محمد علی (۱۳۵۸) فرهنگ نظام، چاپ دکن ، هند، ۱۹۳۹.
۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳٤۲) لغت نامه، به اهتمام دکتر معین، سازمان لغت نامه، تهران
۸. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸) بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی، چاپ هشتم.
۹. سمرقندی، امیر دولتشاه (۱۳۳۷) تذکره الشعرا، چاپ کتابفروشی باران، تهران.
۱۰. صفا، ذبیح الله (۱۳۵۲) تاریخ ادبیات در ایران، تهران انتشارات ابن سینا.
۱۱. علامه جعفری، محمد تقی (۱۳٦۲) تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۱۲. عطّار، فریدالیدن (۱۳۳۸) مصیبت نامه به اهتمام نورانی وصال، تهران، انتشارا زوار
۱۳. عطّار، فریدالدین (۱۳۸٤) تذکره الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، تهران، انشارات زوار، چاپ پانزدهم.
۱٤. عطّار، فریدالدین (۱۳۵۸) مختارنامه تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات توس
۲۵. عطّار، فریدالدین (۱۳۸۸) منطق الطیر،دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، تهران، انتشارات سخن، چاپ ششم.
۱٦. عوفی، محمد (۱۳۹۰) لباب الالباب، مقدمه سعید نفیسی، تهران، انتشارات هرمس.

۱۷. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳٤۰) شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطّار، تهران، انجمن آثار علمی

۱۸. قزوینی،(۱۳۳٤) یادداشتهای قزوینی به اهتمام ایرج افشار چاپ دانشگاه تهران.

۱۹. کمال الدین.اسماعیل (۱۳٤۸) دیوان باهتمام حسین بحر العلومی، تهران، کتابفروشی دهخدا.

۲۰. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳٦٦) مثنوی معنوی تصحیح نیکلسون، تهران، انتشارات امیرکبیر

۲۱. نقوی، سید علیرضا (۱۳٤۳) تذکر نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، چاپ علی اکبر علمی.

۲۲. نصر آبادی، محمد طاهر، (۱۳۱۷) تذکره نصر آبادی، تهران، چاپ ارمغان.

۲۳. هجویری، ابوالحسن (۱۳۳٦) به اهتمام محمد عباسی، موسسه مطبوعاتی امیرکبیر.



نگاهی کوتاه به تذکره ریاض الشعرای علی قلی خان واله داغستانی واحوال مولف

دکتر واصف احمد*

دفتر نظم و نثر من نسخه سحر سامریست

نثر ببین به آن روش نظم ببین به این نمط[1]

علی قلی خان واله داغستانی یکی از معروفترین و مقبولترین شاعران و تذکره نویسان فارسی قرن دوازدهم هجری مطابق قرن هیجدهم میلادی بشمار می رود. بدون هیچ شک و تردید او در نثر و نظم طبع آزمائی کرد و مهارت کامل داشت. چنانکه خود ادّعا می کند، ملاحظه بفرمائید:

دفتر نظم و نثر من نسخه سحر سامریست

نثر ببین به آن روش نظم ببین به این نمط

نا گفته نماند که ریاض الشعرا یکی از معروفترین و مقبولترین تذکره های فارسی است. در تاریخ زبان و ادبیات فارسی تذکره نویسی سابقهٔ طولانی دارد و از مهمترین و مقبولترین اصناف ادب بشمار می رود. بعبارت دیگر تذکره نویسی بخش مهم ادبیات فارسی است که امروزها هم مورد بحث و مباحثه قرار می گیرد. در لغت نامه دهخدا معنی لغوی تذکر و تذکره بیاد آوردن، یاد آوردن، ذکرکردن و یاد کردن چیزی نقل کرده است. دهخدا نیز افزوده است کتابی که در آن احوال شعرا نوشته شده باشد آن را تذکره می گویند.[2] تذکرةالاولیای عطار، تذکره الشعرای دولت شاه

---

* رییس بخش فارسی عربی اردو، دانشگاه وسوا بهارتی، شانتی نکیتن:بنگال غربی

سمرقندی و تذکره ریاض الشعرا وغیره نمونه تذکره می باشد. تذکرهٔ الاولیا در سدهٔ هفتم هجری نوشته شده است.

چون ادبیات از بطن اجتماع تخلیق می شود نتیجتاً هر شاعر یا ادیب پرورده همین اجتماع می باشد.

علی قلی خان واله داغستانی آدم حسّاس و نبض شناس بود. احوال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی عصر خود را احساس می کند و به درس اصلاح جهان می پردازد:

دگران را چه غم از شورش ملک   همه در فکر شراب اند و کباب
سعی کن سعی در اصلاح جهان   که فتاده اند خلائق بعذاب[۳]

اسمش علی قلی و واله تخلص بود، در شعر ذیل به سوی اسمش اشاره کرده است:

چون نالهٔ من شنید با همدم گفت   از دست علی[۴] قلی بتنگ آمده ام

همچنین در تذکره ریاض الشعرا افزوده است: «دانای رموز هیچمدان علی قلی داغستانی متخلص به واله[۵]...»

تذکره نویسان چون بندرابن[۶] داس خوشگو و آزاد بلگرامی[۷] و خان آرزو[۸] وغیره نیز متفق به همین اسم و تخلص هستند.

واله داغستانی در اصفهان در سال ۱۱۲٤ه تولّد یافت. نیاکان او مانند غالب دهلوی وابسته به فن سپه گری بود. او خود می گوید:

کار این بیچاره نبود شاعری   هست کارم خدمت سیف و سنان

به سبب فتنهٔ هلاکو در زمان عباسیان اجدادش به داغستان منتقل شده بود به همین مناسبت واله داغستانی مشهور گشت. این حادثه در ریاض الشعرا منعکس گردیده است.

«در هنگام فتنهٔ هلاکوخان و زوال دولت عباسیان جمعی که ازآن سلسله باقی ماندند

مانند بنات النعش از جفای ابنای زمان متفرق شده برخی مجمل اراده به سمت مغرب زمین و گروهی ناقهٔ توکل به طرف حجاز و جماعتی مرکب مقصود به سوی هندوستان رانده متوطن گردیدند. اجداد فقیر را قائد تقدیر به جانب داغستان برده[۹]

صاحب سفینهٔ هندی، بهگوان داس هندی، در مورد تاریخ تولد و جای تولد تائید می کند: «خودش در سنه یک هزار و یک صد و بست و چهار در اصفهان تولد یافته»[۱۰]

در ریاض الشعرا نیز همین تاریخ و جای و تولد ثبت است:

«تولد این فرسوده نوائب زمان در شهر صفر ۱۱۲٤ه.در دارالسلطنت اصفهان واقع شد»[۱۱]

واله داغستانی در سال ۱۱٤٦ه مطابق ۱۷۳۳[۱۲] میلادی در سن ۲۳ سالگی از ایران به هند هجرت کرده و در سال ۱۱٤۸ه/۱۷۳۵م به دهلی رسید و به دربار محمد شاه قربت جست و با منصب چهار هزاری سرفراز شد. پیش احمد شاه (۱۱٦۷-۱۱٦۱/۱۷٥٤-۱۷٤۸م) و عالمگیر دوم (۱۱۷۳-۱۱٦۸ه/ ۱۱٥۹- ۱۱٥٤) به او به ترتیب منصب شش هزاری و هفت هزاری عطا کردند. او به سال ۱۱٦۹ه/ ۱۷٥٥ میلادی یا ۱۱۷۰ه/۱۷٥٦م وفات یافت. پروفسور سید امیر حسن عابدی، استاد بزرگ و محقق بلند پایهٔ قرن بست و یکم میلادی، در مقاله ای به عنوان بیاض واله داغستانی که در مجلهٔ غالب نامه، شماره۱، ژانویه ۱۹۹٤م بچاپ رسیده است، سال هجرت وی به هند ۱۷۳۳ نوشته است و در بارهٔ زندگانی او به تفصیل بحث کرده است.

اینجا سوال در ذهن انسان جوش می زند که آخر چرا او به هند هجرت کرد؟

وقتی ما در سر گذشت واله داغستانی نگاه عمیق می افگنیم متوجه می شویم که او همانند انسان دیگر در زلف دختر زیبا اسیر شده بود. بالآخر

او هم انسان بود و پروردهٔ همین اجتماع. خلاصهٔ کلام این که او با دختر زیبای عموی خود موسوم به خدیجه سلطان به شدّت عشق می ورزید و در آن آتش عشق این قدر غرق شد انگار دیوانه شده بود. اینجا به خوف طوالت مقاله از تفصیل مقاله دیوانگی گریز می کنم. محققین و منتقدین متفق الرای هستند که او به سبب ناکامی همین عشق و اوضاع سیاسی خفگی آور و بد تنگ آمده ایران را وداع گفته و به هند هجرت کرد. پروفسور نبی هادی عقیدهٔ خود را چنین ابراز نموده است:

"As a youth he loved his cousin sister, Khadija Sultan. The young lady was cruelly shatched away from him. He experienced the agory of the siege of Isfahan by the Afghan invadors and the insult inflicted by them and his king and countryman (1134/1721).Disgusted and heart-broken, walih left Iran and came to settle in Delhi, where he was honourably received by the nobles and the emperors."[14]

آزاد بلگرامی گوید: «علی قلی خان از حسرت بغارت رفتن معشوقه و بیم نادر شاه رخت عاقبت به دارالامن هند کشید»[۱۵]

چنانکه ذکرش رفت او در عشق خدیجه هم دیوانه شده بود و هم بدنام زمانه، او می دانست که اگر این واقعه به گوش نادر شاه رسید، شاه وی را به دار خواهد آویخت. اسپرنگر می نویسد:

"IN 1147 he came to India"[16]

Ethe می گوید: *

"The rising power of Nadir shah drone him from Persia and he fled to India, where he arrived in A.H.1147"[17]

دکتر سید علیرضا نقوی در تذکره نویسی هندو پاکستان، ص ۲۹٤، رقمطراز است: «بعلت از دست رفتن خدیجه سلطان و اغتشاش و امنیت کشور واله تصمیم گرفت به هند مهاجرت کند و بعد از فوت طهماسپ ثانی در ۱۱٤٤ه عازم هند شد»

واله داغستانی در ریاض الشعرا واقعه هجرت را چنین توضیح داده است:

«.....القصه گاهی باتفاق و گاهی بتقدیم و تاخیر طی مسافت راه نموده به دهلی وارد شدیم.....در سال ورود فقیر به هندوستان که ۱۱٤٦ه بود.....[18]»

او از بهکر و ملتان به لاهور رسید و سپس به سال ۱۱٤۷ه همراه آزاد بلگرامی به عهد سلطان محمد شاه به شاهجهان آباد (دهلی)رفت و بیشتر در دهلی زندگی کرد:

دلم ز دهلی و گلزار شالا مار گرفت　　　کجا ست شهر صفاهان و چار باغ کجا ست

(واله داغستانی)

محمد شاه منصب چهار هزاری، خلعت و پوشاک و پول و جاگیرعطاکرد و به خطاب ظفر جنگ و میر توزک دوم و خان مخاطب کرد. همینطور واله داغستانی بعهد احمد شاه خیلی معزز و مکرم گردید و عالم گیر ثانی نیز از او خیلی قدر دانی می کرد و به دیده توقیر و احترام می نگریست.

چون در صفحات قبلی نوشته ام که واله مزاج عاشقانه داشت و این جنبه شخصیت وی در بعضی اشعار دیوانش مانند آب زلال و شفاف و روان منعکس گردیده است، ملاحظه بفرمائید:

چه پرسی برای که دیوانه گشتم　　　برای خدیجه برای خدیجه

شوم سر خرو درمیان شهیدان　　　شود خون من گر حنای خدیجه

افکار و خیالات و پرواز تخیل بشکل اشعار ذیل پدید آمده است:

مرا ای دوستان صوفی مدانید　　　نه صوفی ام غلام صوفیان ام

ز صوفی فرق بسیار است تا من　　　که صوفی آتش ست و من دخانم

واله شاعر و تذکره نگار بود. در عین حال او خوش کلام، خوش پوش، خوش خرام، خوشخط و سریع التحریر بود. او وطن دوست بود. در سرشت وی وطن پرستی بدرجه اتم موجود بود. او مداح زیبایی هند بود:

بیا زاهد به هندوستان که در جنت نمی یابی   بتان صندلی رنگ و بهارا عشرت انگیزی

او در زبان فارسی و ترکی شعر می گفت و قریب در کل اصناف سخن غزل، مثنوی، رباعی، قطعه و ترجیع بند طبع آزمایی کرده است. بعضی اشعار دیوانش پر از مضامین عشق و عرفان است.

دفتر نظم و نثر من نسخه سحر سامری است   نثر ببین به آن روش نظم ببین به این نمط

اینجا بطور نمونه ذکر چند اشعار او بیجا و بی محل نخواهد بود:

منم منم که روم چون بسوی کعبه و دیر   صنم بطاعتم آید حرام باستقبال
دلم ز دهلی و گلزار شالا مار گرفت   کجاست سیر صفایان و چار باغ کجا ست
مکدّر است دل از تقوی و ورع واله   برای آئینه ام صیقل اياغ کجا ست
شیرین تر از کلام تو واله به اصفهان   شکر گمان مبر که ز بنگاله می رود
ای زلیخا قیمت دل را مپرس   نیست این یوسف که ارزان دانیش

در شبه قاره هند فن تذکره نویسی سابقه طولانی دارد و در طول تاریخ زبان و ادب فارسی تذکره های مهم متعدد تالیف شده است اینجا می توان بطور نمونه از بعضی از آنها نام برد بدین قرار : لباب الالباب عوفی (تالیف سدید الدین یا نورالدین بن محمد عوفی) تذکرۀ الشعرای دولت شاه سمر قندی (تالبف امیر دولت شاه بن علاء الدوله سمرقندی)، تذکره جواهرالعجائب (تالیف مولانا سلطان محمد متخلص به فخری هروی)، تذکره نفائس المآثر (تالیف عبد النبی) مرآة الخیال (تالیف شیر خان)، سفینه خوشگو(تالیف بندارين داس خوشگو) ید بیضا، سرو آزاد (تالیف میر غلام علی آزاد بلگرامی)، خزانه عامره (تالیف آزاد بلگرامی)، مجمع النفائس

(تالیف سراج الدین علی خان آرزو)، سفینه علی حزین (تالیف شیخ محمد علی حزین)، گل رعنا و شام غریبان (تالیف لچهمی نراین شفیق اورنگ آبادی)، سفینه هندی (تالیف بهگوان داس هندی) و ریاض الشعرا (تالیف علی قلی خان واله داغستانی)

در هند قبل از دوره گورکانیان در فن تذکره نگاری جز تذکره لباب الالباب عوفی که در حدود ٦١٨ هجری تالیف شد و مشتمل است بر دو جلد ، هیچ تذکره ای که سزاوار یاد آوری باشد، تالیف نشد. نورالدین محمد بن محمد عوفی از نویسندگان و دانشمندان اواخر قرن ششم و اویل قرن هفتم هجریست، در عهد اکبر و جهانگیر در زمینه تذکره نگاری تلاش های مثمر بعمل آمد. بدون هیچ شک و تردید علی قلی خان واله داغستانی علاوه بر بودن عالم و ادیب و شاعر و تذکره نویس، یک بحرعمیق و بیکران علم و ادب بود. او در فن تذکره نویسی مقبولیت عام بدست آورد.

تذکره ریاض الشعرا، تالیف علی قلی خان واله داغستانی، یکی از معروفترین و مقبول ترین تذکره های فارسی قرن دوازدهم هجری مطابق هیجدهم میلادی بشمار می رود و در فن تذکره نگاری از مقام ارجمند و حیثیت سنگ میل بر خور دار است. درین تذکره قریب دو هزار و پانصد شاعر معرفی شده است. ازین رو می توان این تذکره را درین فن در ردیف دانشنامه قرار داد و از لحاظ تحقیق و تنقید بهترین منبع دست اول محسوب کرد. این تذکره شرح حال اکثر شعرای فارسی را مختصرا دارد ولی مدلل و محققانه و به جزیات آنها شامل سال تولد، سال وفات و جای تولد وغیره خصوصاً توجه داده شده است.

پروفسور نبی هادی رقمطراز است:

"To forget the adversities, whalih look refuge in literature. He laboured over a Tazkirah of poets for many years. In the work he made about two thousand five hundred entries with select verses from each poet. For

material he studied more than sevnty Diwans and several number of anthologies and other sources. It was entitled as: Reyaz u sh- Shora , completed in 1161/1748,"[19]

رضا قلی خان هدایت در مجمع الفصحاص ۵۵۸ می نویسد: تذکره بر احوال و اقوال شعرای متقدمین و متاخرین نوشته به انجام رسید.»

تومس ویلیم بیلی در Oriental Bigraphical Dictionary می نویسد:

"He is the author of a Tazkira entitled Reyazushoara. It is an universal biographical dictionary of Persian Poets, and contains about 2500 articles"

مولف واله داغستانی خود درباره تذکره ریاض الشعرا چنین نوشته است:

این تذکره چون طرب فزای دل شد   تاریخش را دل از خرد سائل شد

گفتار ریاض الشعرا رفت خزان   دردی چو بهار سر زده داخل شد[۲۰]

دفتر نظم و نثر من نسخهٔ سحر سامریست   نثر ببین به آن روش نظم ببین به این نمط[۲۱]

وجه تالیف و محتوی ریاض الشعرا بزبان مولف، علی قلی خان واله داغستانی بشنویم:

«از اهل و اوطان دور و از دوستان مهجور زاویهٔ خمول روزگاری باندوه بسر برده از اکثر ابنای وقت که آتش هوا زدهٔ سردی بوده اغلب خاطر افسرده را به خیال شعر و مطالعه سفاین و دواین شعرا مشغول ساخته بیاض را با سواد اعظم مقابل دید....غرض راقم حروف در تسوید این اوراق اینست که بقدر مقدور اشعار بلند پایه و افکار ارجمند فراهم آید نه اینکه جمعی کثیر از موز و نان را ذکر نماید»[۲۲]

در تذکره ریاض الشعرا عدم فراهمی احوال شعرای معاصر تعداد آنها نسبتاً کم است. اشعار شعرای کرام باختصار انتخاب شده است. از ذکر شاعرانی که

اشعار شان موجود نبود، گریز کرده است. چون او اهل زبان بود در زبان دانی فارسی خود ناز و فخر می کرد و از ذکر شعرای ضعیف هندوستان نسبتاً پرهیز کرده است. البته شعرای معروف و قوی را گنجانیده است. او می خواست درین تذکره اشعار بلند پایه جمع بکند بهمین علت اشعار غزل، قصیده، رباعی، و قطعه دواوین شاعران بزرگ انتخاب کرده نقل کرده است. اسم شعرا به ترتیب حروف الفبا نوشته است. در خاتمه احوال و اشعار منتخب خود نوشته است. درین تذکره فن عروض و قافیه و صنائع و بدائع بالتفصیل مورد بحث قرار گرفته است. این تذکره از مقام بالا و ارجمند برخوردار است.

تعداد شاعران متقدمین نسبتاً کم است. علتش ظاهر نیست. تذکره نویس توجه خصوصی به ذکر بعضی از احوال مهم زندگانی شعرا و حتی گاهی سال وفات بعضی شاعران چون انوری، اوحدی کرمانی و اسدی طوسی را نداده است. همچنین انتخاب شعر بعضی شاعران مثنوی نگار نیز نداده است. ظاهراً گمان می رود بخوف طوالت و ضخامت کتاب او از آوردن انتخاب شعر شعرای تعداد زیاد احتراز کرده باشد .

اینجا لازم می دانم به ذکر موجودگی نسخه های خطی تذکره ریاض الشعرا در کتاب خانه ها و مراکز علمی می پردازم تا خوانندگان گرامی می توانند از منابع دست اول آن تذکره مشهور و مفید استفاده بکنند و مستفیض بشوند. نسخه های خطی این تذکره در کتاب خانه ها، مراکز علمی ، موزه های ملی و آرشیو ملی وجود دارد بدین قرار:

کتاب خانه خدا بخش پتنا، بهار، کتاب خانه رضا رامپور، کتاب خانه مولانا آزاد، دانشگاه اسلامی علی گر، کتاب خانه تاگور، دانشگاه لکهنؤ، موزه ملی دهلی،

آرشیو ملی دهلی، کتاب خانه ملی کلکته، موزه برطانیه لندن، کتاب خانه ملی تهران، ایران وغیره.

بطور کلی می توان گفت که علی قلی خان واله داغستانی در فن تذکره نویسی مهارت کامل داشت و تذکره ریاض الشعرای او از مهمترین تذکره های قرن هیجدهم میلادی است.

پی نوشتها:

۱. دیوان واله داغستانی، ص۸۲ نقل از احوال و افکار و آثار علی قلی خان واله داغستانی، دکتر عبدالغفار انصاری، لکهار پبلی کیشنز، مؤناته بهنجن، اتارپرادیش،۱۹۸۳ میلادی،ص ۲٤

۲. لغت نامه دهخدا، جلد ١٤،ص ٥١٤، تهران، ایران.

۳. ریاض الشعرا، علی قلی واله داغستانی، ص ٥٥، نقل از احوال و افکار و آثار علی قلی خان واله داغستانی، ص ۱۳

٤. ایضاً

٥. ریاض الشعرا، ص ۲٥٥ نقل از احوال و افکار و آثار علی قلی خان واله داغستانی ص ٥٥

٦. سفینه خوشگو، ص ۲۹۳، نقل از احوال و افکار و آثار علی قلی خان واله داغستانی، ص ٥٥

۷. خزانه عامره ص ۳۳۸

۸. مجمع النفائس ص ٥۳۲

۹. ریاض الشعرا، ص ۳٦۸، علی قلی خان واله داغستانی

۱۰. سفینه هندی، بهگوان داس خوشگو، ص ۲۳۰

۱۱. ریاض الشعرا، علی قلی خان واله داغستانی، ص ٦۷۳

۱۲. بیاض واله داغستانی، ترجمه، قند پارسی، شماره ٥٤، ٥۳، پائیز-زمستان ،۱۳۹۰ ه.ش، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو ،ص ٥۰۱

۱۳. ایضاً، ص ٥۰۲

۱٤. Dictionary of Indo Persian literature, Nabi Hadi, Aivanove publication, New Delhi, 1995, page 61.

۱۵. خزانه عامره، ص ۳٤۰، نقل از احوال ....داغستانی ص ۸۱

۱٦. کتالاگ، اسپرنگر، ص ۵۲۲ ،، ،،، ص ۸٦

۱۷. کتالاگ، اندیا آفس کتابخانه، ص ۹۳۵ ،، ،، ص۸٦

۱۸. ریاض الشعرا ص ۱۱۱، ،، ،، ص ۸۸

۱۹. Dictionary of Indo- Persian Literature, Nabi Hadi , Avinav Publication, N .Delhi, 1995 page, 614

۲۰. احوال و افکار و آثار علی قلی خان واله داغستانی، غفار انصاری، مؤ ناته بهنجن، اتارپرادیش، ۱۹۹۳م، ص ۲٤۸

۲۱. ایضاً

۲۲. ایضاً۔ ص ۲٤۸

***

واله داغستانی و تذکره ریاض‌الشعراء

دکتر هیبت‌الله مالکی*

علی قلی خان واله فرزند محمدعلی خان، در ماه صفر ۱۱۲٤ هـ.ق، هنگام آغاز سلطنت آخرین سلطان صفوی در شهر اصفهان دیده به جهان گشود. خاندان وی عرب‌نژاد بودند و تبار خود را به عباس عموی پیامبر می‌رسانیدند. آزاد بلگرامی بیتی از اشعار واله را در این باره گواه آورده است:

دارد ز زلف کسوت عباسیان ببر   از دودمان ماست رخ دلستان ما

(خزانه عامره، ص ٤۲٦)

و فقیر دهلوی در مثنوی واله و سلطان، درباره نسب و نژاد وی می‌گوید:

شمعی است ز دودمان عباس   سروی است ز بوستان عباس

(مثنوی واله و سلطان، ص ۲۳)

رضا قلی خان هدایت،وی را از اعاظم لگزیه داغستان نوشته است که اجداد و اعمامش در دولت صفویه صاحب مناصب عالیه بوده‌اند (ریاض العارفین،ص ۳۱۲).

دکتر معین، لزگستان را ناحیه‌ای از داغستان قفقاز می‌داند که قوم لزگی در آن سکونت دارند. وی گویشی دیگر از لزگی را لکزی نوشته است (اعلام فرهنگ معین، ص ۱۸۱۱).

واله در بخشی با عنوان خاتمه یا اتوبیوگرافی نویسنده که در پایان ریاض الشعراء آمده است، گویش این واژه را لزگی نوشته است و نیز به معنی قومی که در

---

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی فیروزآباد

لزگستان سکونت دارند به کار برده، و درباره چگونگی سکونت پدرانش در داغستان و تبار بنی‌عباسی خود چنین نوشته است: «... در هنگام حدوث فتنه هلاکوخان و زوال دولت عبّاسیان جمعی که از آن سلسله باقی ماندند، مانند بنات النَعش از جفای ابنای زمان متفرّق شده، برخی محمل عزیمت به سمت مغرب زمین و گروهی ناقه توکل به طرف حجاز و جماعتی مرکب مقصود به سوی هندوستان رانده متوطّن گردیدند.

اجداد فقیر را قاید تقدیر به جانب داغستان برده، جماعت لزگی که متوطن آن ملک‌اند این معنی را غنیمت دانسته غاشیه اطاعت آنها را بر دوش و حلقه ارادت ایشان را در گوش کشیده به ریاست خود برداشته لفظ خلافت به عبارت شمخالی تبدیل یافت. چنانچه الی یومنا هذا بنی اعمام و اقوام این ناکام در آن مملکت به شمخالی آن جماعت که عبارت از سلطنت باشد مخصوص‌اند ...» (ریاض الشعراء، جلد ٤، ص ۲۵۳۵).

نیای آنها الخاص میرزا بود، آن‌گونه که در دیباچه ریاض الشعراء، ناجی نیز از خود نوشته‌های واله چنین نقل کرده‌اند: «... الخاص میرزا دو پسر داشت، یکی مهر علی‌خان و دیگری نظرعلی‌خان. واله فرزند محمد علی‌خان و نوه مهرعلی‌خان است. واله در سال ۱۱۲۹ هـ‍ـق به مکتب رفت و تحصیل دانش را آغاز کرد. پس از آموزش قرآن و مقدّمات به آموختن شعر و ادب فارسی پرداخت. از اساتید وی چندان آگاهی نداریم. تنها خود وی در جایی اشاره کرده است که میرزا محمد منشی چند گاهی آموزگار او بوده و پاره‌ای از کتاب‌ها (نامه‌ها) را در نزد ایشان مطالعه کرده است و رساله عیون الحکمه شیخ رئیس را در نزد معزالدین مُلا امان الله کشمیری تحصیل کرده است (ریاض الشعراء، ص ۲۳ و ۲۲۹).

واله به سبب شیفتگی به گفته خودش یا عشق جنون طبیعت که در آغاز نوجوانی دامنگیرش شد فرصت نیافت تا به مراحل عالیه تحصیل دست یابد.

این عشق جنون طبیعتی که فرصت تحصیل را از واله گرفت چه بود؟

بنا بر یک آیین دیرین در میان ایرانیان و اکثر مردم خاور زمین در جوامع بسته و سنّتی روزگاران گذشته، از همان آغاز کودکی دخترعمو را برای پسرعمو نامزد می‌کردند. این شیوه در میان بزرگ‌زادگان و اشراف چشم‌گیرتر بود. خانواده واله هم آن‌گونه که بیان کردیم یکی از خانواده‌های اشرافی بود که بدین سنّت‌ها بسیار دل‌بسته بودند بدین منظور از همان آغاز کودکی واله را با خدیجه سلطان دخترعمویش (حسن‌علی‌خان) نامزد کردند. هنوز نوجوانی را پشت سر نگذاشته بود که بی‌اختیار فریفته آن گل‌عذار شد. از شوربختی واله در این سال (۱۱۳٤ هـ‌ق) محمود افغان اصفهان را محاصره کرد و محرم سال ۱۱۳۵ هـ‌ق شهر اصفهان را تصرف کرد و سلطان حسین صفوی تاج سلطنت را به وی تسلیم نمود. معشوقه واله در این آشوب نصیب کریم داد نامی از نزدیکان محمود افغان شد و شیدایی و دربدری واله از این روز رنگ دیگری گرفت. در ۱۱٤۲ هـ‌ق که ستاره اقبال افاغنه افول کرد، واله نیز امیدوار شد اما غافل که:

کس نتواند گرفت دامن دولت به زور　　　کوشش بی‌فایده است وسمه بر ابروی کور

زیرا که خدیجه سلطان بنا به فرمان نادر شاه افشار همسر پسر عموی واله به نام نجف‌قلی‌خان شد که از طرف نادر حکمران یزد بود (تذکره مردم دیده، ص ۹۹).

واله پریشان از اصفهان به شیراز رفت و از آن‌جا به بندرعباس، برای این‌که قصد داشت به هندوستان رود. در بندرعباس مدت هشت ماه به سبب توفان شدید سرگردان شد. سپس به ناچار عازم کرمان شد. در کرمان شیخ محمدعلی حزین را ملاقات کرد و پس از چندی به همراه وی به بندرعباس بازگشت. حزین در بندرعباس ماند اما واله در روزهای نخست رمضان ۱۱٤٦ هـ‌ق عازم هندوستان شد. به فاصله ده روز حزین نیز به وی پیوست (ریاض الشعراء، ص ۲۵۳٦). پادشاه هند، محمد

ناصرالدین شاه از ورود واله به دهلی آگاه شد. و او را تکلیف به ملازمت کرد اما واله نمی‌پذیرفت تا این‌که با اصرار امراء و وزراء خیرخواه به دربار محمد شاه رفت و شاه به وی منصب چهار هزاری و دو هزار سوار و نوبت و خلعت و جیقه مرصّع و چند زنجیر فیل و جاگیر و نقدی و خدمت میرتوزکی را بخشید. آن‌گاه که نادر به هند لشکر کشید، واله در جنگ علیه نادر شرکت کرد و دستگیر شد. اما به دلیل سوابق درخشان و شایستگی خود و خاندانش نادر شاه افشار او را آزاد کرد (ریاض الشعراء، شرح حال دانشمند خاص، ص).

واله شاعری برجسته و ادیبی توانا بود اما اشعاری که وی در هندوستان سروده است، همه بیانگر اندوه درونی و پریشان احوالی است. با این‌که واله مستطیع فضل و هنر بود و به گفته یکی از شعراء که فرموده‌اند:

هر که شد مستطیع فضل و هنر   دیدن هند واجب است او را

در هند او را بر صدر نشانیدند و عزت فراوان دید اما عشق خدیجه سلطان همواره خاطرش را مشوش و نعل شکیباییش را در آتش می‌گداخت. آزاد بلگرامی در این‌باره می‌گوید: «در هندوستان همه وقت شور خدیجه سلطان در سر داشت. هنگامی‌که مشارالیها در نکاح میرزا احمد بود، واله میرزا شریف نامی را به ولایت [اصفهان] فرستاد که خدیجه سلطان را به هند آورد. او به ولایت رفته از ترسی میرزا احمد وجه آمدن خود اصلاً بر زبان نیاورد» (خزانه عامره، ٤٤٨).

دیوان اشعار پرسوز و گداز واله را میر شمس‌الدین فقیر دهلوی، دوست و یار و همدم او به سال ۱۱۵۷ در چهار هزار بیت گردآوری کرد.

فقیر دهلوی به گونه‌ای تحت تأثیر عشق جان‌گداز واله قرار گرفت که تصمیم گرفت داستان زندگی واله و عشق او به خدیجه سلطان را به نظم درآورد. لذا در

سال ۱۱۶۰ در منظومه‌ای در ۳۲۳۰ بیت مثنوی واله سلطان را سرود که ابیاتی از این منظومه که شاعر از قول واله، از خدیجه سلطان گله کرده است، به شرح زیر است:

... در این همه مدت جدایی یک‌بار نگفتیم کجایی
صد نامه فزون به تو نوشتم احوال درون به تو نوشتم
نآمد بر من کتابی از تو ناورد کسی خطابی از تو
تو سنگدلی شعار کرده من شیشه به لاشه بار کرده
تو بنده به من بسی گزیده من به ز تو صاحبی ندیده
من خسته و تو طبیب غیری من عاشق و تو حبیب غیری

(واله سلطان، ص ۲۴۶)

مثنوی واله سلطان را فقیر دهلوی تا سال ۱۱۶۰ هـ‌ق ادامه می‌دهد، اما چون پایان این دلدادگی تا سال مذکور مشخص نبوده است، وی آن را ناتمام باقی می‌گذارد. ادامه زندگی خدیجه سلطان را آزاد بلگرامی چنین آورده است: «چون نادر شاه فوت کرد [جمادی‌الآخر ۱۱۶۰ هـ‌ق]، مردم یزد نجف‌قلی بیگ حاکم [شوهر خدیجه] را کشتند. پس از آن صالح خان قاتل نادر شاه با خدیجه عقد نکاح بست. صالح خان بیات نیز به دست کریم خان زند کشته شد. سپس میرزا احمد وزیر اصفهان او را به حباله نکاح خود درآورد و میرزا احمد هم پس از چندی به دست کریم خان کشته شد. بعد از قتل میرزا احمد خدیجه سلطان اراده هند کرد و روانه کربلای معلّی شد، که از آن‌جا به بصره رود و از راه دریا خود را به هند پیش واله برساند، اجل فرصت نداد و در عرض راه در بلده کرمانشاهان وفات یافت. نعش او را به کربلای معلّی برده دفن ساختند.» (خزانه عامره، ص ۲۴۸-۲۴۹)

وضعیت روحی واله پس از مرگ خدیجه سلطان، در ریاض الشعراء و دیوانش روشن نیست، زیرا که پیش از مرگ خدیجه سلطان فراهم آمده‌اند. اما آنچه مسلّم

است وی به سبب مشکلات روحی و روانی و درد غربت و دوری از وطن، در سال ۱۱۵۰ هـ‌ق در هند با رقّاصه‌ای شاعره به نام رام‌جنی ازدواج کرد. نتیجه این ازدواج دختری بود به نام گنّا بیگم. سید علی خان در شرح حال او چنین نوشته است:

«گنّا بیگم صبیّه رضیّه علی قلی خان واله داغستانی و حرم مطهر-اعتمادالدوله غازی‌الدین بهادر بود که هر یکی از خبیران بصیر و بصیران خبیر او را گُل رعنای گلستان کمالِ حسن و جمال صوری و معنوی می‌انگاشت و از غایت لطافت و نزاکت به نوسیری اشتهار داشت، یعنی جسمش به وزن نه سیر بود. اگرچه در عظمت و وقار هم‌سنگ کوه می‌نمود.

آزاد بلگرامی تاریخ درگذشت واله را سال ۱۱۷۰ هـ‌ق در دهلی نوشته است. تاریخ درگذشت وی را عبدالحکیم حاکم لاهوری در دو بیت زیر سروده است:

ظفر جنگ، امیر گهرسنج معنی — به حکم قضا از جهان کرد رحلت

طلب کرد دل سال تاریخ فوتش — خرد گفت: «پیوست واله برحمت»

(مقدمه ریاض الشعراء، ص ۳۶)

آثار واله به شرح زیر است:

۱. منشآت ۲. بیاض ۳. مثنوی میرزانامه ٤. دیوان شعر ٥. ریاض الشعراء

در این‌جا ما تنها به بررسی تذکره ریاض الشعراء می‌پردازیم.

تذکره ریاض الشعراء واله

ارزشمندترین اثر واله داغستانی ریاض الشعراء اوست. وی از هنگامی که به هندوستان وارد شد، درباره شاعران پارسی زبان یادداشت‌هایی را فراهم کرد. واله در ذکر دلایل اصلی نگارش ریاض الشعراء چنین می‌گوید:

اغلب خاطر افسرده را به خیال شعر و مطالعه سفاین و دواوین شعرا مشغول ساخته، بیاضی را با سواد اعظم مقابل می‌دید:

اگر قدری ندارم پیش یاران   و لیکن قدر یاران می‌شناسم

و چون خار مهاجرت یاران نکته‌پرور و دوستان سخن‌گستر دلخراش افتاده بود، به خاطر افسرده رسید که در این محفل از ذکر فضلا و شعراء مجمعی آراسته و از گل‌های فیّاض آن چمن آرایان بهارستان کمال و چهره‌پردازان نگارستان خیال دسته‌ای پیراسته، دل غم اندوخته را تسلی از این نکهت، دماغ سوخته را تشفّی نماید. لهذا از قلّت بضاعت و عدم لیاقت نیندیشیده به این عزم تصمیم نمود ...» (ریاض الشعراء، مقدمه، ص ٦٨).

هم‌چنین واله یکی دیگر از دلایل تحریر ریاض الشعراء را دیدن تحفه سامی سام میرزای صفوی می‌داند، چنان‌که در این‌باره نیز گفته است:

« تحفه سامی از مؤلفات آن پادشاه زاده مغفور والاگهر است و الحق که به نظر احقر هیچ تذکره‌ای به آن خوبی نرسیده راقم حروف را از مطالعه آن کتاب فیض‌ها حاصل شد، بلکه باعث تحریر این اوراق دیدن آن تذکره است «ریاض الشعراء، زندگی‌نامه سام میراز» تذکره ریاض الشعراء با دیباچه واله آغاز می‌شود، و با بیست و هشت روضه ادامه می‌یابد یعنی در برابر هر یک از حروف الفبای عربی یک روضه (بوستان) در این تذکره آمده است. ریاض الشعراء پس از دیباچه مؤلف با شرح حال شیخ ابوالحسن خرقانی آغاز شده و با زندگی‌نامه یحیی خان یکتا در روضه بیست و هشتم به پایان می‌رسد و سپس در یک بخش جداگانه (خاتمه) زندگی‌نامه خود و نمونه‌هایی از اشعارش را آورده است. واله شرح حال شاعران را به ترتیب حروف الفبا نوشته و بنای این ترتیب را بر تخلص شعری آنها گذاشته است. و اگر شاعری تخلص ویژه‌ای نداشته به نام یا لقب و یا کنیه وی اکتفا کرده است.

واله در نگارش زندگی‌نامه شاعران بنا را بر اختصار گذاشته است و حتی شاعرانی چون حافظ، سنایی و جامی را در چند سطر معرفی می‌کند و گاهی هم درباره

برخی چون شاه تهماسب صفوی، درویش خلیفه ابراهیم، فتح‌علی خان و لطفعلی خان یا فقیر دهلوی به تفصیل سخن می گوید.

در ریاض الشعراء نمونه اشعار شاعرانی چون امیرخسرو دهلوی، صائب تبریزی، حزین لاهیجی، حافظ شیرازی، کمال الدین اسماعیل را بیشتر از دیگر شاعران می‌بینیم.

گرچه واله بر این باور است که ریاض الشعراء بسیار فراگیر باشد اما از بیان شرح حال بیشتر شاعران معاصر هندی چشم‌پوشی کرده است. در حالی‌که بسیاری از شاعران گم‌نام و کم‌توان پیش از خود را نام برده و نمونه‌هایی از اشعار آنها را نگاشته است.

یکی از برجستگی‌های کار واله در ریاض الشعراء این است که مآخذ و منابع نگارش خود را برشمرده است و از مؤلفان و نویسندگان آن منابع نام می‌برد. و با دقت و تیزبینی و وسواس سره را از ناسره جدا می‌کند و از هر مأخذی در نوشتار خویش بهره نبرده است. چنان‌که خود در این باره می‌گوید: قریب به هفتاد دیوان از شعرای فصیح البیان و تذکره‌های خلف و سلف و چند جلد تاریخ و کتب دیگر مثل نفحات و مجالس العشاق و غیره در نظر راقم حروف بود و اختلافاتی که در کتب مزبور به نظر رسید، حتی‌المقدور در تصحیح آنها کوشش نمود و بدان‌چه از کتاب معتبره مثل «نفحات» و امثال آن به نظر آمد آن را معتبر دانسته، خلاف دیگران را اعتبار ننمود.»

در برخی موارد که منابع اختلاف دارند، واله به ذکر اختلاف یا نقد و بررسی نوشته‌های آنها می‌پردازد و آنچه را درست می‌داند بیان می‌کند. چنان‌که در شرح حال درویش مقصود تیرگر نوشته است: «... این رباعی که خواهد آمد تقی اوحدی به نام وی ذکر کرده و در تذکره سام میرزا به نام میرشوقی جنوشانی است ...» (ریاض الشعراء، شرح حال درویش مقصود تیرگر).

و یا درباره رئیس تاج‌الدین سرخسی می گوید:

«رئیس سرخس بوده، از فضایل و کمالات بهره وافی داشته، در نظم و نثر صاحب قدرت است. تقی اوحدی این رباعی را به نام وی ذکر کرده و میرزا صایبای مرحوم به نام اعجاز مازندرانی ضبط نموده، الله یعلم» (ریاض الشعراء، جلد ۱، ص ۴۳۰).

گاهی از دید سبک‌شناسی، درباره سخن سرایندگان به داوری می‌نشیند، چنان‌که در شرح حال میرزا عبدالقادر بیدل پس از آن‌که او را در تحقیق مسأله توحید یگانه می‌داند و چاشنی مشرب توحید را از رحیق کلامش در می‌یابد. نسبت به اشعارش این‌گونه قضاوت می‌کند: «... هر چند اکثر اشعارش موافق محاوره فصحای عجم نیست و ترکیب‌های غریب در زبان فارسی اختراع نموده، اما شعرهای بلند و برجسته بسیار دارد، و پختگی نفس از گفتگویش ظاهر است. اگر زبان دانی صرف اوقات نموده انتخابی از کلیات آن گرانمایه بردارد معلوم می‌شود که صاحب چقدر مایه بوده است ...» (ریاض الشعراء، جلد ۱، ص ۴۰۶).

یا در زندگی‌نامه محمد رفیع خان باذل به مقایسه لفظی و معنوی شعر وی با سخن پیشوای سخنوران زبان فارسی حکیم ابوالقاسم فردوسی این‌گونه می‌پردازد: «... از آثار طبع سخن پردازش آنچه بر صفحه روزگار مانده کتاب حمله حیدری است که به سبب فرط شهرت و رغبت طبایع، رقم نسخ بر شاه‌نامه حکیم فردوسی کشیده، هر چند آن کتاب حسب لفظ در جنب شاه‌نامه حکیم [حکم] چراغ پیش آفتاب دارد (ریاض الشعراء، جلد ۱، ص ۴۱۳).

البته در پشت این داوری یک تعصب دینی و برخورد ایدئولوژیک نهفته است که نمایانگر فروکش کردن شعله گرایش‌های ملی و فروزش آتش فرقه گرایی در روزگار صفویه است. زیرا که حمله حیدری را هرگز نمی‌توان در ترازویی گذاشت که در کفه دیگرش شاه‌نامه حکیم قرار دارد، به جهات بسیار که اکنون در مقام بررسی آن نیستیم.

واله گاهی بسیار منصفانه اما تند و تیز و با زبانی گزنده این‌گونه در تذکره‌اش سخن می‌گوید: «محمد جعفر بیگ بینش» از اولاد قرچقای خان مشهور است و از جانب خاقان مالک الرقاب به حکومت دشتستان فارس سرافرازی داشت و در کمال فهم و فطانت بود. فیض صحبت علما و عرفا و بسیاری از مستعدان روزگار دریافته و در سخن‌سنجی و آشنایی به اطوار و اصناف شعر از اقران امتیاز داشت و خود نیز شعر را در کمال حالت و متانت می‌گفت. به مثنوی بیشتر مأنوس بود، مثنوئی در بحر شاه‌نامه مشتمل بر سوانح احوال و اوضاع ایران و استیلای طاغیان افغان و واردات آن آوان در نهایت پختگی نظم نموده [و] به «مکافات نامه» مسمّی ساخته. این بیت افتتاح آن است:

به نام خدایی مکافات کن   پیاده ظفربخش شه مات کن

در این مثنوی کذب و افترای بسیار نسبت به کسانی که سوء مزاج به آنها داشته منظوم نموده. اقوالش اعتبار را نشاید و مثنوی دیگر در همین بحر مسمّی به «دل و دلبر» در کمال بلاغت و حلاوت به انجام رسانیده بود. چند سال قبل از این به سرای باقی رحلت نمود (ریاض الشعراء، جلد ۱، ص ٤١٨-٤١٩).

واله عینک بی‌رنگی بر چشم داشت و زشت و زیبا، سره و ناسره، درست و نادرست را می‌دید و به مضمون از نظر دستور زبان فارسی، سستی و ضعف تألیف و بی‌التفاتی به نکات دستوری که در آثار بیشتر معاصران واله دیده می‌شود در ریاض الشعراء نسبت به گستره تذکره بسیار اندک یا کمیاب است و تاریخ پایان یافتن این تذکره را، واله در شرح حال میرزا شرف الدین علی قمی در جلد ٤، ص ۲٤٧٥، سال ۱۱٦۲ هـ‍ـق نوشته‌اند. در حالی‌که در بخش خاتمه یا زندگی‌نامه واله، ماده تاریخ کتاب را شخص واله با این رباعی نگاشته‌اند:

این تذکره چون طرب‌فزای دل شد   تاریخش را دل از خرد سایل شد

گفتا ز«ریاض الشعراء»رفت «خزان» وردی چو «بهار» سرزده داخل شد

(ریاض الشعراء، جلد ٤، ص ٢٦٠٧)

که پس از حساب کردن و جمع و تفریق به عدد ۱۱٦۱ هـ‌ق دست می‌یابیم. بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که ریاض الشعراء، در اواخر سال ۱۱٦۱ به پایان رسیده است، اما پیش از آنکه کتاب در دسترس دیگران قرار گیرد، یک بار دیگر واله شخصاً کتاب را بررسی کرده که این بررسی در تاریخ ۱۱٦۲ روی داده است.

گزیده ریاض الشعراء، یک بار در هندوستان، به کوشش جناب پرفسور شریف حسین قاسمی در سلسله انتشارات کتابخانه رضا رامپور در یک مجلد به چاپ رسیده است.

پرفسور شریف حسین قاسمی در تصحیح کتاب از نسخه‌های شماره ۲۲۳ کتابخانه خدابخش، ٥٤۰۳۷ موزه ملی دهلی، ۲٤۰۱ و ۲٤۰۲ کتابخانه رضا رامپور، ٥۱۰٤ دانشگاه اسلامی علیگره و ٥۱۰۳ ذخیره حبیب گنج دانشگاه اسلامی علیگره بهره برده است.

پرفسور قاسمی نسخه ۲۲۳ کتابخانه خدابخش را به سبب آن‌که واله یادداشتی بر آن نوشته است، نسخه مؤلف دانسته و بنای کار تصحیح را بر آن نهاده است. واله در نخستین برگ این نسخه چنین نوشته است: «این کتاب را در ۲۸ ماه ربیع‌الاول سنه ۱۱٦٤ هجرت از شاه‌جهان آباد مصحوب شاه محمد هادی به رسم پیش‌کش حسب الطلب قدوه اهلی دل قایدِ رهروان، کامل نکته‌شناس، سخن‌دان رموز فهمِ معجز بیان حضرت شاه حمزه صاحب مهربان مخلصان- سلّمه الله الرحمن- به قصبه مرهره ارسال نمود. به سبب تعجیل در ترسیل فرصت مقابله نشد، لهذا پرغلط مانده. توقع که هر جا به نظر دقیقه یاب برسد به تصحیح آن توجه

مبذول فرمایند. و مؤلف را که از مخلصان آن حضرت است به دعای خیر یاد فرما باشند. حرزه هیولای معروف به علیقلی ...» (ریاض الشعراء، مقدمه، ص ۵۷).

این نسخه را واله به رسم پیش‌کش برای شاه حمزه عارف نامی سده دوازدهم به همراه شاه محمد هادی به قصبه مرهره فرستاد. این نسخه با نسخه کتابخانه ملک به شماره ٤٣٠١ شباهت بسیار دارد.

پژوهشگر سخت‌کوش آقای سید محسن ناجی نصرآبادی این تذکره را بر مبنای دو نسخه از کتابخانه ملی ملک به شماره ٤٣٠١ و ٤٣٠٣ و یک نسخه به شماره ۱۲۲۹۰ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، تصحیح نموده‌اند و این تذکره را به تمام و کمال با دیگر نسخه بدل‌ها مقابله کرده‌اند و با دیباچه‌ای ارزشمند، در پنج جلد به چاپ رسانید که چهار جلد آن دربرگیرنده دیباچه مصحح و مؤلف و متن کتاب از آغاز تا پایان است و جلد پنجم به فهرست، آیات، روایات، کسان، تخلص‌ها، کتاب‌ها، مشاغل و مناصب، ماده تاریخ‌ها، جای‌ها، طایفه‌ها، اشعار، اختصاص یافته است.

این تذکره یکی از بزرگ‌ترین تذکره‌هایی است که در هندوستان فراهم آمده است. نویسنده خود از پیشگامان نثرنویسانی می‌باشد که در ساده‌نویسی و پالودگی نثر پارسی نقش بسزایی داشته‌اند.

با این‌که واله در آغاز بسیاری از زندگی‌نامه‌های شعراء، نثر مسجع به کار برده است اما هیچ‌گاه تکلّف و تصنّع را شیوه خود قرار نداده، و بیشتر به نثر مرسل ساده دلبستگی دارد مگر در مواردی خاص که سخن یا از یاری مشفق و شاعری مفلق است یا عارفی پاک‌باز که واله دلداده و سرسپرده او بوده یا پادشاهی دادگر و شاعرنواز که به وی التفات و توجهی ویژه داشته است. این تذکره افزون بر ارزش و ارج ادبی به جهت بررسی و بیان واقعیت‌های تاریخی، که در بسیاری از

تاریخ‌های رسمی و دستوری و سفارش به جهت تصلف و گزافه‌گویی‌های نویسنده نسبت به فرمانروایان نادیده گرفته شده است. در این‌جا به درستی از آنها سخن گفته‌اند و حقایق و رویدادها را آن‌چنان‌که بوده بی‌پرده نگاشته‌اند.

بن‌مایه‌ها

۱. هدایت، رضاقلی خان، تذکره ریاض العارفین، به کوشش ابوالقاسم رادفر- اشیدری، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی،۱۳۸۸

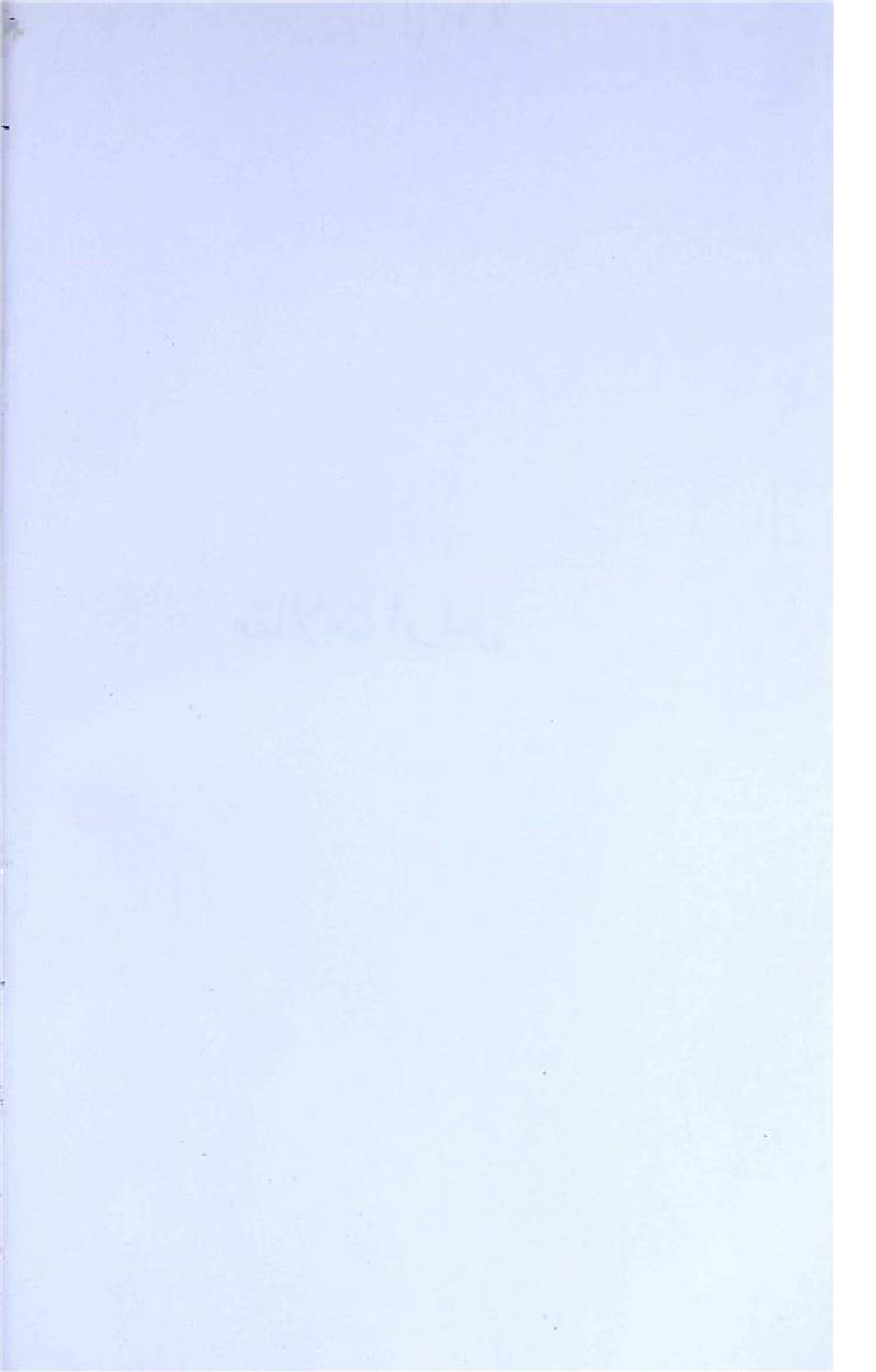
۲. دکتر صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمدعلی، تاریخ و سفرنامه

٤. واله داغستانی، علی‌قلی‌خان، ریاض الشعراء، به کوشش سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، انتشارات اساطیر



مقالات اردو



مصحفی بہ حیثیت ایک تذکرہ نویس

پروفیسر ریحانہ خاتون *

انسان اپنے خیالات کو دوسروں تک پہنچانے کے لئے دو طریقوں کا استعمال کرتا ہے۔ ایک زبانی اور دوسرا تحریری۔ تحریری طریقہ کار کو اپنانے سے اس کی تحریر زندہ و جاوید ہو جاتی ہے اور نہ صرف اس کے دور کے افراد بلکہ آنے والی نسلیں بھی اس سے فیض یاب ہو سکتی ہیں۔ ان میں اور اصناف کے علاوہ تاریخوں اور تذکروں کی بھی بڑی اہمیت ہے۔

فرہنگ آنندراج میں لفظ تذکرہ کے معنی یادداشت، یادآوردن اور پند دادن، فرہنگ نظام میں تاریخ حالات واشعار شعرا اور فرہنگ ناظم الاطباء نفیسی میں ''کتابی کہ درآن احوال شعرا نوشتہ باشد و یادگار و دیادداشت و چک مسافر (پاسپورٹ، گذرنامہ) کے ہیں۔ اس طرح یہ بات واضح ہو گئی کہ تذکرے کے معنی یادداشت، یادآوری اور یادگار اور پاسپورٹ ہیں۔ تذکرے کی کئی قسمیں ہوتی ہیں۔

۱- ایک وہ جن میں صوفیوں، ولیوں اور متقیوں کے ملفوظات ہوتے ہیں۔

۲- وہ تذکرہ جو سوانحی ہونے کے ساتھ ساتھ تاریخی بھی ہوتے ہیں۔ ان میں تاریخی واقعات، کارنامے، لڑائیاں اور مہمات کے حالات ملتے ہیں۔

۳- ایسے تذکرے جو مشہور ادیبوں کے ہیں جن میں تاریخی یا ادبی مواد کے ساتھ ساتھ ان کے کلام اور اشعار کا پتا چلتا ہے۔

۴- وہ تذکرہ جن میں صرف شعرا کے حالات و واقعات زندگی کا ذکر ہوتا ہے۔

اس کے علاوہ مفسروں، حدیث لکھنے والوں، خطاطوں، حکماء، فقہا اور اطبا وغیرہ کے تذکرے بھی بڑی اہمیت کے حامل ہوتے ہیں۔

ہندوستان میں فارسی تذکروں کا رواج بہت پرانا ہے اور یہاں دستیاب شدہ سب سے پہلا تذکرہ لباب الالباب محمد عوفی ہے جو ۶۱۸ھ-۱۲۲۱ء میں لکھا گیا۔ اس کے بعد تذکروں کی ایک خاصی تعداد ملتی ہے اور

---

* صدر، شعبۂ فارسی، دہلی یونیورسٹی، دہلی

یہ کہنا غلط نہ ہوگا کہ جہاں ہندستان میں فارسی فرہنگ نویسی، تاریخ نویسی میں ایران کے مقابلے زیادہ ترقی ہوئی اور یہاں ان اصناف میں کثیر تعداد میں کتابیں لکھی گئیں وہیں ہم فخریہ یہ بھی کہہ سکتے ہیں کہ فارسی تذکرہ نویسی میں بھی ہندستان ایران سے کہیں آگے ہے۔ اس صنف نے ترقی کی اور دھیرے دھیرے تذکروں کی تعداد میں اضافہ ہوتا گیا۔

آمدم برسر مطلب: مصحفی نام ہے اس اہم شخصیت کا جو درحقیقت ادبی دنیا کی آبرو اور ادبا و مصنفین کی توجہ کا مرکز اور ان کے لیے مشعل راہ ہے۔ انھوں نے اردو فارسی دونوں زبانوں میں اپنی یادگار تالیفات چھوڑی ہیں۔ اگرچہ ان کو اپنے طویل دورِ حیات میں فارغ البالی اور آسودہ حالی کے دن دیکھنے کم ہی نصیب ہوئے اس کے باوجود انھوں نے علمی و ادبی نقطۂ نظر سے ایک نہایت سرگرم و فعال زندگی گزاری۔ اس اہم شخصیت نے اپنی دوسری تصانیف کے ساتھ ساتھ شعرا کے تین تذکرے بھی تالیف کئے اور جس پر اپنی زندگی کے تقریباً بیالیس سال صرف کئے۔ ان میں عقد ثریا ان کا سب سے پہلا تذکرہ سمجھا جاتا ہے۔ بقول حنیف نقوی صاحب عقد ثریا نے اگرچہ کتابی صورت بہ ظاہر حال ۱۱۹۹ھ-۱۷۸۴-۱۷۸۵ء میں اختیار کی لیکن اس کا آغاز کم از کم اس سے پانچ سال قبل یعنی ۱۱۹۴ھ میں ہو چکا تھا۔ اور اس کے بعد بھی ۱۲۱۳ھ تک اس میں وقتاً فوقتاً اضافے ہوتے رہے۔ ممکن ہے کہ اس کے بعد بھی کچھ اضافے کئے گئے ہوں لیکن ان کا کوئی ثبوت اس کتاب سے حاصل نہیں ہوا۔[۱] یہ تذکرہ دہلی میں مرزا قتیل کے مشورہ پر فارسی میں لکھا گیا۔ اس میں ۱۴۷ فارسی شعراء کے حالات زندگی نہایت اختصار کے ساتھ درج ہیں جو ہندستان میں محمد شاہ (۱۱۳۱-۱۱۶۱ھ/ ۱۷۱۹-۱۷۴۸ء) سے شاہ عالم (۱۱۷۳-۱۲۲۱ھ/ ۱۷۵۹-۱۸۰۶ء) کے زمانے تک پھلے پھولے۔ اس طرح وہ خود کہتا ہے کہ اس نے اپنا دائرۂ کار 'تلاش اشعار و احوال سخن سنجان عہد فردوس آرام گاہ و معاصرین خویش عہد شاہ عالم بادشاہ[۲] تک محدود رکھا۔ اس طرح اس تذکرے میں قدما کے صرف وہی شعرا جگہ پا سکے جنھوں نے اپنی عمر کا آخری حصہ اس کے دورِ حکومت میں گزارا۔ اس میں چار طرح کے شعرا کا ذکر ہے:

۱- ایک وہ جو ایرانی تھے اور ہندوستان کا انھوں نے صرف نام سنا اور خود یہاں کبھی نہیں آئے جیسے اشرف صفاہانی: در صفاهان از برای آنکه عرب است مرزا اشرف عامری گفته می شود.[۳]

۲- دوسرے وہ شعرا جو ایرانی تھے، ہندوستان آئے اور یہیں رچ بس گئے جیسے:

صیاد صفاہانی: تازه از صفاهان به هند آمده، پدرش مرزا یعقوب شهدی لشکر نویس نادر شاه بود، مرد سپاهی است، گاه گاهی به مقتضای موزونی طبع خیال شعر می گوید[۴]

۳- تیسرے وہ شعرا جن کے اجداد ایرانی تھے۔ وہ ہندوستان آئے اور یہیں ان شعرا کی پیدائش ہوئی جیسے:
محتشم علی خان حشمت: ولد میر باقر، اصلش از سادات خوست و مولدش دهلی [5]

۴- چوتھے وہ شعرا جو ہندستان میں پیدا ہوئے، تمام عمر یہاں ہی گزاری اور خالص ہندستانی تھے جیسے:
شیخ فقیه الدین عزت: از شرفای پر گنۂ امیتهی [6]

اس تذکرہ کا قطعہ تاریخ اختتام خود مصحفی کا ہے، جس کا آخری مصرع:

از صنع دستکاری معمار طبع من	با صد هزار صورت رنگین و خوشنما
این روضۂ بهشت چون معمار ساخته	تاریخ یافت خامه 'زهی باغ با صفا'

(۱۱۹۹) [7]

مصحفی نے اس تذکرے کے دیباچے میں بھی اس کے اختتام کی طرف اشارہ کیا ہے:

"در یك هزار و نود و نه این تذکره عجیبه که گویافی الحقیقت بیاض است، مشتمل بر حقیقت احوال خورد و بزرگ از شعرا صورت اختتام پذیرفته" [8]

مصحفی تقریباً اسی زمانے میں اپنے دوسرے تذکرے ''تذکرۂ ہندی'' کا آغاز کر چکے تھے۔ لیکن ساتھ ہی وہ عقد ثریا میں بھی اضافہ و ترمیم کرتے رہے جیسے بدھا دھر (وڈیادھر) فصیح کا حال ''در یک ھزار و دو صد و دوازدہ ہجری یعنی ۱۲۱۲ھ میں اور کرپا دیال مضطر کا حال ''سنہ یک ھزار و دو صد و سیزدہ ھجری''، یعنی ۱۲۱۳ھ میں تذکرہ میں اضافہ کیا گیا۔

تذکرۂ ہندی میں ۱۸۸ شعرا کے حالات بیان ہوئے، اس میں آخر میں پانچ شاعرات کو بھی شامل کیا ہے۔ اگرچہ کہتے ہیں کہ اردو شعرا کا ہی تذکرہ ہے لیکن اس میں حالات فارسی میں اور اشعار اردو مثال کے لئے درج ہیں جب کہ بیشتر شعرا فارسی اور ریختہ دونوں زبانوں میں شعر کہتے تھے۔

ریختہ شاعری کی چند قسمیں ہوتی ہیں:

۱- شعر کا ایک مصرع فارسی اور ایک ہندی ہو جیسے امیر خسرو کے یہاں:

زر گر پسری چو ماه پاره	کچھ گھڑ یئے [9] سنواریئے پکارا
نقد دل من بگرفت و شکست	پھر کچھ نہ گھڑا [10] نہ کچھ سنوارا [11]

۲- ایک مصرع کا نصف حصہ فارسی اور دوسرا نصف ہندی جیسے میر معز فطرت کے یہاں:

از زلف سیاه توبه دل دھوم پڑی ہے	در خانہ [12] آئید، گھٹا جھوم پڑی ہے [13]

۳- حروف و فعل فارسی کا استعمال، یعنی الفاظ ایسے ہوں جو عجیب و غریب نہ معلوم ہوں۔

۴- صنف ایہام کا استعمال: متقدمین شعرا کے یہاں اس فن کا عام رواج تھا لیکن اس وقت تک اس

صنف کی طرف توجہ کم ہوگئی تھی۔ ایہام یعنی وہ الفاظ جو شعر میں استعمال کئے گئے ہوں ان کے دو معنی نکلتے ہوں ایک قریب اور ایک دور کے اور شاعر کا مقصد دور کے معنی کو بیان کرنا ہوتا ہے۔

۵- فارسی ترکیبات کا استعمال کیا جاتا ہے جیسے میر سجاد کے یہاں:

رہے معنی میں اس کے یوں ایہام — شعر گرد صف چشم میں وہ کہے
ہوئیں توام میان یک بادام[۱۴] — کر تو باور کہ جس طرح دو مغز

۶- انداز بیان میں صنعت تجنیس، تشبیہ، صفائی گفتگو، فصاحت، بلاغت، ادابندی، خیال وغیرہ کا خیال رکھا جاتا ہے اور اس سے وہ شخص ہی مستفیض ہوسکتا ہے جس کو ان تمام فنون پر دستگاہ ہو، اس کا سمجھنا ہر کس و ناکس کے بس کی بات نہیں ہوتی۔

یہ تذکرہ ۱۲۰۹ھ/۹۴-۱۷۹۵-۱۷ء میں مکمل ہوا۔ کتاب کے آخر میں خود کا ہی قطعہ تاریخ درج ہے:

چون ز انعام خدای کارساز — شد مرتب این کتاب دلپذیر
بسکہ در معنی نذیر خود نداشت — گفتہ شد تاریخ "جلد بی نظیر"
۱۲۰۹ھ

اس میں جن شعرا کے حالات بیان ہوئے ہیں ان کا تعلق محمد شاہ کے دور سے خود مصحفی کے زمانے تک ہے۔ ساتھ ہی کچھ ایسے شاعر بھی شامل تذکرہ ہیں جو محمد شاہ کے دور سے پہلے کے ہیں لیکن مصحفی نے زیادہ تر ان شاعروں کو مدنظر رکھا جو خود اس کے زمانے سے تعلق رکھتے ہیں اور بعض تو نہایت کم عمر ہیں۔ یہ تذکرہ میر مستحسن خلیق کے کہنے پر لکھا گیا۔ مولوی عبدالحق مرتب تذکرہ نے اپنے مقدمہ میں اس کی تعریف کی ہے اور مصحفی کے تینوں تذکروں میں اہم تذکرہ بتایا ہے اور دوسرے دونوں تذکروں کو اس کا ضمیمہ (Supplement) کہا ہے۔

ان کا تیسرا تذکرہ ''تذکرۂ ہندی گویان جس کا تاریخی نام ریاض الفصحا ہے جس میں ۳۲۵ ہم عصر اور ان سے پہلے کے اردو شعرا کے حالات فارسی میں بیان ہوئے ہیں۔ انھوں نے اپنے ایک عزیز شاگرد چنی لال حریف کی گزارش پر اپنے دونوں تذکروں کو update کرکے یہ شکل دی۔ اس میں نہ صرف یہ کہ پہلے دو تذکروں کے شعرا کے حالات کی تصحیح و اضافے ہیں بلکہ نئے شعرا کا بھی اضافہ کیا گیا ہے۔ یہ تذکرہ ۱۲۲۱ھ/ ۱۸۰۶-۱۸۰۷ء میں شروع ہوا۔ اس کے مقدمے میں حریف کا وہ قطعہ درج ہے جو اس نے سال شروع تذکرے کے ضمن میں کہا تھا:

صد شکر کہ این ذخیرۂ اهل سخن — شد انجمن سپہر آرا رشک افزا
از خانۂ فکر خود برآورد حریف — سال تاریخ او ریاض الفصحا[۱۵]

اس تذکرے کی تکمیل میں تقریباً پندرہ سال صرف ہوئے اور یہ ۱۲۳۶ھ/۱۸۲۰-۱۸۲۱ء میں مکمل ہوا۔ اس میں ان شعرا کا بھی حال بیان ہوا ہے جو ذولسانین تھے۔ مثالوں میں بعض شعرا کے فارسی کلام کو بھی نقل کیا ہے۔ وہ اس بات پر فخر کرتے ہیں کہ:

"در زبان اردوی ریختہ قریب صد کس امیر زادھا و غریب زادھا بہ حلقۂ شاگردی من آمدہ باشند و فصاحت و بلاغت را از من آموختہ" [16]

ان کے یہ تذکرے ان کو ہمعصر تذکرہ نگاروں میں ممتاز کرتے ہیں۔ ان کو پڑھ کر ان کی فارسی دانی پر بجا طور پر فخر کیا جا سکتا ہے۔ مصحفی کو خود بھی اپنی اس صلاحیت کا احساس تھا جس کا اعتراف کرتے ہوئے کہتے ہیں:

"در محاورہ فارسی، کتاب مفید الشعرا کہ تألیف کردہ ام از آن بر تو مرتبۂ فارسی دانی من روشن خواھد شد. اینھمہ شیرینی کہ دارم طفیل فارسی است. [17]

مصحفی کے شاگرد مرزا رمضان بیگ طپاں نے اس کی قطعۂ تاریخ اختتام کہی ہے:

طپان چون از پی تاریخ این جلد ‌ ‌ ‌ در معنی بہ سلک نظم سفتہ
نمودہ قطع پای ھند ناگہ ‌ ‌ ‌ طلسمات خیال ھند گفتہ [18]

۱۲۴۰-۴=۱۲۳۶

پای ھند کو قطع کرنا یعنی لفظ ھند میں آخری حرف دال ہے جس کے عدد چار ہوتے ہیں ان کو طلسمات خیال ھند گفتہ'' جس کے اعداد ۱۲۴۰ ہوتے ہیں ان میں سے نکال دینے سے ۱۲۳۶ ہوتے ہیں اور یہی سال اختتام ہے۔

ان کے یہ تذکرے صاف اور شستہ زبان میں ہیں۔ جملوں میں روانی، فصاحت و بلاغت ہے، ساتھ ہی کہیں کہیں جملے مرصع، مسجع اور فصیح بھی ہیں اور ان الفاظ اور جملوں سے بھی خالی نہیں ہیں جو زبان زد خاص و عام ہیں۔ سجع یعنی بات کو مقفی کہنا اور ہم آہنگ الفاظ جو ایک جملے کی عبارت کے آخر میں لائے جائیں، جیسے:

"در علم موسیقی و ستار زدن بود یگانۂ روزگار و در رعنائی و زیبایی جوانی بود باغ و بہار" [19]

"در ین پیری شخصی بود باغ و بہار و وجودی بود از بزرگان زمانہ یادگار" [20]

بعض جگہ ہم جنس حروف کا استعمال کیا گیا ہے جیسے:

"ورق مرقع تصویر نویسان را بر طاق گذاشتہ" [21]

اس جملے میں ورق، مرقع، تصویر اور طاق ہم جنس حروف ہیں۔

ان تذکروں کی زبان بعض جگہ پر تصنع اور مرصع ہے جیسے:

'رخش خیل در میدان وسعت می دواند'[۲۲]

"به کنج قناعت پا شکسته اوقات بسر می برد"[۲۳]

ان تذکروں میں صنعت ایہام بھی پائی جاتی ہے یعنی ایسے الفاظ کا استعمال جس کے دو معنی ہوں ایک نزدیک اور دوسرے دور کے، یعنی سننے اور پڑھنے والے کا ذہن نزدیک کے معنی اور بعد میں دور کے معنی کی طرف متوجہ ہو جو کہ کہنے والے کا مقصد ہو جیسے:

"پیمانۂ عمرش قریب به لبریز شدن بود"[۲۴]

"سر مباهات به چرخ برین سوده"[۲۵]

"در شعر پنجه به گذشتگان کرده"

ان تذکرہ میں کچھ محاورات ملتے ہیں جیسے: "پا بر بوریای درویشی گذاشته نهاده"[۲۶] قانع

"دندان تاسف به لب رسانیدن"[۲۷] متاسف ہونا

"غلغله در چار دانگ عالم انداخته"[۲۸] معروف

"پیر من کس است و اعتقاد من بس است"[۲۹]

کسی بات کو پوشیدہ طور پر بیان کرنا اور اس کے معنی صریحاً وہی نہ ہوں جو بظاہر معلوم ہوتے ہیں اس کو کنایہ کہتے ہیں: "رحل اقامت افگنده"[۳۰] (ٹھہرنا)

"دست از علائق دنیا افشانده"[۳۱] (گوشہ نشین)

رواج زمانہ کے مطابق عربی الفاظ و جملات کا استعمال اقتباس کو مکمل کرنے کے لئے کیا ہے یعنی بغیر کسی فاصلہ کے عربی الفاظ یا جملے لائے ہیں یعنی یہ کہا جا سکتا ہے کہ فارسی عبارت، ترکیب عربی کی پیروی میں ہے جیسے:

'کوس لمن الملکی درین فن کوفته'[۳۲] 'یوما فیوما'[۳۳] 'نور دیدۂ اولی الابصار'[۳۴]

کہیں کہیں تنوین کا استعمال ہے جیسے: تخمیناً، ظرافتاً، عجالتاً، تیمناً، وغیرہ

بات میں زور پیدا کرنے کے لئے الفاظ کی تکرار کا چلن آج کے دور میں فارسی میں کم ہے لیکن جس دور سے مصحفی کا تعلق ہے اس وقت اس طرح کا استعمال نظر آتا ہے۔ خود ان کے تذکروں میں بعض جگہ الفاظ کی تکرار دستیاب ہوتی ہے۔ جیسے: 'اکثر قطعه های خوب خوب و نامهای نغز نغز به سلك نظم کشیده'[۳۵]

'آخر آخر عنان شعر فارسی هم سر بی درد را در د آورده'[۳۶]، 'چون چون خار خار مشاعره را قدیم'[۳۷]

مصحفی نے شعرا کی وفات کی اطلاع کے لئے تقریباً ۴۳ مختلف النوع جملوں کا استعمال کیا جن میں سے چند ایک: 'از دست قطاع الطریق شربت شہادت چشید'[۳۸]، 'در مہجوریش شفا یافته و به شافی علی الاطلاق واصل گشته'[۳۹]، 'در عین جوانی مدقوق گشت'[۴۰]، 'ودیعت حیات سپرده زندگانی را جواب داد'[۴۱]

اسی طرح پیدائش کے لئے عام طور پر 'تولد یافت' لیکن 'قدم به عالم وجود گذاشته'[۴۲]، 'بطون قدم به بارگاه ظهور گذاشته'[۴۳]

فارسی میں ہندی الفاظ لائے ہیں: 'به پاسنگ او نمی رسد'[۴۴]، 'هنگامه ها و میله ها'[۴۵]، 'در لکن بال و پری می زنی ای پروانه'[۴۶]، 'متصل قدم شریف چوراهه می باشد'[۴۷]

بعض ایسے الفاظ کا استعمال جواب رائج نہیں ہیں بلکہ متروک ہو چکے ہیں:

'شعر را بطور معنی بندانه گفتن عادت خود ساخت'[۴۸]، 'شعر را معنی بندانه می گوئید'[۴۹]، 'آموخته کرد که ایشان درین فن'[۵۰]، 'شعر فارسی را به متانت و رزانت تمام می گوید'[۵۱]، 'دیوان ریخته اش شسته رُفته'[۵۲]، 'کلام شکسته و بسته'[۵۳]، 'التماس ایشان را پذیره کرد'[۵۴]، 'بر مکانش گزر افگنده بود'[۵۵]

املا کا طرز:

کبھی مذبور ذال اور کبھی مزبور ز سے لکھا ہے، شازده به جای شانزده، پزیره ز کے بجائے پذیره ذال سے، گزر بجای گذر، گزشته به جای گذشته اور کہیں ذال سے بھی گزر بجای گذر، پزیره به جای پذیره۔ نه باشد، نه آمده، نه نموده، نه کو فعل سے جدا لکھا جب کہ عصر جدید میں نہ کو فعل سے متصل کر کے لکھتے ہیں جیسے نباشد، نیامده، نموده وغیرہ

ان تذکروں کے مطالعے سے بعض نہایت اہم باتیں معلوم ہوتی ہیں جیسے ان میں بعض ایسے شعرا کے حالات درج ہیں جن سے ان کی سوانح اور شخصیات جواب تک پردۂ راز میں تھے لوگوں کے سامنے آئے۔

مصحفی کے اپنے قول کے مطابق ''عقد ثریا تذکرے کے ساتھ ساتھ ایک بیاض کی بھی حیثیت رکھتا ہے''[۵۶]۔ تذکرے اور بیاض میں اساسی فرق یہ ہے کہ تذکرے میں شعرا کے احوال و اشعار دونوں کو ایک جیسی اہمیت دی جاتی ہے جب کہ بیاض میں صرف پسندیدہ کلام کے انتخاب اور اس کی ترتیب سے کام رکھا جاتا ہے۔ اس میں زیادہ سے زیادہ شعر کے ساتھ شاعر کا تخلص یا شاعر کا نام، تخلص اور وطن کی وضاحت کر دی جاتی ہے۔

ان تذکروں میں شعرا کے حالات و اشعار جمع کرنے کے لیے انھوں نے کن کن ذرائع اور ماخذ و منابع سے کام لیا اس کی کوئی تفصیل تذکروں میں کہیں موجود نہیں لیکن Internal Source سے ہی ایسے حوالے

مل جاتے ہیں جن سے بعض منابع تک پہنچ ہو جاتی ہے۔ ان میں اشخاص بھی ہیں اور تالیفات بھی۔ اس طرح کہا جا سکتا ہے کہ تذکرے فارسی زبان میں ہیں لیکن تمام خوبیوں کے باوجود ان تذکروں کے مطالعے سے اندازہ ہوتا ہے کہ مصحفی ایک جانب دار تذکرہ نگار کے فرائض کو دیانت داری کے ساتھ نباہنے میں بعض جگہوں پر چوک گئے ہیں جیسے سودا کی فارسی دانی حتی اردو شاعری پر بھی عقد ثریا میں مذاق اڑایا ہے اور حد سے زیادہ مخالف نظر آتے ہیں جو صحیح نہیں ہے۔ سودا جیسے استاد شاعر کے کلام میں غلطیاں، سرقہ اور دوسری طرح کے الزامات عائد کیے ہیں۔

مصحفی کے یہی تذکرے ہیں جس نے ان کو ایک اچھے ادیب اور نقاد کی حیثیت سے روشناس کرایا۔ ان کے خیالات سادہ، زبان فصیح، روشن اور خوبصورت ہے۔ ان کے اپنے ہمعصروں اور شاگردوں کے بارے میں ان کے خیالات دلچسپ اور اہم ہیں۔ ان تذکروں کو مکمل کرنے میں جن تین تذکروں کا نام لیا وہ ہیں شعرای اردو میر حسن دوسرا زین الاخبار گردیزی اور تیسرا طبقات الشعرا قدرت اللہ شوق۔

مصحفی نے ان تذکروں میں جن شعرا کے بارے میں اطلاعات فراہم کی ہیں ان میں سے اکثر سے شخصی طور پر خود واقف تھا اور بہت سے اس کے شاگرد تھے جیسے:

امیر کے ترجمے میں ہے 'و فقیر حقیر مصحفی از حاضران مجلس او بود' [۵۷] یا 'در آن ایام فقیر در شاهجهان آباد طرح انداخته اول برای اصلاح شعر رجوع به فقیر آورده بود'

ایک اچھے محقق و تذکرہ نویس کی یہ خوبی ہوتی ہے کہ وہ سچ بولنے والا ہو اور مصحفی میں یہ خوبی موجود تھی۔ شعرا کے بارے میں اگر وہ کسی چیز سے واقف نہیں ہیں تو اس کو قبول کیا ہے۔ شعرا کی اصلیت اور حالات کو توڑ مروڑ کر بیان کرنے کی کوشش نہیں کی بلکہ جو کچھ معلوم ہو سکا نہایت سادگی سے بیان کر دیا اور ایک سچے ادیب ہونے کا ثبوت پیش کیا جیسے:

'مرزا باقر منیر' کم علمیش چنین است که هنوز املا درست نمی تواند نوشت' [۵۸]

اگر کسی کی شاعری ناپسند ہے تو اس کا بھی اعتراف کیا ہے: 'اکبر: فقیر اشعار ایهام را دوست نمی دارد' [۵۹]

اگر کسی نے ان پر احسان کیا تو اس کا بھی کھلے دل سے اعتراف کیا ہے:

'نواب شمس الدوله قدرت: برای پاس خاطر من قطعهٔ مختصر تهنیت عید نیز در آستین داشتم، آن را گرفته و / صنف امرا و غیرهم شگفته بدست شاهزاده دادند و مرا روبرو کردند' [۶۰]

شعرا کی کھلے دل سے تعریف کرتے: فاخر مکین کے لیے 'البته شخصی بزرگ و محقق است'' [۶۱]

مخلص کے لیے 'شعرهای رنگین و آب دار دارد' [۶۲]

میر کے لیے 'در فن ریختہ مرد صاحب کمال است کہ مثل او از خاک هند دیگری سر برنیاوردہ'[۶۳]

یہ ان تذکروں کی خوبی ہے کہ جب وہ شعرا کے بارے میں بیان کر رہا ہے تو ان کے ہمعصر ادبی مرتبہ یعنی Contemporary Literary Position پر بھی تبصرہ کیا ہے۔ اس نے شعرا سے اپنی ملاقات اور ان مشاعروں کے بارے مین جن میں خود اس نے بھی شرکت کی، بیان کیا ہے۔ شعرا کی تالیفات کے انتقادی appreciation بھی لکھے۔ مظہر جانجاناں کی عاشقانہ شاعری کی تعریف بھی کی، مرزا حسن کی مثنوی سحرالبیان کو 'ید بیضا نمودہ' کہا اور قطع نظر از بلاغت شاعری زبانش بسیار بامزہ شیرین و عالم پسند افتادہ لکھا ہے۔ اس کے یہ ریمارکس اور Comment بھی قابل تعریف ہیں۔

مصحفی قطعہ تاریخ بھی کہا کرتے تھے۔ انھوں نے کچھ شاعروں کے ضمن میں ان کے سال وفات کا قطعہ تاریخی کہا ہے۔ عقد ثریا میں مظہر جان کی تاریخ وفات:

پس از هر سرعتی سر ز جیب تامل　　　بر آوردہ گفت 'آہ مظہر کجایی'[۶۴]
۱۱۹۵ھ

حاتم کی تاریخ وفات:

سال تاریخ از خرد جستم　　　تا گہ این مصرعہ بگوشم خورد
کہ بگو مصحفی چو پرسیدت　　　'آہ صد حیف شاہ حاتم مرد'[۶۵]
۱۱۹۷ھ

مولوی عبدالحق مرتب تذکرہ مصحفی نے یہ Remarks لکھا ہے کہ یہ مصحفی ہی تھے جنہوں نے اپنے تذکرے میں دہلی مرتب لفظ ''اردو'' کا استعمال کیا ہے۔ اس سے پہلے زبان ریختہ کہا جاتا تھا۔ نثار کے ترجے میں ہے: ''ادای زبان اردو چنانچہ باید از زبان ندرت، بینش می شود[۶۶]

مصحفی کو اپنی لیاقت، قابلیت اور شہرت کا پورا احساس تھا وہ خود اپنی تعریف میں کہتے ہیں:

'سر احقر را از حضیض خاک بہ اوج افلاک رسانیدند'[۶۷]

'چون طنطنۂ فصاحت من از لکھنؤ بگوش مبارک ایشان رسید'[۶۸]

اگر چہ ان تذکروں میں تاریخ پیدائش کا شاذ و نادر ہی ذکر ہے، تاریخ وفات بھی کم ہی دی گئی ہے، ساتھ ہی حالات بھی نہایت اختصار کے ساتھ بیان ہوئے ہیں۔ بعض شاعروں کے صرف نام دینے پر ہی اکتفا کیا ہے لیکن ان سب کے باوجود ان میں جو خوبیاں ہیں ان سے چشم پوشی نہیں کی جا سکتی، ان کو نظر انداز نہیں کیا جا سکتا، بہر حال ان کا شمار اچھے اور بلند مرتبت تذکروں میں کیا جانا چاہئے۔

حواشی:

۱- شیخ غلام ہمدانی مصحفی تحقیقی وتنقیدی جائزے، غالب انسٹیٹیوٹ نئی دہلی، ۲۰۰۵ء، ص ۹۷

۲- ایضاً

۳- عقد ثریا (تذکرہ فارسی گویان)، غلام ہمدانی مصحفی، مرتبہ مولوی عبدالحق، انجمن ترقی اردو، اورنگ آباد، دکن، جامع برقی پریس، دہلی، ۱۹۳۴، ص ۱۲

۴- ایضاً ص ۳۴

۵- ایضاً ص ۲۶

۶- ایضاً ص ۳۷

۷- ایضاً ص ۴۲

۸- ایضاً ص ۳

۹- آج کی زبان میں گڑھے یعنی بنائیے

۱۰- گڑھا یعنی بنایا

۱۱- مخزن نکات، قایم چاند پوری، بہ تصحیح اقتدا حسین، مجلس ترقی ادب، لاہور، پاکستان، ۱۹۶۶، ص ۲، نکات الشعرا، میر تقی میر، مرتبہ محمود الٰہی، اردو اکادمی لکھنؤ اتر پردیش، ۱۹۸۴، ص ۲۴

۱۲- مخزن ص ۱۲

۱۳- نکات، ص ۲۶

۱۴- مخزن ص ۲۸

۱۵- ریاض الفصحا (تذکرہ ہندی گویان)، غلام ہمدانی مصحفی، مرتبہ مولوی عبدالحق، انجمن ترقی اردو، اورنگ آباد، دکن، جامع برقی پریس دہلی ۱۹۳۴ ص ۳

۱۶- ایضاً ص ۲۸۸

۱۷- ایضاً

۱۸- ایضاً

۱۹- تذکرہ ہندی ص ۱۱۳-۱۱۴

۲۰- عقد ثریا، ص ۲۷

۱۲- ریاض ص، ۲۵۰

۲۲- تذکرۂ ہندی، ۱۵

۲۳- ایضاً ص۴۳

۲۴- عقدِ ثریا ص ۸

۲۵- ریاض، ص ۵۸

۲۶- عقدِ ثریا، ص ۲۷

۲۷- ایضاً ص ۵۶

۲۲۸- تذکرۂ ہندی ص ۵

۲۹- ایضاً ص ۲۲۷، ریاض ص ۹۶

۳۰- عقدِ ثریا ص ۲۷

۳۱- ایضاً ص۳

۳۲- ایضاً ص۱۶

۳۳- ایضاً ص ۴۶

۳۴- مقدمہ ریاض ص ۳

۳۵- تذکرۂ ہندی ص ۱۰۱

۳۶- عقدِ ثریا ص ۳۳

۳۷- ریاض ص ۲۵۰

۳۸- تذکرۂ ہندی ص ۳۵، عقدِ ثریا ص ۳۵

۳۹- ایضاً ص۹۳

۴۰- ایضاً ص۴۲

۴۱- ایضاً ص۱۰۴

۴۲- ایضاً ص ۳۶-۴۰۳ ایضاً ص۴۲

۴۳- ایضاً ص ۷

۴۴- ریاض، ص ۲۸۶

۴۵- تذکرۂ ہندی، ص ۲۲۹

۴۶- ایضاً ص ۲۸۸

۴۷- تذکرۂ ہندی ص ۸۸

۴۸- ریاض ص ۱۴۶

۴۹- ایضاً ص۴۲

۵۰- ایضاً ص۹

۵۱- ایضاً ص۲۱۴

۵۲- تذکرۂ ہندی ص۵۷

۵۳- ایضاً ص۲۷۹، ریاض، ص۱۱۶

۵۴- ریاض ص۲

۵۵- تذکرۂ ہندی ص۵۷

۵۶- درذکر قائم عقد ثریا ص۴۶

۵۷- تذکرہ ہندی ص۱۱۸

۵۸- ایضاً ص۵۲

۵۹- ایضاً ص۲۳

۶۰- ایضاً ص۱۸۸

۶۱- عقد ثریا ص۵۳

۶۲- ایضاً

۶۳- ایضاً ص

۶۴- ایضاً ص۵۶

۶۵- ایضاً ص۲۴

۶۶- تذکرۂ ہندی ص۲۵۵

۶۷- ایضاً ص۲۲۱

۶۸- ریاض ص۳۳۹

☆☆☆

تذکرہ نویسی شیخ محمد علی حزین

پروفیسر شمیم اختر*

شیخ علی حزین عام طور پر ایک شاعر کی حیثیت سے معروف ہیں۔ کم ہی لوگ اس بات سے واقفیت رکھتے ہیں کہ حزین ذولسانین تھے اور انہوں نے فارسی اور عربی دونوں زبانوں میں مختلف عنوانات کے تحت رسالے اور کتابیں بطور یادگار چھوڑی ہیں، جن کی ایک طویل فہرست ہے اور مختلف کتابخانوں میں بعض رسالے اور کتابیں موجود ہیں۔ شیخ حزین کی نثری تصانیف کی تعداد میں اختلاف پایا جاتا ہے۔ مولانا محمد حسین نے 'نگارستان فارس' میں اس کی تعداد ۱۲۷ لکھی ہے[1]۔ مولانا الحاج مرتضی حسین نے اپنی کتاب 'مطلع الانوار' مطبع خراسان اسلامک ریسرچ سنٹر مطبوعہ ۱۹۸۱ء میں حزین کے رسائل اور کتابوں کی تعداد میں ایک طویل فہرست مولوی محمد علی کشمیری کی کتاب 'نجوم السماء فی تراجم علماء' سے نقل کی ہے۔ مگر سید علی رضا نقوی کے مطابق مذکورہ فہرست بھی مکمل نہیں ہے۔[2] جب کہ مطلع الانوار میں درج رسالوں اور کتابوں کی کل تعداد تقریباً ۲۴۳ ہیں جن میں فارسی کتب و رسائل کی تعداد تقریباً ۱۵۹ ہے، باقی عربی زبان میں ہے۔

ایران میں صفویوں کا دور حکومت عام طور پر علم و ادب کے لحاظ سے انحطاط کا زمانہ سمجھا جاتا ہے لیکن حقیقت یہ ہے کہ شاعری کے علاوہ اس دور کا نثری سرمایہ بھی قابل رشک ہے۔ صفوی دور حکومت میں بھی فاضلان علم و ادب نے حسب حال سیاست، تاریخ اور سماجی مطالب نیز حکمت، ریاضیات، فقہ نجوم، تفسیر، کلام، جغرافیہ اور تصوف وغیرہ مضامین پر اہم کتابیں لکھی ہیں۔ شیخ علی حزین کا یہ امتیاز ہے کہ ان تمام موضوعات کے علاوہ علم طب، علم حیوانات، ریاضیات، علم جفر اور رمل پر رسالے اور کتابیں لکھی ہیں جن کی تقسیم و ترتیب بلحاظ موضوع ''دیوان حزین لاھیجی'' مطبوعہ بیژن ترقی' کتاب فروشی خیام مطبوعہ ۱۳۵۰ش میں شامل ہے۔ ان تمام تصنیفات میں اہم ترین کتابیں حزین کے تذکرے ہیں۔

شیخ علی حزین کے تین تذکروں کا ذکر پایا جاتا ہے جن کے نام ہیں 'سفینۂ علی حزین'، تذکرۃ الاحوال یا سفرنامۂ علی حزین اور تذکرۃ المعاصرین۔ سفینۂ علی حزین جامعہ عثمانیہ حیدرآباد دکن سے ۱۹۳۰ء میں شائع ہوا۔

---

*شعبۂ فارسی، بنارس ہندو یونیورسٹی، وارانسی

سفینہ علی حزین میں مہاراجہ کشن پرساد مدار المہام سابق ریاست حیدر آباد کا مقدمہ بھی شامل ہے۔ اس اہم تذکرے کا ذکر کسی تذکرہ نگار نے نہیں کیا۔ حتی کہ ڈاکٹر علی رضا نقوی نے اپنی گران قدر کتاب تذکرہ نویسی در ہندو پاکستان میں بھی اس تذکرہ کے سال تالیف کا ذکر نہیں کیا۔

تذکرۂ مذکور کی ضخامت ۲۰۲ صفحات پر مشتمل ہے۔ یہ سفینہ ۱۰۷ شاعروں کے ذکر میں بترتیب حروف تہجی تحریر کیا گیا ہے۔ تذکرہ اہلی شیرازی کے ذکر خیر سے شروع ہو کر ضمیری اصفہانی پر تمام ہوتا ہے۔ حزین نے مذکورہ تذکرہ میں باستثنای چند مثلاً سام مرزا، بابا فغانی، ملا حیرتی، اور کمال الدین ضمیر اصفہانی و ابراہیم مرزا کے، بیشتر شعرا کے حالات میں حزین نے ایک دو جملے سے زیادہ نہیں لکھا، نیز بعض شعراء کے نام کے بعد ان کے چند اشعار درج کر دئے ہیں حتی کہ بعض شاعروں کے نام درج کر دینے پر ہی اکتفا کیا ہے۔ گمان غالب یہ ہے کہ حزین کو نہ تو ان کے تفصیلی حالات معلوم ہو سکے تھے اور نہ ہی ان کا کلام دستیاب ہو سکا تھا۔ جن شعرا کا کلام حزین کے پیش نظر تھا اس پر تبصرہ بھی کیا ہے۔ مگر حزین کا یہ بھی ایک اہم کارنامہ ہے کہ انھوں نے اپنے قارئین تک ان کے نام پہنچائے۔

حزین کا ایک دوسرا تذکرہ ''تذکرۃ المعاصرین'' ہے، اس تذکرے میں تقریباً ایک سو پانچ شاعروں کا ذکر موجود ہے۔ یہ حزین کا ایک گراں قدر کارنامہ ہے۔ حزین نے اس تذکرہ میں فقط شعرا کا ہی ذکر نہیں کیا ہے بلکہ اس دور کے تمام علماء وفضلاء، وصاحبان علم وفن جو شاعری میں بھی قدرت کاملہ رکھتے تھے، کا ذکر ہے۔ اس تذکرے میں شامل تمام صاحبان قلم اثناعشری شیعہ تھے نیز یہ کہ یہ تمام اشخاص حزین کے ہم عصر تھے یا دور صفوی کے اخیر میں باحیات تھے۔

حزین نے تذکرۃ المعاصرین ۱۱۶۵ھ میں بنارس میں لکھا۔ یہ ان کا کمال ہے کہ اپنے قوی حافظہ کو بروئے کار لاتے ہوئے حزین نے ان تمام اشخاص کا ذکر کیا ہے۔ ظاہر ہے کہ ایسی صورت میں شعرا کے اشعار کی تعداد کہیں پر کم اور کہیں پر زیادہ ہے بلکہ یہ کہنا مناسب ہے کہ حزین کے قوی حافظہ میں جو محفوظ تھا حزین نے انھیں اس تذکرے میں قلم بند کیا ہے۔

حزین نے تذکرۂ مذکور کو دو حصوں میں تقسیم کیا ہے۔ حصۂ اول 'فرقۂ اولیٰ' اور حصہ دوم 'فرقۂ ثانی' کے نام سے لکھا گیا ہے۔ فرقۂ اولی میں شامل اہل کمال میں ان لوگوں کے احوال وآثار تحریر کئے گئے ہیں جنھیں شعر و سخن سے رغبت تھی۔ فرقۂ اولیٰ بیس صاحبان علم وفن کے ذکر پر مشتمل ہے۔ تذکرے کا یہ حصہ صدر الدین سید علی خان بن سید نظام الدین احمد الحسینی سے شروع ہو کر صدر الدین جیلانی پر ختم ہوتا ہے۔ حزین کو عربی زبان میں بھی مہارت حاصل تھی، نہ صرف نثر میں انہیں قدرت حاصل تھی بلکہ عربی شاعری میں بھی کامل دستگاہ رکھتے تھے اور شعر بھی کہتے تھے۔ عربی شاعری سے رغبت ان کی طبیعت میں تھی لہذا حزین نے احوال کے ساتھ چند عربی اشعار بھی درج کئے ہیں۔

''فرقۂ ثانیہ'' شروع ہوتا ہے حزین کے معاصر شعراء پر جن میں اکثر ان کے دوست اور آشنا بھی۔ یہ حصہ مرزا طاہر سے شروع ہو کر میرزا محمد شیرازی پر اختتام پذیر ہوتا ہے۔ اس فرقہ میں شامل شعراء کی تعداد پچھتر ہے۔

ڈاکٹر سید علی رضا نقوی نے تذکرۃ المعاصرین پر نہایت مبسوط اور پر مغز تبصرہ کرتے ہوئے اس کی تمام تر خامیوں اور خوبیوں کو نمایاں کیا ہے۔ جس میں اہم بات یہ ہے کہ اگرچہ جن علماء و فضلاء کا ذکر حزین نے اپنے اس تذکرے میں کیا ہے وہ عموماً کوئی شرف نہیں رکھتے تاہم ان کے سلسلے میں معلومات کا واحد ذریعہ یہی تذکرہ ہے۔ دوسری اہمیت یہ ہے کہ چونکہ حزین نے بیشتر ان اشخاص کا ذکر کیا ہے جن سے ان کی ملاقات تھی لہٰذا واقعات اور احوال قابل اعتبار ہیں۔ چونکہ یہ تذکرہ ۹ دن کی قلیل مدت میں فقط یادداشت پر اکتفا کر کے لکھا گیا ہے لہٰذا بعض خامیاں راہ پا گئی ہیں۔

حزین کی دیگر تصانیف میں ان کی خود نوشت سوانح حیات ہے جسے ہم 'تذکرۃ الاحوال' یا سفرنامہ حزین لاہیجی کے نام سے جانتے ہیں۔ حزین نے تذکرۃ الاحوال ایران سے ہجرت کے ۸ ر سال بعد ۱۱۵۴ھ میں دو یا تین روز کے اندر دہلی میں لکھا۔ حزین کے تمام تذکرہ نگاروں نے ایران سے دہلی تک کے حالات کے لئے حزین کی اسی خود نوشت سے استفادہ کیا ہے۔ لائق ذکر یہ ہے کہ حزین جیسا با کمال اور صاحب علم و فضل شخص، جس نے صفوی دور حکومت کے عروج و زوال کو اپنی چشم عبرت بین سے دیکھا اور آخر دور حکومت کے احوال پر اختلال و اضطراب میں اپنی زندگی کا ایک طویل حصہ نہ صرف بسر کیا بلکہ اپنی علم و فن کی تشنگی فرو کرنے میں عہد طفلی سے آخر عمر تک ایران کے مختلف شہروں کی راہ پیمائی کی۔ جہاں کہیں گئے اس شہر میں موجود علماء و فضلا کی صحبت با برکت سے استفادہ کیا اور فیض یاب ہوئے۔ نیز زمانہ گذشتہ کے فاضلان ادب و فن کی تصنیفات و تالیفات سے بھی استفادہ کیا۔ کبھی ان کا تتبع کیا اور کبھی ناقدانہ تبصرے کئے مگر تا مدت دراز ایران نے ایسی عبقری شخصیت کی وہ قدر نہیں کی جس کے وہ مستحق تھے۔ اور اگر اہل ایران نے ان کی قدر دانی بھی کی تو فقط ایک شاعر کی حیثیت سے۔ موصوف کی نثر نگاری خواہ عربی زبان سے تعلق رکھتی ہو یا فارسی زبان سے ایرانیوں نے اس کی وقعت اور اہمیت کو نہیں پہچانا۔

اہل ہند کی ادب نوازی اور صاحبان علم و فضل کی عزت افزائی اور قدر دانی ہندوستانی عوام و خواص کی ضمیر میں موجود ہونے کے سبب حزین جب ہندوستان آئے تو شاعری میں برجستگی کے علاوہ ان کی نثر نویسی کی بھی حد درجہ پذیرائی کی جس کا مدلل ثبوت حزین کا دیوان بشمول تذکرۃ الاحوال کی اشاعت اور قبولیت ہے۔ ۱۸۵۱ء میں یہ تذکرۃ الاحوال حزین کے دیوان کے ساتھ بنارس میں چھپ کر شائع ہوا۔ ۱۲۹۳ھ میں لکھنؤ اور پھر کانپور سے شائع ہوا۔ ۱۹۳۰ء میں حیدر آباد دکن میں بنام سفینۂ حزین شائع ہوا۔ حزین کی یہ سوانح حیات فقط ان کی پیدائش تعلیم و تربیت و خاندانی حالات پر ہی مشتمل نہیں ہے بلکہ اس کی اہمیت ایران کے تاریخی، سیاسی،

سماجی حالات میں تحقیق کے لئے بھی ہے۔ لہٰذا اس کا ترجمہ ۱۸۳۱ء میں پہلی بار لندن سے شائع ہوا اور پھر ایف۔ جی بلفور نے اس کا ترجمہ کیا جو ۱۹۰۱ء میں ممبئی سے شایع ہوا۔ دوسری مرتبہ ۱۹۱۱ء ممبئی سے ہی شایع ہوا۔ ۱۳۵۰ش میں ایران کے ''بیژن ترقی کتاب فروشی خیام سے بنام ''دیوان حزین لاہیجی بطور ضمیمہ شرح احوال و تاریخ زمان وی'' شائع ہو کر منظر عام پر آیا۔ حزین نے تذکرۃ الاحوال کو ۴۸ عنوانات کے تحت لکھا ہے۔

تذکرۃ الاحوال کے آغاز میں حزین نے اپنے آبا و اجداد کا اور بالخصوص اپنے والد اور چچا کا ذکر کیا ہے۔ علاوہ بر این اپنی ولادت، توطن، تعلیم و تربیت، سیر و سیاحت، فاضلان وقت سے ملاقات، ایران پر افغانی حملہ، اصفہان کا محاصرہ اور صفوی تاجدار شاہ حسین صفوی کی دفاعی حملہ پر آمادگی کی ناکام کوشش اور شاہ مذکور کی خود سپردگی، میر محمود کی تاجپوشی، مناسک حج کی ادائیگی، ترکوں کے ساتھ جنگ و جلوس، شاہ طہماسپ ثانی اور اس کے ساتھ خود کے تعلقات، شاہ طہماسپ کی فوج میں شمولیت، ایران کی زبوں حالی، ایرانی عوام کی حمایت، اپنی صحت کی خرابی، صفوی شاہزادوں کا قتل، ترک وطن، دہلی میں قیام، پھر نادر شاہ کا ہندوستان پر حملہ اور دہلی کی تباہی وغیرہ کا ذکر کیا ہے۔ مذکورہ تمام حالات کے مدنظر تذکرے کی تاریخی اہمیت مسلم ہے۔ نیز یہ کہ یہ تمام حالات ایک راوی کے چشم دید احوال ہیں جو ای۔ جی براؤن کی نظر میں کم اور کروسینسکی یا دیگر یوروپی مؤرخین کی تحریر میں زیادہ مؤثر نظر آتی ہیں۔ تذکرۃ الاحوال میں بیان شدہ حالات یوروپی مؤرخین کی نگاہ میں کچھ بھی ہوں، تمام احوال و کوائف ایک محبّ وطن کے مشاہدات بچشم عبرتناک ہیں، جو کسی اور مصور کی تصویر میں مشکل سے نظر آسکتی ہے۔

تذکرۃ الاحوال کی تاریخی اہمیت کے علاوہ زبردست علمی اہمیت بھی ہے۔ حزین کی یہ سوانح عمری در حقیقت ان کا سفرنامہ ہے۔ حزین نے اپنے بچپن سے لے کر جب تک ایران میں رہے متعدد سفر کئے اور ان کا علمی ذوق اور متجسس طبیعت ہمیشہ علم و ادب کے نئے نئے گوشوں کی تحقیق و تلاش میں رہا۔ عہد طفلی سے ہی ایران میں جہاں کہیں بھی گئے وہاں کے صاحبان علم و ادب سے ملے اور ان سے استفادہ کیا۔ چنانچہ ان کے اس تذکرہ میں تقریباً ۲۰۶ اشخاص کا ذکر ہے جن سے حزین کی ملاقات ہوئی۔ حزین نے اپنے تذکرہ میں اپنے والد اور چچا کے علمی کمال اور ان کے علمی و ادبی شغف کا تفصیلی جائزہ لیا ہے۔

حزین کے بچپن کا زمانہ جب تک اصفہان میں ان کے والد کے ساتھ گذرا انھوں نے اصفہان میں موجود علماء و فضلاء سے استفادہ کیا جس میں بیشتر ان کے والد کے دوست و آشنا تھے۔ ان سبھی کا تذکرہ حزین نے اپنے تذکرۃ الاحوال میں کیا ہے۔ ان کی تعداد تقریباً ۲۷ رہے۔ جو شیخ علی بن عطاء اللہ سے شروع ہو کر حکیم شفائی پر ختم ہوتا ہے۔ حکیم شفائی کی ایک مثنوی کے ۱۴ را اشعار بھی شامل ہیں۔

حزین کا ابھی بچپن کا زمانہ ہی تھا کہ ان کو اپنے والد کے ساتھ گیلان کا سفر کرنا پڑا۔ حزین نے دوران

سفر اپنے والد سے تو استفادہ کیا ہی مگر راستے میں جن لوگوں سے ان کی ملاقات ہوئی ان سے بھی فیض حاصل کیا۔ ایسے لوگوں کی تعداد جن سے انھوں نے فیض حاصل کیا تقریباً ۴ر ہے۔

حزین اپنے والد کے ہمراہ اصفہان واپسی کے بعد جن علماء شعراء سے ملاقات کی اور ان کی فیض صحبت سے فیض یاب ہوئے ان کی تعداد چھ کے قریب بتائی ہے۔ حزین چونکہ ایک جویائے علم تھے نیز عصبیت ان کی طبیعت میں نہ تھی لہٰذا انھوں نے یہود و نصاریٰ کے عالموں سے مل کر ان کے مذہب کی جانکاری لی اور ان کے عقائد کو سمجھا جن میں خلیفہ وآوانوس اور میر شعیب شامل ہیں۔ تذکرہ کی اہمیت کا اندازہ اس بات سے بھی ہوتا ہے کہ ان مذہبی رہنماؤں کے بارے میں کسی دیگر تذکرے یا کتاب میں بھی معلومات حاصل نہیں ہوتی۔

حزین جب شیراز گئے تو وہاں پر موجود تقریباً ۸ر فاضلان ادب کا ذکر کیا ہے۔ اگر چہ شیراز میں علماء و فضلا کی تعداد اور بھی تھی جن سے شیخ علی حزین نے ملاقات کی مگر بسبب طوالت ان کا ذکر نہیں کیا اور لکھا کہ:

> "و در دارالعلم شیراز بسیاری از مستعدان و اهل عرفان با من معاشر بودند که ذکر ایشان موجب اطناب عظیم است۔"[۳]

حزین نے شیراز میں جمال الدین عبدالرزاق اصفہانی اور ان کے بیٹے کمال الدین اسماعیل کے کلام کے محاکمہ میں ۲۹ر اشعار پر مشتمل ایک مثنوی لکھ کر بطور جواب بھیجا۔ حزین نے اپنے تذکرے میں ان اشعار کو نقل کیا ہے۔

حزین شیراز سے بیضا گئے۔ دراثنائے سفر تین افاضل روزگار کا ذکر کیا ہے جن میں ایک مجوسی عالم 'دستور' کا بھی ذکر کیا ہے۔ حزین بیضا سے اردکان گئے اور وہاں پر موجود مولانا عبدالکریم اردکانی اور میر عبدالنبی اصفہانی سے بھی ملاقات کی۔ حزین کو قدرت نے سامان اسباب سفر میں بڑا سبب ملاقات فاضلان و کاملان روزگار بھی عطا کیا تھا۔ لہٰذا اگر چہ حزین کے اسفار کے اسباب خوش کن نہ تھے تاہم "تقریب کچھ تو بہر ملاقات چاہئے" کی مصداق ثابت ہوئے۔ وہ شیراز سے کازرون گئے وہاں پر موجود تین ادب نوازوں کا ذکر کیا ہے۔

حزین گازرون سے شولستان اور جہرم گئے اور وہاں موجود تقریباً آٹھ صاحبان علم وفن کا ذکر کیا ہے اور پھر یزد پہنچے وہاں پر ان کی ملاقات ایک "مجوسی منجم سے ہوئی جس کا نام رستم تھا۔ بعض علماء کے ذکر میں حزین نے نہ صرف طوالت بلکہ مبالغہ سے بھی کام لیا ہے۔

یزد سے حزین نے خرم آباد کا سفر کیا اور وہاں کے ۳ر عالموں کا ذکر کیا ہے۔ راہ پیمائی اور سرگذشتگی حزین کی قسمت بن چکی تھی لہٰذا سرزمین ایران میں سکون محال تھا۔ وہ خرم آباد کے بعد پھر اصفہان گئے وہاں اس وقت بھی علماء و فضلا کی تعداد کم نہ تھی لہٰذا اصفہان میں موجود تقریباً ۱۱ر ایسے اشخاص سے ملاقات ہوئی جنھیں دیگر علوم کے ساتھ شاعری سے بھی شغف تھا۔ حزین کو اصفہان کے حالات نے پھر سفر پر مجبور کر دیا اور وہ وہاں سے

خرم آباد چلے گئے جہاں انھوں نے تقریباً ۴ رگران قدر اشخاص سے ملاقات کی اور اپنے تذکرۃ الاحوال میں ذکر بھی کیا ہے۔

خرم آباد سے حزین ہمدان گئے، ہمدان سے دزفول، دزفول سے حویزہ، یمن کوہ الوند اور نجف اشرف کا سفر کیا۔ اس دوران حزین سے تقریباً ۲۰ رصاحبان قلم سے ملاقات ہوئی جن کا ذکر حزین نے اپنی سوانح حیات میں کیا ہے۔ نجف اشرف کے بعد حزین نے مشہد مقدس کا سفر کیا۔ اس عرصہ میں ۶ رقابل ذکر فاضلان روزگار سے حزین نے ملاقات کی جن کا ذکر شیخ علی حزین نے اپنے تذکرۃ الاحوال میں کیا ہے۔

ان میں قابل ذکر یہ ہے کہ تذکرۃ الاحوال میں حزین نے جن ۲۰۱ رشعراء وعلماء کا ذکر کیا ہے ان میں تقریباً ۳۰ کاملان علم کا ذکر حزین کے تذکرے تذکرۃ المعاصرین میں بھی موجود ہے۔

قابل توجہ یہ ہے کہ حزین نے تذکرۃ المعاصرین دوران قیام بنارس لکھا اور تذکرۃ الاحوال انھوں نے ایران سے دہلی آنے کے تقریباً ۸ رسال بعد تحریر کیا۔ مگر اس طویل عرصۂ قیام ھند کے دوران حزین کو ہندوستان میں ایک بھی صاحب نظر شخص نظر نہیں آیا جس کا ذکر اگر تذکرۃ الاحوال میں نہیں تو تذکرۃ المعاصرین میں ہی کرتے۔ بہر صورت ممکن ہے حزین کا ارادہ فقط اہل ایران میں موجود افاضل روزگار اور شاعروں کے ذکر کا رہا ہو۔ مگر حزین نے اپنے دیوان میں اور تذکرے میں اہل ہند کی ہجو کی ہے۔ یہ اس کی دلیل ہے کہ حزین نے ایک عنوان ''ذکری چند متعلق بہ احوال ہندوستان'' قایم کر کے ہند اور اہل ہند کی ہجو کرتے ہوئے احسان فراموشی کا الزام بھی دے دیا۔ حتیٰ کہ یہ الزام فقط اولاد بابر تک ہی قائم نہیں رکھا بلکہ اس ملک پر اور اس کے باشندوں نیز سرزمین ہند اور اس کی آب وہوا پر بھی رکھا۔ کہتے ہیں کہ:

> ''واین عادت در طباع سلسله بابریه استقرار یافته همانا رسوخ این شیوه از تاثیرات و آب و هوای هند چه ظاهر است که خلق این دیار با کسی بی غرض آشنا نیستند و از باستان نامه هویدا است که قبل از اسلام نیز رایان و فرمان روایان این دیار بهمین طبیعت بوده اند۔''[۴۴]

باوجود ان تمام خوبیوں اور خامیوں کے حزین کی طرز تحریر کی سلاست، روانی، شستگی وغیرہ کا اعتراف کئے بغیر نہیں رہ سکتے۔ حزین کے قلم کی یہ خوبی تھی کہ جس عنوان پر قلم اٹھاتے تھے اس سے قبل اس موضوع سے متعلق مطالعہ کرتے اور سمجھتے تھے۔ اور حسب موضوع طرز تحریر بھی وہی ہوا کرتا تھا۔ چنانچہ تذکرۃ الاحوال کی زبان بھی نہایت سلیس اور سادہ ہے۔ ابتدا حسب معمول بزبان عربی اور حمد وثنا سے ہوتی ہے۔ جہاں کہیں عربی جملے اور محاورات کا استعمال کیا ہے طرز تحریر میں اور زیادہ دلکشی پیدا ہوجاتی ہے۔ سنوات کے ذکر میں حزین نے

زبان عربی کا بالالتزام اہتمام کیا۔ حزین کا دور فارسی نثر میں تصنع اور پیچیدگی کا دور تھا تاہم تحریر میں سلاست و روانی قابل ستایش ہے بلکہ اس دور کی نثر کا بہترین نمونہ ہے، ملک الشعرا بہار اس ضمن میں رقم طراز ہیں:

"از لحاظ سادگی و روانی و خوش اسلوبی قابل توجہ و شایان تمجید است"[۵]

حزین زودنویس تو تھے ہی۔ انھوں نے تذکرۃ الاحوال ۲ رشب میں اور تذکرۃ المعاصرین ۹ روز میں لکھ کر مکمل کیا مگر سادگی اور روانی اپنی جگہ برقرار رہی نیز فصاحت و بلاغت کا دامن ہاتھ سے نہیں چھوڑا۔ ڈاکٹر سید علی رضا نقوی لکھتے ہیں کہ:

"مؤلف (شیخ علی حزین) بزبان عربی نیز تسلط و تبحر تمامی داشته، چون خودش آخوند و آخوند زاده بلکه از خانواده آخوند ها تعلق داشت طبق رسم آن زمان در موقع تحریر کلمات عربی را زیاده بکار برده است. چون در زمان آن این نشانه و علامت علم و فضل نویسنده محبوب شده است چنانکه امروز هم بعضی همین عقیده دارند"[۶]

تذکرہ میں اشخاص کے نام سے قبل القاب و آداب اور نام کے بعد رعایتی کلمے عموماً عربی میں تحریر کئے ہیں۔ راقمہ الحروف کو اس حقیقت کے اعتراف میں کوئی جھجک نہیں کہ ان کے تذکرے تحقیقی مطالب میں نہایت وقیع اور گراں قدر ہیں۔

حواشی:

۱- نگارستان فارس، مولانا محمد حسین آزاد، مطبوعہ ۱۹۲۳ء، ص ۲۱۸
۲- تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، ڈاکٹر سید علی رضا نقوی، ص ۳۶۴
۳- سفرنامۂ علی حزین، چاپ ایران، ص ۲۷
۴- سفرنامہ حزین، چاپ تہران، ص ۹۵-۹۶
۵- سبک شناسی، ملک الشعرا بہار، ص ۳۰۴
۶- تذکرہ نویسی فارسی در ہند و پاکستان، ڈاکٹر سید علی رضا نقوی، ص ۳۷۶

☆☆☆

تاریخ گوئی در تذکرہ نویسی

پروفیسر عراق رضا زیدی*

فارسی زبان وادب اوراس کے معماران کی شہرت اوران کے ناموں اور کارناموں کو دائمی بنانے کا سہرا تذکرہ نویسوں کے سر ہے۔ گوکہ تذکرہ نویسی کا چلن ۶۱۸ ھ میں محمد عوفی کے تذکرے 'لباب الالباب' کے ذریعے شروع ہوتا ہے، دور حاضر تک سیکڑوں تذکرے، ہزاروں شاعروں کی زندگی کا سبب بن چکے ہیں۔ ان میں سے کتنے ہی اشاعت کی منزلیں طے کر چکے ہیں۔ اور نہ جانے کتنے مخطوطات کی شکل میں طباعت کا انتظار کر رہے ہیں۔ انہیں تذکروں میں فارسی شاعری کی تنقید کی جھلکیاں، باقاعدہ تنقیدی شعور، اصول اور ارتقا کا باعث بنی ہیں۔ انھیں تذکروں میں رباعی گو اور تاریخ گو شعراء کی ایک الگ شناخت قائم کی گئی ہے۔ یہ دونوں اصناف سخن تمام اصناف سخن میں مشکل ترین اصناف سمجھی جاتی ہیں۔

تاریخ گوئی رباعی گوئی سے بھی زیادہ مشکل اور دشوار ترین صنف ہے جس میں عروضی کاوشوں کے علاوہ حساب، اور واقعہ کی نزاکت پر بھی نظر رکھنا پڑتی ہے۔ تاریخ گوئی جتنی تاریخ نویسی کے کارآمد ہے اس سے زیادہ شاعروں کی سن وفات وکیفیت وفات اور کتابوں کی سنہ تصنیف اور سنہ اشاعت کی جانکاری کے لیے ایک اہم ذریعہ ہے۔ اس مختصر سی تمہید کے ساتھ یہ بتانا بھی بہتر ہوگا کہ اگر تاریخ گوئی کے فن پر مزید معلومات حاصل کرنا ہو تو خاکسار کی کتاب ''فارسی میں تاریخ گوئی کی روایت'' یا ''فن تاریخ گوئی کا شاعر اول- حافظ شیرازی'' فکر ونظر کے فارسی ادب نمبر زیر ادارت پروفیسر آذرمیدخت صفوی جولائی ۲۰۱۱ء جیسے مضامین سے استفادہ کیا جاسکتا ہے۔ جس کی تمہید اس مقالے کی تمہید بھی خیال کی جاسکتی ہے۔

فارسی تذکرہ نویسی کی قدیمی یا شروعاتی تذکروں میں کسی بھی شاعر کی سوانح اور کلام سے مثالیں ایک خاص توجہ کا مرکز رہی ہیں۔ سوانح حیات میں تاریخ ولادت اور سال وفات کو ایک خاص اہمیت حاصل ہے۔ اس کی ایک وجہ کسی انسان کی ولادت کے وقت اس کی شناخت ناممکنات میں سے ہوتا ہے۔ لیکن اس کی شخصیت یا شاعری کی پہچان کے بعد اس کی وفات، وقت، دن، تاریخ، مہینے اور سال کی معلومات ہو جانا لازمی امر ہے۔

---

*شعبۂ فارسی، جامعہ ملیہ اسلامیہ، نئی دہلی

کبھی کبھی موت کی وجہ بھی تذکروں میں درج رہتی ہے۔ اسی طرح زندگی کا پر سکون یا پر درد ہونا بھی سوانح کا ایک اہم حصہ ہے۔ بادشاہوں، امیروں یا اسی معیار کے دوسرے لوگوں سے وابستگی بھی تذکروں میں مل جاتی ہے۔ یہاں تذکروں میں شاعروں یا ادیبوں سے متعلق تاریخ گوئی کے تحت کہے گئے تاریخی مصرعوں کی اہمیت، افادیت اور صداقت پر بحث کی جارہی ہے جو فارسی تذکروں میں جگہ جگہ بکھرے پڑے ہیں۔ تاریخ گوئی سے فارسی کے بہت سے شاعروں کے انتقال اور ان کی تصنیف کردہ کتاب کے سال تصنیف کا پتہ چلتا ہے۔ اگر یہ قطعات تاریخ نہ ہوتے تو بہت ممکن تھا کہ سعدی وحافظ جیسے شعرا کے سال وفات کا پتہ نہ چل پاتا اور نہ ہی دوسری کتابوں کی طرح ''چہار مقالہ'' جیسی اہم کتاب کا سال تصنیف بھی محققین ادب اندازے سے من چاہا اور جداگانہ بتاتے۔ اسی طرح مثنویوں کی اشاعت کا معاملہ بھی ہوتا۔

اس مقالے کا آغاز ''تذکرۃ الشعراء'' از امیر دولت شاہ سمرقندی سے کیا جارہا ہے کیوں کہ راقم کو اسی تذکرے میں قدیم شعرا کے متعلق تاریخی مصرعے دستیاب ہوئے ہیں۔ یہ تذکرہ ۸۹۶ھ میں مکمل ہوا تھا۔ جیسا کہ اس کے آغاز میں درج ہے:

'این تذکرہ در سال ۸۹۶ (هشت صد و نود و شش) بپایان رسیده است'

اس تذکرے سے ہمیں ایک غیر معروف شاعر طنطرانی، کعب بن زہیر کی زندگی اور تاریخ وفات سے متعلق کئی اہم معلومات حاصل ہوتی ہیں۔ جس کا خالق ملک عماد زوزنی ہے۔ جیسا کہ ص ۲۴ پر درج ہے:

''شیخ ابوالفتح را اشعار مختار بسیار است و درمیان مردم شهرت و احترامی دارد و اکابر عرب دیوان او را معتقدند و اکثر سخنان او در معارف و توحید است و ملک الفضلاء ملک عماد زوزنی در تاریخ رحلت او گوید:

شیخ عالی قدر مجد الدین ابو الفتح آن که بود — مقتدای اهل و فضل و سرور اهل کلام
چارصد باشی چو از تاریخ احمد در گذشت — در مه شوال رحلت کرد تا دارالسلام

تذکروں کی بنیاد پر طنطرانی کا نام شیخ ابوالفتح معلوم ہوتا ہے جو کہ اس کی کنیت ہے اور اس کے بیٹے کا نام فتح رہا ہوگا۔ اس کے برعکس مندرجہ قطعۂ تاریخ میں اس شاعر کا اصل نام مجد الدین بہت واضح ہے۔ اس کے اوصاف اور مرتبہ شیخ عالی قدر، مقتدای اہل وفضل اور سرور اہل کلام سے ظاہر ہے۔ ''سرور اہل کلام'' سے اس دور میں اس کی عالمانہ وشاعرانہ اور ادیبانہ حیثیت کا اندازہ بھی ہوتا ہے۔ جس کا انتقال ماہ شوال ۴۰۰ھ میں ہوا تھا۔ یہ محمود غزنوی کا زمانہ ہے اور اسی زمانے میں شاہنامہ کی تصنیف ہو رہی ہے۔

امام غزالی کا انتقال ۵۰۵ھ میں ہوا تھا۔ یہ تاریخ بھی سنائی کے تذکرے کے ساتھ اس طرح ملتی ہے:

نصیب حجت اسلام ازین سرای سپنج — حیات پنجہ و چار و ممات پانصد و پنج

حجت اسلام کہہ کران کی دینی، علمی، فقہی اور فلسفیانہ شخصیت کو واضح کیا گیا ہے۔ ''سرای سپنج'' دنیاے فانی ہے۔ وہ ۵۴ سال کی عمر پا کر ۵۰۵ھ میں اس دنیا سے رخصت ہو گئے۔ ان دو جملوں کے درمیان ان کا سال ولادت بھی واضح ہو جاتا ہے جو ۴۵۱ھ ہونا چاہئے۔ یاد رہے، غزالی اپنی کتاب کیمیائے سعادت کے لئے بہت معروف ہیں۔ اسی طرح امام فخر الدین رازی کا مرتبہ بھی دنیاے اسلام میں وعلماے دین میں کم نہیں ہے۔ ان کی وفات کا سال مندرجہ ذیل قطعہ تاریخ سے بہت واضح ہے:

امام عالم و عامل محمد رازی — کہ کس ندید و نبیند ورا نظیر و همال

بسال ششصد و شش در گذشته شد به هرات — نماز دیگر اثنین و غرۂ شوال

مندرجہ بالا قطعہ تاریخ میں پہلے امام فخر الدین رازی کی اہمیت کی طرف اشارہ کیا گیا ہے کہ وہ صرف عوام کے امام نہیں ہیں بلکہ 'عالم و عامل' بھی انھیں اپنا امام مانتے ہیں۔ ان کے دور میں نہ ان کی کوئی نظیر ہے اور نہ مثال۔ انھوں نے ۶۰۶ھ میں شہر ہرات میں وفات پائی اور دوسرے دن دفن کئے گئے۔ تاکہ ان کے چاہنے والے دور دراز سے آکر بھی ان کا آخری دیدار کر سکیں۔ ان کا انتقال ماہ شوال کی چاند رات کو ہوا اور وہ دوسری شوال کو ہرات میں دفن کیے گئے۔

اسی تذکرے میں شیخ عز الدین پورحسن اسفراینی کے احوال میں شیخ سعد الدین حموی کی وفات پر ایک تاریخی قطعۂ وفات اس طرح موزوں کیا گیا ہے:

وفات شیخ جهانی که سعد دین حموی — که نور ملت اسلام و شمع تقوی بود

بروز جمعه نماز دگر به بحر آباد — بسال شش صد و پنجاه و عیداضحی بود

پہلا مصرعہ ''وفات شیخ جہانی کہ سعد دین حموی'' ہونا چاہئے اس عربی ترکیب سے مرصع نام کو بحر و وزن کی بنا پر فارسی ترکیب سے مسجع کر دیا گیا ہے۔ اولین دونوں مصرعوں میں مولانا کے کردار اور صفات کی طرف اشارے کئے گئے ہیں۔ مصرعہ تاریخ میں بہت واضح کر دیا گیا ہے کہ ان کا انتقال دس ذی الحجہ ۶۵۰ھ میں ہوا تھا۔ دوسری نماز بحر آباد میں جمعہ کے دن پڑھی گئی جہاں انھیں دفن کر دیا گیا۔ یہاں تک صوری تاریخوں پر طبع آزمائی کی گئی ہے۔ اسی ساتویں صدی ہجری میں معنوی تاریخ گوئی کے نقوش بھی دکھائی دینے لگتے ہیں۔ جیسا کہ پہلے عرض کیا جا چکا ہے کہ شیخ سعدی کی موت کا سال بھی تاریخ گوئی کی بدولت زبان زد خاص و عام ہوا ہے جو اسی تذکرے میخانے سے مختص ہے۔ سعدی کی وفات پر موزوں کیے گئے قطعہ تاریخ سے شیخ سعدی کے آخری سفر کی کئی پرتیں کھلتی ہیں۔ یاد رہے کہ شیخ سعدی کا انتقال ۶۹۱ھ میں شیراز میں ہوا تھا:

شب آدینه بود و ماه شوال — ز تاریخ عرب خ ص ا سال

همای روح پاک شیخ سعدی بیفشاند از غبار تن پر و بال

ایضاً

همای روح پاک شیخ سعدی چو در پرواز شد از روی اخلاص
مه شوال بود و شام جمعه که در دریای رحمت گشت غواص
یکی پرسید سال فوت، گفتم ز خاصان بود از آن تاریخ شد خاص

فارسی کے بہت کم شعرا ایسے ہیں جن کے انتقال کا دن، وقت اور سال کی صحیح معلومات حاصل ہو سکی ہیں۔ انتقال کا سال تو اکثر مل جاتا ہے لیکن وقت اور سن کا تعین آج تک نہ ہو سکا ہے۔ ان میں فردوسی، سنائی اور رودکی جیسے شعرا بھی سرفہرست ہیں۔ لیکن جن لوگوں کا قطعہ تاریخ وفات حاصل ہو گیا ہے ان کے احوال میں عام طور پر دن اور وقت کا تذکرہ نہیں کیا جاتا ہے۔ لیکن تذکروں میں زندہ یہ تاریخی مصرعہ آج بھی پوری روداد بیان کر رہے ہیں۔ مندرجہ بالا دونوں قطعات سے سعدی جیسے عظیم شاعر کی موت کا پورا وقت ہمارے سامنے ہے۔ پہلے قطعہ کے مطابق شب جمعہ ماہ شوال ۶۹۱ھ میں سعدی نے سفر آخرت طے کیا۔ یہاں خ=۶۰۰ ص=۹۰ الف=۱یعنی ۶۹۱ھ سال تاریخ برآمد ہوتا ہے۔ پہلے قطعہ میں جمعہ کو آدینہ کہا گیا جب کہ دوسرے قطعے میں شام جمعہ ہی موزوں کیا گیا ہے۔ اور لفظ ''خاص'' سے سال وفات برآمد ہو جاتا ہے۔ اب سعدی کا سال وفات یاد رکھنے کے لئے لفظ ''خاص'' ذہن پر نقش ہو جاتا ہے اور یاد کرنے یا یاد رکھنے میں کوئی دشواری پیش نہیں آتی۔ سعدی کے ۱۷ سال بعد علامہ قطب الدین شیرازی خلد آشیانی ہو جاتے ہیں تو ایک قطعہ تاریخ وفات یوں ورق ادب پر ثبت ہوتا ہے:

بازیی کرد چرخ کج رفتار در مه روزه آه از آن بازی
ذال و یا رفته از گه هجرت رفت در پرده قطب شیرازی

رمضان کے مہینے ۷۱۰ھ میں قطب الدین شیرازی پردہ کر گئے یعنی مر گئے۔ سنہ ہجری کے 'ذ' یعنی ۷۰۰ 'ی' یعنی ۱۰ کل ۷۱۰ھ سال گزرنے پر گویا ۷۱۰ھ میں ''ذاور یا'' کے معنوی عدد بحساب جمل ۷۱۰ھ ثابت کئے جا چکے ہیں۔ مندرجہ بالا شعرا و ادبا کے سلسلے میں کہی گئی تاریخوں کے علاوہ تذکرہ میخانہ میں تین بار نیشا پور میں آنے والے بالترتیب زلزلوں کے سالوں ۵۰۰ھ ۵۳۰ھ اور ۸۰۸ھ کو بھی تاریخ کے قطعات میں پرویا گیا ہے۔ کچھ بادشاہوں، امیروں اور وزیروں مثلاً محمد تغلق، تیمور وغیرہ سے متعلق تاریخیں بھی ملتی ہیں۔

تذکرۃ الشعراء کے بعد قدیم شعرا، ادبا اور عرفاء کی سنہ وفات کی تاریخیں تذکرہ میخانہ میں دستیاب ہوتی ہیں۔ اس تذکرہ کو ملا عبدالنبی فخر الزمانی قزوینی نے ۱۰۲۸ھ میں تصنیف کیا تھا۔ جسے باہتمام احمد گلچین معانی شائع کر دیا گیا ہے۔ اس تذکرہ میں ۵۳۶ھ میں وفات یافتہ شیخ الاسلام ابونصر احمد بن ابی الحسین النامقی

الجامی مشہور بہ ''زندہ پیل'' ۴۴۱ھ تا ۵۳۶ھ جو اپنے دور کے مشہور مشائخ وعرفا میں سے تھے جب ان کا انتقال ہوا تو میر معصوم بکری نامی شاعر نے ان کا قطعہ تاریخ وفات برآمد کیا:

مرشد نامی شیخ گرامی — احمد جامی عمّم برّہ
سال وفاتش یافتہ نامی — احمد جامی قدّس سرّہٗ

۵۳۶ھ

قطعہ تاریخ میں مرحوم کی صفات، عرفیت، کیفیت کردار اور ان کی وفات کا سال نکالنے کا اعلان ملتا ہے۔ آخری مصرعہ سے سال وفات ۵۳۶ھ برآمد ہو جاتا ہے۔ ساتھ ہی ایک نامعروف شاعر معصوم بکری نامی جس نے یہ قطعہ تاریخ موزوں کیا ہے کے نام کی بھی معلومات ہو جاتی ہے۔ میخانے میں اس سال کے علاوہ باقی سنوں کے مصرعے ۷۲۵ھ سے شروع ہیں جب کہ ۱۰۱۷ھ تک کی تاریخیں تذکرۃ الشعراء سے رقم کی جا چکی ہیں۔ ۷۲۵ تاریخ میں نہایت اہمیت کی حامل ہے۔ جس میں حضرت نظام الدین اولیاء اور امیر خسرو جیسے عظیم بزرگ شعراء وادباء نے اس دنیا کو خیر باد کہا ہے۔ حضرت نظام الدین کی تاریخ وفات تو ''شہنشاہ دین'' سے برآمد ہوتی ہے۔ لیکن خسرو کی وفات کے بارے میں تذکرہ میخانہ میں اس طرح درج ہے:

''امیر خسرو شب جمعه هژدهم شوال و بعضی روز چهار شنبه نوشته اند در حاشیۀ خزینة الاصفیاء از مخبر الواصلین ابیاتی درج شده این چند بیت از آنجا ست'':

خسرو دهلوی بحکم خدا — بشب جمعه شد ز دار فنا
عمر هفتاد و پنج سالش بود — کآنزمان شد بحضرت معبود
هژدهم بود از مه شوال — که گذشت او ازین جهان ملال
خسرو دهلوی بهشتی بود — سال نقلش بگو که' چشتی بود'

''چشتی بود'' سے ۷۲۵ھ سال وفات خسرو برآمد ہوتا ہے۔ یہ بھی خبر ملتی ہے کہ وہ چشتی سلسلہ سے تعلق رکھتے تھے۔ اس تذکرہ میں مولانا شہاب معمائی کی دونوں تاریخوں کے بارے میں بھی ملتا ہے:

''هر دو مادۀ تاریخ از مولانا شهاب معمائی است درین قطعه که به لوح مزارش منقول است''

میر خسرو، خسرو ملک سخن — آن محیط فضل دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماء معین — نظم او صافی تر از آب زلال
بلبل دستان سرای بی قرین — طوطی شکر مقال بی مثال

از پی تاریخ سال فوت او　　چون نهاده ام بزانوی خیال
شد "عدیم المثل" یک تاریخ او　　دیگری شد 'طوطی شکر مقال'
(۷۲۵ھ)

آخری شعر کے دونوں مصرعوں میں "عدیم المثل" اور طوطی شکر مقال" سے جداگانہ ۷۲۵ھ سال وفات خسرو برآمد ہوتا ہے۔ قطعہ کے باقی اشعار کلام خسرو اور ذات خسرو کے تقریظ و تنقید کہے جا سکتے ہیں۔

خسرو کی وفات کے سات سال بعد ۷۳۲ھ میں خواجو کرمانی نے اپنی مثنوی 'ھمای وھمایوں' مکمل کی تو اس کی تاریخ بھی خود کہی جیسا کہ میخانہ میں موجود ہے:

"این مثنوی بحر متقارب در مقابل اسکندر نامہ نظامی گفتہ شد تعداد ابیاتش چهار هزار و چهار صد و هفت(۴۴۰۷) و تاریخ نظم آن هفت صد و سی ودو(۷۳۲) هجریست چنانکه خود گوید:

من این نامور نامه از بهر نام　　چو کردم بفال همایون تمام
کنم بذل هر که بدارد هوس　　که تاریخ این نامه 'بذل 'است بس

صرف ایک لفظ "بذل" سے ۷۳۲ھ اس مثنوی کا سال تصنیف موزوں کیا ہے۔ اسی طرح افضل الدین خواجو کرمانی نے اپنی جتنی بھی مثنویاں خمسے کے جواب میں تحریر کی ہیں ان سب کی تاریخ تصنیف برآمد کی ہے۔ بعض مثنویات کے تاریخی مصرعہ میں دن اور مہینے کا حوالہ مل جاتا ہے۔ مثنوی 'گل و نوروز' کی تاریخ اسی طرح نکالی گئی ہے۔ جیسا کہ میخانے میں درج ہے:

"بروز ن خسرو شیرین نظامی گفته شده تعداد ابیاتش دو هزار پانصد(۲۵۰۰)و تاریخ نظم آن هفت صد وچهل و دو (۷۴۲)هجریست چنانکه خود در اختتام آن گوید:

بروز جیم و از مه دال رفته　　ز هجرت باو میم و ذال رفته'

بروز جیم یعنی تیسرا دن دوشنبہ مہ دال یعنی چوتھا مہینہ ربیع الآخر اور باو میم و ذال یعنی ۷۴۲ھ میں یہ مثنوی مکمل کی گئی۔ خواجو کی تیسری مثنوی 'روضۃ الانوار' ۷۴۳ھ میں تمام ہوئی۔ تذکرہ میخانہ میں اس کا حوالہ بھی ملتا ہے:

"روضة الانوار در برابر مخزن الاسرار نظامی گفته شده تعداد ابیاتش دو هزار و دویست و بست و چهار (۲۲۲۴) و شامل هفتده مقاله در سیر و سلوک می باشد، این منظومه بسال هفتصدو چهل و سه ۷۴۳ه پایان یافته و شاعر در اختتام آن گوید:

روز الف بود کہ والا دبیر   نقش قصب باز گرفت از حریر
جیم زیادت شدہ بر میم و ذال   آمدہ چون عین منحل با ھلال

میم وذال پر جیم زیادہ کرنے سے ۷۴۳ھ سال تصنیف ''روضۃ الانوار'' برآمد ہوتا ہے۔ باقی تین مثنویاں کمال نامہ، گوہرنامہ اور مفاتیح القلوب ومصابیح الغیوب، ۷۴۷ھ کے بارے میں بھی تذکرہ میخانہ نے تاریخی مصرعہ درج کئے ہیں:

''کمال نامہ بر وزن بھرام نامہ نظامی شامل دوازدہ باب در سیر و سلوک تعداد ابیات آن (۱۸۴۹) ھزار و ھشت صد و چھل و نہ و تاریخ ختم آن ۷۶۶ ھجریست' چنانکہ گوید:

شد بتاریخ ھفصد و چل و چار   کار این نقش آذری چو نگار

گوھر نامہ بر وزن خسرو شیرین نظامی است در ۱۰۳۲ بیت کہ بسال ۷۶۴ھجری گفتہ شدہ و تاریخ اتمام اینست:

مہ تیر وز مہ یک نیم رفتہ   ز ھجرت ذال و واو میم رفتہ

مفاتیح القلوب و مصابیح الغیوب، مجموع اشعار مختلف اند سال اتمام این تالیف ۷۴۷ ھجریست و تاریخ اینست:

ز ھجرت ذال و میم و زا گذشتہ   ز ماہ مھر کاف و ھا گذشتہ''

غرض کہ تذکرہ میخانہ میں خواجو کی ہر مثنوی کی تاریخ درج کردی گئی ہے۔

ابو محمد شمس عبداللہ بجبری کی وفات ۷۸۲ھ میں ہوئی جن کا قطعہ تاریخ وفات شیخ علی نے تحریر کیا۔ جیسا کہ تذکرہ میخانہ میں درج ہے:

دریای علوم شمس دین عبد اللّٰہ   دانای شریعت آن حقیقت آگاہ
در ھفصد و ھشتاد و دوم از ھجرت   از ملک فنا روانہ شد سوی الہ''

واضح اور صاف صوری تاریخ ۷۸۲ تحریر ہے۔

۷۹۱ھ میں حافظ شیرازی نے جام بقانوش کیا۔ جس کی تاریخ وفات ''خاک مصلی'' سے برآمد کی گئی۔ لیکن یہ تاریخ تذکرۃ الشعراء اور میخانہ میں درج نہیں ہے۔ البتہ مولانا عبدالرحمٰن جامی نے ۸۹۸ھ میں دنیاے فانی کو خیر آباد کہہ کر دائمی زندگی حاصل کی تو کئی شعرا نے ان کا قطعہ تاریخ وفات تحریر کیے۔ لیکن میخانہ میں ایک تاریخ مندرجہ ذیل ضبط کی گئی ہے:

''اکثری شعرای وقت تاریخ وفات ایشان را در سلک نظم کشیدہ

بودند از آن میان این قطعه تاریخ که از گفتار دیوانه ای مجذوب متخلص
به انوری است پسند و ثبت لوح شد"

جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما
کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه ای "و من دخله کان آمنا"

مندرجہ بالا قطعہ کے آخری مصرعہ میں 'و من دخلہ کان آمنا' سے مولانا جامی کا سال وفات ۸۹۸ھ برآمد ہوتا ہے۔ اس قطعہ میں مکمل کیفیت کے ساتھ صنعت توشیح کی بھی جلوہ گری صاف نظر آتی ہے۔ ۹۲۷ھ میں مولانا جامی کے بھانجے مولانا عبداللہ ہاتفی نے جام قضا نوش کیا اور جام میں ہی مدفون ہوئے۔ تذکرہ میخانہ میں قطعہ تاریخ وفات اس طرح ضبط کیا گیا:

''تاریخ فوت مولانا عبداللہ ہاتفی''

از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب
جان دادو رو به روضه پاك رسول گفت روحی فداك ای صنم ابطحی لقب
تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از 'شاعر شهان' و 'شه شاعران' طلب

آخری مصرعہ میں دوبار تاریخ طلب کی ہے۔ ''شاعر شہان'' اور ''شہ شاعران'' دونوں سے جداگانہ ۹۲۷ء برآمد ہوتے ہیں۔ اسی صفحہ پر حاشیہ میں ایک اور تاریخ تحریر کی گئی ہے۔ (جامی ثانی چہ شد) سے بھی ۹۲۷ھ نکالی جاسکتی ہے۔ ہاتفی کے انتقال کے پندرہ سال بعد ۹۴۲ھ میں اہلی شیرازی کا انتقال ہوا تو ملا میرک نے تاریخ وفات کا مصرعہ نکال کر قطعہ تاریخ موزون کیا جو تذکرہ میخانہ کی زینت بنا ہوا ہے۔

درمیان شعرا و فضلا پیر با صدق و صفا بود اهلی
رفت با مهر علی از عالم پیرو آل عبا بود اهلی
سال فوتش ز خرد جستم گفت پادشاه شعرا بود اهلی

'پادشاہ شعرا بود اہلی' سے ۹۴۲ھ برآمد ہوتی ہے۔ جو اہلی کے انتقال کا سال ہے۔ ۱۰۰۴ھ میں اکبری دربار کے ملک الشعراء فیضی کا انتقال ہوا۔ میخانہ میں اس کا سال وفات اس طرح درج ہے:

''شیخ فیضی در سنه نه صد و پنجاه و چهار متولد شد و دهم صفر سنه
هزار و چهار هجری (سال چهل اکبر) در گذشت "فیاض عجم" تاریخ
فوت او یافته اند

''فیاض عجم سے''۱۰۰۴ھ سال برآمد ہوتا ہے اور یہی فیضی کا سنہ وفات ہے۔

ایران میں صفوی دور اور ہندوستان میں عہد مغل تاریخ گوئی کا ایک اہم دور ہے۔ اس دور میں اس

صنف سخن کی خوب ترقی ہوئی۔ جہاں ایک دو رباعیوں میں ۵۰-۶۰ طرح سے تاریخیں نکالی گئیں۔ یہاں تک کہ محتشم کاشانی نے چھ رباعیوں میں ۱۱۲۸ طرح کی تاریخیں برآمد کی ہیں۔ اسی طرح ہندوستان میں سعیدای گیلانی وغیرہ نے ایسے قصاید لکھے ہیں جن کے ہر مصرعہ سے سال تاریخ برآمد ہوتا ہے۔ لہذا اس مختصر مقالے کو انھیں دونوں تذکروں تذکرۃ الشعرا اور تذکرۃ میخانہ تک محدود کرتے ہوئے ''تذکرہ نویسی میں تاریخ گوئی'' کی اہمیت کو واضح کر دیا گیا ہے تاکہ قدیم شعرا کی وفات اور ان کی تصانیف سے متعلق کہی گئی تاریخوں سے فیض حاصل کر کے ان کو بہ آسانی ذہن نشین کیا جا سکے۔



کاکوری میں فارسی تذکرہ نگاری کی روایت

پروفیسر عمر کمال الدین*

کاکوری کا شمار اودھ کے ان قصبات میں ہوتا ہے جو اپنی علم دوستی نیز مذہبی، ادبی اور سیاسی خدمات کے لئے مشہور ہیں۔ اس قصبہ نے ایسے اہل علم وفضل کو جنم دیا ہے جنہوں نے تفسیر، حدیث، فقہ، تاریخ تذکرہ، سیر، سوانح، ریاضی، ہیئت، نجوم، جغرافیہ، قانون، طب، لغت نگاری، طنز وظرافت وغیرہ اہم اصناف ادب میں اپنے اشہب قلم کی جولانی دکھائی ہے۔ ثبوت کے طور پر تاریخ وتذکرہ کی کتابوں کے وہ صفحات پیش کئے جا سکتے ہیں جن میں ان کی صلاحیتوں کا اعتراف اور کارناموں کی تحسین کی گئی ہے۔ اہل کاکوری کی علمی کاوشوں کا احاطہ اور اس پر سیر حاصل بحث نہ تو اس مقالہ کا موضوع ہے اور نہ ہی چند صفحات میں اس طویل داستان کو سمو دینا ممکن لہذا روئے سخن اصل موضوع کی طرف موڑتے ہوئے کاکوری میں لکھے گئے چند فارسی تذکروں کا مختصر تعارف پیش کیا جاتا ہے۔

آئینہ حیرت: مصنفہ احمد حسین سحر کاکوروی[1]

ہندوستان وایران کی تیرہویں صدی ہجری کی فارسی شاعرات کے تذکرے پر مبنی اس تصنیف کا سال تالیف ۱۲۵۸ھ ہے، جس کا منحصر بہ فرد خطی نسخہ شبلی لائبریری ندوۃ العلماء کے ذخیرہ ڈاکٹر سید عبد العلی میں کال نمبر ۳۳۳ (ع) پر محفوظ ہے، ۷، ۱۷x۷، ۱۲ سینٹی میٹر کی تقطیع کے ۱۸ صفحات پر مشتمل یہ نسخہ شکستہ آمیز نستعلیق خط میں لکھا گیا ہے۔ اس نسخہ میں کوئی ترقیمہ نہیں ہے اور نہ ہی کاتب کا نام ملتا ہے جس سے قیاس ہوتا ہے کہ شاید یہ نسخہ بخط مصنف ہے۔ تذکرۂ مذکور ۳۷ رشاعرات کے احوال اور نمونۂ کلام پر مشتمل ہے جو بی بی آرزوئی سمرقندی کے ذکر سے شروع ہوتا ہے اور نور جہاں پر ختم ہوتا ہے۔ اس تذکرہ میں نور جہاں و زیب النساء کے حالات مفصل تحریر کئے گئے ہیں۔ ان کے علاوہ خدیجہ سلطان و مہستی کے حالات بھی قدرے تفصیل سے لکھے گئے ہیں۔ یہاں تک کہ بعض کا ذکر ایک سطر سے بھی کم میں ملتا ہے، ابتدائی سطور اس طرح ہیں:

"مشاطگی خامۂ جادو بیان بہ آراستگی مضامین حمد معنی آفرینی

---

* شعبۂ فارسی، لکھنؤ یونیورسٹی، لکھنؤ

است کہ غنچگی دلهای مخمول را از نسیم روح پرور مدعای رنگین شگفته و خندان ساخته، و غازه آرایی عروس معانی به ثنا پردازی متکلمی است.....“[۲]

وجہ تالیف میں لکھتے ہیں:

در کتب تذکرۂ شعرا اکثری از حال زنان شاعره ذکری به میان است، دو سه تذکره هم که آغاز و انجامش چون ابتدا و انتهای عشق خانه برانداز پیدا نه بود بنظر آمد می خواستم که تذکره ای مختصر در بیان حال رنگین بیانان لطافت زا و نزاکت بندان جوهر ادا ترتیب داده، تخصیص کلام نساء از مردان معنی فهم ساخته هر قسم اشعار منتخب ایشان را داخل تذکره ساخته به رنگ چمنی و تختۂ گلزاری آراسته کنم، که گلهای بوقلمون برنگ و بوی جداگانه نصیب جیب و دامان نظاره شود و چشم تماشائیان در هر مقامش آئینه دار حیرت گردیده بشگفت در آید“[۳]

آخر میں منشی انوار حسین متخلص بہ تسلیم سہوانی کا قطعۂ تاریخ تالیف درج ہے:

چون تذکرۂ سحر به الطاف الهی — در آئینۂ حال وی از خاتمه صورت

از غیب ندا شد، پی تاریخ تمامش — آئینۂ دلهاست چه آئینه حیرت

۱۲۵۸ھجری[۴]

اس قطعہ کے آخری مصرع سے سن تالیف برآمد ہوتا ہے۔

اس تذکرہ کی تصحیح نامور محقق و شاعر ڈاکٹر رئیس نعمانی نے نہایت دقت نظر اور جگر سوزی سے کی اور ایک سیر حاصل مقدمہ کے علاوہ ۸۸ منابع کی مدد سے اختلاف روایت کو درج کرنے کے ساتھ ساتھ مفید حواشی و تعلیقات کا اضافہ کیا جن کی تعداد ۱۰۷ رہے۔ یہ تذکرہ ۱۹۹۶ء میں خدابخش اورینٹل پبلک لائبریری سے شائع ہوا۔ صفحات کی تعداد ۱۲+ ۸۸ + ۴ ہے۔

آئینہ حیرت اودھ میں لکھا جانے والا فارسی شاعرات کا پہلا تذکرہ ہے اور ہندوستان میں لکھے جانے والے فارسی شاعرات کے معروف تذکروں مثلاً جواہر العجائب، تذکرہ الخواتین، حدیقۂ عشرت اور اختر تابان کی صف میں رکھا جا سکتا ہے۔ ابھی تک اس کے کسی دوسرے نسخے کا علم نہیں ہوا ہے اور نہ ہی تذکرہ نویسی در ہندو پاکستان، مصنفہ علی رضا نقوی اور تاریخ تذکرہ ہای فارسی مصنفہ احمد گلچین معانی میں اس کا ذکر ملتا ہے۔

طور معنی: مصنفہ احمد حسین سحر کاکوروی

ایک عام فارسی تذکرہ ہے جس میں ہندوستان اور ایران کے دوسو پچانوے (۲۹۵) شعرائے فارسی کے حالات اور نمونۂ کلام کو یکجا کیا گیا ہے۔ شبلی لائبریری ندوۃ العلما لکھنؤ میں ذخیرہ ڈاکٹر سید عبدالعلی کے کال نمبر ۳۳۲ ع پر محفوظ ہے۔ ۷۔۱۷×۲۱ء کی تقطیع کے ۱۰۴ صفحات پر مشتمل ہے. یہ نسخہ شکستہ نستعلیق خط میں ہے۔ پورا نسخہ ایک ہی ہاتھ کا لکھا ہوا ہے۔ شاعروں کے تخلص میں سرخ روشنائی کا استعمال ہوا ہے۔ مرور ایام سے کاغذ کا رنگ تبدیل ہوگیا ہے لیکن نسخہ مکمل اور لائق استفادہ ہے۔ آئینہ حیرت کی طرح اس نسخہ کا بھی بخط مولف ہونے کا اندازہ لگتا ہے۔ ابتدائی سطور اس طرح ہیں:

"گلدسته بندی از هار شگفته معنی، نثار حمد سخن آفرینی است که نغمه سنجان گلستان بهزار زبان ترانه سنج رنگ و بویش، نالۂ موزون به سراییده اند و خمیازه کشی های نیرنگ عشق فسون ساز آشفتگان ادای معنی طرازی، وارفتۂ معنی آرائی است که مشاطگان معی به خم و پیش طرۂ شکن در شکن آمیخته شیفتگی آن سراپا محو آرایش شده سر موی وا نکرده اند"[۵]

وجہ تالیف میں یہ عبارت ملتی ہے:

"مولف این تذخره که از ابتداء سن شعور از صحبت شعرا مستفیض گردیده و کلام هر یك از شعرای سابقین و حال بقدر فهم خویش انتخاب زده، خاك پای این جوهر شناسان گنجینۂ معنی است اکثر کتب تذکره و بیاض اشعار اساتذه از قصۂ طول و خارج از مطلب هر کتاب غیر از صداع بی سود حاصل نپنداشته از هر یك از سخن سنجان محض به لطافت اشعار گو یك بیت هم باشد اکتفیٰ کرده اشعار شان در این تذکره که موسوم به "طور معنی" است بکمال ایجاز و اختصار داخل ساخته"[۶]

آخر میں تذکرہ نگار کے قریبی دوست منشی انوار حسین تسلیم سہوانی نے قطعہ تاریخ تکمیل تذکرہ کہا، جو اس طرح ہے:

شده هر شعر تذکره دل کش	که سوادش چو طرۂ حور است
گفتمش فی البدیه تاریخش	طور معنی چه مطلع نور است

۱۲۵۹ھ

چوتھے مصرع سے سال تالیف ۱۲۵۹ ہجری برآمد ہوتا ہے۔ پروفیسر حنیف نقوی نے اپنی تالیف ''تلاش وتعارف'' کے صفحہ ۶۰ پر لفظ 'چہ' کو 'چو' پڑھا جس سے سال تالیف تاریخ ۱۲۵۰ھ پتہ چلتا ہے۔

اس تذکرہ کو بھی ڈاکٹر رئیس احمد نعمانی نے ایک سیر حاصل مقدمہ اور محققانہ حواشی وتعلیقات کے ساتھ مرتب کیا جو ۲۰۰۷ میں مرکز تحقیقات فارسی خانۂ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران نئی دہلی سے شائع ہوا۔

اصول المقصود: مصنفہ شاہ تراب علی قلندر کاکوروی۹

تذکرہ صوفیاء پر مشتمل اس تصنیف کا سن تالیف ۱۲۲۶ھ مطابق ۱۸۱۱ء ہے جو منشی امتیاز علی وزیر ریاست بھوپال کے زیر اہتمام ۱۳۱۲ھ مطابق ۱۸۹۴ھ میں متوسط تقطیع پر آسی پریس لکھنؤ میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی۔ اس کتاب میں پانچ سو چھتیس (۵۳۶) صفحات ہیں۔ شاہ صاحب نے یہ تصنیف سلسلۂ چشتیہ کے مشائخ کے معمول کے مطابق اپنے شیخ نیز والد محترم حضرت مولانا شاہ محمد کاظم قلندرؒ (م ۱۲۲۱ھ) کے حالات میں تحریر کی تھی۔ کتاب بارہ (۱۲) ابواب پر مشتمل ہے جن کو اصل کا عنوان دیا گیا ہے۔ شاہ صاحب نے اس تصنیف میں سلسلۂ عالیہ قلندریہ کے مشائخ نیز حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کے فیض یافتہ مریدین کا اجمالی تذکرہ ہے۔

سرورق اس طرح ہے:

> از تازہ افاضات عارج معارج کشف و مشہود ... ناهج مناهج کون و موجود.. مهر سپهر ولایت کبری، مرکز دائرۂ هدایت عظمیٰ، پیشوای اصحاب تسدید و توحید، مقتدای ارباب تجرید و تفرید، مسطرح انوار ملکوتی، مطمح النظار لاهوتی، دارای آثار طریقت، دانای اسرار حقیقت، جوهر خاك ازلی، گوهر پاك لم یزلی، حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر قدس سره.

(۱) **اصل اول:** در احوال شیخ عبدالعزیز مکی یعنی حضرت عبداللہ صحابی علم بردار رضی اللہ عنہ، ص ۷

ذیلی عناوین کو بیان کا عنوان دیا گیا جو اس طرح ہیں:

بیان تحقیق لفظ قلندر و صوفی - ص ۷، بیان اتباع شریعت در مشرب قلندری - ص ۱۰، بیان خوبی حسن ظن و شناعت بدگمانی، ص ۱۱، بیان ثبوت بودن علمبر داری شیخ عبدالعزیز مکی - ص ۱۷، بیان درازی عمر شریف ایشان، - ص ۱۸، بیان ملاقات علی لالا بابا شیخ رتن ہندی - ص ۱۹، بیان در سردابہ بودن شیخ عبدالعزیز مکی - ص ۲۱، بیان مکی علوی بودن سلسلہ قادریہ - ص ۲۶،

(۲) **اصل دوم:** در احوال ارباب کمال حضرت سید حضر رومی قلندر کھپرادھاری رحمۃ اللہ الباری - ص ۲۷

ذیلی عناوین:

بیان مخلوق بودن قلندران پیشین-ص ۲۸، بیان وجہ لقب کھپرا دھاری-ص ۲۹، بیان مرید شوق ایشان باخواجہ قطب الدین-ص ۳۰، بیان کرامت تجگول خضر رومی-ص ۳۲، بیان تحقیق لحیۂ قلندریہ-ص ۳۹، بیان شیخ جمال مجرد ساؤجی-ص ۴۱،

(۳) **اصل سوم:** دراحوال سید السادات صاحب الکرامات حضرت سید نجم الدین قلندر قدس سرہ-ص ۴۲،
ذیلی عناوین:
بیان کیفیت قبر صوفی و قبر حافظ-ص ۴۲، بیان در دریا افتادن و بمجلس شہدا رسیدن-ص ۴۹، بیان تاریخ وفات و مدت عمر ایشان-ص ۵۶،

(۴) **اصل چہارم:** دراحوال حضرت قطب الدین بینادل سرانداز غوثی جونپوری قدس سرہ-ص ۵۹
ذیلی عناوین:
بیان وجہ لقب شدن بینا دل-ص ۶۰، بیان وجہ لقب سرانداز غوثی-ص ۶۳، بیان خلفای حضرت ایشان-ص ۶۹

(۵) **اصل پنجم:** دراحوال قدوۃ العارفین حضرت شاہ محمد قلندر قدس سرہ-ص ۷۴
ذیلی عناوین:
بیان دوام مراقبہ-ص ۷۴، بیان قادر بودن براحیا و امانت-ص ۷۴، بیان عمر و وفات و قبر ایشان-ص ۷۵

(۶) **اصل ششم:** دراحوال شیخ المشائخ حضرت شاہ عبدالسلام قلندر عرف شاہ علن قدس سرہ-ص ۷۵
ذیلی عناوین:
بیان تحقیق خلافت یافتن ایشان-ص ۷۵، بیان خلفائے حضرت ایشان-ص ۷۵، بیان روح مخدوم دردہن مخدوم زادہ رفتن-ص ۷۷،

(۷) **اصل ہفتم:** دراحوال عمدۃ العرفا حضرت شاہ عبدالقدوس قلندر جون پوری قدس سرہ-ص ۷۹
ذیلی عناوین:
بیان نوکر بودن ایشان بدوتنگہ-ص ۸۰، بیان احوال خلفائے ایشان-ص ۸۴، بیان تلقین ذکر ثلاثی گنبدی-ص ۸۵

(۸) **اصل ہشتم:** دراحوال حضرت شاہ مجتبی عرف شاہ مجا قلندر لاہر پوری قدس سرہ-ص ۸۷
ذیلی عناوین:
بیان نسب شریف ایشان-ص ۸۷، بیان آواز غیب شنیدن وقت خواندن شرح وقایہ-ص ۹۱، بیان انکار ایشان از آموختن نسخۂ کیمیا-ص ۹۳

(۹) **اصل نہم**: دراحوال شیخ الکملا حضرت شاہ فتح قلندر جونپوری قدس سرہ-ص ۱۰۰

ذیلی عناوین:

بیان استقامت ایشان بر شریعت -ص ۱۰۶، بیان ازدواج و فرزندان ایشان-ص ۱۰۸، بیان حضرت شاہ پیر محمد-ص ۱۱۰، بیان حضرت شاہ محمد واصل و شاہ علیم اللہ-ص ۱۱۰، بیان اولاد این ہر دو برادر-ص ۱۱۱، بیان مریدین و خلفائے شاہ فتح قلندر-ص ۱۱۳

(۱۰) **اصل دہم**: دراحوال زبدۃ العرفاء حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر لاہرپوری قدس سرہ-ص ۱۱۴

ذیلی عناوین:

بیان وفات ایشان و جانشین شاہ عبدالرحمٰن-ص ۱۱۸، بیان نقل اجازت نامہ از جانب شاہ عبداللہ-ص ۱۲۴، بیان خلفاء و مریدان حضرت شاہ الہدیہ-ص ۱۲۵

(۱۱) **اصل یازدہم**: دراحوال حضرت قطب الاقطاب شاہ باسط علی قلندر قدس سرہ-ص ۱۲۶

ذیلی عناوین:

بیان حکایت کرامت ایشان-ص ۱۴۴، بیان خلفاء و برادران و فرزندان ایشان-ص ۱۶۲، بیان والدۂ ماجدۂ ایشان-ص ۱۶۵، بیان سید محمد وارث برادر کلان ایشان-ص ۱۶۷، بیان اولاد امجاد ایشان-ص ۱۷۱ بیان سید محمد واصل برادر خرد ایشان-ص ۱۷۲، بیان اولاد شاہ باسط علی قلندر-ص ۱۷۶، بیان فرزندان شاہ مسعود علی قلندر-ص ۱۸۳، بیان حضرت شاہ خدا بخش قلندر-ص ۱۸۸

(۱۲) **اصل دوازدہم**: دراحوال قطب الارشاد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ-ص ۱۹۲

ذیلی عناوین:

بیان وزیر شدن مغلی از دعای ایشان-ص ۱۹۵، بیان تحصیل علوم ظاہری و ضروری-ص ۲۰۸، بیان کسب علم موسیقی-ص ۲۱۰، بیان اخلاق و اوصاف جبلی ایشان-ص ۲۱۲، بیان ملاقات ایشان باشاہ مظہر حسین-ص ۲۲۳، بیان رفتن ایشان پیش پیر و مرشد-ص ۲۲۵، بیان کیفیت صحبت پیر و مرشد-ص ۲۲۶، بیان گم شدن ایشان از لشکر-ص ۲۲۸، بیان باز آمدن ایشان از خدمت پیر و مرشد-ص ۲۳۲، بیان رفتن ایشان بہ الہ آباد-ص ۲۳۹، بیان رسید ایشان بحضوری در بزرگوار-ص ۲۴۳، بیان بی التفاتی پیر در اتباع حال-ص ۲۴۸، بیان تربیت و تعلیم ایشان-ص ۲۵۱، بیان کیفیت قبض و شکم ایشان-ص ۲۵۹، بیان حال اجازت و خلافت ایشان-ص ۲۵۰، بیان حال ایشان بعد فقیر شدن-ص ۲۶۸، بیان غلبۂ توحید در ابتدای حال-ص ۲۷۶، بیان ملاقات ایشان و بشارت نزد و پیر و مرشد-ص ۳۰۳، بیان واردات و حالات ایشان-ص ۳۰۶، بیان سیر و سفر ایشان-ص ۳۱۳، بیان عادات و اخلاق و معاملات-ص ۳۲۱، بیان ترتیب و تعلیم یاران و مریدان-ص ۲۴۳، بیان

حالات بیماری و وفات ایشان-ص۳۶۱،بیان تاریخات وفات ایشان-ص۳۷۵،بیان شجرات سلاسل عالیہ-ص ۳۸۸،بیان رویت ایشان-ص۳۹۳،بیان کشف وکرامات ایشان بعد از وفات-ص ۴۴۰،بیان احوال شاہ میر محمد قدس سرہ-ص ۴۴۵،بیان مکاتیب ایشان بنام شاہ میر محمد-ص ۴۵۱،بیان مولوی شاہ محمد حمایت علی-ص۴۷۲بیان حال شاہ بہرام علی قدس سرہ-ص ۴۸۰،بیان حال شاہ عاشق اللہ قدس سرہ-ص ۴۸۲،بیان حال شاہ شمشیر علی قدس سرہ-ص ۴۹۱،بیان حال شیخ طفیل علی مرحوم-ص ۴۹۴،بیان حال ملا قدرت اللہ-ص ۴۹۷،بیان حال شاہ امیر علی جونپوری-ص۵۰۰،بیان حال شیخ فضل اللہ-ص ۵۰۱،بیان حال شیخ صاحب علی-ص ۵۰۲،بیان حال شاہ محمد محفوظ-ص ۵۰۳،بیان حال محب علی خان زمین دار کگرہ-ص ۵۰۳،بیان نمازھا کہ از ویدنماہ نوخوانند-ص ۵۱۱،بیان نماز ھای ایام ہر ہفتہ-ص ۵۱۴،بیان نماز ہای شبھای ہر ہفتہ-ص ۵۱۶،بیان حال شیخ احمد حسین ص ۵۱۸،بیان حال شیخ شفاعت علی-ص ۵۲۲، بیان حال شیخ امید علی کسمنڈوی-ص ۵۲۵،بیان حال شیخ ہدایت اللہ-ص ۵۲۵،بیان حال بدلی خیاط-ص ۵۲۶،بیان حال شیر علی خاں-ص ۵۲۶،بیان حال شیخ دین محمد-ص ۵۲۶،بیان حال بی بی عیزت-ص ۵۲۷،بیان حال بی بی سبحانی-ص ۵۲۷،بیان حال صبیہ بخشی رفعت اللہ خان-ص ۵۲۷۔

ابتدائی سطور میں بعد حمد وصلوٰۃ سبب تالیف اس طرح لکھتے ہیں:

"....فقیر حقیر تراب علی...بعد از وفات حضرت والد بزرگوار در سر شد کہ اندکی از سیر قلندران نامدار و نیز از حالات بزرگوار خود بنگارد تا فرزندان و طالبان را سبب یادگاری و خبرداری باشد....بعد مدتی در ماہ شعبان ۱۲۲۵ھ قدری از حال والد بزرگوار نوشتن آغاز کردہ بودم ...بعون الھی آھستہ آھستہ آن آغاز انجام گرفت و باصول المقصود نام پذیرفت."[۱۰]

خاتمہ طبع کی عبارت اور قطع تاریخ محمدی عبد العلی آسی مدراسی نے لکھا:

"الحمد للہ و المنۃ کہ این کتاب معرفت نصاب کاشف اسرار وجود یعنی "اصول المقصود"بکمال تحقیق و تدقیق و تنقیح در مطبع اصح المطابع واقع محلہ محمود نگر لکھنؤ بماہ ذیقعدہ ۱۳۱۲ھ (مطابق ۱۸۹۵ء)از آرائش و پیرائش خوش خطی بر ھفت آسمان گردید و در چشم مشتاقان سرمہ رفع نگرانی کشید"[۱۱]

قطعہ تاریخ طباعت کا آخری شعر یوں ہے:

از رقم مصرع سالش آسی　　فیض جاوید اصول المقصود [۱۲]

جس کے مصرعۂ ثانی سے سال تاریخ ۱۳۱۲ھ برآمد ہوتا ہے۔

اصول المقصود کی زبان نہایت سلیس اور عام فہم ہے سلسلہ قلندریہ کے مشائخ اور حضرت مولانا شاہ محمد کاظم قلندر کے تئیس (۲۳) مریدین کے حالات کا معتبر ماخذ ہے۔

روض الازہر فی مآثر القلندر: حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر [۱۳]

سیر وسوانح وملفوظات پر مشتمل یہ کتاب اصلاً مولانا شاہ تراب علی قلندر کا ملفوظ ہے جو ایک مقدمہ دس لطائف اور خاتمہ پر مشتمل ہے لیکن لطفیہ نہم ''درذکر سماع وغنا'' میں شیخ عیسیٰ بن عبدالرحیم کے رسالہ سماع کا اقتباس نقل کرنے کے بعد مصنف کا انتقال ہوگیا اور اس کی تکمیل آپ کے شاگرد خاص ونبیرہ مولانا شاہ علی انور قلندر'' نے حوض الکوثر تکملہ روض الازہر'' کے نام سے کی۔

''روض الازہر'' میں ۴۶۹ صفحات ہیں، جن میں بیشتر صفحات ۲۷ سطری اور کچھ صفحات بڑی تقطیع پر ہیں۔ روض الازہر کے ماخذات کی فہرست بہت طویل ہے۔ علم تفسیر واصول تفسیر، علم حدیث واصول حدیث، علم فقہ واصول فقہ، سیر وسوانح، اسماء الرجال، تصوف واخلاق، تاریخ، ملفوظات مشائخ ودواوین شعراء کی بلامبالغہ سیکڑوں کتابوں سے استفادہ کیا گیا ہے۔ یہی وجہ ہے کہ ملفوظات کے ضمن میں بکثرت مباحث علمیہ پر بھی سیر حاصل روشنی ڈالی گئی ہے جس کا مطالعہ نفع سے خالی نہیں۔ دوران تصنیف اکثر فرماتے تھے،'' کہ اس کتاب کے لکھتے وقت میرے قلب پر مضامین کا اتنا ہجوم ہوتا ہے کہ اگر نہ لکھوں تو شاید قلب شق ہوجائے۔ [۱۴]

حوض الکوثر فی تکملہ روض الازہر: حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر [۱۵]

جیسا کہ عرض کیا جاچکا ہے کہ روض الازہر [۱۶] بقول مصنف مقدمہ، دس لطیفوں اور خاتمہ پر مشتمل ہوگی۔ لیکن وہ ابھی لطیفہ نہم'' درذکرسماع غنا'' تک ہی پہنچے تھے کہ ۱۲۹۰ھ مطابق ۱۸۷۳ء میں داعی اجل کو لبیک کہا۔ حضرت حافظ شاہ علی انور قلندر نے اس کا تکملہ ''حوض الکوثر'' ۱۲۹۱ھ مطابق ۱۸۷۴ء میں لکھا جس میں لطیفہ دہم'' دربیان عشق ومحبت'' میں عشق ومحبت، ان کی ماہیت اور اقسام کو نہایت تفصیل کے ساتھ لکھا۔ اسی کے ساتھ ساتھ انہوں نے حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر اور مصنف ''روض الازہر'' حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر کے حالات وملفوظات لکھے جو بڑی تقطیع کے ۲۷ سطری ۳۲۵ صفحات پر مشتمل ہے اور ۱۳۳۶ھ-۱۹۱۸ء میں اصح المطابع'' لکھنؤ میں زیور طبع سے آراستہ ہوا۔ ابتدائی سطور یوں ہیں:

راز عشقی گر نداند هر کسی از من بدان　　من نمی گویم و لیکن چهره پیدا می کند
آتش دل را نهان می دارم اما پیش خلق　　آب چشمم می رود پیوسته رسوا می کند

بدان که عشق لغتاً مشتق از عشقه است و آن گیاهی است که بر درخت می پیچد و

درخت را بی بر و زرد و خشک می گرداند همچنین عشق هم درخت وجود عاشق را در تجلی جمال معشوقی محو می گرداند تا چون ذات عاشق بر خیزد همه معشوق ماند و عاشق مسکین را از آستانهٔ نیاز بر مسند ناز نشاند و اشتقاق لفظ محبت از حبه بکسر حاء است و آن تخم است که چون در زمین افتد و نهان شود و باران بارد و آفتاب بر آن تابد و سرما و گرما بر وی بگذرد او مغیر نه شود و بر وقت بردید و گل برآورد و میوه دهد هم چنین محبت چون درد دل قرار گیرد به حضور و غیبت و بلا محنت و راحت و لذت و فراق وصال متغیر نه شود بلکه ببالد و شاخ و برگ بر آرد[17]

مواہب القلندر لمن یطاع الروض الازہر والحوض الکوثر: حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر[18]

حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر نے مواہب القلندر لمن یطاع الروض الازہر والحوض الکوثر کے عنوان سے روض الازہر اور حوض الکوثر کی تہذیب و ترتیب نہایت محنت و عرق ریزی کے ساتھ کی، عبارتوں کے ماخذات کی تطبیق کی، عربی عبارتوں کا ترجمہ کیا اور اصطلاحات حدیث و تصوف پر عمدہ اور مفید حواشی لکھے، اس دوران علوم تفسیر و حدیث و اصول حدیث، فقہ و اصول فقہ، سیر و سوانح اور اسماء الرجال، تصوف و اخلاق، ملفوظات مشائخ و تواریخ و دواوین شعرا کی بلا مبالغہ سیکڑوں کتابیں ان کے مطالعہ میں رہیں۔ بڑی تقطیع کے ۲۷سطری ۱۰۷صفحات پر مشتمل اس کتاب کی تکمیل ۱۷ر رجب المرجب ۱۳۳۲ھ بروز شنبہ ہوئی۔ اور ۱۳۳۶ھ میں مطبع اصح المطابع سرکاری ریاست رامپور میں ہوئی۔ تقاریظ عربی و فارسی، دیباچہ، تمہید و بیان، سبب تالیف، موہبت اول ذکر اساتذہ مولانا شاہ تقی علی قلندر (مولانا شاہ حمایت علی قلندر، مولانا محمد مستعان، مولانا محمد عظیم اصفہانی، مولانا حاجی امین الدین محدث) موہبت دوم ذکر مولانا شاہ تقی علی قلندر و اسمائے تلامذہ، موہبت سوم ذکر صاحب تکملہ مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر، ذکر مبادل حال حضرت شاہ تقی علی قلندر مع حلیہ شریف، بیان ارشادات حضرت ایشان، ذکر مرض وصال حضرت و واقعہ وفات، موہبت چہارم ذکر کیفیت تصحیح و تکملہ مع اسماء ماخذات۔ علماء و مشائخ نے اس کتاب کو بڑی پذیرائی بخشی اور مصنف کی دقت نظر کی تعریف کی۔

انتصاح عن ذکر اھل الصلاح: حضرت مولانا شاہ علی قلندر

تذکرہ صوفیا و مشائخ کے موضوع پر حضرت مولانا شاہ علی انور قلندر کی یہ فارسی تصنیف ۲۱ سطری ۱۶۳ صفحات پر مشتمل ہے۔ پہلی مرتبہ شیخ محمد عزیز حسین علوی کاکوروی کی فرمائش پر سید سخاوت حسین کے زیر اہتمام مطبع مجمع العلوم میں ۱۲۹۴ھ-۱۸۷۷ء میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی۔ دوسری مرتبہ شاہ صاحب کے نامور خلف مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر نے مع اضافہ تتمہ ''ایضاح فی ترجمہ اہل الصلاح'' ۲۱سطری ۱۴صفحات پر مع جدول سنین تواریخ ولادت و وفات و مدفن مشائخ کرام ۱۳۲۷ھ-۱۹۰۹ء میں مطبع اصح المطابع آسی پریس محمود نگر لکھنؤ سے شائع کرائی۔

صوفیاء کرام کے متعدد تذکرے لکھے گئے لیکن شاہ صاحب کا یہ تذکرہ اپنی نوعیت کے اعتبار سے منفرد اہمیت کا حامل ہے۔

اس تذکرے میں دیباچہ وسبب تالیف کے بعد علی الترتیب حضرات مشائخ سلاسل ثمانیہ، سلسلہ قلندریہ، سلسلہ قادریہ، رضویہ، سلسلہ چشتیہ، سلسلہ سہروردیہ، سلسلہ طیفوریہ، سلسلہ مداریہ اور سلسلہ نقشبندیہ مجددیہ کے حالات اور بعض مسائل طریقت تحریر کئے گئے ہیں۔ اس کے بعد ''ضمیمہ در بیان چہار پیرو چہاردہ خانوادہ'' کے عنوان سے چار پیروں اور چودہ خانوادوں کا اجمالی تعارف کرایا ہے۔ ساتھ ہی ساتھ بیعت صغیرو کبیر، قبر میں شجرہ رکھنے اور اقسام خلافت مشائخ وغیرہ جیسے اہم مسائل طریقت کو نہایت تحقیق و جامعیت کے ساتھ بیان کیا ہے۔

نمونہ عبارت: خلافت مشائخ کی قسمیں بیان کرتے ہوئے یوں مسطیر ہیں:

''...خلافت مشائخ که درین امر و حسب بر هفت نوع است بعضی ازان مقبول و بعضی غیر مقبول چنانچه ذکر کرده می آید تا این فائده بر طالب این فن روشن گردد اصالتاً، اجازةً، اجماعاً، وارثتاً، حکماً، تکلیفاً، اویسیاً......وارثتاً آن که شیخی ازین جهان در گذشت و خلیفه را بجای خود نه گذاشت وارثی که شایان این امر بود بر سجاده نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع خلافت را مشائخ منظور نه داشته اند و اگر احیاناً آن شیخ او را در باطن امر فرماید که نزد صوفیه امر باطن جائز است و لیکن چو اسناد این خلافت در ظاهر منقطع است و به ظاهر از شیخ مجاز نه گشته خلافت انقطاعی باشد ...''[۱۹]

ایضاح فی تتمۃ الانتصاح:

۱۳۲۵ھ-۱۹۰۷ء میں حضرت شاہ حبیب حیدر قلندر نے والد محترم حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر کی مصنفہ کتاب ''انتصاح عن ذکر اہل الصلاح'' جو ۱۲۹۵ھ-۱۸۷۸ء میں چھپ چکی تھی اور کتابت کی غلطیوں کی تصحیح کے علاوہ اس میں ان بزرگوں کے حالات کے اضافہ کی بھی ضرورت تھی جن سے خانوادۂ کاظمیہ قلندریہ میں سلاسل سبعہ کی اجازت ہے۔ شاہ صاحب نے آغاز میں ایک مقدمہ لکھا جس میں حضرت مصنف کے مختصر لیکن جامع حالات مع تصنیفات کے تحریر کئے اور تتمہ موسومہ بہ ایضاح فی تتمۃ الانتصاح میں ان بزرگوں کے حالات لکھے جن کا ذکر سطور بالا میں ہوا ہے۔ نیز ایک جدول کا اضافہ کیا جس سے پیران سلاسل ثمانیہ کی تاریخ وسنہ ولادت ووفات، مدت عمر، مدفن وغیرہ کا پتہ چلتا ہے۔ یہ کتاب اکیاون صفحات ان کے اضافے کے ساتھ دوسو چودہ صفحات پر ۱۳۲۷ھ-۱۹۰۹ء میں مطبع اصح المطابع میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی۔

انتصاح کا اردو ترجمہ شاہ عین الحید رقلندر مدظلہ نے کیا۔ ۱۹۹۸ء میں زیور طبع سے آراستہ ہوئی، صفحات کی تعداد دو سو اسی ہے، مطبع کا نام اور قیمت درج نہیں ہے۔ کتاب کے آغاز میں عرض مترجم کے عنوان سے پندرہ صفحات کا مقدمہ ہے اور آخر میں ''عرض حال کے عنوان سے ضمیمہ، حضرت مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر (م ۲۰۱۰ء) کے حالات کا اضافہ کیا گیا ہے۔ اس کے علاوہ سلسلہ عالیہ قلندریہ، باسطیہ، سلسلہ عالیہ قادریہ رضویہ، سلسلہ عالیہ چشتیہ، سلسلہ عالیہ سہروردیہ، (حضرت قطب الدین بینا دل قلندر کے بعد)، سلسلہ عالیہ طیفوریہ (حضرت سید خضر رومی قلندر کے بعد)، سلسلہ عالیہ فردوسیہ، (حضرت قطب الدین بینا دل کے بعد) سلسلہ عالیہ مداریہ (بعد حضرت قطب الدین بینا دل قلندریہ)، سلسلہ عالیہ نقشبندیہ (بعد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر) کے علاوہ کتاب میں شامل دیگر صوفیائے کرام کی تاریخ ولادت، وفات، مدت عمر اور مدفن کی فہرست بھی دی گئی ہے جن سے اس کی افادیت میں اضافہ ہوا ہے۔

فیوض مسعودیہ مقدمہ فصول مسعودیہ:

حضرت شاہ مسعود علی قلندر الہ آبادی کی کتاب ''فصول مسعودیہ'' کو حضرت شاہ حبیب حیدر قلندر نے ۱۳۲۱ھ میں مرتب کیا اور اس پر پانچ فیض اور ایک خاتمہ منقسم مقدمہ موسومہ ''فیوض مسعودیہ'' لکھا جو ستائیس صفحات پر مشتمل ہے جس میں مصنف کتاب شاہ مسعود علی قلندر، شاہ عبدالرحمٰن قلندر ثانی، شاہ علی مظہر قلندر، علی اکبر قلندر، شاہ قطب اعظم قلندر اور خاتمہ میں حضرت سید شاہ باسط علی قلندر کی اولاد و احفاد کے حالات تحریر کیے۔ متوسط تقطیع کے اکیس سطری دو سو تیس صفحات پر مشتمل یہ کتاب ۱۳۳۰ھ مطابق ۱۹۱۲ھ میں مطبع اصح المطابع لکھنؤ سے شائع ہوئی۔

حواشی و تعلیقات:

۱- منشی احمد حسین سحر بن شیخ عبدالحسیب کاکوروی اصلاً قصبہ دیوہ ضلع بارہ بنکی کے باشندے تھے۔ ان کے والد نے نانہالی تعلق کی وجہ سے کاکوری میں وطن اختیار کر لیا تھا۔ ان کا سلسلۂ نسب کعب بن عبد مناف جد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے ملتا ہے۔ منشی صاحب علوم متداولہ میں مہارت رکھتے تھے۔ کاکوری میں ان کے شاگردوں کی بڑی تعداد تھی۔ شاعری میں ان کو ساحر کاکوروی (شاگرد مصحفی) سے تلمذ تھا۔ سحر کے حلقۂ احباب میں معاصرین ادبا شعراء کی خاصی تعداد تھی۔ ان کی وفات ۱۶ صفر ۱۲۸۹ھ کو ہوئی۔ قصبہ کے مشہور تاریخ گو شاعر اور ان کے عزیز دوست محی الدین ذوقؔ نے تاریخ وفات لکھی۔ (تذکرہ مشاہیر کاکوری ۲۵-۲۴-۱۸۱-۱۱۳-تلاش و تعارف حنیف احمد نقوی-ص ۶۰

۲- آئینہ حیرت (قلمی)، منشی احمد حسین سحر کاکوروی، مخزونہ شبلی لائبریری ندوۃ العلماء، ص ۱

۳- ایضاً، ص۲

۴- ایضاً، ص ۱۸

۵- طور معنی (قلمی)، منشی احمد حسین سحر کاکوروی، مخزونہ شبلی لائبریری ندوۃ العلماء، لکھنؤ، ص ۱

۶- ایضاً، ص۲

۷- ایضاً، ص۱۰۴

۸- تلاش وتعارف: پروفیسر حنیف احمد نقوی، ص۲۰ (مضمون مشمولہ بہ عنوان احمد حسین سحر کاکوروی)

۹- شاہ تراب علی قلندر ابن شاہ محمد کاظم قلندر (تولد ۱۱۸۱ھ- ۱۷۶۸ء وفات ۱۲۷۵ھ-۱۸۵۷ء) خانقاہ کاظمیہ قلندریہ کے دوسرے سجادہ نشین نیز فارسی، اردو اور ہندی کے قادر الکلام شاعر تھے۔ فارسی زبان میں انہوں نے متعدد تصانیف یادگار چھوڑیں۔

۱۰- اصول المقصود، شاہ تراب علی قلندر، ص ۶-۵

۱۱- ایضاً، ص۵۲۸

۱۲- ایضاً، ص۵۳۲

۱۳- شاہ علی انور قلندر بن شاہ علی اکبر قلندر (تولد ۱۲۶۹ھ-۱۸۵۲ء، وفات ۱۳۲۴ھ ۱۹۰۶ء) خانقاہ کاظمیہ قلندریہ کے پانچویں سجادہ نشین اور صاحب تصانیف کثیرہ بزرگ تھے۔

۱۴- اذکار الابرار، شاہ تقی حیدر قلندر، ص ۴۴۹

۱۵- حضرت مولانا حافظ شاہ علی حیدر ابن شاہ علی انور قلندر (تولد ۱۳۱۱ھ-۱۸۹۴ء وفات ۱۳۶۶ھ-۱۹۴۷ء) خانقاہ کاظمیہ قلندریہ کے آٹھویں سجادہ نشین تھے، تذکرہ وسوانح اور تصوف پر متعدد تصانیف کے علاوہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ کے فضائل ومناقب میں چار جلدیں تحریر کیں۔

۱۶- روض الازہر فی مآثر القلندر، ص ۷

۱۷- حوض الکوثر تکملہ روض الازہر، ص ۴۸۴

۱۸- شاہ حبیب حیدر قلندر ابن حضرت شاہ علی انور قلندر (تولد ۱۲۹۹ھ/۱۸۸۲ء، وفات ۱۳۵۴ھ/ ۱۹۳۵ء) خانقاہ کاظمیہ کے سجادہ نشین سادس اور صاحب تصنیف بزرگ تھے انہوں نے تقریباً تیس سال تک مسند ارشاد کو رونق بخشی۔

۱۹- انتصاح عن ذکر اہل الصلاح، ص ۱۱۶-۱۱۵

کتابیات:

۱- سحر، احمد حسین، آئینہ حیرت (تذکرہ)، خطی نسخہ شبلی لائبریری ندوۃ العلماء، لکھنؤ

۲- سحر، احمد حسین، طور معنی (تذکرہ)، خطی نسخہ شبلی لائبریری ندوۃ العلماء، لکھنؤ
۳- قلندر، شاہ تراب علی، اصول المقصود، آسی پریس لکھنؤ، ۱۸۹۴ء
۴- قلندر تقی انور (شاہ)، تذکرہ گلشن کرم، نامی پریس لکھنؤ، ۱۹۸۵ء
۵- قلندر، تقی حیدر (شاہ) اذکار الابرار، شاہی پریس لکھنؤ، ۱۳۵۷ھ
۶- قلندر، تقی علی (شاہ) روض الازہر فی مآثر القلندر، مطبع سرکاری، ریاست رامپور، ۱۳۳۶ھ
۷- قلندر، حبیب حیدر (شاہ) ایضاح تتمہ انتصاح عن ذکر اہل الصلاح، اصح المطابع لکھنؤ، ۱۳۲۷ھ
۸- قلندر، حبیب حیدر (شاہ)، فیوض مسعودیہ تکملہ وتصحیح فیوض مسعودیہ، اصح المطابع لکھنؤ، ۱۳۳۰ھ
۹- قلندر، حبیب حیدر (شاہ) مواہب القلندر، مطبع اصح المطابع لکھنؤ، ۱۳۲۷ھ
۱۰- قلندر، علی انور (شاہ)، انتصاح عن ذکر اہل الصلاح، اصح المطابع لکھنؤ، ۱۳۲۷ھ
۱۱- قلندر، علی انور (شاہ)، حوض الکوثر، اصح المطابع لکھنؤ، ۱۳۳۶ھ
۱۲- قلندر، علی حیدر (شاہ) تذکرہ مشاہیر کاکوری، اصح المطابع لکھنؤ، ۱۹۲۷ء
۱۳- کاکوروی، عمر کمال الدین، خانوادۂ کاظمیہ کی ادبی خدمات، عادل پبلیکیشنز، دہلی، ۱۹۹۷ء
۱۴- کاکوروی، نثار احمد (حکیم)، سخنوران کاکوری، شیخ شوکت علی پرنٹرز، کراچی، ۱۹۷۸ء
۱۵- نقوی حنیف احمد (پروفیسر) تلاش وتعارف، نصرت پبلشرز لکھنؤ، ۱۹۸۷ء



حیات وتصانیف تقی الدین اوحدی

ڈاکٹر زبیر قریشی *

احمد آباد کے مخطوطہ کی اہمیت:

مولانا نورالدین گجراتی گیارہویں صدی/بارہویں صدی ہجری کے گجرات کے نہایت عالم و فاضل بزرگ گزرے ہیں۔ ان کی پیدائش ۱۰۶۹ء ہے اور سال وفات ۱۱۵۵ھ، تقریباً ۹۵ سال تک وہ علم و ادب کی شمع روشن کرتے رہے۔ انہوں نے مدرسہ ہدایت بخش قائم کیا تھا جس کے آثار آج بھی موجود ہیں۔ وہ کئی کتابوں کے مصنف ہیں۔

ان کا ذاتی کتب خانہ جو تقریباً ۳۰۰ سے زائد مخطوطات پر مشتمل ہے آج بھی ان کے ورثہ کے پاس محفوظ ہے۔ صدیقی الاصل یہ خاندان قاضی کہلاتا ہے کیوں کہ مولانا نورالدین کے بیٹے نظام الدین کو مغلوں نے قاضی شہر احمد آباد مقرر کیا تھا۔ اس کتب خانے کی خصوصیت یہ ہے کہ اس میں مولانا موصوف کے اکثر معاصرین کی تصانیف موجود ہیں۔ ایک طرف ان کا تعلق مولانا محمد طاہر پٹنی کے خاندان سے تھا اور دوسری طرف ان کا تعلق احمد آباد کے بخاری سادات کے ساتھ جن میں وہ مغلوں کے صدرالصدور رہ چکے تھے۔

معاصرین کے علاوہ ایسے بزرگوں کی تالیفات بھی ان کے کتب خانے میں تھیں جو ان کے ماضی میں قریب العصر تھے۔ مثلاً ملا باقر داماد، بہاء الدین عاملی اور تقی الدین اوحدی۔ اوحدی کا انتقال تقریباً ۱۰۴۴ھ میں ہوا ہے اور مولانا ۱۰۶۹ھ میں پیدا ہوئے۔ فاصلہ بمشکل ۱۵-۲۰ سال کا ہے۔ اس لئے زیر نظر نسخہ قدیم ترین نسخہ میں شمار کیا جانا چاہئے جسے اب تک اس کی تدوین میں استعمال نہیں کیا گیا۔ قاضی حسین الدین صدیقی کے ہم شکر گذار ہیں کہ انہوں نے اس مخطوطہ سے استفادہ کی اجازت دی۔

عرفات العاشقین:

عرفات العاشقین دسویں صدی کے نصف آخر سے لے کر گیارہویں صدی ہجری کے نصف اول

---

* ۱۱، آشیانہ سوسائٹی، میوراج پارک، احمد آباد

تک کے ایران و ہند کی ادبی سرگرمیوں کا آئینہ ہے۔ اوحدی نے جو حالات قلم بند کئے ہیں وہ مستند ہیں، اس لحاظ سے کہ اوحدی خود بھی ایک بلند پایہ ادیب تھے۔ ان کے پاس ناقدانہ نظر ہے۔ ان کا ذوق سلیم، ان کا پیمانہ بخش ہے۔ انہوں نے جو کچھ سپرد قلم کیا ہے وہ صرف غیر شریک مشاہداتی حیثیت سے نہیں بلکہ اس وقت کے اوضاع ادبی سے ان کی فعالی وابستگی کی بنیاد پر ہے۔ مندرجہ واقعات ہی ان کی شرکت وانہماک اوران کی صداقت پر گواہ ہے۔ مشاہیر شعراء اور اکابر ادباء، ایران کے ہوں خواہ ہندوستان کے ان کی غالب اکثریت کے ساتھ ان کے ذاتی تعلقات تھے، دوستانہ مراسم تھے اور ادبی روابط تھے۔

ایسا معلوم ہوتا ہے کہ سیاحت سے ان کی طبیعت کو ایک خاص مناسبت تھی۔ ہندوستان میں آنے سے قبل بھی انھوں نے وسیع وعریض ایران کے ایسے شہروں کا بارہا سفر اختیار کیا تھا جو اس زمانے میں ادبی مراکز تھے، وہاں شہرۂ آفاق ہستیاں قیام پذیر تھیں۔ یہی کام انھوں نے یہاں آکر بھی کیا۔ ایران میں اصفہان، شیراز، یزد، قزوین، کرمان اور کاشان وغیرہ میں آتے جاتے رہے۔ ہندوستان میں احمد آباد، آگرہ، اجمیر، سند وگوالیار، لاہور اور پٹن/نہروالا بھی ان کی مسلسل آمد ورفت تھی۔

انھوں نے ان شہروں کے بیسیوں ادبی مناقشات، مجادلات، منازعات، مہاجات اور مجائبات کا ذکر کیا ہے۔ بعض میں شریک بھی تھے۔ بعض ان کے حضور میں ہوئے۔ اس میں کبھی کبھی کشت وخون وزدوکوب کی نوبت بھی آئی۔ انھوں نے عتبات مقدسہ کی زیارت کی اور بغداد میں حضرت جنید بغدادی کے مزار پر حاضر ہونے کا شرف بھی حاصل کیا۔

حیات اوحدی:

مختلف شعرا کے ذکر کے ضمن میں انہوں نے واضح کیا ہے کہ کس سن میں وہ کس شہر میں تھے۔ کس سے ملے، کیا واقعہ پیش آیا۔ اگر کوئی صاحب تصانیف ہے تو اس کی تصنیف درج کیں۔ اپنے مآخذ بھی بتاتے چلے جاتے ہیں۔ اس سے ہماری معلومات میں اضافہ ہوتا ہے۔

اوحدی نے مقدمہ میں اپنی پیدائش کی تاریخ کہی ہے۔ لیکن مولانا ابوالقاسم امیری کے ذکر میں لکھتے ہیں:

''بادشاه عالی جاه به علت الحاد گرفته در سال ۹۷۳ که زمان ولادت قائل این مقال است، در چشم جهان بین او میل کشید''[1]

طفولیت:

قاضی بدیع الزماں بن قاضی شمس الدین محمد اردستانی کے ذکر میں لکھتے ہیں:

''در صفاهان مؤلف را بوی همسایگی دیوار به دیوار واقع است و آباد

ایشان را بہ سلسلہ این کمینہ اتحاد تمام و اعتقاد مالا کلام است در
طفولیت ہم کتب و ہم مکتب بودیم"۔
کونسی کتابیں زیر درس تھیں ان کے نام گنانے کے بعد، اوحدی نے قاضی بدیع الزمان کی تاریخ
وفات کہی ہے۔

یزد:

مولانا محمد زمانی کے احوال کے ضمن میں لکھتے ہیں کہ:

"در حال طاعون صفاہان سیر این ضعیف بدارالعبادت یزد شد و قریب
یک سال در آن فردوس کدہ جنت آباد رخت اقامت افگندم"[۲]

اقدسی:

کہتے ہیں کہ اقدسی کو لوگ قتل کرنا چاہتے تھے۔ لیکن

"بندہ با اقتضاء ترحم و مروت باآن کہ با بندہ غایت عداوت داشت او
را از ین واقعہ خبردار کردم و از شیراز بگذارنیدم، پس بزیارت عتبات
مشرف گشتہ در صفاہان باز ملاقات شد در ۱۰۰۱ھ"

جنید بغدادی: قائل بشرف زیارتش در بغداد رسید"[۳]

یہ واقعہ ۱۰۰۰ھ کے آس پاس کا ہونا چاہئے جب وہ شیراز سے عتبات کی زیارت کے لئے گئے
تھے۔ کیونکہ ۱۰۰۱ھ میں تو وہ اصفہان آگئے تھے۔

عزیمت ھند:

وہ کہتے ہیں"

"این کمینہ در اوایل سنہ ہزار و پانزدہ با جمعی از دوستان رفیق و
رفقای شفیق متفق اللفظ و المعنی از شیراز بسیر بلاد ہند رغبت نمود
از عراق بشیراز و از شیراز بکرمان و از کرمان بہ قندھار و از قندھار بہ
لاہور در رسیدم"۔

حین مرور از شیراز بکرمان دراواسط طرق اکبر کی موت کی خبر سنی۔ یہی بات انھوں نے عرفہ اکبر میں
دہرائی ہے اور لکھا ہے کہ انھوں نے اس کی موت کی تاریخ کہی۔

خاوری سمنانی کے ذکر میں لکھتے ہیں کہ:

"در سنه هزار و پانزده قایل مقالات از سفر عراق به لاهور رسید".

اکبر کا انتقال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ھ میں ہوا ہے۔ دو باتوں کا امکان ہے کہ کرمان میں انھیں اکبر کی وفات کی خبر ملی تو لاہور پہنچنے میں انہیں ڈیڑھ دو اور سال لگ گئے۔ یا پھر انہیں اکبر کی وفات کی خبر دیر سے ملی۔

اوحدی نے لکھا ہے کہ وہ تنہا نہ تھے بلکہ ان کے چند دوست بھی ان کے ساتھ تھے، یہ کون تھے اس کا ذکر نہیں کیا۔ مگر ابوالقاسم استر آبادی کے ذکر کے ضمن میں لکھتے ہیں کہ:

"مگر به هند آمده .نوبت اول باتفاق آمدیم"

میر ترابی میر محمد مشہدی کے ذکر میں لکھتے ہیں کہ:

"در آمدن به هند با هم رفیق بودیم".

انہوں نے لکھا ہے کہ "نوبت اول" وہ ابوالقاسم کے ساتھ ہندوستان آئے تو کیا اس سے پہلے بھی وہ یہاں آچکے تھے؟ واپس گئے اور دوبارہ آئے؟ اس کا جواب ہمیں زاری کمانچہ شیرازی کے ذکر میں ملتا ہے:

"در عنفوان شباب عبور این بنده به خواهش سیر به هند از شیراز به لار افتاد. در آن زمان شاه نورالدین ابن ابراهیم خان حاکم لار بود. میان کمینه و وی و آقا محمد صالح نام یکی از مشاهیر رقابت افتاد".

ان کی تاریخ پیدائش بقول ان کے ۹۷۳ھ ہے اور عنفوان شباب کے معنی ۲۰/۲۲ سال کے ہوئے۔ گویا وہ ۹۹۳-۹۹۵ میں سند کے لار میں آئے تھے۔

گوالیار:

خان اعظم عزیز کو گوالیار کے قلعہ سے رہا کیا گیا تو وہ کوتوال نورالدین قلی کے ہمراہ خان کا استقبال کرنے اور ان سے ملنے کی سعادت حاصل کرنے ۱۰۲۲ھ میں گوالیار گئے تھے۔

پٹن:

خوافی خان کے ذکر میں وہ لکھتے ہیں کہ ۱۰۲۶ھ میں وہ نہر والہ/پٹن شمالی گجرات میں تھے۔ بقول ان کے کوئی "نوافض روافض" بھی نہ کہے ایسا ایک شعر کسی نے شرارت کرتے ہوئے ان کے نام سے منسوب کر دیا۔ بات تحقیق تک پہنچی، انہیں طلب کیا گیا۔ مگر وہ احمد آباد پہنچیں اس سے قبل حقیقت سامنے آگئی۔ خوافی خان کو بعد میں معزول کر دیا گیا۔ مگر عہد شاہجہانی میں دوبارہ انہیں عہدہ دیا گیا۔ اسی واقعہ کی بنا پر احمد گلچین معانی نے لکھا ہے کہ اوحدی عہد شاہجہانی تک بقید حیات تھے۔ لیکن انہوں نے اوحدی کی مصیبت کا ذکر نہیں کیا۔

ہم یہ بھی کہہ سکتے ہیں کہ عرفات کا آغاز تو ہوا لیکن اختتام غالباً کبھی نہ ہوا۔ وہ آخر دم تک اضافہ کرتے رہے۔

اوحدی اور نظیری:

سودائی گجراتی کے ذکر میں لکھتے ہیں کہ:

''وقتی کہ بندہ اکثر در صحبت ملا نظیری بسر می برد''۔ یہ بات ۱۰۱۸ سے قبل ۱۰۲۰ تک کی ہو سکتی ہے۔

تجلی کاشانی:

وہ تجلی کے ساتھ احمد آباد آئے تھے۔ کہتے ہیں:

''بعد از مرور این مخلص بہ گجرات او نیز بحسب اتفاق احمد آباد افتاد. مولانا نظیری کہ در آن شہر محل اقامت افگندہ علم صحبت اعزہ بر پای داشت تربیت پدرانہ مشفقانہ می کرد و در سرای او محل ورد و مجلس و اجتماع حضرات آن شہر بود مدتی سکون یافت و بعد از آن بمرض اسہال درسال ۱۰۱۹ھ در گذشت''۔

''مدتی سکون یافت'' سے معلوم ہوتا ہے کہ تجلی مرنے کے چند مہینہ یا ایک آدھ سال پہلے بھی اوحدی کے ساتھ احمد آباد آئے ہوں گے۔ یعنی ۱۰۱۸ھ میں۔ ''و بعد از وی مولانا نظیری بسبب غایت محبت و اخلاص اشعار وی را کہ قریب بہ ہزار بیت مجتمع ساختہ تدوین فرمودہ در دیوان خود یک مجلد قرار داد'' کہتے ہیں کہ ان دنوں سنتا ہوں کہ خاوری گیلانی نامی کسی شخص نے بھی تجلی تخلص اختیار کر لیا ہے۔

اس جملہ سے کہ نظیری نے 'علم صحبت اعزہ بر پا ساختہ' اس بات کی طرف اشارہ ہے کہ نظیری کے کئی عزیز و اقارب یہاں آ گئے تھے ان میں سے ایک میر محمد تقی نیشاپوری تھے کہ ''نسبت قرابت بہ نظیری دارد''۔

تجلی کی موت کے بعد اوحدی نے ایک اہم جملہ لکھا ہے کہ

''وی ہم در آن روزی از سواد فنا بسرای بقا عبور و مرور نمود''

یعنی تجلی کی موت کے بعد فوراً نظیری چل بسے۔

بزمی گجراتی:

نظیری نیشاپوری بزمی کے متعلق لکھتے ہیں کہ:

''مولانا نظیری بجهت وی دست و پای زده و بار فروشیها کرده از عبدالله خان فیروز جنگ و دیگر مردم انعامات گرفته و خود نیز انسانیات متواتر و احسانات وافر نموده اما چون وی بعالم بقاشتافت بزمی را با ورثه وی اندك سوء مزاجی واقع شد و تاریخ هجو آمیز بجهت آن مرحومی گفت 'خر کر مرد و سگی چند بمیراث گذاشت''.

'خرکر' نظیری کی تاریخ وفات ہے یعنی ۱۰۲۰ھ۔ اسی لئے وہ کہتے ہیں کہ تجلی کی وفات کے کچھ ہی دنوں میں انھوں نے بھی راہ عدم اختیار کی۔

مولانا شبلی نے شعرالعجم میں مآثر رحیمی کے حوالے سے نظیری کی تاریخ وفات ۱۰۲۳ھ بتائی ہے۔ اگرچہ وہ کہتے ہیں کہ بعض تذکرہ نگار ۱۰۲۰ھ یا ۱۰۲۱ھ کہتے ہیں۔ مگراب یہ قطعی طور پر طے ہوجاتا ہے کہ نظیری کا انتقال ۱۰۲۰ھ ہوا ہے۔ لفظ 'خرکر' سے یہ ثابت ہوتا ہے کہ آخری عمر میں نظیری کی ساعت کمزور ہوگئی تھی اور وہ اونچا سننے لگے تھے۔

مقالے کا زاویہ:

اوحدی کے سوانح حالات عرفات میں دو جگہ درج ہیں۔ ایک مقدمہ اور دوسرے ان کے خود کے عرفہ میں۔ ان دونوں سے صرف نظر کر کے زیر مقالہ میں ان کے ان سوانحی حالات کو ضبط تحریر میں لانے کی کوشش کی گئی ہے جو دیگر شعراء کے ذکر کے ضمن میں پوری کتاب میں منتشر ہیں۔ اس سلسلے میں انہوں نے اپنے متعلق ایک یا دو جملے لکھے ہیں لیکن وہ اہم ہیں۔

تصانیف:

تصانیف کا ذکر انہوں نے اسی عرفہ میں کیا ہے جو خود ان سے متعلق ہے۔ اس زمانے میں کئی مصنفین نے یہ طریقہ اختیار کیا تھا۔ احمد آباد کے مشہور عہد روسی بزرگ۔ متوفی تقریباً ۱۰۳۹ھ نے عربی میں دسویں صدی ہجری کے مصنفین پر مشتمل جو کتاب لکھی ہے اس میں انہوں نے اپنا ذکر بھی شامل کیا ہے۔ ایسا معلوم ہوتا ہے کہ اوحدی نے اپنی تصانیف کا ذکر باعتبار تقدم زمانی کیا ہے:

''از جمله مثنویات اول یعقوب و یوسف، بعد از آن ساقی نامه موسوم به نشه بی خمار پس کعبه دیدار آن گاه سفینة السکینة که خزینه الدفینه است و کعبة الحرمین که در همان ایام بعرصه ظهور آمد. دیگر دیوان تبصرة العارفین مع قطعات، دیوان غزل موسوم به تذکره العاشقین.

در نثر تالیف سرمه سلیمانی در لغات فرس نموده و در علم قافیه رساله کافیه العافیه.

قبل از همه رساله مفتاح المفاتیح در مراتب ظهورات دیگر دیوان مشهور که در قزوین از دست رفت و مابعد دیوان عین الحیات که مشتمل بر اقسام سخن غیر مثنوی که همه در هند گفته ام و لوح محفوظ در ۱۰۳۱ھ باتمام رسید.

عرفات:

گویا عین الحیات، لوح محفوظ و عرفات کی تصانیف متزامن ہے، ہند میں تالیف ہوئیں۔

حکیم پرتوی شیرازی اور ساقی نامہ:

حکیم پرتوی شیرازی کے بیان میں وہ کہتے ہیں:

اکثر متاخرین در ساقی نامه تتبع طرز و روش وی کرده و می کنند و قایل نیز ساقی نامه موسوم به نشه بی خمار گفته ام"[۴]

یہ واقعہ شیراز کا ہے۔ اسی زمانے میں صوفی مازندرانی نے یہاں ساقی نامہ لکھا۔ ساقی نامہ کی ترتیب اس عہد میں ایک ادبی رجحان بن گیا تھا۔

عالم آشوب:

اسیری کے بیان میں لکھتے ہیں کہ:

"بنده را با وی قبل از آنها بعضی مکالمات و مناظرات واقع شد که شرح آن موجب تطویل و باعث تصدیع است. از آن جمله قصیده حجت قاطع که در جواب قصیده او گفته ام[۵] و در دیوان قائل موسوم به تذکرة العاشقین و در خاتمه یعقوب و یوسف که در همان سال تمام یافت اشاره اجمالی به حالات آنها واقع است"[۶]

بعد میں پورا حجت قاطع نقل کیا ہے۔

مولانا امیدی کے ذکر میں لکھتے ہیں:

"هفده قصیده و هفت غزل و چند رباعی و چند بیت ساقی نامه بر زبانها است. بنده هر هفت قصیده را بتوفیق الله تتبع نموده ام و در تبصرة العارفین که قصیده قائل است جمیع مسطور است"[۷]

اس سے یہ پتا چلتا ہے کہ تبصرۃ العارفین قصائد اور تذکرہ والعاشقین غزل پر مشتمل ہے۔

خواجہ جمال الدین امینی کے ذکر میں لکھتے ہیں کہ:

"بجز این دو قصیده بنظر نه رسیده و بنده هر دو قصیده را تتبع کرده ام"[۸]

دو ہندو شاعروں کا ذکر کیا ہے۔ امیر جے پال اور رائے منوہر۔

رای منوہر: اس کے بارے میں لکھتے ہیں کہ:

"در این ایام از دکن نزد نورالدین کوتوال آگره چند رباعی فرستاده، بنده با اشاره وی همه را جواب مناسب گفته ام و در پنجابی آنها را مرقوم ساخته"[۹]

اس سے یہ معلوم ہوا کہ اوحدی رباعی پر طبع آزمائی کرتے تھے اور یہ عجیب بات ہے کہ ان کو پنجابی لکھا ہے۔

تدوین:

خواجہ جلال الدین محمد میر عبدالرزاق اصفہانی کے ذکر میں لکھتے ہیں:

"تا غایت بیشتر از سه هزار بیت از وی در عرصهٔ ظهور منتشر نبود. مخلص بعد از تجسسات بلیغه بر آن الحاقات نموده و مرتبه زیادی ساختم پنج هزار هفت هزار رسید. الحال قریب بده هزار بیت از وی جمع کرده ام و تدوین داده".

عربی تصنیف:

وہ ایک عربی کتاب کی تصنیف کا ارادہ بھی رکھتے تھے۔ مقدمہ لکھتے ہیں:

"بر طبع وقاد و خاطر نقاد ناظران این مناظر و مشاهدان این مشاهد تحقیق مبرهن و مبین باد که در عرفات باشعار فارسی اکتفا نموده مطلقاً پیرامون عربی نگردیده الا به ندرت، این مختصر طاقت حمل نداشت و اگر توفیق رفیق گردد مخصوص شعرای عرب ورقی چند تسوید نموده بعرصهٔ ظهور جلوه خواهد داد"۔

لیکن ایسا نہ کر سکے۔

حواشی:

۱- عرفات العاشقین، نسخۂ خطی، ص، ۱۱۹

۲- ایضاً، ص، ۲۶۷

۳- ایضاً، ص، ۱۱۳

۴- ایضاً، ص، ۱۳۸

۵- ایضاً، ص، ۱۰۷۸

۶- ایضاً، ص، ۱۱۹

۷- ایضاً، ص، ۸۸

۸- ایضاً، ص، ۱۷۱

۹- ایضاً، ص، ۲۵۰



فارسی تذکرہ نویسی کی ایک مختصر تاریخ

ڈاکٹر سرفراز احمد خان *

فارسی زبان میں تذکرہ نویسی کے تاریخی پس منظر اور فارسی شعراء کے حالات کے بارے میں لکھے جانے والے فارسی تذکروں سے واقفیت حاصل کرنے کے لئے فارسی کے قدیم ترین تذکروں سے واقف ہونا نہایت ضروری ہے۔ اب سوال یہ پیدا ہوتا ہے کہ فارسی میں تذکرہ نگاری کا آغاز کب ہوا؟ مجمع الفصحا جسے رضا قلی کی ہدایت نے ۱۲۸۱ھ میں تالیف کی تھی اور جس کا مقدمہ مشہور ومعروف ایرانی محقق مظاہر مصفا نے لکھا تھا، میں لکھتے ہیں:

"پس از اسلام نیز تا آغاز سدۂ ششم کتابی درین زمینه که ترجمۂ شاعران فارسی را ، به زبان فارسی و به استقلال در بر داشته باشد، نمی شناسیم اما به زبان عربی کتابهای در ترجمۂ مردان بزرگ علم و ادب و شعر فراهم می آمده، مانند کتاب یتیمة الدهر ثعالبی که ابو القاسم علی پسر باخرزی متوفی بسال ٤٦٧ هجری بنام دمیة القصر و عصرة العصر بر آن نوشت و به ترجمۂ شاعران حجاز و شام و دیار بکر و آذربائجان و عراق و ری و اصفهان و فارس و کرمان و جرجان و دهستان و استرآباد و قومس و خوارزم و خراسان و بست و سیستان و غزنه اختصاص دارد۔" [1]

اوپر کے اقتباس سے ظاہر ہے کہ اسلام کے ظہور سے پہلے فارسی میں تذکرہ نگاری کا آغاز نہیں ہوا تھا۔ مگر پانچویں صدی ہجری کے اواخر کی ایک تصنیف راحت الصدور وآیت السرور جو ۵۹۹ ہجری کی تالیف ہے کے حوالے سے ہمیں معلوم ہوتا ہے کہ طغرل بن ارسلان کی خواہش پر معروف شعرا کے منتخب اشعار جمع کرنے کے ساتھ ایک مصور تذکرہ ترتیب دینے کا کام شروع ہوا تھا مگر افسوس کہ اس تذکرہ کا وجود آج نہیں ملتا ہے۔ ہوسکتا ہے کہ طغرل بن ارسلان کی خواہش کے مطابق ابوبکر نجم الدین بن علی راوندی نے اس کو مکمل تو کرلیا ہوگا مگر وہ منظر عام پر نہ آسکا ہوگا۔

---

* اسسٹنٹ پروفیسر، مولانا آزاد نیشنل اردو یونیورسٹی، لکھنؤ کیمپس

فارسی شاعری کے دیگر قدیم ماخذات میں سے مناقب الشعرا جو ابو طاہر خاتونی کی تصنیف ہے اور مجمع النوادر المعروف بہ چہار مقالہ جو نظامی عروضی سمرقندی کی تالیف ہے اپنی قدامت کے سبب تاریخی اہمیت کے حامل ہیں جن میں فارسی کے قدیم شاعروں کا ذکر شامل ہے۔ لیکن فن تذکرہ کی مخصوص روش کے پیش نظر مذکورہ تصانیف کو ہم تذکرہ کے فہرست میں نہیں رکھ سکتے ہیں اس لئے کہ چہار مقالہ جو ۵۵۰ ہجری کی تالیف ہے اور جس کے دوسرے مقالے میں فارسی کے بعض شاعروں کا ذکر تو ضرور آیا ہے مگر وہ اتنا مختصر ہے کہ اسے ہم تذکرہ نہیں کہہ سکتے ہیں۔ اسی دور کی ایک اور کتاب راحت الصدور وآیت السرور جو آل سلجوق کے تاریخی احوال اور کوائف پر مشتمل ہے اس کے ایک باب ''ذکر شاعران مدّاح آل سلجوق وشعرہای آنان'' میں آل سلجوق کے مدّاح شعرا کا ذکر ملتا ہے لیکن مذکورہ تصنیف کا اصل موضوع چونکہ تاریخ ہے لہٰذا اس کا شمار فارسی تذکروں میں نہیں کیا جاسکتا ہے۔

اس طرح ہم کہہ سکتے ہیں کہ ''لباب الالباب'' ہی ایک ایسا تذکرہ ہے جس کے مولف نورالدین محمد عوفی کو سابقون الاولون کی حیثیت حاصل ہے۔ دو جلدوں پر مشتمل فارسی شعرا کا یہ پہلا تذکرہ ۶۱۴ ہجری میں پایہ تکمیل کو پہنچا چنانچہ ایڈورڈ براؤن اپنے مقدمے میں لکھتا ہے:

> ''عزت این کتاب 'لباب الالباب' درین است کہ در این فن تقریباً یادگار وحید است. اگر چہ قبل ازین چند تذکرہ ھای دیگر در احوال معاصر شعرای فرس نوشتہ شدہ ولی اکثر آنھا دستخوش حوادث و پامال مرور زمان گشتہ، الّا چہار مقالۂ نظامی عروضی سمرقندی .در آن کتاب ھم اگرچہ ضمناً گروھی از مشاھیر شعرای متقدمین ذکر رفتہ ولی متصور اصلی مرام مولف ھمین بودہ است کہ حتی المقدور از عامۂ شعرای مشہور ذکری و اذکار و ابکار و منتخب اشعار ایشان بر سبیل نمونہ یادگار در صحائف کتاب خود گذارد''۔[۲]

پروفیسر ایڈورڈ براؤن کے بیان سے اس امر کی بڑی حد تک وضاحت ہوتی ہے کہ لباب الالباب ہی فارسی کا پہلا دستیاب تذکرہ ہے جسے پورے طور پر تذکرہ کا درجہ حاصل ہے۔ جس میں عوفی نے فارسی کے قدیم اور معاصر شعرا کے ضروری حالات اور ان کے منتخب کلام کو یکجا کر دیا ہے۔ اس طرح صاحب تذکرہ نے نہ صرف فارسی زبان میں تذکرہ نویسی کی اساس رکھی بلکہ فارسی ادب میں بیاض نگاری کے پہلو بہ پہلو تنقید اور تاریخ اور سوانح نگاری کی جہات کو بھی روشن کیا۔

لباب الالباب کے توسط سے ہم فارسی شاعری کے آغاز سے چھٹی صدی ہجری کے اوایل کے شعرا اور

ان کے منتخب کلام سے آگاہ ہو سکتے ہیں۔ یہ تذکرہ دو جلدوں اور بارہ ابواب پر مشتمل ہے۔ ان کی وجہ تالیف پر خود مصنف نے بڑی نکتے کی بات کہی ہے۔ وہ کہتا ہے کہ:

"محمد عوفی روی از همه جهان گردانیده و بهمه جهان آورده است. خواست که حضرت عالیه (نصیر الدین قباچه) را همه از شیوه صناعت و سرمایه بضاعت خود خدمتی کند و تحفهٔ آرد تا دامنِ قیامت دست بلا بد امن آن نرسد و آخر دور یادگار از دست تعرضِ شب روان زوال مامون ماند"[۳]

مذکورہ بالا اقتباس سے عوفی کی خواہش کا پتہ چلتا ہے کہ وہ شخص اس لازوال تذکرہ کے بدولت آخری زمانے تک جانا پہنچانا جاتا رہے۔ واقعاً اس لاثانی تذکرہ کی اہمیت کا اندازہ اس بات سے بھی لگایا جا سکتا ہے کہ اس کے طرز اسلوب سے متاثر ہو کر تقی اوحدی نے عرفات العاشقین اور ناظم تبریزی نے نظم گزیدہ جیسی کتاب لکھی۔ سید علی بن محمود حسینی نے بزم آراء کے نام سے سنہ ۱۰۰۰ ہجری میں قدیم اور معاصر شعرا کا تذکرہ مرتب کیا۔ امین احمد رازی نے تاریخ و جغرافیہ اور فارسی شعر و ادب کے بیان پر مبنی ہفت اقلیم سنہ ۱۰۰۲ ہجری میں تصنیف کی۔ حسن بن لطف اللہ رازی تھرانی نے ۱۰۲۰ ہجری میں رودکی سے لے کر عہد جہانگیری تک کے شاعروں کا تذکرہ 'میخانہ' کے نام سے لکھا۔ غرض کہ لباب الالباب ایک نمونے کی حیثیت سے جہاں اپنے معاصرین کی نظر میں ممتاز رہا وہیں متاخرین کی بیشتر تالیفات میں بھی عوفی کے اثرات کی کارفرمائی دیکھی جا سکتی ہے۔

چنانچہ لباب الالباب کی تالیف کے بعد ہم دیکھتے ہیں کہ فارسی میں متعدد تذکرے تالیف ہوئے۔ نہ صرف ایران میں بلکہ برصغیر ہندوپاک میں بھی۔ چنانچہ ہم دیکھتے ہیں کہ اسی پس منظر میں محمد پسر بدر جاجرمی نے ۷۴۱ ہجری میں 'مونس الاحرار' تالیف کیا جو مختلف شعری اصناف پر مشتمل ہے اور جس میں ضمناً معروف شعرا کا بھی ذکر ہے۔ اس کے بعد دولت شاہ سمرقندی نے تذکرۃ الشعراء ۸۹۲ ہجری میں تالیف کی جو خراسان کا ایک امیر زادہ تھا۔ مجالس النفائس میں میر علی شیر نوائی اس کی بڑی تعریفیں کرتا ہے اور کہتا ہے کہ فطری طور پر وہ شاعر تو نہیں تھا لیکن شعری ذوق ضرور رکھتا تھا۔ اس تذکرہ میں ایک مقدمہ، سات ابواب اور ایک خاتمہ ہے۔ ساتوں ابواب میں مرتب انداز میں فارسی شاعری کی شروعات سے لے کر مصنف کے زمانے تک کے شعرا کے حالات کا ذکر ہے۔ ہر باب میں تقریباً ۲۰ شاعروں کا ذکر ہے اور ان کے منتخب اشعار نقل کئے گئے ہیں۔ اس دور کے بادشاہوں کے حالات بھی درج ہیں جس کے دربار سے یہ شعرا منسلک تھے۔ لہٰذا تاریخی اعتبار سے بھی یہ تذکرہ بہت ارزش و اہمیت رکھتا ہے۔ مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں ذخیرہ احسن اور سبحان اللہ میں اس کے نسخے موجود ہیں۔ ایک نسخہ یونیورسٹی کلکشن میں بھی موجود ہے۔

فخری ابن امیری نے ۹۴۷ ہجری میں جواہر العجایب یا تذکرۃ النساء تالیف کیا جو شاعرات کا تذکرہ ہے۔ سنہ ۱۸۰۰ء میں لکھنؤ سے یہ شائع ہوا جو نہایت معلومات افزا ہے۔ پھر یکی بعد دیگری کئی معروف اور مشہور فارسی تذکرے لکھے گئے جن میں 'تحفۂ سامی' جسے سام مرزا نے ۹۷۴ ہجری میں لکھا پھر ''نفائس المآثر'' جسے علاء الدولہ قزوینی نے ۹۴۳ ہجری میں مکمل کیا۔ اس کے بعد 'خلاصۃ الاشعار و زبدۃ الافکار' جسے تقی کاشی نے تالیف کیا۔ سنہ ۱۰۰۰ ہجری میں سید علی محمود حسینی نے بزم آرا کے نام سے شعرا کا تذکرہ مرتب کیا۔ ''خیر البیان'' کو حسین غیاث الدین محمود نے ۱۰۱۷ ہجری میں مکمل کیا جس میں ادبا اور شعراء کا ذکر ہے۔

بہت سارے ایسے تذکرے بھی لکھے گئے جن کا موضوع سیرت النبوی تھا جیسے محمد باقر بن محمد تقی مجلسی کا جلاء العیون جو حضور اقدسؐ اور بارہ اماموں کے حالات پر مشتمل ہے۔ یہ تذکرہ ۱۰۳۸ھ میں تالیف ہوا۔ پھر نقشبندی سلسلہ کے صوفیوں سے متعلق ایک تذکرہ رشحات عین الحیات لکھا گیا جس کے مصنف الحسین واعظ کاشفی ہیں۔ اسی موضوع پر ایک اور کتاب لکھی گئی جس کا عنوان سید السیر ہے اور جس کے مصنف غلام احمد مشھدی ہیں۔ سیرت پاک کے علاوہ اس میں صحابۂ کرام، صوفیا اور مشائخ کا بھی ذکر ہے۔ ۱۰۳۶ھ میں اسی موضوع سے متعلق ایک دوسرا تذکرہ تالیف ہوا جو سیر الاقطاب کے نام سے جانا جاتا ہے جس کے مصنف شیخ اللہ دیا حکیم چشتی عثمانی ہیں اور جس میں ۷۲ صوفیوں کا ذکر ہے اور علی ابن طالب سے لے کر شیخ علاء پانی پتی کے حالات پر مشتمل ہے۔ یہ تذکرہ بہت ہی کمیاب اور نایاب ہے۔

سرزمین ایران میں شیخ فرید الدین عطار نے تذکرۃ الاولیاء لکھ کر اس موضوع پر تذکرہ لکھنے کی جو داغ بیل ڈالی تھی اس کا موضوع تصوف تھا۔ بعد کے مصنف نے اس کی خوب پیروی کی اور ایران اور ھندوستان میں یکی بعد دیگری کئی تذکرے وجود میں آئے جن کا ذکر اوپر آچکا ہے۔ ایک تذکرہ جو خاص طور پر قابل ذکر ہے وہ بحر زخار ہے جس کے مصنف وجیہ الدین اشرف ہیں۔ یہ ایک مفصل تذکرہ ہے جو علما، صوفیا اور مشائخ کے حالات پر مبنی ہے۔ مولف لکھنؤ کے نواب شجاع الدولہ کا ہم عصر تھا۔ مصنف نے اس تذکرہ کو لجہ، نہر اور موج میں تقسیم کیا ہے اور اس میں ۸ لجے ہیں۔ حضور پاکؐ سے لے کر حضرت اویس قرنی تک کے حالات پر مشتمل یہ ایک مفصل تذکرہ مانا جاتا ہے۔ آخر کے دو لجوں میں مجذوبوں اور خواتین صوفیوں کا ذکر ہے۔ بعد میں اس موضوع پر کئی تذکرے وجود میں آئے خاص کر دہ مجلس، مناقب الاسرار اور حال نامۂ بایزید انصاری وغیرہ وغیرہ۔

مذکورہ بالا موضوع سے قطع نظر ھندوستان میں جہانگیر کے عہد میں 'عرفات العاشقین' ہمیں دیکھنے کو ملتا ہے جس کے مولف تقی بن معین الدین اوحدی ہیں جنہوں نے ۱۰۲۲ ہجری میں اسے آگرہ میں تالیف کیا۔ مولف نے اس تذکرہ کو عرصہ، عرفہ اور غرفہ کے عنوانات کے تحت بیان کیا ہے۔ ہر عرصہ میں الفبا کے ایک حرف کو منتخب کیا ہے۔ ہر غرفہ میں تین حصے ہیں۔ متقدمین، متوسطین اور متاخرین۔ نہایت ہی کارآمد اور مفصل تذکرہ ہے جو نہ صرف

ایرانی شاعروں کے حالات پر مشتمل ہے بلکہ ہندوستان کے بھی متعدد شعراء کا ذکر اس تذکرہ میں ہمیں ملتا ہے اور خاص کر متاخرین شعرا کا ذکر بڑی اہمیت کا حامل ہے۔ کیونکہ بہت سے شعراء سے مولف خود بھی واقف تھا یا ذاتی طور پر ملاقات کر چکا تھا اس لئے تاریخی طور پر یہ تذکرہ بہت اہمیت کا حامل ہے۔

پھر سنہ ۱۰۳۶ ہجری میں ناظم تبریزی نے 'نظم گزیدہ' کے نام سے ایرانی اور ہندوستانی شعرا کے احوال اور منتخب اشعار جمع کئے اور ایک نادر تذکرہ تالیف کیا۔ آج اس تذکرہ کی اہمیت اس بات سے بھی ہے کہ دنیا کے کتاب خانوں میں اس کے ایک یا دو ہی نسخے ملتے ہیں۔ لیکن خوشی کی بات یہ ہے کہ علی گڑھ مسلم یونیورسٹی کے شعبہ فارسی کی مشہور اور معروف اسکالر پروفیسر آذرمی دخت صفوی نے اس تذکرہ کی دوسری جلد کی تصحیح کا بڑا عمدہ کام کیا ہے اور اس کا ایک پر مغز مقدمہ بھی لکھا ہے جو شائع ہو چکا ہے۔

جیسا کہ اوپر ذکر کیا جا چکا ہے کہ نہ صرف ایران میں بلکہ ہندوستان میں بھی تذکرہ نویسی کے صنف کو بہت عروج حاصل ہوا اور اس فن پر کئی نادر اور نایاب تذکرہ لکھے گئے جن میں کشن چند اخلاص کا تذکرہ ہمیشہ بہار بھی شامل ہے جو اس نے ۱۱۳۶ ہجری میں مرتب کیا۔ پھر یکے بعد دیگرے کئی اچھے تذکرے وجود میں آئے مثلا بندرابن خوشگو کا سفینۂ خوشگو قابل ذکر ہے جو اس نے ۱۱۱۳ ہجری میں لکھا جو تین جلدوں پر مشتمل ایک ضخیم تذکرہ ہے۔ پھر عظمت اللہ بیخبر نے تذکرۂ سفینۂ بیخبر سن ۱۱۴۱ ہجری میں تالیف کیا۔ ریاض الشعرا کے مصنف علی قلی خان والہ داغستانی ہیں جنہوں نے ۱۱۴۱ ہجری میں یہ معروف اور مشہور تذکرہ لکھا۔ اس کے بعد سراج الدین علی خاں آرزو نے ۱۱۶۴ ہجری میں مجمع النفائس کے نام سے ایک بہترین تذکرہ مرتب کیا۔ پھر شیخ علی حزین نے سن ۱۱۶۵ ہجری میں تذکرۃ المعاصرین مرتب کیا جو بہت اہمیت کا حامل ہے کیونکہ شیخ علی حزین نے اس میں ان شعراء کا ذکر کیا ہے جو خود اس کے زمانے سے تعلق رکھتے تھے۔ اس تذکرہ کو انہوں نے فرقے میں تقسیم کیا ہے اور تقریباً ۱۰۰ شعرا اور علماء کا ذکر ہے جسے مصنف نے نو دنوں میں مکمل کیا جیسا کہ سیر المتاخرین (ص ۱۵) میں مذکور ہے۔

ایک اور اہم اور پر ارزش تذکرہ خزانۂ عامرہ ہے جس کے مولف غلام علی آزاد بلگرامی ہیں اور جو ۱۱۷۶ ہجری میں منظر عام پر آیا۔ تقریباً ۱۰۶ اشعرا کا یہ تذکرہ ہے جس میں قدیم اور جدید دونوں شامل ہیں اور بعض مصنف کے زمانے کے بھی ہیں۔ آزاد نے اس تذکرہ کو الفبا کی ترتیب سے مرتب کیا ہے اور انوری خاوری سے لے کر میر یوسف بلگرامی تک کے حالات پر مشتمل ہے۔ اسی دور کا ایک معروف اور مشہور تذکرہ گل رعنا ہے جسے لچھمی نرائن شفیق نے ۱۱۸۱ ہجری میں تالیف کیا۔ پھر موہن لعل انیس کے زور قلم سے ایک اور مشہور تذکرہ انیس الاحبا کے عنوان سے آیا جو ۱۱۹۴ ہجری میں منظر عام پر آیا۔ غلام ہمدانی مصحفی نے ایک اور مشہور تذکرہ تالیف کیا جو عقد ثریا کے نام سے مشہور ہے اور اس کا سن تالیف ۱۱۹۹ ہجری ہے۔ اٹھارویں اور انیسویں صدی کے درمیان کئی معرکۃ الآرا

---

* صدر شعبۂ اردو، ایم جی ایم کالج سنبھل

تذکرے وجود میں آئے جن میں خاص کر 'گنج شائگان' مصنف محمد طاہر، مجمع الفصحا مصنف رضا قلی ہدایت، گلشن ناز مصنف درگا پرشاد نادر، شام غریبان لچھمی نرائن شفیق اور ریاض العارفین مصنف رضا قلی ہدایت قابل ذکر ہے۔ لیکن افسوس کی بات ہے کہ اتنے قیمتی اور معلومات افزا تذکرے آج بھی زیادہ تر مخطوطہ کی شکل میں ہیں اور شائع نہیں ہو سکے ہیں جیسا کہ مرحوم سید امیر حسن عابدی نے تذکرہ نظم گزیدہ کے پیش گفتار میں ذکر کیا ہے:

''در ھر عصر ادبی تذکرہ ھای شعرا، ادبا، علما، صوفیا و غیرہ ھم در ھند و ھم در ایران بوجود آمدہ اند و برای بررسی ارتقا و تغیرھای فکری و ادبی کہ در زبان فارسی رخ دادند مطالعہ و استیعاب آنہا لازم است. متاسفانہ تعداد زیادی ازین تذکرہ ھا ھنوز چاپ نشدہ و بدست دوستاران زبان فارسی نرسیدہ است''.[۴]

مذکورہ بالا اقتباس سے یہ ظاہر ہے کہ ہمیں اس بات پر خاص توجہ دینی چاہئے کہ ان تذکروں کی نشاندہی کر کے اسے شائع کریں تا کہ آنے والی نسل اس سے استفادہ کر سکے۔

حواشی:

۱- مجمع الفصحا، رضا قلی ہدایت، ۱۲۸۱ ہجری، مقدمہ از مظہر مصفا، تہران، ایران۔

۲- لباب الالباب از ایڈورڈ براؤن، ۱۹۲۱ء، چاپ تہران، ایران

۳- لباب الالباب، نور الدین محمد عوفی، ۶۱۸ ہجری، سبب تالیف کے ذیل میں۔

۴- نظم گزیدہ، ناظم تبریزی، پیش گفتار، امیر حسن عابدی، مقدمہ وتصحیح پروفسور آذرمی دخت صفوی، انتشارات دی آر ایس، دانشگاہ اسلامی علیگڑھ، ۲۰۰۸ء۔

☆☆☆

تذکرۃ الکرام: مشائخ خانوادۂ مجیبیہ کا مستند تذکرہ

ڈاکٹر سید محمد اسد علی خورشید *

فارسی ادب میں صوفیا کے تذکروں کی تدوین کا سلسلہ پانچویں صدی ہجری کے وسط سے نظر آتا ہے جب شبہ قارۂ ہند میں ''کشف المحجوب'' کی تصنیف ہوئی۔ اس کے مصنف علی بن عثمان الجلابی الہجویری معروف بہ داتا گنج بخش ہیں جنہوں نے ۴۵۰ھ میں تصوف کے موضوع پر یہ کتاب لکھی۔ اصلاً کشف المحجوب تصوف کے عمیق اور باریک موضوعات پر لکھی گئی ہے لیکن اس میں جابجا صوفیاے کرام کے تذکرے آئے ہیں اس بناء پر اسے تدوین تذکرۂ صوفیا میں اساسی حیثیت دی جاسکتی ہے۔ حضرت گنج بخشؒ نے یہ کتاب لاہور میں لکھی اور یہ ہندوستان میں معرض وجود میں آنے والی اولین منثور فارسی تصنیف بھی ہے۔ کشف المحجوب کے بعد جسے اصالتاً تذکرۂ صوفیا کی حیثیت نہیں حاصل ہے، دوسری کتاب اس موضوع پر ''ترجمۂ طبقات الصوفیہ'' ہے جسے شیخ الاسلام ابواسمٰعیل عبداللہ انصاری نے ۴۸۱ھ میں اپنی مجالس وعظ میں املا کرایا تھا اور جس میں ایک سو بیس صوفیا کا تذکرہ ہے۔

کشف المحجوب اور ترجمۂ طبقات الصوفیہ کے بعد شیخ فریدالدین عطار کی ''تذکرۃ الاولیاء'' ملتی ہے جسے کاملاً واصالتاً تذکرہ قرار دیا جاسکتا ہے۔ تذکرۃ الاولیاء کے سال تصنیف کے سلسلہ میں میرزا محمد بن عبدالوہاب قزوینی پروفیسر نیکلسن کے تصحیح کردہ نسخہ کے مقدمہ میں رقمطراز ہیں:

> ''...... وچون شیخ نجم الدین کبری باتفاق مؤرخین درسنہ ۶۱۸ در فتنۂ مغول و فتح خوارزم بودہ است، پس بطور قطع و یقین استفادہ می شود کہ عطار بعد از سنہ ۶۱۸ زندہ بودہ است و نیز فی الجملہ می توان استنباط کرد کہ تالیف تذکرۃ الاولیاء قبل از ۶۱۸ بودہ چہ در مقدمۂ این کتاب یعنی مظہر العجائب

* ایسوسی ایٹ پروفیسر، شعبۂ فارسی، علی گڑھ مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

اسم تذکرۃ الاولیاء را در ضمن کتب مؤلفہ خود ذکر می کند
(تذکرۃ الاولیاء تصحیح پروفیسر نیکلسن ؛ مقدمہ عبدالوھاب قزوینی، ص یز)

تذکرۃ الاولیا کے بعد اس موضوع پر تحفۃ المرشدین من حکایات الصالحین، ترجمہ خلاصۃ المفاخر، مناقب العارفین، خلاصۃ المناقب، ثواقب المناقب اولیاء اللہ، صفوۃ الصفا، نفحات الانس من حضرات القدس، مجالس العشاق، رشحات عین الحیات، تذکرہ اولیا و سلسلۂ العارفین، ریاض الاولیا، سراج السالکین و لطایف العارفین، ثمرات المشایخ، مجمع المحققین، ریاض الواصلین، ریاض العارفین، انیس الطالبین، شمائل اتقیا، تذکرۃ السالکین اور اسرار الابرار فی اخبار الاخیار وغیرہ تذکرے معرض وجود میں آئے۔

ہندوستان میں بھی صوفیا کے تذکروں کی تدوین کی روش نے خوب خوب رواج پایا، اور اس شبہ قارہ میں بہت مشہور و معروف تذکرے معرض وجود میں آئے۔ چنانچہ میر خورد سید محمد مبارک علویؒ کی سیر الاولیاء فی محبت الحق جل و علیٰ، ملا جمالی کنبوہ معروف بہ درویش جمالی کی سیر العارفین، شاہ عبدالحق محدث دہلویؒ کی اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، محمد دارا شکوہ قادری کی سفینۃ الاولیا اور سکینۃ الاولیا کے علاوہ مونس الارواح، حضرات القدس، مخبر الواصلین، معارج الولایت، ریاض الاولیا، مطلوب الطالبین، روضۂ اقطاب، تذکرۂ قادریہ، انفاس العارفین اور روضۃ الاولیا وغیرہ وہ مشہور و معروف تذکرے ہیں جو مورد بحث تذکرہ تذکرۃ الکرام کی تالیف سے قبل تصنیف ہوئے۔

صاحب تذکرۃ الکرام کے عہد یعنی تیرہویں صدی ہجری مطابق انیسویں صدی عیسوی میں بھی تدوین تذکرۂ صوفیا کی روش بدستور قایم رہی اور اس صدی میں بھی تذکرۂ صوفیا کی ایک معتد بہ تعداد مخطوطات و مطبوعات کی شکل میں نظر آتی ہے، جن میں معیار سالکین طریقت، بحر زخار، بشارت مظہریہ درفضایل حضرات طریقۂ مجددیہ، اصول المقصود، فواید سعدیہ، بیاض دلکشا، خزینۃ الاصفیا، انوار العارفین، الروض الازھر فی مآثر القلندر، اور انتصاح من ذکر اہل الصلاح وغیرہ قابل ذکر ہیں۔

صاحب تذکرۃ الکرام مولانا شاہ ابوالحیوۃ قادری قدس سرہ کی ولادت صاحب اعیان وطن مولانا حکیم سید شاہ محمد شعیب نیرؒ کے مطابق کیم ذیقعدہ ۱۱۹۵ھ کو پھلواری شریف میں ہوئی۔ صاحب اعیان کی اس اطلاع اور خود مصنف کتاب کی تذکرۃ الکرام میں بہم پہنچائی گئی اطلاع کے اعتبار سے مصنف کے سن ولادت میں قدرے اختلاف نظر آتا ہے جو قابل اعتنا نہیں ہے۔ صاحب تذکرۃ الکرام جب حضرت تاج العارفینؒ کے ذکر کے ضمن میں موے مبارک زاداللہ شرفھما کی تشریف آوری کا ذکر کرتے ہیں تو وہاں لکھتے ہیں کہ یہ ۱۲۴۷ھ ہے اور اللہ تعالیٰ کے فضل و کرم سے یہ دولت بے بہا حضرت تاج العارفینؒ کے خانوادے میں باقی

ہے۔ پھر متصلاً اعجاز آثار شریف کے ذکر کے ضمن میں اپنی عمر ترپن سال بیان کرتے ہیں۔ چنانچہ رقمطراز ہیں:

"...... و تا حال که سال یکهزار و دو صد و چهل و هفت از سال هجرت است بعنایت اللّٰه و فضله در فرزندان آنحضرت رضی اللّٰه عنه این دولت و کرامت باقیست ...... و در مدت پنجاه و سه سال که عمر این کمینۂ بارگاه غوثیه رسیده گاهی چنین دیده و نشنیده..."

(تذکرۃ الکرام؛ص ۱۶۹)

اس کے علاوہ حضرت شیخ العالمینؒ کے ذکر کے ضمن میں صاحب کتاب نے اپنا ایک واقعہ مرقوم کیا ہے جس میں بھی اپنی عمر ترپن سال بتائی ہے۔ چونکہ ۱۲۴۷ھ میں حضرت شیخ العالمینؒ کا وصال ہوا اور مذکورہ بالا بیان بھی ۱۲۴۷ھ کا ہی ہے، اس لیے یہ محقق ہے کہ مصنف نے یہ واقعہ بھی ۱۲۴۷ھ میں ہی ذکر کیا ہے۔ چنانچہ صاحب تذکرۃ الکرام راقم ہیں:

"...... باز از آن سال تا این زمان که عمر به پنجاه و سه سال رسیده گاهی زخم پشت پانشده و نشان جراحات سابقه هنوز باقیست"

(تذکرۃ الکرام؛ص ۱۰۴)

مذکورہ بالا دونوں اقتباسات کی روشنی میں یہ بات متیقن ہو جاتی ہے کہ جب ۱۲۴۷ھ میں مصنف کی عمر ترپن سال تھی تو یقیناً ان کی ولادت ۱۱۹۴ھ میں ہوئی ہو گی لیکن صاحب اعیان کی اطلاع زیادہ مستند ہے کیونکہ انہوں نے صاحب تذکرۃ الکرام کے والد ماجد کی بیاض میں مندرج یہ تاریخ لی ہے جسے داخلی شواہد کی بنیاد پر متعینہ قیاسی تاریخ پر بہر حال استناد حاصل ہے۔

مولانا شاہ ابوالحیوۃ قدس سرہ حضرت شیخ العالمینؒ کے چوتھے صاحبزادہ ہیں۔ آپ نسباً ہاشمی ہیں اور حضرت جعفر طیارؓ کی اولاد سے تھے۔ مولانا شاہ ابوالحیوۃ قادریؒ نے بالاستیعاب تمام درسیات کی تکمیل مولانا شاہ احمدی قدس سرہ سے کر کے تمام علوم مروجہ میں دسترس کامل حاصل کر لی۔ مولانا شاہ ابوالحیوۃ قادریؒ اپنے عہد کے عالم نبیل و فاضل جلیل تھے اور اکثر و بیشتر اوقات مطالعہ کتب اور تصنیف و تالیف و درس و تدریس میں بسر ہوتے۔ آپ کے تلامذہ میں جن لوگوں کے نام صاحب اعیان کو دستیاب ہو سکے وہ انہوں نے اپنی کتاب کے حاشیہ پر درج کیے ہیں اور آپ کے ان تلامذہ میں اکثر علم و فضل میں اساتید کے منصب پر فائز ہوئے۔ اس کے علاوہ مولانا شاہ ابوالحیوۃ کے علم و فضل سے متاثر ہو کر بتیا کے مہاراجہ نے اپنے اتالیق کے حیثیت سے ان کو اپنے یہاں مامور کیا۔ کچھ دنوں تک تو آپ نے اس کی خواہش کے مطابق اس کی تعلیم و تربیت کی طرف توجہ

دی لیکن مشاغل سلوک اور تصنیف وتالیف کے ذوق وشوق نیز حضوری شیخ سے غیبت کے احساس نے حضرت مولانا ابو الحیوۃ قدس سرہ کو مجبور کیا کہ اس ذمہ داری سے سبکدوشی حاصل کرلیں چنانچہ آپ نے ۱۲۳۸ھ میں اس خدمت کو ترک کر دیا اور پھلواری شریف واپس آکر مسند درس آراستہ فرمائی۔

صاحب اعیان کی اطلاع کے مطابق مولانا ابو الحیوۃ قادریؒ نے مختلف آثار علمی اپنی یادگار چھوڑے ہیں۔ لیکن اب تک راقم کو تذکرۃ الکرام کے علاوہ کوئی دوسری تصنیف نہ مل سکی۔ تذکرۃ الکرام میں مصنف نے متعدد جگہوں پر یہ ذکر کیا ہے کہ میں نے حضرت شیخ العالمینؒ کے ان اصحاب کا بھی تذکرہ مرتب کیا ہے جو اس وقت عالم حیات میں ہیں لیکن چونکہ ان نفوس قدسی کو اپنے اسرار کی پردہ دری گوارہ نہیں ہے اس لیے اس تذکرہ کو میں نے مخفی رکھ چھوڑا ہے اور وہ اصحاب کہ جو عالم جاودانی کی طرف کوچ کر چکے ہیں ان کا ذکر اس تذکرہ میں شامل کر رہا ہوں۔ چنانچہ راقم ہیں:

> "چون تصرفات و اخلاق آنحضرت بقدر ضرورت در تحریر در آمد، خواستم که مجمل احوال فرزندان آنحضرت که نونهالان بستان ولایت اند و سرو گلستان ہدایت معه احوال یاران طریقه بقید قلم آریم و تکملۂ کتاب بآن سازیم۔ لیکن بنظر آنکه بیشتر یاران صاحب تصرف و فرزندان باکرامت که ارکان دین اند، ذکر احوال آنہا بجز افشای رازنیست و متقرر و متحقق صوفیه صافیه رضی الله عنہم است که افشای سر این طائفه خالی از قباحتی نیست۔ یامتصرف را از تصرف باز میدارد یا نقصان عمروی می کند یا مظہر و مذکر را در مہلکه این طائفه می اندازد، خصوصاً ازین بزرگان که تذکره شان منظور دارم، اکثر اند که نوشتن تصرفات آنہا سراسر موجب ملال خاطر شریف آنہا ست و سبب اعراض ازین گنہگار. بنابر ذکر آن ستوده خصالان که بر سجادۂ ہدایت جلوه افروز اند رساله علیحده کردم و مخفی که تا بقای ما و ایشان افشای سر بر اغیار نگردد و آنانکه ازین جہان نقل کردند بی تاسل احوال آن سالکان طریقت درین کتاب درج کنم ......"

(تذکرۃ الکرام؛ ص ۵۹۰-۵۸۹)

اس سے یہ اندازہ ہوتا ہے کہ تذکرۃ الکرام کے علاوہ مصنف نے اپنے معاصر صوفیاے طریقت کے احوال پر مشتمل ایک اور تذکرہ مرتب کیا تھا۔ لیکن افسوس کہ دست برد زمانہ سے وہ تذکرہ محفوظ نہ رہا اور اب دستیاب نہیں ہے البتہ مولانا حکیم محمد شعیبؒ کے پاس اس نسخۂ تذکرہ کے کچھ ناتمام کرم خوردہ اوراق جو خود مصنف کے ہاتھ کے تحریر کردہ تھے موجود تھے جیسا کہ انہوں نے اپنی اعیان وطن میں تحریر کیا ہے۔

صاحب تذکرۃ الکرام کو غالباً شعر گوئی وسخن سنجی کا بھی مذاق تھا اور عجز تخلص کرتے تھے۔ لیکن ان کے اشعار کے نمونے دستیاب نہیں ہوسکے ہیں۔ امکان ہے کہ یہ مذاق شعر گوئی محض تفنن طبع کے طور پر ہوگا اور کبھی کچھ کہہ لیتے ہوں گے جسے باضابطہ طور پر مدون نہ کیا ہو یا اگر کیا ہوگا تو گردش زمانہ سے ضایع ہو گیا ہو، جیسا کہ ان کے مصنفہ دوسرے تذکرۂ صوفیا کے ساتھ ہوا اور یہی دوسرا قیاس قرین صحت جان پڑتا ہے کیونکہ اس زمانے میں خود مصنف کے خانوادے میں شعر گوئی کا اعلیٰ ذوق تھا اور کثرت سے صاحب دیوان شعراے متصوفہ ہمیں نظر آتے ہیں۔ بہر کیف مولانا ابوالحیوۃ قادریؒ کی شہرت کا سبب ان کی منثور تصنیف تذکرۃ الکرام ہی ہے۔

صوفیاے کرام کا یہ تذکرہ مولانا شاہ محمد ابوالحیوۃ قادریؒ نے ۱۲۴۹ھ میں تصنیف کیا۔ اس کتاب میں کل پچاس صوفیا اور تین خاتون صوفیا کا تذکرہ ہے جو علم وفضل، ورع وزہد اور تقویٰ و پرہیز گاری میں نابغۂ عصر تھے۔ مصنف نے اس کتاب کی تمہید میں لکھا ہے کہ ایک زمانے سے میرے دل میں یہ خیال تھا کہ میں اپنے شیوخ کرام کے احوال کو جمع کروں جو دنیا وآخرت میں میرے لیے سرمایۂ افتخار و یادگار رہو، لیکن ایام کی نامساعدت کی بنیاد پر اپنے اس خیال کو عملی جامہ نہیں پہنا پا رہا تھا کہ یکا یک اللہ تعالیٰ کی توفیق رفیق ہوئی اور میں نے اس کام پر کمر ہمت کس لی۔ چنانچہ راقم ہیں:

> ''...... می گوید بندۂ بی بضاعت احقر الناس الراجی الی النجات محمدابوالحیات قادری فلواروی البھاری وطناً جعفری الزینبی نسباً غفراللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ کہ از مدتی بجمع احوال بعضی شیوخ کرام خود علی نبینا و علیھم السلام در دل تمنا داشتم کہ تا یادگاری در دنیا و سرمایۂ در عقبیٰ باشد. اما از نامساعدت ایام فرصت دست نمی داد و از بی بضاعتی جرأت برین مقصد اعلیٰ نمی افتاد کہ یك ناگاہ الھام لاریبی رھبری نمود و تائید غیبی مددگاری فرمود و کمر ھمت بحصول این معنی چست بربستم......''

(تذکرۃ الکرام، ص ۴-۳)

تذکرۃ الکرام میں مصنف نے جتنے واقعات بیان کیے ہیں ان میں سے بیشتر کا مشاہدہ یا تو مصنف نے بذاتِ خود کیا ہے یا پھر ثقہ شاہدین سے براہ راست سنا ہے۔ شواہد اور خود مصنف کے زھد و ورع اور تقویٰ و پرہیز گاری کی بنیاد پر ان اطلاعات و واقعات کی صداقت و صحت اور استناد میں کسی قسم کا سقم نظر نہیں آتا۔ ترقیم واقعات میں صاحب کتاب نے اتنی دیانت داری کا اظہار کیا ہے کہ اگر کسی واقعہ کے ثقہ راوی کا پتہ نہیں چل سکا ہے یا کسی موردِ ذکر شخصیت کے احوال بہ استناد حاصل نہیں ہو سکے ہیں تو اس کی وضاحت کر دی ہے۔

تذکرۃ الکرام حضرت اقدس مولانا سید محمد وارث رسولنما بنارسیؒ کے ذکر سے شروع ہوتا ہے جو صاحب کتاب کے جدِ مکرم حضرت اقدس تاج العارفینؒ کے استاد اور مرشد تھے۔ ان سے متعلق واقعات مصنف کو یا تو خود اپنے والد اور شیخ حضرت شیخ العالمین سے معلوم ہوئے، یا اپنے استاد سے یا پھر اس خانوادہ کے اوراد و ملفوظات کے مجموعہ مسمیٰ بہ ''فضل النبی'' سے۔ خود راقم نے بھی ''فضل النبی'' سے فروغ بصارت و بصیرت پائی ہے اور صاحب تذکرۃ الکرام نے حضرت تاج العارفین کی جن ترقیمات کا حوالہ دیا ہے ان میں سے کئی یادداشتوں کو خود اپنی نظروں سے دیکھا ہے۔ حضرت شیخ العالمینؒ کے عہد کے بیشتر واقعات خود مصنف کے مشاہدے میں آئے ہیں۔ البتہ پھلواری شریف کے بزرگان سالفہ کے جو احوال صاحب تذکرۃ الکرام نے رقم کیے ہیں وہ سمعی ہیں، لیکن ان کے راوی ثقہ اور مستند ہیں۔ چنانچہ مصنف نے اپنے تذکرے کے استناد و صحت کے ضمن میں رقم کیا ہے:

''...... برخی از احوال ارکان دین کہ از ثقات بسمع رسیدہ معہ اسانید بقید قلم آوردم و آنچہ خود معاینہ کردم در آن حاجت ارقام اسانید ندیدم باآنکہ اکثر ثقات ھم در آن معاینہ شریک ما بودند ترک نام آنہا کردم......''

(تذکرۃ الکرام؛ ص۴)

جیسا کہ عرض کیا گیا یہ کتاب پچاس صوفیا عظام اور تین صالحات و محصنات کے ذکر پر محتوی ہے۔ صاحب کتاب نے سب سے پہلے حضرت اقدس مولانا سید محمد وارث رسولنما بنارسیؒ کا ذکر کیا ہے اور اپنے اس تذکرہ کو حضرت اقدس خواجہ عماد الدین قلندرؒ کے احوال پر ختم کیا ہے۔ بدایت و نہایت کی یہ ترتیب منتخب کرنے کا سبب صاحب تذکرۃ الکرام مولانا ابوالحیوۃ قادری نے یہ بیان کیا ہے کہ حضرت مولانا رسولنماؒ چونکہ حضرت تاج العارفینؒ کے پیر طریقت ہیں اور حضرت خواجہ عماد الدینؒ ان کے پیر بیعت ہیں اس لیے میں نے اپنی اس کتاب کی ابتداء حضرت تاج العارفین کے پیر طریقت کے ذکر سے کی اور انتہا ان کے پیر بیعت کے احوال پر تا کہ شروع سے آخر تک ایک ارتباط رہے۔ چنانچہ لکھتے ہیں:

"...... و ابتدای کتاب تیمناً و تبرکاً از احوال پیر طریقت حضرت تاج العارفین مخدوم شاہ محمد مجیب اللہ القادری رضی اللہ تعالیٰ عنہ کردم و انتہای بر احوال پیر بیعت آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ تا بدایت و نہایت را با خودھا نوعی از ربط باشد و نام این کتاب تذکرۃ الکرام نہادم. واللہ المستعان ومنہ التوفیق۔"

(تذکرۃ الکرام؛ص۴)

کتاب کے اختتام پر بھی اس بات کا اعادہ کرتے ہوئے مصنف نے رقم کیا ہے:

"...... وبدایت ذکر از احوال حضرت مولانا رسولنما کہ مرشد وپیر طریقت حضرت تاج العارفین رضی اللہ عنہما بودند، کردم و نہایت بر ذکر احوال حضرت خواجہ محبوب رب العالمینؒ کہ پیر بیعت تاج العارفینؒ بودند، نمودم......"

(تذکرۃ الکرام؛ص ۲۶۵)

اس تذکرہ میں مذکور بیشتر صوفیاے کرام اور مشائخین عظام سلسلہ قادریہ سے تعلق رکھتے ہیں لیکن جا بجا جن دوسرے سلاسل کے بزرگان کے تذکرے ضمناً یا اصلاً آئے ہیں ان میں چشتیہ، نقشبندیہ، سہروردیہ، فردوسیہ، ابوالعلائیہ، شطاریہ اور قلندریہ وغیرہ قابل ذکر ہیں۔ اس تصنیف سے مصنف کا مقصد اصلی خود اپنے شیخ و مرشد حضرت شیخ العالمینؒ کے احوال و افکار کو محفوظ کرنا تھا۔ اپنے اس مقصد اصلی کی طرف اشارہ کرتے ہوئے صاحب تذکرۃ الکرام نے واضح لفظوں میں لکھا ہے کہ اس تالیف سے میرا اصل مقصد حضرت شیخ العالمین مخدوم شاہ نعمت اللہ قادریؒ کا احوال رقم کرنا ہے جو باغ ولایت کے گل خنداں اور چمن ہدایت کی بہار ہیں، جن کے عارض سے چمنستان طریقت کو طراوت و تازگی نصیب ہوئی اور جادۂ طریقت کے سالکین کو بے مثال رہبری و رہنمائی میسر آئی۔ چنانچہ تحریر کرتے ہیں:

"...... مقصود اصلی ما ازین تالیف بیان احوال خیرمآل حضرت ایشان (حضرت مخدوم شاہ نعمت اللہ قادریؒ) است، نہ تبیان حال مطلق درویشان، غزل سرائی ما براین گل خندان ولایت است و نواسنجی ما بر این بہار چمنستان ھدایت کہ گل رویش گلستان طریقت را تازہ بہاری بخشید و رنگ و بویش بستان حقیقت را طرفہ تر رونقی و تراوتی داد. نسیم عنبر شمیم

الطاف وافضالش غنچۂ دل گرفته طالبان را در شگفتآورد و نکہت روح افزای کمالش مشام جان گل چینان مقصود را معطر ساخت......"

(تذکرۃ الکرام؛ص ۱۸-۳۱۷)

تذکرۃ الکرام میں مولانا شاہ ابوالحیوۃ قادریؒ نے حضرت تاج العارفین اور حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہما کے احوال کے ضمن میں بہت سے اسرار تصوف بیان کیے ہیں، جو حضرت شیخ العالمین نے اپنی مجالس میں بیان فرمائے تھے اور مصنف بھی چونکہ ان مجالس میں بذات خود موجود تھے اس لیے انہوں نے براہ راست سنے۔ ان مکنونات و رموز تصوف پر گفتگو مشائخین مصنف کے افکار متصوفہ کی صراحت و وضاحت میں قدرے مفید ہوگی، اس لیے مناسب معلوم ہوتا ہے کہ ان میں سے بعض پر کچھ روشنی ڈالی جائے۔

ریاضت ومجاہدہ تصوف میں اساسی حیثیت رکھتے ہیں۔ چنانچہ ابوعلی دقاق کا قول ہے کہ جو شخص مجاہدے سے اپنے ظاہر کو آراستہ کرتا ہے، اللہ تعالیٰ مشاہدے سے اس کے باطن کی تزئین فرمادیتا ہے۔ ریاضت و مجاہدہ کا مقصد اصلی نفس سرکش کو مطیع و فرمانبردار بنانا ہے۔ چنانچہ صاحب تذکرۃ الکرام نے حضرت مولانا رسولنماؒ کے احوال کے بیان میں حضرت تاج العارفینؒ کے حوالہ سے ریاضت وسلوک کے فواید تحریر کرتے ہوئے حضرت خواجہ عماد الدین قلندرؒ کے خیالات کی وضاحت یوں کی ہے کہ اگرچہ اخگر عشق ہوا ہوس کے سارے خس وخاشاک کو خاکستر کرڈالتی ہے لیکن جب تجلی کا انقباض ہوجاتا ہے اور آتش عشق کی شوریدگی میں عمر کے ساتھ کمی آتی ہے تو پھر نفس سرکش سرابھارنے لگتا ہے، لیکن جب ریاضت ومجاہدہ کے ذریعہ تزکیۂ نفس کیا گیا ہو تو سرکشی نفس ظہور پذیر نہیں ہوتی اور عشق کے قبض وسکون کے باوجود کوئی خلل نہیں پڑتا۔ ریاضت کے فواید کے سلسلہ میں حضرت شیخ العالمینؒ کا خیال ہے کہ اس سے صفائے قلب حاصل ہوتا ہے جس کے نتیجے میں قلب نیکی وخیر کا مسکن بن جاتا ہے اور فلاح وصلاح کے مسکون ہونے کے باعث بالآخر سالک کا قلب عطیات ایزدی کا مخزن ہوجاتا ہے، جو اس کی ملکیت ہوتی ہے اور سالک کے لیے ایک لمحہ کے لیے بھی ریاضت ومجاہدہ سے دور ہونا آفت ومصیبت ہے۔ حضرت شیخ العالمینؒ اپنے مریدین کو تقید سلوک اور ریاضت ومجاہدہ کی تشویق دلاتے ہوئے فرماتے تھے کہ حالات وکیفیات تو اولیاء اللہ کی نگاہوں کی برکت سے جانوروں اور شجر وحجر میں بھی پیدا ہوتی ہیں اور ان کا اثر ظاہر ہوتا ہے جیسا کہ نجم الدین کبریؒ کے کتے، سید اشرف جہانگیرؒ کی بلی اور میر ابوالعلیؒ کے سرمست ہاتھی کے واقعات مشہور ہیں اور راجگیر کی پہاڑیوں میں واقع حضرت مخدوم

بہاریؒ کی چلہ گاہ سے ہویدا ہیں۔ اس کے باوجود صرف کیفیات و حالات کی بنیاد پر ان حیوانات و اشجار و احجار کو عارف نہیں کہا جا سکتا کیونکہ لذت عرفان انسانیت سے وابستہ ہے اور انسانیت ریاضت و مجاہدہ اور کسب سلوک سے حاصل ہوتی ہے جو اللہ تعالیٰ کی رضا کے لیے اپنے نفس پر ظلم کرنے سے عبارت ہے۔

حضرت شیخ العالمینؒ مریدین و متوسلین کو امور شرعی کے علاوہ کسی کام میں بطریق وجوب حکم نہیں دیتے تھے اور جو بھی حکم ہوتا وہ بطریق اباحت ہوتا تھا، کیونکہ بمنزلہ وجوب حکم کے اصدار کے بعد حکم عدولی کی صورت میں مرید کے خسارے کا امکان ہے اور وہ مسلک طریقت کا گنہگار ہوگا۔ آپ اپنے مریدین کو نوافل کی تحریص بھی نہ فرماتے بلکہ صرف ترغیب فرماتے تھے۔ حضرت شیخ العالمینؒ کے سلوک میں سے ایک یہ بھی تھا کہ آپ لباس درویشی کی تعظیم و تکریم فرماتے اگرچہ صاحب لباس باطناً اس تعظیم و تکریم کا مستحق نہ ہوتا، اور لباس درویشی کی تعظیم کو واجبات طریقت سے شمار فرماتے تھے کیوں کہ دراصل یہ صاحبان فقر کا لباس ہے اور لباس کی تعظیم صاحب لباس کی تعظیم کے مرادف ہے۔ اپنے مریدین کو ترک و تجرید کا حکم نہ دیتے جب تک کہ اس کے احوال اس کے متقاضی نہ ہوں۔

ستر احوال اور امور باطن و مقامات عالیہ کے پوشیدہ رکھنے کا اہتمام ان مشائخین کے یہاں بہت زیادہ تھا، جس کا اندازہ حضرت تاج العارفین اور حضرت شیخ العالمین رضی اللہ عنہما کے بعض احوال کے مطالعہ سے بخوبی ہوگا۔ خوارق اور تصرف باطنی کا عمداً اظہار بھی ان صوفیا کی نگاہ میں فعل قبیح اور مذموم تھا اور اظہار تصرف کو تقرب الی اللہ میں رخنہ تصور فرماتے تھے۔ اسی طرح مکشوفات کا بے باکانہ اظہار بھی ان اصحاب کے یہاں مطعون و ملعون تھا۔ حضرت شیخ العالمینؒ نے صاحبان کشف کی جو اقسام بیان فرمائی ہیں ان میں اہل اسرار خفی و جلی کے مکشوفات کو کذب و دروغ سے منزہ اور مکر نفس و فریب شیطان سے مبرا بیان فرمایا ہے اور ان کے اقوال کو مرتبہ وحی و صدق سے مماثل گردانا ہے اور ایسے صاحبان اسرار کے وجود کو کبریت احمر بتایا ہے۔ اس قسم کے علاوہ بقیہ صاحبان مکاشفہ کی قسموں پر اعتماد و یقین نہ کرنے کا حکم دیا ہے کیونکہ ایسے مکاشفات نفس و شیطان کے مکر و فریب سے مامون نہیں ہوتے۔ ساتھ ہی حضرت شیخ العالمینؒ کا یہ بھی خیال ہے کہ سالک کو بھی کشف کا خیال نہیں آنا چاہیے کیونکہ محض خیال ہی طالب کو قرب مطلوب سے دور کر دیتا ہے۔ کشف ارواح بھی حضرت شیخ العالمینؒ کی نگاہ میں ایک حد کے بعد ناپسندیدہ تھا اور اسے بھی دنیاداری تصور فرماتے تھے کیونکہ اس میں بھی اشغال اور اوراد و وظائف سے کسب کیا جاتا ہے۔ فی الحقیقت اس عمل کو فقر و درویشی سے جدا تصور فرماتے اور کہتے تھے کہ جادوگر بھی اعمال سفلی سے ایسی قوت سافلہ حاصل کر لیتے ہیں۔

حضرت شیخ العالمینؒ کی نگاہ میں تقویٰ و پرہیزگاری کی پاسداری اور حفظ کا اہتمام لازمی تھا اور

فرماتے تھے کہ شریعت مطہرہ میں ہر چیز کی قضا ہے لیکن تقویٰ و پرہیز گاری کی قضا نہیں اگر کسی کام میں ترک ہو گیا تو ضایع ہو گیا۔ گویا کہ خرقۂ تقویٰ پیوند قبول کرنے والا نہیں ہے، اس لیے سالک کو چاہیے کہ ہر لمحہ اس کے حفظ کی بابت ہوشیار رہے کہ کسی کام میں ساقط نہ ہو جائے۔ اسی بنیاد پر اپنے کسی ذاتی مفاد کے پیش نظر خواہ وہ دینی ہو یا دنیوی حضرت شیخ العالمینؒ کی نگاہ میں کلام الٰہی کے اجزاء کا ورد بھی ' ولا تشتروا بآیاتی ثمناً قلیلا ' کی رو سے جائز نہ تھا اور فرماتے تھے کہ مسلک تصوف میں دین و دنیا کی کسی ضرورت کے لیے بھی آیات قرآنی پڑھنا بیع وشراء کے مماثل ہے کیونکہ بلاشبہ اللہ تعالیٰ کے کلام کے بمقابلہ ہماری ساری ضرورتیں ثمن قلیل ہیں، البتہ رضاے الٰہی کی طلب کی نیت سے ان آیات کا ورد کرنا چاہیے اور یقین ہے کہ اس کے ساتھ اللہ تعالیٰ وہ حوائج دینی و دنیوی بھی انعام مزید کی صورت میں پوری فرما دے گا۔

ان رموز و اسرار تصوف کے علاوہ تذکرۃ الکرام میں توبہ و استقامت توبہ، ورع و زھد و تقویٰ، استغراق و استغناء، سکوت و خاموشی، خوف و رجا، خشوع و تواضع، قناعت و توکل، شکر و یقین، صبر و رضا، ذکر و عبودیت، خلق و جود و سخا، توحید و معرفت اور سماع و عشق و محبت وغیرہ جیسے نکات تصوف پر بھی جا بجا لطیف خیالات و افکار کا ترشح نظر آتا ہے، بلکہ اگر یہ کہا جائے کہ ان صوفیاے کرام کے ہر ہر واقعات میں سالک طریقت کے لیے مشعل موفقیت و کامیابی فروزاں ہے تو نامناسب نہ ہوگا۔ تذکرۃ الکرام میں بعض منقولات و مشمولات ایسے بھی مل سکتے ہیں جو عقل فلک پیما کی غنچہ پیشانی کا باعث ہوں لیکن حقیقتاً وہ عشق بلاخیز کے انشراح کا سبب بھی ہیں۔

تذکرۃ الکرام کی زبان نہایت سادہ و سلیس اور رواں ہے۔ صاحب کتاب نے اصل واقعات کی ترقیم میں اپنا زور قلم نہیں دکھایا ہے۔ البتہ تمہید کتاب اور بعض واقعات کی ابتداء میں کہیں کہیں مصنف کے اشہب قلم کی جولانی کے نمونے نظر آتے ہیں۔ کتاب کی ابتداء حمد الٰہی سے کرنے کے بعد نعت نبی اور مناقب اصحاب و اہل بیت بیان کرتے ہیں پھر سبب تالیف کا بالاختصار ذکر کرنے کے بعد موضوع اصلی کی طرف آجاتے ہیں۔ تذکرۃ الکرام میں تطویل لاطایل سے کاملاً اجتناب کیا گیا ہے۔ ضروری و لازمی صنعتوں مثلاً جناس، سجعات، کنایہ و استعارہ اور ایہام وغیرہ کے علاوہ نہ صناعت ادبی کی حشر سامانیاں ہیں اور نہ ہی اثقال و اشکال کی تگ و تاز۔ نہایت سادہ و دلنشین اور عام فہم انداز میں واقعات و احوال اس طرح بیان کر دیے ہیں کہ جن کی افہام و تفہیم ہر طبقہ و زمرۂ افراد کے لیے سہل ہے۔ بیان کی شستگی و عذوبت، مبیّن کا تقدس و تنزہ اور مبیّن کی ارادت و عقیدت مل کر ایسا سماں پیدا کرتی ہیں کہ اگر اس میں قاری کی للہیّت کی آمیزش بھی ہو جائے تو وہ خود اپنے تصور میں ان واقعات کو ظہور پذیر ہوتے ہوئے دیکھتا ہے یا پھر ان اصفیا سے استفاضہ کا

ساس کرتا ہے۔ مصنف نے عربی عبارت، امثال وحکم، قرانی آیات اور احادیث نبوی ﷺ کا بقدر ضرورت ستعمال کیا ہے اور جملوں میں اس طرح پیوست کر دیا ہے کہ کہیں کہیں قاری انتقال لسانی کو محسوس بھی نہیں کر پاتا۔ مولانا شاہ ابوالحیوۃ قادر نے تلفیق نثر بنظم سے بھی ماہرانہ انداز میں کام لیا ہے اور بیشتر مقامات پر یسے برمحل اور موزوں عربی وفارسی اشعار پیوست کیے ہیں کہ مصنف کے حسن انتخاب کی داد دینی پڑتی ہے۔ ماحب کتاب نے جن شعراء کے اشعار سے تلفیق کی ہے ان میں سعدیؔ، خسروؔ، رومیؔ، حافظ اور جامیؔ وفغانیؔ کے علاوہ خود مصنف کے خانوادہ کے بعض صاحبان سخن بھی شامل ہیں۔



ہندوستان میں فارسی تذکرہ نویسی اور نجوم السماء-ایک تعارف

ڈاکٹر عابد حسین حیدری*

اس حقیقت سے انکار نہیں کیا جاسکتا کہ ہندوستان میں فارسی تذکرہ نگاری کی باقاعدہ ابتدا اکبر کے عہد میں ہوئی ہے جبکہ اس سے قبل لباب الالباب محمد عوفی ۶۱۸ھ کے علاوہ ایک اور تذکرہ ''روضۃ السلاطین'' ملتا ہے جو مولانا سلطان فخری ہروی کی تالیف ہے۔ فخری شاہ طہماسپ صفوی کے عہد (۹۳۰ھ/۱۵۲۴ء تا ۹۵۴ھ/۱۵۷۶ء) میں زیارت حرمین شریفین کے ارادے سے اپنے وطن کو خیر باد کہہ کر کچھ عرصے تک ابوالفتح شاہ حسین ارغون حاکم سندھ وٹھٹھ کے دربار سے متوسل رہے تھے۔ اس تذکرے کو انھوں نے اسی کے نام سے معنون کیا ہے۔ یہ تذکرہ ان سلاطین کے ذکر پر مشتمل ہے جنھوں نے شاعری کے میدان میں اپنی طباعی کے جوہر دکھائے ہیں۔

''روضۃ السلاطین'' کی آخری حد تالیف (۹۶۱ھ/۱۵۵۴ء) کے تھوڑے دن بعد ہی تاریخ اکبر اعظم کے نیر اقبال کی تابانیوں سے ہم کنار ہوئی اور اس کا دربار شعروادب اور علم وفن کا مرکز بن گیا۔ اکبر کی قدردانی و قدرشناسی نے ملک اور بیرون ملک کے ارباب کمال کو متوجہ کیا۔ چنانچہ مغل دربار جلد ہی علم وفن کی دنیا میں ایک گوہر شب چراغ کی طرح جگمگا اٹھا اور اس طرح اس عہد کو بجا طور پر ہندوستان میں فارسی زبان وادب کے فروغ کا عہدِ زریں کہا جاسکتا ہے۔

اکبر کے عہد کا دوسرا تذکرہ ''نفائس المآثر'' ہے۔ اس کے مؤلف میر علاؤ الدولہ قزوینی اکبر کے اتالیق میر عبداللطیف قزوینی کے حقیقی بھائی تھے اور ۹۶۳ھ/۱۵۵۶ء میں آذربائیجان سے ترک وطن کر کے ہندوستان پہنچے تھے۔ ''نفائس المآثر'' کے بعد محمد عارف بقائی نے ''مجمع الفضلا'' مرتب کیا۔ عارف بھی اکبر ہی کے عہد میں بخارا سے ہندوستان آئے تھے اور کچھ عرصے تک عبدالرحیم خان خاناں سے متوسل رہے تھے۔ خان خاناں کے متوسلین میں دوسرا تذکرہ نگار سید علی بن محمود الحسینی ہے، جس نے ۱۰۰۰ھ/۱۵۹۲ء میں ''بزم آرائی'' کے نام سے ایک تذکرہ مرتب کر کے اپنے مربی کی خدمت میں پیش کیا۔ عہد اکبری کا آخری تذکرہ امین احمد

---

* صدر شعبۂ اردو، ایم. جی. ایم کالج، سنبھل، مراد آباد

رازی کا "ہفت اقلیم" ہے۔ رازی اکبر کے دورِ حکومت میں اپنے وطن رے سے ہندوستان آیا۔ وہ نور جہاں کے والد اور جہانگیر کے وزیر اعتماد الدولہ غیاث بیگ کا قریبی عزیز تھا۔

اکبر کے بعد زمامِ حکومت نور الدین محمد جہانگیر کے ہاتھ میں آئی۔ اس عہد میں ہندوستان کی سرزمین کوئی فیضی یا ابوالفضل تو پیدا نہ کر سکی لیکن ہمسایہ ملکوں سے فنکاروں اور دانشوروں کی آمد کا سلسلہ بدستور قائم رہا۔ ایران میں یہ دور شعر و ادب کی ناقدری کا دور تھا جب کہ اس کے برخلاف ہندوستان میں اربابِ علم و فن کو سر آنکھوں پر جگہ دی جا رہی تھی۔ اس دور (عہدِ صفوی) کے مشہور ایرانی شاعر علی قلی سلیم نے درج ذیل شعر میں بڑی خوبصورتی کے ساتھ اس صورت حال کی تصویر کشی کی ہے:

نیست در ایران زمیں سامان تحصیل کمال　　　تا نیامد سوی ہندوستان، حنا رنگین نشد

چنانچہ اس زمانے میں بھی یہاں فارسی زبان و ادب کے بہت سے شاہکار معرضِ وجود میں آئے۔ اسی سلسلے میں تذکرہ نویسی کی روایت بھی کسی قدر آگے بڑھی اور کئی تذکرے مرتب ہوئے جن میں خلاصۃ الشعراء مولفہ ملا محمد صوفی مازندرانی، عرفات العاشقین مولفہ تقی الدین محمد تقی اوحدی، خرابات مرتبہ حسن بن لطف اللہ طہرانی، میخانہ مؤلفہ عبدالنبی خان فخر الزماں غرقی، تاریخِ جہانگیری مولفہ مطربی، مجمع الشعرائے جہانگیری مولفہ قاطعی، اس کے علاوہ دورِ شاہجہانی میں طبقاتِ شاہجہانی مولفہ محمد صادق، خزینۂ گنج الٰہی مولفہ میر عماد الدین محمود حسینی الٰہی، لطائف الخیال مولفہ شیخ مفید معروف بہ شاہ محمد شیرازی، کلمات الشعرا مولفہ محمد افضل سرخوش کشمیری، تذکرۂ بقا مولفہ محمد بقا سہارن پوری اور مرآۃ الخیال مرتبہ شیر خان لودی عہد اورنگ زیب کے تذکرے ہیں۔

مرأۃ الخیال اورنگ زیب کے چونتیسویں سال جلوس کی تالیف ہے۔ یہ عہد ہندوستان میں افراتفری کا زمانہ ہے اس عہد میں فارسی تذکرہ نگاری کی تاریخ میں ایک طویل خلا نظر آتا ہے۔

اورنگ زیب کے بعد محمد شاہ پہلا فرمانروا تھا جسے تقریباً ۳۰ سال حکومت کرنے کا موقع ملا، لیکن نظامِ حکومت کی ابتری برابر بڑھتی رہی۔ رہی سہی کسر نادر شاہ کے حملے نے پوری کر دی۔ ابھی یہ زخم مندمل بھی نہ ہونے پایا تھا کہ احمد شاہ ابدالی کی فوجیں سلطنت مغلیہ کے حدود میں داخل ہوئیں اور بادشاہ کی آنکھوں میں سلائیاں پھیر کر اسے تخت و تاج سے محروم کر دیا اور اس واقعہ کے بعد مغلوں کو اپنی عظمت رفتہ کی شیرازہ بندی کا موقع نصیب نہ ہوا۔ اربابِ علم کو ایسے ماحول میں شعر و ادب اور تصنیف و تالیف کی دنیا سے بہتر کوئی پناہ گاہ نہیں ملتی۔ یہاں بھی ایسا ہی ہوا چنانچہ انتشار و ابتلا کے زمانے میں ہندوستان کے ادیبوں اور شاعروں نے جس غیر معمولی اور حیرتناک انہماک کے ساتھ فارسی زبان و ادب کی خدمت کی ہے اس کا اندازہ اس طرح کیا جا سکتا ہے کہ محمد شاہ کے پانچویں سال جلوس (۱۱۳۶ھ/۲۴-۱۷۲۳ء) سے احمد شاہ کی معزولی (۱۱۶۷ھ/۱۷۵۴ء)

تک تیس سال کی مدت میں شعرائے فارسی کے سولہ، سترہ تذکرے مرتب ہوئے جن میں بیشتر ہندی الاصل مولفین کے نتائج قلم ہیں اور ان میں ہندوستانی شاعروں کی تعداد نہ صرف نمایاں بلکہ بعض اوقات غالب رہی۔

یہی وہ دور ہے جب فارسی کے ساتھ ساتھ اردو کے تذکرے بھی لکھے جارہے تھے۔ اس دور میں جو فارسی تذکرے لکھے گئے ان میں ہمیشہ بہار مولفہ کشن چند اخلاص، سفینۂ بے خبر مولفہ عظمت اللہ بے خبر بلگرامی، سفینہ خوش گواز بندرابن داس خوش گو متھراوی، ید بیضا مولفہ میر غلام علی آزاد بلگرامی، ریاض الشعرا از علی قلی خاں والہ داغستانی، منتخب الاشعار از مرزا کاظم مبتلا لکھنوی، تذکرہ حسینی مولفہ میر حسین دوست سنبھلی، مجمع النفائس از سراج علی خان آرزو مشہور و معروف فارسی تذکرے ہیں۔

دہلی کی تباہی کے ساتھ وہاں کے شعرا، ادبا، اور علماء کی لکھنو مراجعت نے لکھنؤ کو علمی و ادبی مرکز بنا دیا اور وہاں بھی فارسی کے بہت سے تذکرے وجود میں آئے۔ دہلی و لکھنؤ میں جو بیشتر تذکرے لکھے گئے چاہے وہ فارسی شعرا کے ہوں یا اردو شعراء کے فارسی ہی میں لکھے گئے چاہے وہ میر کا تذکرہ ہو یا قائم کا، مصحفی کا ہو یا میر حسن کا ساتھ ہی ساتھ صوفیا و علما کے تذکروں کی روایت بھی جاری رہی۔

بہر حال یہ تذکرے ہماری علمی وراثت کے امین، ہمارے ادبی ذوق کے ترجمان، ہماری تہذیبی سرگرمیوں کے عکاس اور ہماری مجلسی زندگی کے آئینہ دار ہیں۔ ان میں سے بہت سے تذکرے تحقیق و تنقید کے میدان میں سرگرم عمل ہیں اور بہت سے تذکرے گوشۂ گمنامی میں سسکیاں لے رہے ہیں۔ انھیں گمنام تذکروں میں ایک تذکرہ ''نجوم السماء فی تراجم العلماء'' ہے جس کے مولف میرزا محمد علی لکھنوی ہیں۔ یہ تذکرہ پہلی بار مطبع جعفری نخاس جدید لکھنؤ سے ۱۳۰۳ھ میں ان کے صاحبزادے حکیم میرزا محمد مہدی نے شائع کرایا۔ یہ تذکرہ نایاب ہوگیا تھا لیکن بعد میں حجۃ الاسلام مولانا سعادت حسین خاں سلطان پوری کی کوشش سے آیۃ اللہ سید شہاب الدین مرعشی نجفی نے ۱۹۷۵ء میں مکتبہ بصیرتی قم سے شائع کرایا۔ اس تذکرے کی اہمیت کا اندازہ اس بات سے لگایا جاسکتا ہے کہ یہ تذکرہ فردوس مآب علامہ میر سید حامد حسن موسوی کی ایما و اشارے پر لکھا گیا۔ صاحب تذکرہ میرزا محمد علی مفتی محمد عباس اور علامہ میر حامد حسین کے خاص شاگرد تھے[1]۔

میرزا محمد کے بڑے صاحبزادے حکیم مرزا محمد مہدی مولف تکملہ نجوم السماء جو کہ اردو کے استاد شاعر عزیز لکھنوی[2] کے برادر بزرگ ہیں اپنے والد کے تعلق سے تکملہ نجوم السماء میں فرماتے ہیں:

''الفاضل الوفی والدی المرحوم میرزا محمد علی صادق علی ابن صادق علی بن محمد مہدی بن محمد کاظم طاب ثراھم و جعل الجنۃ مثواھم وی فاضل ادیب و منشی متقی مقدس بود در شب سیزدھم ماہ رجب المرجب در ۱۲۶۰ھ (یک ھزار و دو صد و شصت) متولدشدہ و بتاریخ

یکم ماہ ذی قعدہ ۱۳۰۹ھ (یک ہزار و سہ صد و نہ) ھجری بمرض تپ و سعال بعالم جاودانی ارتحال نمودہ و بحسینیہ جناب غفرآن مآب مدفون گردید. در "دوحۃ الانوار" کہ از تالیف آن مرحوم و بخط آن مرقوم است کہ ولادت حقیر شب سبز دھم رجب قریب دو ساعت از شب گذشتہ ۱۲۶۰ھ (الف و مأتین و ستین) اواخر عہد پادشاہ جمجاہ محمد امجد علی شاہ طاب ثراہ واقع شد" [۳]

حکیم میرزا محمد مہدی مولانا میرزا محمد علی کے خاندان کے متعلق رقم طراز ہیں:

"نسب شریفش کہ بزبان آن مرحوم شنیدم کہ بارہا می فرمودند بمالک اشتر نخعی کہ صحابی خاص جناب امیرالمومنین بودند می رسد و ھم می فرمودند کہ جناب میرزا محمد کاظم جدّ این راقم حروف از شیراز در کشمیر تشریف می آوردند. و جناب جدّی یعنی جناب مقدس مآب میرزا صادق علی مرحوم در ریعان شباب بلکھنؤ حسب الطلب خال خود یعنی جناب میرزاعلی خاں جواھر رقم کہ در خطِ نستعلیق ید طولی داشت در عہدِ سلطنت نصیر الدین حیدر پادشاہ اودہ بہ لکھنؤ تشریف آوردند." [۴]

حکیم میرزا محمد مہدی مولانا میرزا محمد علی کے اساتذہ کے بارے میں تحریر فرماتے ہیں:

"والد مرحوم از اساتذہ عظام زمان و علماء کرام آوان خواندہ بود مثل جناب فخر المجتہدین العظام سر آمد علماء فخام جناب سلطان العلماء طاب ثراہ در فقہ و جناب عالم ربانی و فاضل صمدانی جناب مفتی سید محمد عباس شوشتری در ادب، و جناب آیۃ اللہ فی العالمین جناب مولانا سید حسین طاب ثراہ در تفسیر و حدیث، و جناب عالم لوذعی و فاضل یلعمی جناب راجہ امداد علی خاں کنتوری برّد اللہ مضاجعہم در علوم حکمیہ." [۵]

عزیز لکھنوی "تجلیات فی تاریخ عباس" میں میرزا محمد علی کے عربی و فارسی عبارت آرائی اور مفتی محمد عباس کے تعلق سے فرماتے ہیں:

"مفتی صاحب کے عقیدت کیش تلامذہ میں تھے۔ بیحد عزت و احترام فرماتے ہیں۔ ادبی ذوق جناب مفتی صاحب کی صحبت سے غالب رہا۔ عربی و فارسی میں نہایت لطیف عبارت تحریر فرماتے تھے۔" [۶]

حکیم میرزا محمد مہدی اور عزیز لکھنوی کے مطابق میرزا محمد علی کی تصانیف درج ذیل ہیں:

۱- نجوم السماء فی تراجم العلماء

۲- زعفران زار کہ در احوال شعراء اہل کشمیر بامر جناب عالم جلیل الشان مجتہد رفیع المکان جناب مولاناسیدابن سید علی شاہ طاب ثرا ھما تحریر فرمودہ بودند و این کتاب ہنوز در تسوید است بہ تبییض نرسیدہ۔

۳- کشکول موسوم بہ روضتہ الازھار و روحتہ الانوار کہ در آن مکاتیب عربیہ و فوائد علمیہ و غیر ذالك جمع نمودہ۔

۴- مجمع الفوائد و منبع الفوائد

یکم ماہ ذیقعدہ ۱۳۰۹ھ کو میرزا محمد علی نے لکھنؤ میں انتقال کیا اور حسینیہ غفرآن مآب میں مدفون ہوئے۔ [۷]

''تکملہ نجوم السماء''[۸] میں میرزا محمد علی کے کسی دوست کا مادۂ تاریخ وفات درج ہے:

محمد با علی نامی بغرہ بست ذی قعدہ — بخواں سال سفر یارا

ولی الحق اولا ناز دنیا رفت آن دانا — ولقہ منک رضوانا

عزیز لکھنوی نے بھی اپنے والد کا قطعہ تاریخ وفات کہا جو درج ذیل ہے:

رفت چوں سایۂ پدر ز کرم — تیرہ شد دروز گار در نظرم

ہست این نوحۂ عزیز حزیں — زسرم رفت سایۂ پدرم [۹]

۱۳۰۹ھ

نجوم السماء دراصل علماء کا تذکرہ ہے لیکن اس میں علماء کے شاعرانہ کمالات کا بھی احاطہ کیا گیا ہے۔

حکیم میرزا محمد مہدی تکملہ نجوم السماء کے مقدمے میں تذکرۂ نجوم السماء کا تعارف درج ذیل الفاظ میں کراتے ہیں:

''اما بعد می گوید خادم الاطبا میرزا محمد مہدی ابن مولانا محمد علی بن صادق علی بن محمد مہدی بن محمد کاظم کہ جناب والد ماجد مرحوم کتاب نجوم السماء در احوال علماء و فضلا بی کہ بعد الالف من الهجرة گذشتہ اند بقالب تصنیف در آوردہ بودند.''[۱۰]

تذکرہ نجوم السماء تین حصوں میں منقسم ہے۔

۱- نجم اول اس حصہ میں ۱۰۰۰ھ تک کے علما و ادبا و شعرا کا تذکرہ ہے۔

۲- نجم ثانی اس حصہ میں ۱۱۰۰ھ کے نصف اول کے علما کا تذکرہ ہے۔

۳- نجم ثالث اس حصہ میں ۱۱۰۰ھ کے نصف آخر کے علما کا تذکرہ ہے۔

حکیم میرزا محمد مہدی کے مطابق ''و این کتاب از اوائل مائة اولی تا اوسط مائة ثالثه تکمیل و تبییض و تکمیل رسیده و بحمد الله در حیات آن مرحوم طبع شده شایع گردید''[۱۱]

نجوم السماء پر آیۃ اللہ فی العالمین مولانا میر سید حامد حسین موسوی نے تقریظ لکھی جس سے مولانا میرزا محمد علی کی علمی حیثیت کا اندازہ ہوتا ہے:

''الفاضل السعید و الولّی الرشید الصّفی الحمید الالمعی الزکی اللوذعی الذّکی المولوی میرزا محمد علی ممّن حاز قصب السبق فی العلم و البراعة... الخ[۱۲]

میرزا محمد مہدی کے مطابق چونکہ مأتہ ثالثہ مکمل نہ ہوسکا تھا اور مأتہ رابعہ کی تالیف وتصنیف باقی تھی تو فقیہ اکمل آیۃ اللہ سید ابوالحسن بن مولانا سید علی شاہ کشمیری نے والدہ مرحوم کے انتقال کے بعد مجھے حکم دیا کہ اس تذکرہ کو مکمل کرو۔ میں نے ان سے معذرت کی ''کہ بوجہ قلت بضاعت وفقدان استطاعت جسارت نشد کہ بر این امر عظیم اقدام نمایم۔'' آیۃ اللہ سید ابوالحسن کے انتقال کے بعد ایک روز میں نے انھیں خواب میں دیکھا کہ وہ مجھے آواز دے رہے ہیں اور مجھے ایک کتاب دے کر مسکرا رہے ہیں اور فرما رہے ہیں کہ میں تمھارے پاس اس لئے آیا ہوں کہ مجھے تم سے ایک کام ہے۔ میں نے وہ کتاب جناب سے لے لی اور میری آنکھ کھل گئی اور وہ وقت نماز صبح کا تھا۔ میرزا محمد مہدی تکملہ کے مقدمہ میں فرماتے ہیں:

''الغرض چون در این خوابها تامّل کردم که دیدم همه آن از روی تعبیر و اشارتی به تکمیل کتاب نجوم السماء می نماید''[۱۳]

چنانچہ میرزا محمد مہدی ناصر الملت آیۃ اللہ فی الانام سید ناصر حسین کی خدمت میں تشریف لے گئے اور ان سے اپنا خواب بیان فرمایا۔ میرزا محمد مہدی فرماتے ہیں:

''جناب شان هم موافقت در تعبیر فرمودند''[۱۴]

ناصر الملت کی ایماء و رہنمائی میں میرزا محمد مہدی نے ''تکملۂ نجوم السماء'' مکمل کیا۔ انھوں نے تذکرہ کی ترتیب کے تعلق سے لکھا:

''در ترتیب احوال علمای کرام سال وفات را لحاظ کرده ام و بر طبق آن ترتیب نموده ام و آن تراجم که سال وفات معلوم نشده در آخر تکملهٔ نجم ثالث مثبت نمودم و نجم رابع را دو حصه نمودم در حصهٔ اول سال وفات را مرعی داشتم ، و در حصهٔ دوم که در آن علمای موجوده و حی را ذکر

کردہ ام ودرآن سال ولادت آنہا ملحوظ کردم. چون این تراجم قبل از یک هزار است لہذا اولاً در نجم ثالث این را نوشتم بعدۂ دیگر تراجم را"[۱۵]

مرتضی حسین فاضل "مطلع الانوار" میں فرماتے ہیں کہ "میرزا محمد مہدی صاحب نے نجوم السماء فی تراجم العلماء کا تکملہ لکھا جسے ان کے ہم درس مولانا ناصر حسین صاحب قبلہ نے از اول تا آخر دیکھا تھا۔ اس کتاب میں میرزا صاحب کی تاریخی، کتابی، فلسفی وادبی اطلاعات کا وافر ذخیرہ موجود ہے۔"[۱۶]

عزیز لکھنوی "تجلیات" میں رقم طراز ہیں:

"لکھنؤ کے ان حاذق اور جید الفن اطبا میں تھے جن کی ذات پر اس فن شریف کو ہمیشہ ناز رہے گا۔ بیشمار شاگردان کے اطراف وجوانب ہندوستان میں موجود ہیں"۔[۱۷]

"مطلع الانوار" اور "تجلیات" کے مطابق ۲۹ رمضان ۱۲۸۲ھ کو لکھنو میں پیدا ہوئے جبکہ مقدمہ تکملہ نجوم السماء میں میرزا محمد مہدی کی تاریخِ ولادت وہ لکھی گئی ہے جس تاریخ میں انکے والد میرزا محمد علی صاحب پیدا ہوئے تھے جو سہو کتابت معلوم ہوتا ہے۔ میرزا صاحب ۱۳۰۸، ۱۳۲۱ھ اور ۱۳۲۴ھ میں تین مرتبہ عراق اور ۱۳۲۱ھ میں مشہد مقدس گئے اور وہاں کے علما سے ملے اور ان کا تذکرہ لکھا۔

عزیز لکھنوی نے "تجلیات" میں ان کے اساتذہ اور مزید حالات پر روشنی ڈالی ہے:

"ابتدائی کتب جناب جد مرحوم مولانا مرزا صادق علی صاحب سے پڑھی۔ بعض کتب ادبیہ جناب مولوی سید محمد مہدی صاحب قبلہ سے پڑھیں۔ مفصل زمخشری اور مغنی اللبیب اور دیگر کتب ادبیہ جناب آیۃ اللہ مولانا سید حامد حسین صاحب قبلہ سے پڑھیں اور جناب مولانا سید ناصر حسین صاحب قبلہ کے ہم درس رہے۔ قصیدۂ محمدیہ، اوراق الذہب، رطب العرب اور دیگر کتب ادبیہ جناب مفتی صاحب قبلہ سے پڑھ کر شرف تلمذ حاصل کیا۔ فن طب میں حکیم محمد جی صاحب برادرزادہ حکیم بنا صاحب کے شاگرد تھے۔ کتب معقولات علمائے فرنگی محل سے حاصل کئے۔ عراق میں ایک عرصہ تک قیام کیا اور جناب شیخ زین العابدین مازندرانی سے اجازہ حاصل کیا۔"[۱۸]

مرزا محمد مہدی کی تصنیفات وتالیفات درج ذیل ہیں:

۱- تکملہ نجوم السماء (دو جلدیں) جسے حضرت آیۃ اللہ سید شہاب الدین مرعشی مرحوم نے ۱۳۹۷ھ میں مکتبۂ بصیرتی قم ایران سے شائع کرایا۔

۲- حاشیہ سلم العلوم (فارسی)

۳- سفرنامہ عراق وایران (فارسی)

۴- دیوان فارسی

۵-دیوان اردو

۶-تذکرہ ملاقات علماء (فارسی)

حکیم مرزا محمد مہدی نے ۲۱ رمضان المبارک ۱۳۳۰ھ کو لکھنؤ میں رحلت فرمائی اور امام باڑہ غفرانمآب میں مدفون ہوئے۔عزیز لکھنوی نے تاریخ کہی:

اخی محترم من سبق آموز علوم — آنکہ از عزت او پایہ' من بود قوی

رخت بر بست بہ بست و یکم ماہ صیام — زین خرابات جہاں رفت بدربار علی

نقش زد بر لحدش خامہ' خونبار عزیز — قائم دار بقا گشت محمد مہدی [19]

۱۳۳۰ھ

بہر حال نجوم السماء و تکملہ نجوم السماء فارسی زبان کا ایک اہم تذکرہ ہے۔ بنیادی طور پر جیسا کہ گذشتہ سطور میں عرض کیا جا چکا ہے کہ یہ علماء کا تذکرہ ہے لیکن اس میں ان علماء کے مذہبی کارناموں اور ان کے علمی اکتسابات کے ساتھ ساتھ شاعرانہ کمالات پر بھی سیر حاصل گفتگو کی گئی ہے۔اس طرح یہ تذکرہ فارسی ادب پر تحقیق کرنے والوں کے لئے بھی اتنا ہی سود مند ہے جتنا محدثین و مفسرین پر کام کرنے والوں کے لئے۔ بہر حال ذیل میں چند شعرا کے نام پر اکتفا کیا جا رہا ہے جن کے کارناموں کو فارسی ادب و تاریخ میں فراموش نہیں کیا جا سکتا جن کا ذکر اس تذکرہ میں موجود ہے۔

۱-شیخ ابوجعفر بن محمد امین استرآبادی: شیخ حر عاملی کے معاصر تھے۔امل آمل میں حر عاملی نے ان کے بہت سے اشعار نقل کیے ہیں۔

۲- شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی: شیخ حرّ عاملی کے معاصر تھے اور انھوں نے ان کا ذکر شعرائے ماہرین میں کیا ہے۔حیدرآباد میں ۱۰۸۰ھ میں وفات پائی اور نواب سید محمد جعفر شمس آبادی نے تاریخ کہی:

دفن شد در حیدرآباد دکن آں باب علم — بود بحرانی لقب بر عدو سر تیز سیف

حامی دین پاک باطن نیک خو عیسیٰ جمال — شیخ جعفر اہل دل ابن کمال الدین حیف [20]

۳-جمال الدین بن سید نور الدین حسینی موسوی عاملی۔صاحب نجوم السماء کے مطابق علامہ جمال الدین عالم فاضل، محقق، مدقق، ماہر ادیب و شاعر تھے۔حرّ عاملی کے ساتھ شریک درس رہے۔ان کے مطابق جمال الدین کے اشعار کی تعداد بہت ہے، بہت سی کتابوں پر حاشیہ اور فوائد لکھے ہیں۔

۴- شیخ حسین بن شہاب الدین عاملی۔اصلاً عرب تھے مگر مدت تک ایران و دکن میں رہے۔دکن میں عبداللہ

قطب شاہ کے دور میں اپنی علمی وجاہت اور شاعرانہ عظمت کے سبب مقبول خاص و عام ہوئے۔ ۱۹ صفر ۱۰۷۶ھ کو علامہ نے حیدرآباد میں رحلت کی۔ نواب سید جعفر علی خاں شمس آبادی نے تاریخ نظم کی:

نوزدہ ماہ صفر در عمر شست و چار مرد شاعر ماہر نکو کردار نیک آئین ہائے
دفن شددر حیدرآباد ابن طیب عاملی شیعہ' کامل حسین ابن شہاب الدین ہائے
۱۰۷۶ھ

۵- ملا محمد رفیع باذل بن مرزا محمود مشہدی۔ آپ شاعر مقبول اور مداح خاندان رسول تھے اور شعرائے کاملین میں گنے جاتے تھے اور کتاب ''حملہ حیدری'' آپ کی یادگار ہے۔ حملۂ حیدری، معارج النبوۃ کا منظومہ ہے جو رسول خدا ﷺ سے حضرت عثمان تک کے احوال پر مشتمل ہے۔

۶- سید رضی بن سید نورالدین الموسوی الجزائری شوستری، ۷- ملا محمد سعید بن صالح ماژندرانی، ۸- ملا محمد سعید جونپوری، ۹- سلام اللہ خاں بن اسد اللہ خاں، ۱۰- شمس الدین فقیر، ۱۱- سید غنی زید پوری، ۱۲- مفتی سید محمد قلی بن سید محمد حسین موسوی، ۱۳- میر مومن محمد حسینی استر آبادی، ۱۴- ملا محمد مہدی بن محمد شفیع استر آبادی، ۱۵- حکیم میرزا کامل محمد عنایت احمد خاں کشمیری، ۱۶- قاضی نوراللہ بن شریف شوستری ملقب بہ شہید ثالث (صاحب مجالس المومنین)، ۱۷- سید نعمت اللہ جزائری، ۱۸- مولوی میر سید حامد حسین موسوی (صاحب عقبات)، ۱۹- مفتی محمد عباس شوستری، ۲۰- تفضل حسین خان علامہ، ۲۱- شیخ علی حزیںؔ، ۲۲- طاہر شاہ دکنی جن کی تاریخ وفات ''او تابع اہلبیت بودہ'' ہے جس سے ۹۵۲ھ برآمد ہوتے ہیں۔ ۲۳- غنی کشمیری، ۲۴- ملا محمد علی بادشاہ، ۲۵- ناصر الملۃ سید ناصر حسین، ۲۶- شیخ فدا علی عیش لکھنوی۔

یہ چند نام بطور مثال پیش کیے گئے ہیں ورنہ یہ تعداد سیکڑوں میں ہے۔ بہر حال یہ تذکرہ جہاں علما کی معرفی کا ایک اہم دستاویز ہے وہیں فارسی زبان وادب کا بھی ایک بیش بہا خزانہ ہے۔

مآخذ:

۱- مطلع الانوار: مرتضیٰ حسین فاضل: رشید آرٹ پریس لاہور: ۱۹۸۱ء، ص ۵۷۹
۲- ایضاً، ص ۵۸۰۔
۳- تکملہ نجوم السماء (جلد دوم) حکیم مرزا محمد مہدی لکھنوی کشمیری: مکتبہ بصیرتی قم: ۱۳۹۷ھ: ص، ۱۲۹-۱۲۸
۴- ایضاً: ص، ۱۲۹۔
۵- ایضاً: ص، ۱۳۰۔
۶- تجلیات تاریخ عباس: عزیز لکھنوی: ص، ۲۸۰۔

۷- ایضاً،ص ۲۸۰۔

۸- تکملہ نجوم السماء (جلد دوم)،ص،۱۳۱۔

۹- عزیز لکھنوی حیات اور کارنامے: ڈاکٹر سید مسعود حسین رضوی: نظامی پریس لکھنؤ: ۱۹۸۴ء: ص،۲۶۔

۱۰- تکملہ نجوم السماء (مقدمہ) جلد اول: حکیم میرزا محمد مہدی: ص،۲۔

۱۱- ایضاً: ص ۲۔

۱۲- تقریظ نجوم السماء و تجلیات: ص،۲۸۰۔

۱۳- تکملہ نجوم السماء (مقدمہ) جلد اول: ص،۵۔

۱۴- ایضاً: ص،۵۔

۱۵- ایضاً: ص ۵۔

۱۶- مطلع الانوار: ص،۶۲۔

۱۷- تجلیات: ص،۳۰۹۔

۱۸- ایضاً: ص،۳۱۰-۳۰۹۔

۱۹- ایضاً: ص،۳۱۰

۲۰- تذکرہ بی بہا: محمد حسین نوگانوی: ص،۱۰۸



سدید الدین محمد عوفی: فارسی کا اولین تذکرہ نگار

ڈاکٹر غلام سرور *

ہندوستان نے فارسی زبان وادب کی آبیاری وپیش رفت میں ایسے کارہائے نمایاں انجام دیئے ہیں جو آب زر سے لکھنے لائق ہیں۔ بعض معاملات میں تو یہ ایران اور وسط ایشیا کے دیگر ممالک کو بھی آئینہ دکھاتا نظر آتا ہے۔ فارسی شعروادب کی پذیرائی ہو یا پھر اولین فارسی خبرنامہ کا اجراء، دیوان حافظ کا پہلا ایڈیشن ہو یا عمر خیام کی رباعیوں کی بازیافت، ہندوستان کو ایران پر ہی نہیں بلکہ سارے عالم پر سبقت حاصل رہی ہے۔ اسی سلسلے کی ایک کڑی ہے فارسی شعراء وادباء کا اولین دستیاب تذکرہ جسے سدید الدین محمد عوفی نے لباب الالباب کے عنوان سے سرزمین ہند میں قلم بند کیا۔

جب بھی فارسی زبان وادب میں تذکرہ نگاری کی بات ہوگی یا تذکرہ کے حوالے سے کوئی نکتہ زیر بحث ہوگا عوفی کا نام نہ صرف نہایت ہی ادب واحترام سے لیا جائے گا بلکہ دوسرے لفظوں میں ذکر عوفی ناگزیر ہوگا۔ عوفی کی اس تصنیف کے حوالے سے تین باتیں قابل غور ہیں: اول یہ کہ فارسی شعراء، ادباء، حکماء وفضلاء کا پہلا مبسوط اور معرکتہ الآرا تذکرہ ایران میں نہیں، افغانستان میں نہیں، وسط ایشیا کے شہر بلخ و بخارا و سمرقند میں نہیں بلکہ ہندوستان کی سرزمین پر تحریر کیا گیا۔ دوئم یہ کہ عہد سلاطین کے تقریباً ۳۷۵ سالہ مدت حکمرانی کے دوران صرف ایک ہی تذکرہ معرض وجود میں آیا، دوسرے کسی عنوان سے کوئی اور تذکرہ نہیں ملتا۔ سوئم یہ کہ لباب الالباب کی تصنیف کے تقریباً ۲۷۵ سال بعد دولت شاہ سمرقندی نے تذکرۃ الشعراء کی تصنیف کی لیکن وہ لباب الالباب کے درجہ کو نہیں پہنچ سکا۔

قبل اس کے کہ میں لباب الالباب پر روشنی ڈالوں بہتر یہ ہوگا کہ مؤلف کی زندگی کی نیرنگیوں، تعلیمی سرگرمیوں اور طویل اور صبر آزما سیاحتوں پر ایک طائرانہ نظر ڈالتا چلوں تاکہ اس تذکرہ کی تصنیف کا پس منظر ہمارے سامنے موجود ہو اور اس کی روشنی میں ہم اس تذکرہ کی اہمیت ووقعت کا اندازہ لگا سکیں۔

عوفی کی پیدائش اور ابتدائی تعلیم:

سدید الدین محمد بن محمد بن یحییٰ بن طاہر بن عثمان العوفی ایران کے مشہور شہر بخارا میں پیدا ہوئے[1]۔

---

* صدر شعبۂ فارسی، مولانا آزاد کالج، کولکاتہ

سلسلۂ نسب رسولؐ کے مشہور صحابی عبدالرحمٰن بن عوف تک جاتا ہے اور یہی وجہ ہے کہ وہ عوفی کے نام سے مشہور ہوئے[۲]۔ سدید الدین آپ کا لقب تھا[۳]۔ آپ کے جدامجد کا نام امام شرف الدین ابوطاہر تھا جن کا شمار ماوراء النہر کے جید علمائے دین میں ہوتا تھا[۴]۔ ڈبلو بارتھولڈ نے ابوطاہر کو تاریخ ترکستان اور تاریخ خطایی کا مؤلف بتایا ہے[۵]۔

عوفی نے اپنی ابتدائی تعلیم اپنے جدامجد کی سرپرستی میں حاصل کی[۶]۔ آپ کی تاریخ پیدائش کے سلسلے میں کوئی حتمی تاریخ کا تعین ممکن نہ ہوسکا ہے لیکن ایک عام تخمینہ کے مطابق یہ سمجھا جاتا ہے کہ آپ نے چھٹی صدی ہجری یعنی ۵۶۷ھ/۱۱۷۲ء سے ۵۷۲ھ/۱۱۷۶ء کے درمیان آنکھیں کھولیں[۷]۔ بچپن اور جوانی کے ایام بخارا میں ہی گزارے اور فقۂ زمخشری کی تعلیم امام تاج الدین عمر بن مسعود سے حاصل کی اور امام رکن الدین مسعود بن محمد امام زادہ کی سرپرستی میں علوم اسلامی سے مزین ہوئے۔ ان کی تعلیم و تربیت میں جن علماء کا ہاتھ تھا ان میں شیخ مجد الدین شرف بن المؤید بغدادی اور قطب الدین سرخسی کا نام خصوصیت کے ساتھ لیا جاسکتا ہے[۸]۔

عوفی کی سیر و سیاحت:

سدید الدین عوفی کے سلسلے میں ایک بات وثوق کے ساتھ کہی جاسکتی ہے کہ وہ سیلانی طبیعت کے مالک تھے اور سیر و سیاحت سے خصوصی شغف رکھتے تھے۔ لہٰذا انھوں نے اپنی زندگی کے بیشتر ایام اسفار میں گزارے اور مختلف شہروں اور قریوں کی خاک چھانتے رہے۔ اپنی تعلیم مکمل کرنے کے بعد عوفی نے بخارا کو خیر باد کہا۔ ان کے طولانی سفر کی ابتداء غالباً ۵۹۷ھ سے ہوئی[۹]۔ وہ سب سے پہلے سمرقند گئے جہاں قلج طمغاج خان ابراہیم کی حکمرانی تھی۔ خوش قسمتی سے ان کے خالو مجد الدین محمد بن عدنان سرخکتی کے توسط سے جو کہ اس وقت بادشاہ وقت کے طبیب خاص تھے[۱۰] دربار تک رسائی ہوئی اور اپنی خداداد ذہانت و فرزانگی کے سبب شہزادہ قلج ارسلان خاقان نصرت الدین عثمان بن ابراہیم کے دربار میں دیوان انشاء کے سرپرست کے عہدۂ جلیلہ پر فائز ہوئے[۱۱]۔ سمرقند کے قیام کے دوران اپنی بذلہ سنجی اور انکساری کے سبب دوستوں میں گھرے رہے اور بعض روایتوں کے مطابق دوستوں کی ایک انجمن بھی بنائی[۱۲]۔ سمرقند کے قیام کے دوران عوفی نے مشہور عالم دین اور فقیہ مولانا شرف الدین محمد بن ابی بکر النسفی سے حدیث کی تعلیم حاصل کی[۱۳]۔ اسی دوران علاء الدین محمد خوارزم شاہ کے درباری شاعر صدر الدین عمر بن محمد الخرام آبادی کے ساتھ ان کے قریبی تعلقات قائم ہوگئے[۱۴]۔

عوفی کی کیفیت تو ایک سیل رواں کی سی تھی۔ وہ کب کسی ایک مقام پر سکونت اختیار کرنے والے تھے۔ سمرقند سے سیدھے خوارزم کا رخ کیا اور وہاں انہیں اس عہد کے مشہور عارف شرف مجد الدین شرف بن المؤید بغدادی کی قدم بوسی کا شرف حاصل ہوا[۱۵]۔ علاؤ الدین الخارقی سے حدیث کا درس لیا اور تدریس حدیث کی اجازت حاصل کی[۱۶]۔ خوارزم کے قیام کے دوران انہیں خوارزم شاہ کے دبیر خاص عماد الدین اسفراینی کا

قرب حاصل رہا۔ لیکن دربار خوارزم شاہی کی چمک دمک انہیں راس نہ آئی اور وہ 'شہرنو' کے لئے روانہ ہو گئے جو کہ اس وقت نصرت الدین کبود جامع کا پایہ تخت تھا[۱۷]۔ اس زمانے میں نصرت الدین استر آباد اور خوارزم کے درمیانی علاقے پر قابض تھا۔ شہرنو میں چند دنوں کے قیام کے بعد نسا پہنچے جہاں ان کی ملاقات اس عہد کے مشہور خطاط محمد بن بدیع النسوی سے ہوئی[۱۸]۔ یہاں بھی قیام مختصر ہی رہا۔

عوفی نے نیشاپور کا سفر اس وقت کیا جب سلطان علاؤالدین محمد خوارزم شاہ کا ستارہ عروج پر تھا۔ اس زمانے میں نیشاپور عروس البلاد کی حیثیت رکھتا تھا اور شعر و سخن کے درخشاں ستارے آسمان علم و ادب پر جگمگا رہے تھے۔ وہ اسی زمانے میں اسفراین بھی گئے اور وہاں سلطان خوارزم شاہ کے مشہور وزیر عمادالدین مؤید بن احمد کے فرزند ارجمند کی تعلیم و تربیت کی ذمہ داری نبھائی[۱۹]۔ بعد میں وہ نیشاپور واپس آ گئے اور وہاں ایک مدت تک علماؤ صلحا اور ادبا و شعرا کی صحبت میں رہے۔ ان علماؤ شعرا حضرات میں صاحب دیوان شاعر صدرالدین نیشاپوری[۲۰]، ملک موید کے منشی جمال الدین علی لاہوری[۲۱]، ابوالفضل عثمان بن احمد ہروی[۲۲]، علی بن الحسن المروزی اور میر قوامی الخوافی[۲۳] وغیرہ کے نام قابل ذکر ہیں۔ علمی و ادبی محفلوں کی موجودگی اور دوسری تمام تر سہولتوں کے باوجود انہوں نے نیشاپور کو بھی الوداع کہا۔

وہ سجستان اور طوس وغیرہ بھی تشریف لے گئے لیکن شواہد کی کمی کے باعث حتمی طور پر کچھ کہا نہیں جا سکتا۔ تذکرہ لباب الالباب کی روشنی میں یہ بات مشاہدے میں آتی ہے کہ وہ ہرات بھی گئے۔ وہاں فخر الدین الخطاط ہروی اور بدرالدین نورالدین کی مصاحبت نصیب ہوئی۔ ہرات میں بھی زیادہ دنوں تک مقیم نہ رہے اور اسفزار کا سفر کیا۔ وہاں ان کی ملاقات خوارزم شاہ کے وزیر علاؤ الملک ضیاء الدین ابوبکر بن احمد الجاجی سے ہوئی۔ علاؤالملک نے عوفی کی بڑی قدردانی کی کیونکہ وہ خود بھی شعر و شاعری کا دلدادہ تھا[۲۴]۔ اسفزار کے قیام کے دوران اس زمانے کے عربی شاعر مہذب الدین منصور بن علی کو اپنا گرویدہ بنالیا جس نے عوفی کی تعریف میں ایک شاندار قصیدہ لکھ مارا۔ اس قصیدہ کا پہلا شعر یوں ہے:

ما ابصرت ایام عمری طرفی قدماً کریماً کا السدید العوفی[۲۵]

اسفزار میں عوفی کو بڑی مقبولیت نصیب ہوئی۔ وہ ہر جمعہ عوام سے خطاب کرتے رہے اور ان کی مجلس میں وقت کے علما و فضلا کے علاوہ امرا و وزرا بھی شریک ہوتے رہے[۲۶]۔ تمام تر شہرت و مقبولیت کے باوجود اسفزار کو خدا حافظ کہا اور شہر فرہ جا پہنچے جہاں ان کی ملاقات شرف الدین محمد بن محمد الفراہی سے ہوئی[۲۷]۔ چند دنوں کے قیام کے بعد وہ سجستان کے لئے روانہ ہوئے۔ وہاں اس عہد کے مشہور و معروف ستارہ شناس اور منجم فریدالدین علی المنجم السجزی سے جو گوشہ نشین ہو چکے تھے ملاقات کا شرف حاصل کیا[۲۸]۔ سجستان کے سفر کے بعد وہ اپنے وطن مالوف بخارا لوٹ آئے لیکن یہ کہنا دشوار ہے کہ وہ کتنے دنوں تک بخارا میں رہے اور پھر کس بنا پر

بخارا کو ہمیشہ کے لئے خیر باد کہا۔ شاید عوفی کو ان شہروں میں وہ مقام نہ مل سکا جس کے وہ متمنی تھے یا پھر خراسان پر منگول حملوں کا اندیشہ انہیں ہندوستان کی طرف ہجرت کے لئے مجبور کر رہا تھا۔

ہندوستان کا سفر:

سدید الدین عوفی کی زندگی میں ہندوستان کا سفر زبردست اہمیت کا حامل ہے۔ انہوں نے اس وقت ہندوستان کے سفر کے لئے رخت سفر باندھا جب کہ خراسان ایک نازک دور سے گزر رہا تھا۔ سلطان محمد خوارزم شاہ کی حکومت رو بہ زوال تھی اور مغلوں کی یورش کا خطرہ بڑھتا ہی جا رہا تھا۔ دوسری طرف سلاطین ہند کی عدل گستری، فیاضی اور سرپرستی کا شہرہ کافی دور دور تک پھیل چکا تھا اور شعراء و ادباء کی ایک کثیر تعداد ہند کا رخ کر رہی تھی۔ عوفی نے بھی ہندوستان کا رخ کیا اور غزنی پہونچے اور مشہور شاعر ضیاء الدین محمد الکابلی کا نیاز حاصل کیا[۲۹] وہ غزنین سے ہوتے ہوئے لاہور پہنچے جہاں خواجہ شرف الدین دماندوی کی رفاقت نصیب ہوئی[۳۰] اور پھر سندھ تشریف لائے جہاں ملک ناصر الدین قباچہ سریر آرائے سلطنت تھا۔ یہی وہ زمانہ ہے جب کہ عوفی نے قباچہ کے وزیر عین الملک فخر الدین حسین بن شرف الملک رضی الدین ابوبکر اشعری کی سرپرستی میں ۶۱۸ھ میں تذکرہ لباب الباب کی تصنیف شروع کی اور ۶۲۰ھ میں پایہ تکمیل تک پہنچایا۔ عوفی نے اس تصنیف کو عین الملک اشعری کے نام منسوب کیا۔

جب ایران طوائف الملوکی اور انتشار کا شکار تھا، شمال مغربی ہندوستان علم و فن کی آماجگاہ بنا ہوا تھا۔ شہر اچھ میں قباچہ کا دربار ان علما و فضلا و شعرا کا مسکن بن چکا تھا جو منگول حملوں کے دوران ایران سے ہجرت کر ہندوستان کا رخ کر رہے تھے۔ قباچہ علم دوست حکمران تھا اور عالموں اور اہل فن حضرات کی فیاضانہ سرپرستی کر رہا تھا۔ ان حالات میں عوفی کا ہندوستان کی طرف کوچ کرنا کوئی حیرت کی بات نہ تھی۔

عوفی کا دربار قباچہ سے منسلک ہونا ان کی زندگی کا ایک اہم موڑ قرار دیا جا سکتا ہے۔ کیونکہ قباچہ کے دربار میں ہی انہیں اپنی شاہکار تصنیف لباب الباب کو مکمل کرنے کے لئے وہ تمام تر سہولتیں میسر ہوئیں جس کی انہیں ضرورت تھی۔ وہ سکون و اطمینان کے ساتھ اپنی تصنیف میں لگ گئے اور دو سال کی شدید محنت کے نتیجے میں تذکرہ لباب الباب وجود میں آیا۔

ناصر الدین قباچہ کے دربار میں وہ قدر و منزلت کی نگاہوں سے دیکھے گئے۔ شہر اچھ کے شاہی امام کے عہدے سے سرفراز کئے گئے[۳۱]۔ کھمبایت کے قیام کے دوران سلطان قباچہ کی ایما پر قاضی تنوخی کی مشہور تصنیف الفرج بعد الشدہ کا فارسی زبان میں ترجمہ کیا۔ پروفیسر نذیر احمد نے اس ترجمہ کو گجرات کی سرزمین پر فارسی کی پہلی تصنیف قرار دی ہے[۳۲]۔ ۶۲۵ھ/۱۲۲۸ء میں اچانک دہلی کے سلطان التمش نے ناصر الدین قباچہ کے خلاف فوج کشی کر دی اور اچھ پر قابض ہو گیا۔ قباچہ اس ذلت آمیز شکست کو برداشت نہ کر سکا اور

دریائے سندھ میں ڈوب کر اپنی جان دیدی۔ نتیجہ کے طور پر دربار شاہی سے منسلک بیشتر علما و فضلا و امرا و شعرا سلطان التمش کے دربار سے وابستہ ہو گئے۔ عوفی نے بھی ''با زمانہ بساز'' کی حکمت عملی اپنائی اور التمش کے دربار سے منسلک ہو گئے۔ جلد ہی انہیں التمش کے وزیر نظام الملک محمد بن ابی سعید الجنیدی کا قرب حاصل ہوا۔ دہلی میں قیام کے دوران ہی جوامع الحکایت ولوامع الروایات جیسی ضخیم اور عدیم المثال کتاب کی تصنیف پایہ تکمیل کو پہنچی جس کا آغاز انہوں نے قباچہ کے ایما پر قیام اچھ کے دوران کیا تھا۔

عوفی نے دہلی میں ایک طویل مدت گذاری اور وہیں سپرد خاک ہوئے۔ افسوس کی بات یہ ہے یہ ایام انہوں نے کیسے گذارے؟ یہاں کن علما و ادبا و شعرا کے مصاحبت اختیار کی؟ ارباب اقتدار کے ساتھ ان کے م معاملات کیا تھے؟ یہ تمام حالات اب تک پردہ خفا میں ہیں۔ گلزار ابرار کے مؤلف محمد غوثی رقمطراز ہیں کہ وہ سلطان التمش کے بیٹے سلطان ناصر الدین کے عہد حکومت میں زندہ تھے[۳۳]۔ اس بیان کی روشنی میں ہم یہ کہہ سکتے ہیں کہ وہ ۶۵۰ھ/۱۲۵۲ء تک زندہ رہے ہوں گے۔

عوفی کی تصنیفات:

عوفی بڑا ہی ذہین اور طباع واقع ہوا تھا۔ اس کی ہر تصنیف اپنی مثال آپ ہے اور قاری سے اپنا لوہا منوالیتی ہے۔ عوفی کی چار معرکۃ الآرا تصانیف درج ذیل ہیں:

۱- لباب الالباب: فارسی شعرا و ادبا کا اولین تذکرہ ہے جس پر سیر حاصل بحث اس مقالہ کا موضوع ہے۔

۲- الفرج بعد الشدۃ: قاضی تنوخی کی تصنیف الفرج بعد الشدہ کا ترجمہ ہے۔

۳- جوامع الحکایت: جوامع الحکایت ولوامع الروایات حکایتوں کا مجموعہ ہے۔ یہ کتاب چار قسموں پر مشتمل ہے اور ہر قسم ۲۵ پچیس ابواب پر محیط ہے۔ یعنی کل ۱۰۰ اباب اور دو ہزار ایک سو تیرہ حکایات پر مشتمل یہ کتاب اپنی مثال آپ ہے۔

لباب الالباب کی اشاعت وطباعت:

لباب الالباب کی اشاعت وطباعت کی داستان بھی بڑی عجیب وغریب اور دلچسپ ہے۔ لباب الالباب کا ذکر یوں تو مختلف دور میں مختلف انداز سے ہوتا رہا ہے لیکن تذکرہ نگاری کے میدان میں یہ کتاب بے توجہی کا شکار رہی ہے۔ دولت شاہ سمرقندی نے جب تذکرۃ الشعرا کی تالیف کی تو اسے لباب الالباب کے وجود کا کوئی علم نہیں تھا۔ تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان کے مؤلف سید علی رضا نقوی کے مطابق اکبری عہد میں جب علی بن محمود الحسینی نے ۱۰۰۰ء میں بزم آرا تصنیف کی تو لباب الالباب کی نقل تو اتاری لیکن اس کا ذکر ضروری نہیں سمجھا۔ اگر لباب الالباب کو قبولیت عام کا درجہ حاصل ہوتا تو شاید علی بن محمود الحسینی اس طرح کی جرأت نہ کرتے۔ پہلی بار لباب الالباب کا ذکر ہفت اقلیم کے مصنف امین احمد رازی نے کیا اور بیشتر مواد بھی نقل کیے[۳۴]۔

حیرت کی بات یہ ہے کہ نول کشور، ایشیاٹک سوسائٹی، اور دوسرے مؤقر اداروں کی موجودگی کے وجود لباب الالباب کا کوئی ایڈیشن ہندوستان تادم گفتگو شائع نہیں ہوا۔ ایران بھی اس معاملے میں پیچھے ہی رہا۔ لباب الالباب کی اولین بازیافت اور شناخت کا سہرا مشہور ومعروف مستشرق نتانیل بلند کے سر جاتا ہے جس نے پہلی بار لباب الالباب کا مطالعہ کیا اور اس پر ایک تحقیقی مقالہ قلمبند کیا۔ یہ مقالہ مجلّہ رائل ایشیاٹک سوسائٹی، جلد نہم، سال ۱۸۴۸ء میں شائع ہوا۔ اس سلسلے میں یہ عرض کرنا لازمی سمجھتا ہوں کہ لباب الالباب کے نسخہ کو صدر اسٹریٹ شہر کلکتہ میں مقیم جان باردو ایلیٹ (John Bardoe Elliot) نے کلکتہ سے بھیجا تھا[۳۵]۔ محمد بن عبدالوہاب قزوینی رقمطراز ہیں:

"اول کسی کہ نظر مستشرقین اروپا را بجانب این کتاب نفیس عزیزالوجود جلب نمود مستر نتانیل بلند بود[۳۶]۔

نتانیال بلاند Nathanniel Bland نے لباب الالباب کا بالاستعاب مطالعہ کیا اور اس نتیجہ پر پہنچا کہ عوفی دراصل بابائے تذکرۂ فارسی تھا جو پہلی بار اس میدان میں داخل ہوا اور تذکرے کے لئے راہیں ہموار کی اور ہم ممنون ہیں ان تمام دانشوروں کے جنہوں نے اس کی پیروی میں تذکرے لکھے:

"Al-Aufi stands forth as father of his country's literary biography to whom we are equally indebted also for the researches of all those who followed him in the district of literature in which he had first made an entrance and prepared a path"[۳۷].

غالباً اڈوارڈ براؤن کو نتانیال بلند سے ہی یہ عندیہ ملا کہ اس نام کا کوئی تذکرہ فارسی زبان میں موجود ہے۔ لہٰذا وہ اس کام میں یکسوئی کے ساتھ مشغول ہو گئے اور فارسی ادب پر ایک عظیم احسان کیا۔

لباب الالباب کی دوسری جلد کو پہلی بار پروفیسر اڈوارڈ براؤن نے کیمرج یونیورسٹی سے ۱۹۰۳ء میں شائع کیا اور اس پر اپنا عالمانہ مقدمہ بھی لکھا۔ پہلی جلد کے مؤخر ہونے کی اڈوارڈ براؤن نے دو وجہیں بتائی ہیں۔ اول یہ کہ جلد دوم میں رودکی، فردوسی، انوری، خاقانی اور نظامی وغیرہ کا ذکر ہے اس لئے یہ قبول خاطر عام ہوگا اور دوسری اہم وجہ جلد اول کے نسخہ کا ان کے پاس نہ ہونا بتایا ہے[۳۸]۔

دوسری جلد کیمرج یونیورسٹی سے ۱۹۰۶ء میں شائع ہوئی۔ اس جلد کی خصوصیت یہ ہے کہ اس کا مقدمہ محمد بن علی قزوینی نے لکھا ہے اور کتاب کے آخر میں تقریباً ۱۴۶ صفحات پر مشتمل اپنی تعلیقات بھی شامل کر دی ہے۔ قزوینی نے ایک دوسرے مخطوطہ سے مقایسہ کیا اور مختلف تاریخی اور ادبی منابع کے حوالے سے اپنی تعلیقات کو اور بھی مدلل، مؤقر اور معلوماتی بنا دیا ہے۔ کتاب کے آخری صفحات میں غلط نامہ اور اس کے بعد اسماء الرجال، الاماکن والقبایل، اسماء الکتب نے تو ایڈیشن کی وقعت میں چار چاند لگا دئے ہیں۔

ملک الشعراء بہار نے اس کا ایک حصہ تدوین کیا تھا جسے وزارت تعلیم نے ۱۳۲۴ھ ش میں شائع کیا۔ ڈاکٹر محمد معین نے دو جلدوں پر مشتمل پہلے باب کے تین سیکشن کو تہران یونیورسٹی سے ۱۳۳۵ھ ش میں شائع کروایا ہے۔ سعید نفیسی نے بھی لباب الالباب کی تدوین کی اور تہران سے ایک جلد میں ۱۳۳۵ش/۱۹۵۶ء میں تہران سے شائع کیا۔

لباب الالباب: فارسی کا اولین تذکرہ:

بعض محققین نے لباب الالباب کو فارسی شاعروں اور دانشوروں کا اولین تذکرہ تسلیم کرنے سے انکار کیا ہے کیونکہ ان کی رائے میں اس سے قبل ابو طاہر خاتونی نے مناقب الشعرا کے نام سے ایک تذکرہ تیار کیا تھا۔ حیرت کی بات تو یہ ہے کہ مناقب الشعرا کا ذکر صرف دولت شاہ سمرقندی نے اپنی تصنیف تذکرۃ الشعرا مؤلفہ ۸۹۲ھ میں ایک جگہ کیا ہے۔ دوسرا کوئی تذکرہ نگار اس تصنیف کا حوالہ نہیں دیتا۔ مناقب الشعرا صرف یہی نہیں کہ اب تک نایاب ہے بلکہ محققین کے نزدیک اس کا وجود مشتبہ ہے۔ محمد بن عبدالوہاب قزوینی جنہوں نے اس سلسلے میں دقت طلب تحقیق سے کام کیا ہے اس کے وجود کے دلیل کو ہی ناکافی قرار دیا ہے۔ لباب الالباب کے جلد اول کے مقدمہ میں اپنے خیالات کا اظہار یوں کرتے ہیں:

> "فقط دلیلی کہ ما بدست داریم برای صحت وجود چنین کتابی از تالیف ابوطاہر خاتونی منحصر است باین کہ یک مرتبہ ذکر او در تذکرۂ دولت شاہ سمرقندی شدہ است و گمان نمی کنم کہ این دلیل کافی باشد برای یقین بہ صحت نسبت و عدم تعلق و قلت تحقیق و مسامحہ در نقل دولت شاہ زیادہ از آن است کہ محتاج بیان باشد"[۳۹]

فرمان فتحپوری نے تو مناقب الشعرا کے موضوع کو بھی مشکوک قرار دیا ہے کیونکہ ان کی نظر میں یہ تذکرہ شعر و شاعری نہیں بلکہ کچھ اور ہے[۴۰]۔

تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان کے مؤلف بھی مناقب الشعرا کی استناد پر شکوک و شبہات کا اظہار کیا ہے۔ وہ لکھتے ہیں:

> "اما باید اذعان کرد کہ مناقب الشعرا تذکرہ الشعرا نبودہ است و تا آنجا کہ ما اطلاع داریم ہیچ کتاب قبل از لباب الالباب در این موضوع یعنی شرح حال و نمونۂ اشعار شعرا نوشتہ نشدہ است"[۴۱]

بعض دانشوروں نے نظامی عروضی سمرقندی کو بھی تذکرہ نگار قرار دیا ہے جس کی تصنیف چھٹی ہجری میں لباب الالباب سے قبل ہی ہو چکی تھی۔ اگر بغور جائزہ لیا جائے تو تذکرہ کی کتاب نہیں بلکہ چار مختلف

مقالات کا مجموعہ ہے۔ اس میں مصنف نے اپنے عہد کے بادشاہوں کے چار مصاحبین یعنی دبیر، شاعر، منجم اور طبیب کے دستور العمل سے بحث کی ہے۔ مقالۂ دوئم میں جو شعر و شاعری سے متعلق ہے بعض شاعروں کا تذکرہ آیا ہے لیکن یہ تذکرہ ضمناً ہے۔ لہٰذا ہم چہار مقالے کو باضابطہ طور پر تذکرہ نگاری کے خانے میں نہیں ڈال سکتے، ہاں اسے فارسی شعر و ادب کا ایک قدیم مأخذ اور شاہکار تصنیف قرار دے سکتے ہیں۔ بعض محققین کی نظر میں ابوبکر نجم الدین محمد بن علی راوندی کی تصنیف راحۃ الصدور و آیۃ السرور میں بھی فارسی شاعروں کا تذکرہ ملتا ہے لیکن یہ بات ذہن نشین کرنے کی ضرورت ہے کہ یہ تصنیف دراصل آل سلجوق کی تاریخ ہے اور شاعروں کا تذکرہ ضمناً آ گیا ہے۔ لہٰذا اسے بھی ہم کسی طور پر تذکرہ قرار نہیں دے سکتے۔

بیسویں صدی کے ممتاز مستشرق اور نامور محقق اڈوارڈ براؤن جس نے لباب الالباب کی پہلی بار تدوین کی اور اس کو اشاعت کی منزلوں سے گذرا اپنی تقریظ میں اس کتاب کو ''یادگار وحید'' سے تعبیر کرتے ہیں:

> ''عزت این کتاب لباب الالباب درین است که درین فن تقریباً یادگار وحید است. اگرچه قبل ازین چند تذکره های دیگر در احوال مآثر شعرای فرس نوشته شده است ولی اکثر آنها دستخوش حوادث و پائمال مرور زمان گشته الا چهار مقالۂ نظامی عروضی سمرقندی که در اوایل قرن سادس نوشته شده ... در آن کتاب هم اگرچه ضمناً از گروهی از مشاهیر شعرای متقدمین ذکر رفته ولی متصور اصلی مؤلف غیر از آن بوده است بخلاف این کتاب لباب الالباب که اصل مرام مؤلف همین بوده است که حتی المقدور از عامۂ شعرای مشهور ذکر می کند و از افکار ابکار و منتخب اشعار ایشان بر سبیل نمونه یادگار در صحائف کتاب خود گذارد''[۴۲]

لہٰذا ہم اس نتیجے پر پہنچتے ہیں کہ لباب الالباب نہ صرف تذکرہ کی اولین دستاویز ہے بلکہ فارسی تذکرہ نگاری کا سنگ بنیاد ہے کیونکہ اس کے بعد جتنے بھی تذکرے لکھے گئے اس کی خد و خال اور چہار چوب اسی تذکرے سے ماخوذ ہیں۔ اس سلسلے میں فرمان فتحپوری رقمطراز ہیں:

> ''بعد کے فارسی تذکرہ نگاروں نے عموماً لباب الالباب ہی کو سامنے رکھ کر اپنے تذکرے مرتب کئے ہیں یہ الگ بات ہے کہ بعض نے اس کا حوالہ دیا ہے اور بعض نے نہیں دیا ہے''[۴۳]۔

خزانہ عامرہ کے مؤلف غلام علی آزاد بلگرامی کا یہ خیال اپنی جگہ بالکل صحیح ہے:

> ''جمله تذکره نویسان متاخر در تحریر احوال شعرای اقدم القد ما عیال او اند''[۴۴]۔

ملک الشعراء بہار نے اس کا ایک حصہ تدوین کیا تھا جسے وزارت تعلیم نے ۱۳۲۴ھ ش میں شائع کیا۔ ڈاکٹر محمد معین نے دو جلدوں پر مشتمل پہلے باب کے تین سیکشن کو تہران یونیورسٹی سے ۱۳۳۵ھ ش میں شائع کروایا ہے۔ سعید نفیسی نے بھی لباب الالباب کی تدوین کی اور تہران سے ایک جلد میں ۱۳۳۵ش/۱۹۵۶ء میں تہران سے شائع کیا۔

لباب الالباب: فارسی کا اولین تذکرہ:

بعض محققین نے لباب الالباب کو فارسی شاعروں اور دانشوروں کا اولین تذکرہ تسلیم کرنے سے انکار کیا ہے کیونکہ ان کی رائے میں اس سے قبل ابو طاہر خاتونی نے مناقب الشعرا کے نام سے ایک تذکرہ تیار کیا تھا۔ حیرت کی بات تو یہ ہے کہ مناقب الشعرا کا ذکر صرف دولت شاہ سمرقندی نے اپنی تصنیف تذکرۃ الشعرا مؤلفہ ۸۹۲ھ میں ایک جگہ کیا ہے۔ دوسرا کوئی تذکرہ نگار اس تصنیف کا حوالہ نہیں دیتا۔ مناقب الشعرا صرف یہی نہیں کہ اب تک نایاب ہے بلکہ محققین کے نزدیک اس کا وجود مشتبہ ہے۔ محمد بن عبد الوہاب قزوینی جنہوں نے اس سلسلے میں دقت طلب تحقیق سے کام کیا ہے اس کے وجود کے دلیل کو ہی ناکافی قرار دیا ہے۔ لباب الالباب کے جلد اول کے مقدمہ میں اپنے خیالات کا اظہار یوں کرتے ہیں:

> "فقط دلیلی که ما بدست داریم برای صحت وجود چنین کتابی از تالیف ابوطاهر خاتونی منحصر است باین که یك مرتبه ذکر او در تذکرۂ دولت شاه سمرقندی شده است و گمان نمی کنم که این دلیل کافی باشد برای یقین به صحتِ نسبت و عدم تعلق و قلتِ تحقیق و مسامحه در نقل دولت شاه زیاده از آن است که محتاج بیان باشد"[۳۹]

فرمان فتحپوری نے تو مناقب الشعرا کے موضوع کو بھی مشکوک قرار دیا ہے کیونکہ ان کی نظر میں یہ تذکرہ شعر و شاعری نہیں بلکہ کچھ اور ہے[۴۰]۔

تذکرہ نویسی در ہند و پاکستان کے مؤلف بھی مناقب الشعرا کی استناد پر شکوک و شبہات کا اظہار کیا ہے۔ وہ لکھتے ہیں:

> "اما باید اذعان کرد که مناقب الشعرا تذکرہ الشعرا نبوده است و تا آنجا که ما اطلاع داریم هیچ کتاب قبل از لباب الالباب در این موضوع یعنی شرح حال و نمونۂ اشعار شعرا نوشته نشده است"[۴۱]

بعض دانشوروں نے نظامی عروضی سمرقندی کو بھی تذکرہ نگار قرار دیا ہے جس کی تصنیف چھٹی ہجری میں لباب الالباب سے قبل ہی ہو چکی تھی۔ اگر بغور جائزہ لیا جائے تو تذکرہ کی کتاب نہیں بلکہ چار مختلف

مقالات کا مجموعہ ہے۔ اس میں مصنف نے اپنے عہد کے بادشاہوں کے چار مصاحبین یعنی دبیر، شاعر، منجم اور طبیب کے دستور العمل سے بحث کی ہے۔ مقالۂ دوئم میں جو شعر و شاعری سے متعلق ہے بعض شاعروں کا تذکرہ آیا ہے لیکن یہ تذکرہ ضمناً ہے۔ لہٰذا ہم چہار مقالے کو باضابطہ طور پر تذکرہ نگاری کے خانے میں نہیں ڈال سکتے، ہاں اسے فارسی شعر و ادب کا ایک قدیم مأخذ اور شاہکار تصنیف قرار دے سکتے ہیں۔ بعض محققین کی نظر میں ابوبکر نجم الدین محمد بن علی راوندی کی تصنیف راحۃ الصدور و آیۃ السرور میں بھی فارسی شاعروں کا تذکرہ ملتا ہے لیکن یہ بات ذہن نشین کرنے کی ضرورت ہے کہ یہ تصنیف دراصل آل سلجوق کی تاریخ ہے اور شاعروں کا تذکرہ ضمناً آ گیا ہے۔ لہٰذا اسے بھی ہم کسی طور پر تذکرہ قرار نہیں دے سکتے۔

بیسویں صدی کے ممتاز مستشرق اور نامور محقق اڈوارڈ براؤن جس نے لباب الالباب کی پہلی بار تدوین کی اور اس کو اشاعت کی منزلوں سے گذرا اپنی تقریظ میں اس کتاب کو ''یادگار وحید'' سے تعبیر کرتے ہیں:

''عزت این کتاب لباب الالباب درین است که درین فن تقریباً یاد گار وحید است. اگر چه قبل ازین چند تذکره های دیگر در احوال مآثر شعرای فرس نوشته شده است ولی اکثر آنها دستخوش حوادث و پائمال مرور زمان گشته الا چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی که در اوایل قرن سادس نوشته شده ... در آن کتاب هم اگرچه ضمناً از گروهی از مشاهیر شعرای متقدمین ذکر رفته ولی متصور اصلی مؤلف غیر از آن بوده است بخلاف این کتاب لباب الالباب که اصل مرام مؤلف همین بوده است که حتی المقدور از عامهٔ شعرای مشهور ذکر می کند و از افکار ابکار و منتخب اشعار ایشان بر سبیل نمونه یاد گار در صحائف کتاب خود گذارد''[۴۲]

لہٰذا ہم اس نتیجے پر پہنچتے ہیں کہ لباب الالباب نہ صرف تذکرہ کی اولین دستاویز ہے بلکہ فارسی تذکرہ نگاری کا سنگ بنیاد ہے کیونکہ اس کے بعد جتنے بھی تذکرے لکھے گئے اس کی خد و خال اور چہار چوب اسی تذکرے سے ماخوذ ہیں۔ اس سلسلے میں فرمان فتحپوری رقمطراز ہیں:

''بعد کے فارسی تذکرہ نگاروں نے عموماً لباب الالباب ہی کو سامنے رکھ کر اپنے تذکرے مرتب کئے ہیں یہ الگ بات ہے کہ بعض نے اس کا حوالہ دیا ہے اور بعض نے نہیں دیا ہے''[۴۳]

خزانہ عامرہ کے مؤلف غلام علی آزاد بلگرامی کا یہ خیال اپنی جگہ بالکل صحیح ہے:

''جمله تذکره نویسان متاخر در تحریر احوال شعرای اقدم القد ما عیال او اند''[۴۴]

فارسی کے بیشتر تذکرہ نگاروں نے بطور خاص لباب الالباب کا ذکر کیا ہے۔ ان میں فردوس خیال اور عرفات العاشقین کے مصنف تقی الدین اوحدی، میخانہ کے مؤلف حسن بن لطف اللہ رازی، ہفت اقلیم کے مصنف امین احمد رازی، ریاض الشعرا کے مؤلف علی خان داغستانی، وغیرہ کے نام قابل ذکر ہیں۔ ان کے برخلاف دولت شاہ سمرقندی نے تذکرۃ الشعرا اور سام مرزا نے تحفہ سامی میں لباب الالباب سے استفادہ تو کیا ہے لیکن حوالہ دینے کی ضرورت محسوس نہیں کی [۴۵]۔ بزم آرا کے مؤلف سید بن محمود الحسینی نے تو حد کر دی ہے۔ اس نے اس تذکرے کو اکبری عہد میں ۱۰۰۰ھ میں تالیف کی تھی۔ اس نے لباب الالباب کی نقل اتاری ہے یہاں تک کہ دیباچہ و مقدمہ کو بھی نقل کیا ہے لیکن عوفی کے لباب الالباب کا حوالہ دینے سے یکسر گریز کیا ہے [۴۶]۔

لباب الباب پر ایک مختصر تبصرہ:

لباب الالباب پر سیر حاصل بحث کرنا واقعی ایک دشوار امر ہے پھر بھی موضوع کی غیر معمولی اہمیت کے پیش نظر اس تذکرہ کی قدر و منزلت، افادیت اور محاسن و معائب پر گفتگو کرنے کی جسارت کر رہا ہوں۔

لباب الالباب دو جلدوں میں منقسم ہے۔ مقدمہ کے علاوہ دو فصلیں اور بارہ ابواب پر مشتمل یہ تذکرہ کئی معنوں میں بڑی اہمیت کی حامل ہے۔ خداوند قدوس کی حمد و ثنا اور پیغمبر آخر الزماں کی مدح خوانی کے بعد مؤلف نے اپنے مربی عین الملک العشری کی بڑی تعریف و توصیف کی ہے۔ پہلی فصل میں عوفی نے زبان کی ابتدا کے حوالے سے گفتگو کی ہے اور پھر شعر و نثر پر روشنی ڈالی ہے۔ دوسری فصل دراصل مقدمہ کی حیثیت رکھتی ہے جس میں مؤلف نے لباب الالباب کو فارسی شعرا کا اولین تذکرہ قرار دیا ہے۔ وہ لکھتے ہیں:

> "شک نیست کہ درین شیوہ در طبقات شعرای عرب چند تالیف ساختہ اند و چند تصنیف پرداختہ چون طبقات ابن سلام و طبقات ابن قتیبہ و طبقات ابن المعتز و یتیمہ الدھر کہ ابو منصور ثعالبی ساختہ است و دمیتہ القصر کہ تاج الروسا کہ علی بن الحسن الباخرزی پرداختہ و زینۃ الزمان کہ شمس الدین محمود اندخودی تالیف کرد و لکن در طبقات شعرای عجم ھیچ تالیف مشاھدہ نیافتادہ است و ھیچ مجموعہ در نظر نیامدہ" [۴۷]۔

بارہ ابواب میں سے چار ابواب میں عوفی نے تذکرہ کے لغوی معنی اور فارسی زبان میں شعر کی ابتدائی مراحل کا احاطہ کیا ہے۔ پانچویں اور چھٹے باب میں سلاطین و وزرا و صدور کا تذکرہ ہے جو محض تفنن طبع کی خاطر شعر کہتے تھے۔ ساتویں باب میں ماوراء النھر، خراسان، مرو، نیشاپور، غزنہ، سیستان، غزنی اور لاہور کے

علما و فضلا و شعرا و صوفیا کا ذکر ہے اور ان میں بعضوں کے اشعار بھی نقل کئے گئے ہیں۔ بقیہ پانچ ابواب میں ایسے شاعروں کا ذکر ہے جن کا شغل ہی سخن پردازی تھا اور شعر و شاعری ہی ان کی زندگی تھی۔ عوفی نے جن شعرا کا ذکر کیا ہے ان کا تعلق حکمرانوں کے عہد سے تھا۔

پہلی جلد میں کل ۱۳۰ اشخاص کا تذکرہ ہے جن میں سلاطین، امرا، علما، وزرا وغیرہ کا ذکر ملتا ہے جو محض تفنن طبع کے لئے گاہے گاہے شعر کہتے تھے۔ ان میں سلاطین، امرا، وزرا اور صدور وغیرہ شامل ہیں۔ اگر عوفی نے ان کا تذکرہ نہ کیا ہوتا اور ان کے اشعار نقل نہ کئے ہوتے تو شاید ہم ان کے کلام سے محروم رہ جاتے۔ سلاطین میں آل سامان کے منصور بن نوح، شمس المعالی قابوس بن وشمگیر، سلطان علاؤالدین بن العباسی الغوری، سلطان الشہید طغرل، جلال الدین قلج طمغاج خان ابراہیم بن الحسین، نصر الدین قلج ارسلان عثمان بن ابراہیم، ملک طغان شاہ، ملک علیشاہ، تاج الدین تمران شاہ، نصرۃ الدین کبود جامہ کا ذکر مع کلام مندرج ہے۔ اس کے علاوہ بہت سارے امرا و صدور کا ذکر ہے جو اس تذکرے کو اور بھی مؤقر و ممتاز بناتا ہے۔

دوسری جلد میں کل ۱۶۹ شعرا و ادبا کا ذکر ہے جو شعر گوئی کے لئے مشہور و معروف تھے۔ ان میں رودکی، فردوسی، عنصری، معزی، نظامی، سعدی وغیرہ کا ذکر ہے اور ان کے کلام بھی موجود ہیں۔ اگر ہم پوری کتاب کا جائزہ لیں تو ہمیں تقریباً ۳۰۰ شعرا و ادبا کا ذکر ملتا ہے جو ہمارے لئے نعمت غیر مترقبہ سے کم نہیں۔

لباب الالباب کی لسانی اور ادبی اہمیت:

لباب الالباب کئی معنوں میں ادبی و لسانی اہمیت کا حامل ہے۔ لباب الالباب کے مطالعے سے اس امر کا اندازہ ہوتا ہے کہ عوفی نہ صرف ایک ممتاز و معروف نثر نگار تھے بلکہ شعر گوئی میں بھی انہیں ملکہ حاصل تھا۔ یہ شعر و سخن کا شغف ہی تھا جس نے انہیں شعرا و ادبا و علما و فضلا یہاں تک کہ سلاطین و وزرا و امرا کے کلام کو یکجا کرنے کی طرف راغب کیا اور یہی کوشش بعد میں ایک مبسوط اور پر از معلومات تذکرے کی صورت میں جلوہ گر ہوئی۔ لباب الالباب میں جا بجا عوفی نے اپنے اشعار بھی قلمبند کئے جو قطعات اور قصیدے کی شکل میں زینت تذکرہ ہیں۔

ممتاز علی خان کی رائے میں جہاں تک زبان کی بلاغت اور بیان کی فصاحت کا تعلق ہے یہ عوفی کی اولین اور بہترین تصنیف ہے[۴۸]۔ یہ تذکرہ کئی معنوں میں اہم ہے۔ اول یہ فارسی کا اولین تذکرہ ہے، دوم یہ کہ اس تذکرے نے صرف فارسی تذکرہ کی بنا نہیں ڈالی بلکہ جب ہندوستان میں اردو زبان کے تذکرے لکھے گئے تو تذکرہ کا خدوخال جسے عوفی نے درست کیا تھا ہمارے کام آیا اور اردو کے بیشتر تذکرے فارسی کی تقلید میں لکھے گئے اور تو اور ان تذکروں کی زبان بھی فارسی رہی[۴۹]۔ سوم یہ کہ اس تذکرے کے مطالعہ سے ہم اس عہد کی لسانی خصوصیات اور تحریکات کا بھی کما حقہ اندازہ لگا سکتے ہیں۔

لباب الالباب کے مطالعے سے یہ بات سامنے آتی ہے کہ عوفی نے کسی دوسرے صاحب قلم کی تقلید نہیں بلکہ اپنی ذہانت سے ایک منفرد انداز بیان اور اسلوب کا اختراع کیا ہے۔ ملک الشعراء بہار نے عوفی کو درجۂ اول کے نثر نگاروں میں شمار کیا ہے اور ان کی اس تحریر پر اپنی رائے کا اظہار یوں کیا ہے:

"از یک جهت می توان اورا از جمله' نویسندگان مرتبه اول قرار داد و آن حسن انتخابی است که در تالیف مفید و مرغوب خود به عمل آورده است و حسن انتخاب خود از مزایای بسیار عمده' هر تالیف و تصنیفی است" [۵۰]۔

عوفی پر عام طور پر یہ اعتراض ہے کہ اس نے اپنے بیان میں سجع موازنہ، اشتقاق اور تجنیس وغیرہ کا خوب التزام کیا ہے، جس کی وجہ سے ان کی زبان گنجلک اور دور از فہم ہو گئی ہے۔ چونکہ عوفی کو عبارت آرائی اور رنگین بیانی میں دستگاہ حاصل تھی اور وقت کا تقاضہ بھی کچھ ایسا تھا کہ تذکرہ کی زبان مقفی و مسجع عبارتوں سے مملو ہو انھوں نے یہی انداز تحریر اپنایا ہے ورنہ وہ سلیس و سادہ انداز نگارش سے خوب آشنا تھے جس کا مظاہرہ جوامع الحکایت کی نثر سے خوب ملتا ہے۔ اگر میں یوں کہوں کہ لباب الالباب میں انھوں نے اپنی نثری تحریر کو شعری محاسن عطا کئے ہیں تو بیجا نہ ہوگا۔

اس امر میں کوئی شک نہیں کہ لباب الالباب ایک مستند اور کم نظیر تذکرہ ہے لیکن بعض معاملات میں مصنف نے خساست سے کام لیا ہے۔ بعض شعرا کا ذکر بہت مختصر انداز میں کرتے ہیں۔ کہیں کہیں تو فقط چند اشعار نقل کر کے آگے نکل جاتے ہیں اور ہماری تشنگی اور بڑھا جاتے ہیں۔ اگر وہ ذرا فیاضی سے کام لیتے اور ان کے متعلق ضروری معلومات فراہم کر دیتے تو فارسی شعرا کا یہ تذکرہ اور بھی شاندار، وقیع اور معلومات افزا ہو سکتا تھا۔

ہر چند کہ شعرا کے حالات زندگی بہت مختصر طور پر درج ہیں پھر بھی شعرائے کرام کے اسمائے گرامی اور فارسی اشعار کا گرانقدر مرقع ہمیں اس تذکرہ میں مل جاتا ہے جو واقعی قابل قدر اور پر ارزش ہے۔ نتانیال بلاند کی رائے میں شعرا کے تذکرے سے زیادہ قصیدہ، غزل اور دوسری صنف شاعری پر مشتمل اس شعری اثاثہ کی اہمیت ہے جو مؤلف نے جمع کر دیے ہیں [۵۱]۔

بیشتر مستشرقین اور محققین اس بات پر متفق ہیں کہ عوفی نے لباب الالباب کی تصنیف کے ذریعہ فارسی زبان و ادب کی بڑی خدمت کی اور فارسی تذکرہ نگاری کی بنا ڈالی۔ دوسرے لفظوں میں عوفی نے دراصل فارسی زبان و ادب میں تذکرہ نگاری کے خدوخال مرتب کر دئے اور یہی خدوخال بعد کے تذکرہ نگاروں کے لئے مشعل راہ بنے اور فارسی شعرا کے بیشمار تذکرے وجود میں آگئے۔ اگر یہ تذکرہ ہمارے سامنے نہ ہوتا تو ہم فارسی کے بہت سارے شعرا و ادبا کے نام سے بھی نا آشنا ہوتے چہ جائیکہ ہم ان کے کلام کی چاشنی کو سمجھ سکتے۔ عوفی نے

نہ صرف ان شعرا کے حالات بیان کئے ہیں بلکہ بعضوں کے کلام جو قصیدہ، غزل، قطعات، رباعیات، ترجیع بند پر مشتمل تھے ہم تک پہنچایا ہے اور واقعی فارسی ادب میں یہ عوفی کا ایک عظیم کارنامہ ہے۔

لباب الالباب کی اہمیت پر مزید روشنی ڈالتے ہوئے تاریخ ادبیات در ایران کے مصنف ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا یوں رقمطراز ہیں:

"اهمیت لباب الالباب تنها از آن جهت نیست که قدیم ترین تذکرهٔ موجود از احوال شاعران پارسی گوی ایران است بلکه از باب آنکه نویسنده بر اثر سیر در بلاد و نواحی مختلف با بسیاری از شاعران هم عهد خود که هنوز دیوان آنان انتشار کامل نیافته دچار حملهٔ مغول شدند و از بین رفتند، آشنایی یافت و احوال و نمونهٔ آثار آنان را در کتاب خود حفظ نمود و بدین طریق دور نمای روشن از وضع شعر پارسی مقارن حملهٔ مغول به ماداد" ۵۲؎

لباب الالباب کی تاریخی حیثیت:

لباب الالباب صرف علما و فضلا و شعرا و ادبا کا ایک تذکرہ نہیں بلکہ اپنے عہد کا ایک اہم ماخذ بھی ہے۔ چونکہ عوفی کسی ایک شہر میں مقیم نہیں رہے اور شہر شہر، قریہ قریہ گھومتے پھرے، علما و فضلا سے ملاقاتیں کی اور اکتساب فیض کیا، بادشاہوں، امیروں اور وزیروں کی صحبت بھی اختیار کی اور اس عہد کے نشیب و فراز کو اپنی آنکھوں سے دیکھا اور پھر جب قلم و قرطاس ہاتھوں میں آیا تو اس عہد کے سیاسی، سماجی، ثقافتی ماحول کی جھلکیاں بھی پیش کیں۔ طویل سیر و سیاحت نے انہیں وسیع النظر اور وسیع المشرب بنا دیا اور وہ جہاں بھی گئے ہاتھوں ہاتھ لئے گئے۔ نتیجے کے طور پر ان کا تذکرہ سنی سنائی باتوں سے زیادہ ذاتی مشاہدے پر مبنی ہے اور یہ بات ان کے تذکرہ کو مستند و معتمد بناتی ہے۔

لباب الالباب اور جوامع الحکایات کے مطالعہ سے یہ بات واضح ہو جاتی ہے کہ وہ تاریخ پر گہری نظر رکھتے تھے۔ برنی نے عوفی کو ہند ایرانی تاریخ داں کی حیثیت سے شمار کیا ہے ۵۳؎۔

مشہور تاریخ داں ڈبلو بارتھولڈ W.Barthold اپنی کتاب Turkestan down to the Mongol Invasion میں عوفی کی تاریخ دانی پر اپنی رائے کا اظہار کرتے ہوئے لکھتا ہے کہ آل سامان اور آل سلجوق کے درمیان جنگ و جدال کی تصویر کشی جو عوفی نے کی ہے عتبی بھی وہاں تک نہیں پہنچ سکے۔

لباب الالباب کو آج بھی وہی شہرت حاصل ہے جو آٹھ سو سال قبل حاصل تھی۔ آج جب بھی کوئی

مؤرخ یا دانشور فارسی وعربی ادب یا عہد وسطی میں ایران، ہندوستان اور وسط ایشیائی ممالک کی سیاسی وثقافتی سرگرمیوں پر قلم اٹھاتا ہے تو اس تذکرے کی ورق گردانی کے بغیر اس کی تحریر مکمل نہیں ہوتی۔

جان ریپکا نے لباب الالباب کو فارسی کی ایک قدیم ترین تصنیف قرار دی ہے اور اسے ایک تاریخی ماٰخذ بتایا ہے[۵۴]۔ ڈاکٹر رضا زادہ شفق نے اسے فارسی کا مہم ترین تذکرہ قرار دیا ہے[۵۵]۔

ملک الشعرا بہار نے بڑے خوبصورت الفاظ میں عوفی کو اپنی خراج عقیدت پیش کی ہے۔

"لباب الالباب و جوامع الحکایات مانند دو ستارۂ تابان از مشرق ادبیات ایران همواره می درخشند و تا زبان فارسی زنده است علمای فن ادبیات و تاریخ رهین این دو کتاب گران بها خواهند بود"[۵۶]۔

(لباب الالباب اور جوامع الحکایات ادبیات ایران کے افق پر دو چمکتے ہوئے ستاروں کے مانند ہیں جو ہمیشہ تابان و درخشاں رہیں گے اور جب تک فارسی زبان زندہ ہے فن ادبیات و تاریخ کے علما و دانشور ان دو تصنیفات کے رہین منت رہیں گے۔)

میری رائے میں یہ فارسی ادب کا ہی نہیں بلکہ عالمی ادب کا ایک شاہکار ہے جس پر بنی نوع انسان تا روز قیامت بجا طور فخر کرتے رہیں گے۔

حواشی:

۱- محمد بن عبدالوہاب قزوینی، ترجمۂ مصنف، لباب الالباب، جلد اول، کیمبرج یونیورسٹی، لندن، ص: یب

۲- ایضاً، ص: یج

۳- عوفی کے لقب کے سلسلے میں محققین کے درمیان کافی اختلافات ہیں۔ کشف الظنون کے مؤلف نے ان کا اصل لقب جمال الدین بتایا ہے۔ لیکن ضیاء الدین برنی انھیں صدر الدین کے نام سے یاد کرتے ہیں۔ لیکن زیادہ تذکروں اور کتب تاریخ میں عوفی کو نور الدین کے لقب سے یاد کیا گیا ہے۔ ڈاکٹر نظام الدین نے بڑی تحقیق کے بعد ان کا لقب سدید الدین بتایا ہے۔ ایران کے مشہور و معروف محقق محمد معین نے سدید الدین پر اتفاق کیا ہے۔ لیکن سعید نفیسی اپنی تدوین کردہ لباب الالباب کے مقدمہ میں عوفی کے دو القاب بتائے ہیں۔ ان کے مطابق عوفی کے دو القاب تھے: سدید الدین اور جمال الدین۔ قزوینی نے بھی سدید الدین پر اتفاق کیا ہے۔ ہرمن اتھے نے انڈیا آفس لائبریری لندن کی فہرست میں بھی سدید الدین رقم کیا ہے۔ (سید علی رضا نقوی، تذکرہ نویسی در ہندو پاکستان، تہران ھ.ش/۱۹۶۴ء؛

M.A. Khan, Some Important Persian Prose Writings of the Thirteenth Century A.D. in India, Aligarh, 1970, p.87

۴-علامہ قزوینی، ص یج

۵-W. Barthold, Turkestan Down to the Mongol Invasion, London, 1928, p.17

۶-لباب الالباب، اول، ۱۷۸

۷-M. Nizamuddin, An Introduction to Jawami ul-Hikayat, London, 1928, pp.5-6

۸-دکتر بانو مصفا، مقدمۂ جوامع الحکایات ولوامع الروایات، بنیاد فرہنگ ایران، ۱۳۵۲ش، ص: دوازدہ

۹-علامہ قزوینی، ص یہ: دکتر بانو مصفا، ص: دوازدہ۔

۱۰-لباب الالباب، جلد اول، ص ۱۷۸۔

۱۱-دکتر بانو مصفا، ص: دوازدہ۔

۱۲-ایضاً: دوازدہ۔

۱۳-لباب، اول، ص ۱۶۵-۱۶۴۔

۱۴-ایضاً-۲۰۱۔

۱۵-ایضاً-۲۳۰۔

۱۶-ایضاً-، ص ۲۰۹۔

۱۷-ایضاً-۵۱-۵۲۔

۱۸- لباب، جلد اول، ص ۲۴۰۔

۱۹-ایضاً، ص ۱۴۷

۲۰-ایضاً، ص ۱۴۲-۱۴۳

۲۱-ایضاً، ص ۱۲۱

۲۲-لباب، جلد دوم، ص ۳۴۶

۲۳-ایضاً، ص ۳۵۷۔

۲۴-لباب، جلد اول، ص ۱۱۳-۱۱۷۔

۲۵-ایضاً، جلد اول، ۱۵۹، اس شعر سے عوفی کے لقب سدیدالدین کی توثیق ہوتی ہے۔

۲۶-لباب، جلد اول، ص ۱۱۔

۲۷-ایضاً، ص ۲۵۹۔

۲۸-لباب، جلد دوم، ص ۴۷۴۔

۲۹-لباب، اول، ص ۱۷۶۔

۳۰-ایضاً، ص ۲۸۴۔۲۸۵۔

۳۱-لباب، جلد اول، ص ۱۱۵۔۱۱۶۔

۳۲- NazirAhmad, Essays on Persian Literature, Delhi 2005, p.48.

۳۳-محمد غوثی شطاری، گلزار ابرار، مرتب: محمد ذکی، خدا بخش لائبریری پٹنہ، ۱۹۹۴ء، ص ۵۷۔

۳۴-تذکرہ نویسی درہندو پاکستان، ص ۵۹ حاشیہ۔

۳۵- Nataniel Bland, Journal Royal Asiatic Society, 1848, Vol.IX.p.113f.n.

۳۶-علامہ قزوینی، مقدمہ، جلد اول، ص: ج۔

۳۷- Nataniel Bland, Journal Royal Asiatic Society. 1848, vol.IX., p111-113

۳۸-اڈوارڈ براؤن، مقدمہ، لباب الالباب، جلد دوم، ص۔

۳۹-محمد عبدالوہاب قزوینی، مقدمہٗ لباب الالباب، جلد اول، تدوین: اڈوارڈ براؤن، کیمرج یونیورسٹی، ۱۹۰۶ء، ص: ج

۴۰-تذکروں کا تذکرہ نمبر، نگار، سالنامہ، ۱۹۶۴ء، ص: ۹۔

۴۱-سید علی رضا نقوی، تذکرہ نویسی درہندو پاکستان، ص ۱۶۔

۴۲-اڈوارڈ براؤن، مقدمہ، لباب الالباب، جلد دوم، دارالفنون کیمبرج، ۱۹۰۳ء، ص: د۔

۴۳-تذکروں کا تذکرہ نمبر، نگار، ۱۹۶۴ء، ص ۱۰۔

۴۴-خزانہ عامرہ نولکشور ایڈیشن، کانپور۔۱۹۰۰ء، ص ۶۔

۴۵-محمد عبدالوہاب قزوینی، مقدمہٗ لباب الالباب، جلد اول، ص: ہ: تذکروں کا تذکرہ نمبر، ص ۱۰۔

۴۶-ایضاً۔

۴۷-اڈوارڈ براؤن، مقدمہ لباب الالباب، جلد دوم، دارالفنون کیمبرج، ۱۹۰۳ء، ص: د ؛ تذکروں کا تذکرہ نمبر، نگار ۱۹۶۴، ص ۱۰

۴۸- Mumtaz Ali Khan, Some Important Persian Prose Writings, p.99.1.

۴۹-سید عبداللہ، شعرائے اردو کے تذکرے، لاہور، ۱۹۵۶، ص ۱

۵۰-سبک شناسی، جلد سوم، تہران، ۱۳۷۰، ص ۳۸۔

۵۱- Nataniel Bland, Journal Royal Asiatic Society, 1848, p.114.

۵۲-ڈاکٹر ذبیح اللہ صفا، تاریخ ادبیات درایران۔ جلد دوم ۱۳۷۳ش، ص ۱۰۲۹۔۱۰۳۰۔

۵۳- ضیاءالدین برنی، تاریخ فیروز شاہی، کلکتہ، ۱۹۶۲، ص ۱۴۔

۵۴- W.Barthold-Turkestan down to the Mongol Invasion,p.50.

۵۵- جان ریپکا، ادبیات درزمان سلجوقیان ومغولان، ترجمہ یعقوب آژند، تہران ۱۳۶۳ش۔ ص: ۱۳۷۔

۵۶- تاریخ ادبیات ایران، تہران ۱۳۱۳ھ۔ش، ص، ۱۷۰۔

۵۷- ملک الشعرا بہار، سبک شناسی، جلد دوم، ص ۳۸۔



مصحفی اور عقد ثریا

ڈاکٹر محمد تقی علی عابدی *

فارسی اور اردو کے بیک وقت شاعر ہونے کے ساتھ ساتھ نقاد اور تذکرہ نویس غلام ہمدانی مصحفی محتاج تعارف نہیں۔ انکا آبائی وطن امروہہ اور جائے پیدائش اکبر پور ہے۔ ان کے والد ولی محمد اور دادا درویش محمد تھے، جو بادشاہوں کے دربار سے منسلک رہے۔

مولوی عبدالحق نے مصحفی کا سنہ پیدائش ۱۱۴۱ھ سے ۱۱۵۶ھ کے درمیان ان کے تذکرے 'ریاض الفصحا' کے حوالے سے تحریر کیا ہے جس میں مصحفی نے اپنی عمر تقریباً ۸۰ سال بتائی ہے۔ اس میں دو چار سال کم وبیش بھی ہو سکتے ہیں۔ اس لئے مولانا حسرت موہانی نے مصحفی کا جو سنہ پیدائش تحریر کیا ہے اس میں اور ۱۱۵۶ھ میں زیادہ فرق نہیں رہ جاتا۔ اس لئے مولانا حسرت موہانی کا تحریر کردہ سنہ پیدائش ۱۱۶۴ھ ہی زیادہ درست اور قرین قیاس مانا جاسکتا ہے۔ مولوی عبدالحق نے ان کا سنہ وفات ۱۲۵۰ھ تسلیم کیا ہے۔[۱]

مصحفی کی ابتدائی تعلیم وتربیت امروہہ میں ہوئی۔ جہاں انہوں نے اوائل عمری میں موزونی طبع کی وجہ سے ازخود تعلیم حاصل کرنا شروع کی اور بزرگوں کی صحبت میں بیٹھ کر بہت جلد فارسی نظم ونثر، تحقیق، محاورہ اور اصطلاحات کی تعلیم حاصل کی اور زمانہ کے تقاضہ کے مطابق ریختہ میں شعر گوئی شروع کر دی۔ کیونکہ اس زمانہ میں فارسی شاعری کا رواج ہندوستان میں کم تھا۔ مصحفی نے امروہہ کے ایک استاد کا بغیر نام لئے اپنے اردو تذکرہ ''تذکرۂ ہندی گویان'' میں سید محمد زمان زمان کے تذکرہ میں اس طرح کیا ہے:

''فقیر همراه استاد خود روزی در عالم مکتب نشینی و ابتدای شوق موزونی به صحبت ایشان رسیده بود''[۲]

یعنی یہ ناچیز اپنے ابتدائی دور شاعری میں اپنے استاد کے ہمراہ ایک روز میر محمد زمان زمان کی خدمت میں حاضر ہوا۔ اس سے ان کے استاد کا حوالہ ملتا ہے، لیکن نام نہیں۔

مولوی عبدالحق نے ''سراپا سخن'' کے حوالے سے مصحفی کے ایک استاد امانی کا ذکر کیا ہے اور یہ لکھا ہے کہ:

''لیکن یہ نہ معلوم ہوا کہ یہ کون تھے، کہاں کے رہنے والے تھے اور کس قماش کے شخص تھے''[۳]

---

* شعبہ علوم مشرقیہ (عربی وفارسی)، لکھنؤ یونیورسٹی، لکھنؤ

جب کہ ڈاکٹر عین خیام پور نے[۴] ''فرہنگ سخنوران'' میں اماتی ہروی (متوفی ۹۸۱ھ)، اماتی اصفہانی متوفی دہم ہجری)، اماتی بابیورتی (متوفی دہم ہجری)، اماتی ہمدانی (متوفی دہم ہجری)، اماتی دہلوی، اماتی زندارانی (متوفی ۱۰۱٦ھ)، اماتی ہندوستانی (متوفی ۱۰۴٦ھ)، اماتی کابلی (متوفی ۱۰۴۷ھ)، اماتی کرمانی زیست ۱۰۵۲ھ) اور اماتی سندھی (متوفی ۱۲۴۰ھ) کے نام گنائے گئے ہیں۔ ممکن ہے ان لوگوں میں اماتی دہلوی ہی مصحفی کے استاد رہے ہوں جن کی تاریخ وفات عین خیام پور نے تحریر نہیں کی ہے اور اماتی سندھی کے علاوہ باقی سبھی لوگ مصحفی کی پیدائش سے قبل ہی مر چکے تھے اور امانی سندھی کا انتقال، مصحفی کے ممکنہ سنہ وفات سے صرف دس سال قبل ہوا۔ گویا مصحفی اور اماتی سندھی ہم عمر تھے۔ اس لئے قیاس کیا جا سکتا ہے کہ اماتی دہلوی ہی مصحفی کے استاد رہے ہوں۔ کیونکہ مصحفی کو دہلی سے خاص لگاؤ تھا۔ وہ کہتے ہیں:

دہلی کہیں ہیں جس کو زمانے میں مصحفی　　　میں رہنے والا ہوں اسی اجڑے دیار کا[۵]

اس لئے یہ امید کی جا سکتی ہے کہ دہلی کے ہی کسی شاعر کو مصحفی نے اپنا استاد بنایا ہوگا۔

مذکورہ اماتی نام کے شعراء کے علاوہ ایک شاعر میر امانی اسد[٦] نام کے شاہجہاں آباد میں گذرے ہیں جن سے مصحفی کے دوستانہ تعلقات تھے۔ ان کا ذکر مصحفی نے اپنے تذکرۂ ہندی گویان (تصنیف ۱۲۰۹ھ) میں کیا ہے اور لکھا ہے کہ ان سے اکثر شاہجہاں آباد کے مشاعروں میں ملاقات ہوتی تھی۔ ان کا انتقال بھی مصحفی کی زندگی میں اس وقت ہو گیا تھا، جب میر امانی اسد شاہجہاں آباد سے لکھنؤ (پورب) جا کر بسنا چاہتے تھے۔ لیکن اتفاق سے ان کو اثنائے راہ میں چوروں نے لوٹا اور مار ڈالا۔ اس وقت ان کی عمر پچاس سال تھی۔ اگر دہلی کے ہنگامے، مغل سلطنت کے زوال اور شعراء کی دہلی چھوڑ کر دوسرے شہر کی طرف حرکت (۱۱۸۰ھ سے ۱۱۹۰ھ کے درمیان) کو مدنظر رکھا جائے، تو اس وقت مصحفی کی عمر ۲۰-۲۵ سال ہوگی۔ جس سے گمان کیا جا سکتا ہے کہ میر امانی اسد اور مصحفی کے درمیان استاد شاگرد کا رشتہ ہو سکتا ہے۔ لیکن مصحفی کی تحریر سے یہ انکشاف نہیں ہوتا کہ میر امانی اسد کے مصحفی شاگرد رہے ہوں۔ جب کہ مصحفی نے اسد کے ایک شاگرد مست[۷] کا ذکر ضرور کیا ہے جو مصحفی کے مکان پر منعقد ہونے والے مشاعروں میں اپنے استاد میر امانی اسد کے ساتھ شریک ہوتے تھے۔ اس کے علاوہ مصحفی کی تصنیف ''ریاض الفصحا'' سے اطلاع ملتی ہے کہ ان کی اصل تعلیم و تربیت دہلی میں ہوئی جہاں وہ اپنے ابتدائے شباب میں پہنچ گئے تھے۔ نیز وہیں پر فارسی سیکھی۔ اس لئے یہ قیاس اور قوی ہو جاتا ہے کہ اماتی دہلوی ہی مصحفی کے استاد رہے ہوں گے۔

''ریاض الفصحا'' سے یہ بھی اطلاع ملتی ہے کہ مصحفی نے تیس سال کی عمر میں شاہجہاں آباد میں طبیعیات، الٰہیات اور ریاضی کا علم مولوی مستقیم ساکن گوپامئو شاگرد مولوی حسن خواجہ تاش مبین عالم العلماء سے

حاصل کیا۔ قانونچہ کا درس مولوی مظہر علی سے لیا جو صرف ونحو میں اپنا نظیر نہیں رکھتے تھے [۸]۔ لیکن یہیں نواب نجف خاں کے دور میں بارہ سال گوشۂ تنہائی میں گذارے اور تصنیف و تالیف میں مشغول رہے۔ [۹]

بارہ سال گوشۂ تنہائی میں رہنے کے بعد اچانک دہلی کے حالات بگڑے اور مغلیہ سلطنت زوال پذیر ہونے لگی، تو بہت سے شعراء وغیرہ دہلی کو چھوڑ کر اودھ، روہیل کھنڈ، فرخ آباد، مرشد آباد وغیرہ پہونچے۔ جن میں مصحفی نے بھی غالباً ۱۱۸۰ھ میں دہلی چھوڑا اور آنولہ پہنچے [۱۰]۔ جہاں عزیز خاں بیجاں، میرزا مراد علی حیرت، عشقی مرادآبادی، عظیم اور نعیم اللہ خاں نعیمؔ وغیرہ سے ملاقات ہوئی۔ بعد میں مصحفی آنولہ سے ٹانڈہ گئے۔ ٹانڈہ میں میاں محمد قائم، فدوی لاہوری، میر محمد نعیم نعیم، پروانہ علی شاہ پروانہ مرادآبادی، میاں عشرت ہزال، حکیم کبیر سنبھلی، شیخ انصاری اور مصحفی وغیرہ نواب محمد یار خان کی ملازمت میں آگئے۔ جہاں طرحی غزلیں کہتے اور نواب محمد یار خان امیر سے داد و دہش حاصل کرتے تھے۔ یہ محفلیں جمع ہی کرتی تھیں کہ مرہٹوں کی کمک کے بعد ۱۱۸۵ھ میں نواب محمد یار خان امیر اپنے بھائی نواب فیض اللہ خان کے ساتھ رامپور [۱۱] گئے۔ ان کے جاتے ہی ٹانڈہ میں شعراء کی مجلس درہم برہم ہوگئی۔ مجبوراً مصحفی کو لکھنؤ آنا پڑا۔ یہ نواب شجاع الدولہ کا زمانہ تھا۔ [۱۲] اس سفر میں مصحفی کے ساتھ محمد پناہ خان حکیم [۱۳] بھی تھے۔ مصحفی کے لکھنؤ پہونچنے پر ان سے راجہ جسونت سنگھ پروانہ بہت ہی گرم جوشی سے ملے جن کا تذکرہ مصحفی نے مرزا قتیل سے ملنے والے ان کے فارسی اشعار کی بنیاد پر اپنے فارسی تذکرہ میں پہلے ہی کر دیا تھا [۱۴]۔ مصحفی کے لکھنؤ پہونچنے پر مرزا ضیا قلی آشفتہ نے پہلا طرحی مشاعرہ [۱۵] منعقد کیا جس میں مصحفی نے شرکت کی۔ مصحفی نے لکھنؤ میں لالہ کانجی مل صبا کے مکان پر قیام کیا [۱۶]۔ مصحفی کی لکھنؤ میں مرزا احسن علی، مرزا محمد رفیع سودا، مرزا مغل سبقت، مرزا غلام حیدر مجذوب، نواب محبت خاں محبت، موہن لعل انیس، لکھمن لال بہجت، لالہ ٹیکارام ظفر وغیرہ سے ملاقات ہوئی۔ انھوں نے لکھنؤ میں میر شرف الدین علی پیام اور مرزا محمد سمیع ذرہ کے دیوان دیکھے [۱۷]۔ لیکن مصحفی کا لکھنؤ میں دل نہ لگا اور وہ ایک سال بعد ہی شاہجہاں آباد واپس چلے گئے۔ [۱۸]

شاہجہاں آباد میں مصحفی کے ملنے والے لوگوں میں امین الدین خان امین، شیخ ظہور الدین حاتم، محمد پناہ حکیم، خواجہ میر درد، میاں نصیر نصیر، میر محمد جواد ہادی، ثناء اللہ خاں فراق، عنایت اللہ مشتاق، مرزا علی نقی محشر، عاقل شاہ عاقل، مرزا محسن فدوی وغیرہ تھے۔ شاہجہاں آباد میں ہی ان کے شاگردوں میں میاں عسکری نالاں، رحیم اللہ جوش، اکبر عرف بھیجو، میر علی اختر، میاں شاہ جیو وغیرہ کا ذکر مصحفی نے اپنے اردو تذکرہ ''تذکرہ ہندی گویان'' میں کیا ہے۔

دہلی میں کچھ سال قیام کے بعد مصحفی ۸-۱۲۰۷ھ میں میر انشاء اللہ خاں انشاء کے کہنے پر لکھنؤ آئے اور ان ہی کی توسط سے مرزا محمد سلیمان شکوہ کے دربار سے وابستہ ہو گئے [۱۹]۔ مصحفی کے مدحیہ قصائد کی وجہ سے

انشاء اللہ کو ان پر رشک ہونے لگا اور مصحفی اور انشاء کے درمیان ایک زبردست معرکہ چھڑ گیا جس میں مرزا محمد سلیمان شکوہ نے انشاء کا ساتھ دیا اور مصحفی کی تنخواہ میں کافی کمی کر دی۔ جس کی طرف مصحفی نے یوں اشارہ کیا ہے:

اے وائے کہ پچیس سے اب پانچ ہیں اپنے   ہم بھی کبھی روزوں میں تھے پچیس کے لائق [۲۰]

بالآخر عاجز آکر مصحفی نے سلیمان شکوہ کے دربار کو ترک کر دیا۔ جس کی طرف یوں اشارہ کیا ہے:

جاتا ہوں ترے در سے کہ توقیر نہیں یاں   کچھ اس کے سوا اب میری تدبیر نہیں یاں [۲۱]

لکھنؤ میں قیام کے دوران جن لوگوں نے مصحفی کے ساتھ اچھا سلوک کیا ہے ان میں لالہ ٹیکا رام تسلی بھی ہیں۔ جن کو مصحفی نے اپنا ایک فارسی دیوان، دو ہندی (بہ معنی اردو) دیوان اور فارسی تذکرہ لکھ کر دیا [۲۲] اس کا ذکر خود مصحفی نے اپنے اردو تذکرہ ''تذکرۂ ہندی گویان'' میں کیا ہے۔ اسی تذکرہ میں بعض دوسرے [۲۳] شعراء کے ذکر میں مصحفی نے اپنے فارسی تذکرہ کا حوالہ دیا ہے۔ جس سے اندازہ ہوتا ہے کہ فارسی تذکرہ ہی ان کا پہلا تذکرہ ہے۔ مصحفی نے ان اپنے اردو تذکرہ میں اپنی بعض دوسری تصنیفات کا بھی ذکر کیا ہے جن میں دو فارسی دیوان (ایک مولانا نظیری نیشاپوری کے جواب میں اور ایک میں اپنا کلام) تین اردو دیوان (ان تینوں دیوان سے ''تذکرۂ ہندی گویاں'' میں انتخاب موجود ہے)، دو تذکرے (ایک فارسی میں ''عقد ثریا'' اور ایک اردو میں ''تذکرۂ ہندی گویان'') اور شاہ عالم بہادر کے نسب نامہ تک دو ایک جز شاہنامہ کے تحریر کیے۔ [۲۴] اس کے علاوہ دوسری تصنیفات میں تذکرۂ ریاض الفصحا، مثنوی بحر المحبت، رسالہ خلاصۃ العروض، مفید الشعراء [۲۵] اور مجمع الفوائد بھی ہے۔ مجمع الفوائد میں مصحفی نے اپنی کبھی ناتمام عربی و فارسی نظم و نثر کی تحریروں کو جمع کر دیا ہے۔ وہ لکھتے ہیں:

''ہر چہ از تصنیفات من ناتمام مانده بود چہ نظم و چہ نثر چہ عربی و چہ فارسی درین جلد آخر درآورده این کتاب را بہ مجمع الفوائد موسوم ساختم.'' [۲۶]

بہر حال مصحفی نے کل تین تذکرے لکھے۔ پہلا فارسی تذکرہ ''عقد ثریا'' ہے۔ جس کی اطلاع خود مصحفی نے اپنے اردو تذکرہ ''تذکرۂ ہندی گویان'' کے مقدمے میں اس طرح دی ہے:

''چون این فقیر حقیر غلام همدانی مصحفی تخلص از تصنیف دیوان فارسی هندی و تالیف تذکرۂ فارسی فراغت حاصل کرده مهم تالیف تذکرۂ هندی در پیش آمد.'' [۲۷]

یعنی مصحفی فارسی اور ہندی بہ معنی اردو دیوان اور فارسی تذکرہ کی تصنیف و تالیف کے بعد اردو تذکرہ کی تالیف میں مشغول ہوئے۔ لہٰذا اردو تذکرہ ''تذکرۂ ہندی گویان'' مصحفی کا دوسرا تذکرہ ہے۔ جو ۱۲۰۹ھ

میں مکمل ہوا[۲۸] مصحفی کا تیسرا اور آخری تذکرہ "ریاض الفصحا" ہے۔ اس سے متعلق مولوی عبدالحق نے تحریر کیا ہے:

"اس تذکرے کی ضرورت یوں پیش آئی کہ جن لوگوں کے نام پہلے تذکرے میں لکھنے سے رہ گئے تھے، ان کا ذکر اس میں کیا گیا ہے۔ ان تینوں میں تذکرہ نمبر ۲ یعنی تذکرۂ ہندی اصل ہے، باقی دو کو اس کا تکملہ سمجھنا چاہئے۔"[۲۹]

یہ حقیقت ہے کیونکہ "تذکرۂ ہندی گویان" میں میر محمد علی بیدار، راجہ جسونت سنگھ عرف کاکاجی پروانہ، شیخ ظہورالدین حاتم، خواجہ میر درد، مرزا محمد رفیع سودا، مرزا ابراہیم بیگ شرر، اشرف علی خاں فغاں، میر قمرالدین منت، نواب عمادالملک نظام وغیرہ ان شعراء کا ذکر ہے، جن کا اس سے پہلے بہ حیثیت فارسی شاعر فارسی تذکرہ میں بھی مصحفی نے ذکر کیا ہے، لیکن قدرے کم۔

بہر حال مصحفی نے اپنے فارسی تذکرہ "عقد ثریا" میں کل ۱۴۷ شعراء کا ذکر کیا ہے جس کا اردو ترجمہ اردو والوں کے لئے "اتر پردیش اردو اکادمی"، حکومت اتر پردیش لکھنؤ کے مالی تعاون سے دس سال قبل ۲۰۰۲ء میں پیش کیا جا چکا ہے۔ کیونکہ اردو والے مصحفی کو اردو شاعر اور تذکرہ نویس کی حیثیت سے ہی جانتے ہیں۔ چہ جائے کہ انہوں نے اپنے سبھی تذکرے فارسی زبان میں ہی لکھے ہیں۔ (بلکہ یہ بھی کہا جا سکتا ہے کہ اردو کے اکثر تذکرے فارسی میں ہی لکھے گئے) یہاں ان کے دیگر تذکروں سے قطع نظر صرف فارسی تذکرہ "عقد ثریا" سے متعلق ایک تعارفی نوٹ پیش کیا جا رہا ہے۔

مصحفی نے "عقد ثریا" کے مقدمے میں حمد و نعت و منقبت کے بعد تحریر کیا ہے کہ انھوں نے مذکورہ تذکرہ مرزا محمد حسن قتیل کی تحریک پر ترتیب دینا اس وقت سے شروع کیا، جب قتیل نے اپنی بیاض میں درج بعض معاصرین کے احوال و آثار کو دکھایا، نیز کچھ نام مصحفی کے لئے تحریر کئے اور ان کے مختصر حالات لکھوائے۔ بس اسی وقت سے مصحفی اس بڑے اور اہم کام میں لگ گئے۔ اس تذکرہ میں مصحفی نے فردوس آرامگاہ (محمد شاہ بادشاہ) کے عہد سے لے کر شاہ عالم بادشاہ بہادر غازی کی حکومت کے آخر تک کے معاصر شعراء کا ذکر حروف تہجی کے حساب سے کیا ہے[۳۰] لیکن ہر حرف کے تحت الف بائی ترتیب کو باقی نہیں رکھا ہے۔

تذکرہ کا مطالعہ کرنے پر اندازہ ہوتا ہے مولوی محمد توفیق کشمیری، اشرف صفاہانی، مرزا محمد جعفر راہب، سید میر علی مشتاق صفاہانی وغیرہ ایسے شاعر ہیں جو ہندوستان آئے ہی نہیں۔ لہٰذا مصحفی کا تذکرہ کے مقدمے میں تحریر کرنا کہ اس میں فردوس آرامگاہ کے عہد سے لے کر شاہ عالم بادشاہ کی حکومت کے آخر تک کے معاصر شعرا کا ذکر ہے قابل غور ہے؟ اس لئے یہ ماننا قرین قیاس ہے کہ تذکرہ "عقد ثریا" میں کچھ ایسے ایرانی شعراء کا ذکر ہے جو ہندوستان میں کبھی آئے ہی نہیں۔ علاوہ بر این شیخ علی حزیں[۳۱] مرزا امام علی بیگ حشمت، الہ وردی خاں حیرت شاملو، مرزا صفی الدین محمد صفائی، صیاد صفاہانی، میر صدرالدین محمد صدر، مرزا ابو علی فدائی

مشہدی، مرزا محمد علی فروغ، ابوالقاسم بیگ گرامی صفاہانی، شیخ عبدالرضائے متین، مرزا باقر منیر، مرزا ابو علی ہاتف وغیرہ ایسے ایرانی شعراء کا ذکر ہے جو ہندوستان آئے اور یا تو یہیں رک گئے یا کچھ دن قیام کے بعد واپس ہو گئے۔ تذکرہ میں باقی ان شعراء کا ذکر ہے جو ہندوستانی ہیں۔ ان میں کچھ شعراء وہ ہیں جو دوسرے شہروں میں منتقل ہو کر شاہجہاں آباد پہونچے اور وہیں سکونت اختیار کر لی۔ ان میں مصحفی کے ہم وطن محتشم خاں محتشم بھی ہیں جنہیں مصحفی نے اپنے وطن امروہہ میں دیکھا تھا۔ تذکرہ میں کچھ ایسے شعراء کا بھی ذکر ہے جن کو مصحفی نے لکھنؤ میں دیکھا یا ملاقات ہوئی۔ [۳۲]

دستیاب مطبوعہ تذکرہ کا مطالعہ کرنے پر اندازہ ہوتا ہے کہ انہوں نے زیادہ تر شعراء کے نمونۂ کلام کو نقل کیا ہے جو ایک تذکرہ کی بڑی خامی ہے۔ لیکن بعض جگہ مندرجہ ذیل یا اس سے ملتی جلتی عبارت ضرور مل جاتی ہے:

"خیر چند شعر کہ پسند خاطر فقیر افتادہ بصفحہ ثبت می کند." [۳۳]

یا

"از نتائج طبع آن بزرگ است" [۳۴]

اور

"فقیر چند شعر برای یادگار بطریق ندرت ازو می نویسد" [۳۵]

جس سے اندازہ ہوتا کہ مصحفی نے نمونہ کے اشعار ضرور درج کئے ہوں گے لیکن مصحح تذکرہ نے ان اشعار کو حذف کر دیا ہوگا۔ بہر حال اگر قلمی نسخہ دیکھا جائے تو صحیح نتیجہ ضرور برآمد کیا جا سکتا ہے جو فی الحال راقم الحروف نے ضروری محسوس نہیں کیا۔

مصحفی نے مرزا صفی الدین محمد صفائی کو چھوڑ کر کسی بھی شاعر کا (حتیٰ کہ اپنا بھی) سنہ ولادت تحریر نہیں کیا ہے جو تذکرہ کی خامی میں شمار کیا جا سکتا ہے۔ کیونکہ وہ تذکرہ زیادہ اہم سمجھا جاتا ہے جس میں نام، تخلص، لقب، سنہ ولادت، زندگی کا کوئی واقعہ، تصنیفات و تالیفات اور اگر ممکن ہو تو سنہ وفات بھی درج کیا جائے۔ جبکہ ''عقد ثریا'' میں کچھ ایسے شعراء کا ذکر ہے جن کا سوائے تخلص کے مصنف نام بھی نہیں جانتا اور صاف صاف تحریر کر دیتا ہے:

''سرور — صفاهانی اسمش بسمع نه رسیده'' [۳۶]

یا

''ذهین برادر برهان علی خاں رهین'' [۳۷]

مصحفی نے اپنے تذکرہ میں میر محمد افضل ثابت، شیخ ظہور الدین حاتم اور میر محمد علی راسخ سیالکوٹی کا سنہ وفات تحریر کیا اور سراج الدین علی خاں آرزو اور مرزا جان جاناں مظہر کا سنہ وفات کے ساتھ ماہ وفات بھی تحریر

کیا ہے اور اپنی نظم کردہ قطعۂ تاریخ نقل کی ہے جس سے مصحفی کے تاریخ گو شاعر ہونے کا ثبوت ملتا ہے۔اس کے علاوہ مصحفی نے مرزا عبدالعلی تحسین، شیخ آیت اللہ ثنا، مرزا محمد جعفر راہب، مرزا خان بیگ سامی، میر مشتاق صفاہانی وغیرہ شعراء کے انتقال کا ذکر اس طرح کیا ہے:

"مدتیست که در لکھنؤ بجوار رحمت الٰهی پیوسته "[۳۸]

یا

"چند سال است که به عالم بقا شتافته "[۳۹]

اور

"چند سال پیش از وفات شیخ در گذشته "[۴۰]

مصحفی نے جہاں متعدد شعراء کے ذکر میں شعراء کے سفر، ان کے استاد یا بعض دوستوں کا ذکر کیا ہے وہیں مرزا ابوالحسن موالی[۴۱] کی زندگی کے ایک اہم اور عبرت انگیز واقعہ کو بھی درج کیا ہے جس میں موالی کا ایک تقصیر کے جرم میں توپ کے دہانے پر پہونچنا، اپنی زبان پر حضرت علیؑ کے نام کا ورد کرنا اور دفعتاً توپ کے دہانے کے پھٹنے پر دوسرے لوگوں کا مرنا، لیکن موالی کا محفوظ رہنا ایک دلچسپ و سبق آموز واقعہ ہے۔

اسی طرح کے اہم واقعات میں مرزا باقر منیر کا بھی ذکر کیا جا سکتا ہے جو املا بھی درست نہیں لکھ پاتے تھے۔علاوہ بر این عبدالمجید مجید اور مرزا صفی الدین محمد صفائی ان شعراء کا ذکر ہے جو بالترتیب خط شکستہ اور خط شفیعا کے موجد مانے جاتے ہیں۔اسی تذکرہ سے بعض شعراء کی تصنیفات کا بھی علم ہوتا ہے مثلاً میر غلام علی آزاد[۴۲] بلگرامی کے تذکرے ید بیضا، سرو آزاد اور خزانہ عامرہ، سراج الدین علی خاں آرزو کا تذکرہ تنبیہ الغافلین اور میر قمر الدین منت کی جواب خمسہ نظامی، قصہ ہیرورانجا، معجز الکمال در جواب سحر الحلال، شکرستان و چمنستان در جواب گلستان و بوستان، شیخ علی حزیں کی فتح السبل، مثنوی میخانہ، رسالہ در علم موسیقی، ترجمہ توریت و انجیل بزبان فارسی وغیرہ۔

تذکرہ "عقد ثریا" کی تیاری میں مصحفی نے جہاں مرزا محمد قتیل کی مہیا کردہ معلومات کو بنیاد بنایا ہے، وہیں خزانۂ عامرہ اور ریاض الشعراء سے بھی استفادہ کیا ہے، جو بالترتیب میر غلام علی آزاد بلگرامی اور علی قلی خاں والہ داغستانی کے تحریر کردہ ہیں۔جس سے تذکرۂ عقد ثریا کے مآخذ کی ایک نا تمام فہرست تیار کی جا سکتی ہے۔اس تذکرہ میں متعدد جگہ اردو والے کا استعمال کیا گیا ہے[۴۳] جو گراں گزرتا ہے۔

مصحفی نے اپنا مذکورہ تذکرہ ۱۱۹۹ھ میں مرتب کیا نیز اس کی تاریخ تالیف اس طرح نکالی:

از صنع دستکاریٔ معمار طبع من	با صد هزار صورت رنگین و خوشنما
این روضه بهشت چون معمار ساخته	تاریخ یافت خانه 'زهی باغ باصفا'[۴۴]

۱۱۹۹ھ

جبکہ تذکرہ میں ۱۱۹۹ھ کے بعد بھی اضافہ کیا گیا ہے۔اس سلسلے میں پنڈت بدھا دھر فصیح کا ذکر کیا جا سکتا ہے جو ۱۲۱۳ھ میں داخل تذکرہ ہوا۔

مجموعی اعتبار سے تذکرہ ''عقد ثریا'' فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ کے عہد سے لے کر عالم باشاہ بہادر غازی کی حکومت کے آخر تک کے شعراء کی معلومات کے لحاظ سے اہم اور مفید ہے۔ جو صاف، سادہ اور آسان زبان میں لکھا گیا ہے۔جس میں کہیں تکلف، تصنع، عبارت آرائی یا بیجا طول نہیں ہے۔اس لحاظ سے ''تذکرۂ عقد ثریا'' قابل ذکر اور اہمیت کا حامل ہے۔

مآخذ:

۱-تذکرۂ ہندی گویان، غلام ہمدانی مصحفی، مرتبہ مولوی عبدالحق، انجمن ترقی اردو، اورنگ آباد، ۱۹۳۳ء، ص الف وص ۲۴۷۔

۲- تذکرۂ ہندی گویان، ص ۱۱۰، ص ب۔

۳- ایضاً۔

۴- دیکھیے فرہنگ سخنوران، دکتر عین خیام پور، تبریز، ایران، ۱۳۲۰ش ھ۔

۵- تذکرۂ ہندی گویان، ص ب، ص ۱۶، ص ۱۲۸، ص الف و مصحفی اور ان کا کلام ص ۹ - ۱۷ اور ص ۲۴۸۔

۶- ایضاً۔

۷- ایضاً۔

۸- ایضاً۔

۹- ایضاً۔

۱۰- مصحفی اور ان کا کلام، ڈاکٹر ابواللیث صدیقی، اعلیٰ پریس، دہلی، ۱۹۶۹ء، ص ۱۸ تا ۲۱۔

۱۱- ایضاً۔

۱۲- تذکرہ ہندی گویان، ص، و، ص ۸۴، ص ۴۶ و ۱۵، ص ۱۸ اور ص ۱۴۱۔

۱۳- ایضاً۔

۱۴- ایضاً۔

۱۵- ایضاً۔

۱۶- ایضاً۔

۱۷- عقد ثریا، غلام ہمدانی مصحفی، ص ۱۵، ۲۸۔

۱۸- تذکرۂ ہندی گویان، ص۴ اور ص ہ۔

۱۹- ایضاً۔

۲۰- مصحفی اور ان کا کلام، ص ۲۸، ۲۹۔

۲۱- ایضاً۔

۲۲- تذکرۂ ہندی گویان، ص ۵۶۔

۲۳- دیکھئے تذکرہ ہندی گویان میں میر قمر الدین منت، مرزا ابراہیم بیگ شرر، نواب عماد الملک نظام، شیخ ظہور الدین حاتم اور راجہ جسونت سنگھ پروانہ عرف کاکاجی کا ذکر بالترتیب ص ۲۳۰، ص ۱۳۶، ص ۵۹-۲۵۸، ص ۸۱-۸۰ اور ص ۴۶ پر۔

۲۴- تذکرۂ ہندی گویان، ص ۲۴۸، فارسی اور اردو کا ایک ایک شعر نمونہ کے لئے درج ہے:

اے مصحفی ز گوشۂ خلوت برون خرام   خالی است از برائے تو خود جائے شاعری

شاعر کو یہ لازم ہے کہ گر شعر بھی لکھے   جز مدح کے ہرگز نہ کہیں لائے طبیعت

(دیکھئے مصحفی اور ان کا کلام ص ۲۷، ص ۴۲)

۲۵- ریاض الفصحا، غلام ہمدانی مصحفی، انجمن ترقی اردو، ص ۸۸-۳۸۶ بہ حوالۂ مصحفی اور ان کا کلام، ص ۱۳-۱۲۔

۲۶- قلمی نسخہ کتب خانۂ پنجاب یونیورسٹی بہ حوالہ مصحفی اور ان کا کلام، ص ۳۹۔

۲۷- تذکرۂ ہندی گویان، ص ۳، ص ۸۳-۲۸۲ اور ص ز۔

۲۸- ایضاً۔

۲۹- ایضاً۔

۳۰- عقد ثریا، غلام ہمدانی مصحفی، مترجمین، ڈاکٹر احمد نسیم صدیقی و ڈاکٹر محمد علی تقی علی عابدی، کاکوری آفسیٹ پریس، قیصر باغ، لکھنؤ ۲۰۰۲ء، ص ۳-۱۔

۳۱- شیخ علی حزیں سے متعلق بعض تفصیلات کے لئے دیکھئے راقم الحروف کا مضمون ''حزیں اور ان کے تذکرے'' ''نیا دور''، لکھنؤ، حزیں نمبر جنوری ۱۹۹۲ء یا ''فارسی ادب کی شخصیات'' مؤلف راقم، نظامی پریس لکھنؤ ۱۹۹۲ء، ص ۳۰ تا ۵۳۔

۳۲- دیکھئے عقد ثریا میں موہن لعل انیس، لکھن لال بہجت اور ٹیکا رام ظفر کا ذکر بالترتیب ص ۱۲، ص ۱۳ اور ص ۴۱ پر۔

۳۳- عقد ثریا، ص ۴۴، ص ۵۵، ص ۳۳، ص ۲۸، ص ۱۸، ص ۱۹، ص ۵۲ اور ص ۵۰۔

۳۴- ایضاً۔

۳۵- ایضاً۔

۳۶- ایضاً۔

۳۷- ایضاً۔

۳۸-ایضاً۔

۳۹- ایضاً۔

۴۰- ایضاً۔

۴۱- ایضاً۔

۴۲- غلام علی آزاد بلگرامی کے تذکروں سے متعلق بعض تفصیلات کے لئے دیکھیے راقم الحروف کا مضمون ''آزاد بلگرامی اور ان کے تذکرے''، العلم، بمبئی، اکتوبر ۱۹۹۳، ص ۶۱ تا ۷۰۔

۴۳-دیکھیے عقد ثریا میں سرِ ہشتن، میرٹھ ص ۱۶، ٹھٹ ص ۲۲، پٹیالہ ص ۲۴، سیالکوٹی ص ۲۹، پنڈت ص ۳۱، وص ۴۵، ٹیکا رام ص ۴۱، امیٹھی ص ۴۲، بھنڈاری پٹیالی ص ۴۶، امام بارہ ص ۴۹ پر وغیرہ۔

۴۴- عقد ثریا، ص ۶، وص ۴۵۔

۴۵- ایضاً۔



سخنوران ایران در عصر حاضر
جدید شعرائے ایران کا اولین فارسی تذکرہ

ڈاکٹر منصور عالم *

ہندوستانی فارسی ادب میں جہاں شعروسخن کو شہرت حاصل ہوئی وہیں دیگر اصناف ادب نے بھی ترقی کے منازل طے کئے۔ لہذا شاعری کے علاوہ انشاء، تاریخ، جغرافیہ، طنزومزاح، لغت نویسی اور نجوم کے علاوہ تذکرہ نگاری اور طبقات نویسی کے میدان میں بھی ہندوستانی علماء اور دانشوران نے ان فنون کو معراج کمال تک پہنچانے میں کوئی دقیقہ فروگذاشت نہیں کیا۔ تذکروں کی ورق گردانی سے یہ بات واضح ہو جاتی ہے کہ ادبی تنقید، تاریخی تنقید اور سوانح نگاری کو کسی حد تک اجاگر کرنا ہی تذکرہ نگاروں کا مقصد اولی رہا ہے۔ لہذا فارسی کے اصناف ادب میں تذکرہ کو بڑی اہمیت حاصل رہی ہے اور آج بھی ہے۔ اس لئے کہ ماضی میں پیدا شدہ ادب کی بازدید کے لئے تذکروں سے بہتر اور کوئی ذریعہ نہیں اور یہ کہا جا سکتا ہے کہ ''تذکرے تاریخ ادب کی ریڑھ اور پسلیاں ہیں اگر ان کا وجود عمل میں نہیں آتا تو تاریخ کے تسلسل کی کڑیاں گم ہو جاتیں بلکہ مشاہیر ادب کے خدوخال بھی نقش برآب ہو جاتے'' اور نہ جانے کتنے شعراء وادبا ومورخین اب تک قعر گمنامی میں پڑے ہوتے۔

ہندوستان میں فارسی شاعروں، ادیبوں، خوش نویسوں اور صوفیائے کرام کے حالات زندگی اور ان کی خدمات پر اتنے تذکرے لکھے گئے ہیں کہ ایران بھی ان پر رشک کرتا ہے۔ اس فن میں مسلمان دانشوروں کے دوش بدوش ہندو ادیبوں اور شاعروں نے بھی بڑھ چڑھ کر حصہ لیا اور جم کر فارسی شعراء کے تذکرے لکھ ڈالے۔ اس سلسلے میں لچھمی نارائن شفیق، بندرابن داس خوشگو، بھگوان داس ھندی اور منشی بساون لال وغیرہ کے تذکرے فارسی ادب کے وہ انمول ہیرے ہیں جنہوں نے ہمارے اسلاف کی حیات وخدمات کو آج تک اپنی چمک دمک سے روشن رکھا ہے۔

ہم ہندوستانیوں کو اس بات کا فخر حاصل ہے کہ یہاں فارسی کا پہلا تذکرہ لکھا گیا۔ محمد عوفی نے تذکرہ لباب الالباب لکھ کر فارسی میں تذکرہ نگاری کی داغ بیل ڈالی، جو فارسی کا قدیم ترین تذکرہ ہے۔ اس کے بعد سیکڑوں تذکرے دھڑا دھڑ لکھے گئے۔ کسی نے صوفیائے کرام کا تذکرہ لکھا تو کسی نے شاعروں اور ادیبوں کو

---

* جنرل سکریٹری، ایران سوسائٹی، کولکاتہ

اپنے تذکرے کا موضوع بنایا۔ کسی نے خوش نویسوں کے حالات جمع کیے تو کسی نے بادشاہوں کا تذکرہ لکھا۔ غرضیکہ تذکرے میں جتنی وسعت پیدا ہوتی چلی گئی اتنی کسی اور صنف ادب کو میسر نہیں ہوئی۔ آج اس مختصر سے مقالے میں ایک ایسے تذکرہ نگار اور اس کی معرکۃ الآراء تذکرے کی کتاب بعنوان سخنوران ایران، در عصر حاضر کا تعارف مقصود ہے جس نے جدید فارسی کی لذتوں اور وسعتوں سے ہمیں آشنا کیا اور ہندوستان میں پہلی بار جدید شعرائے ایران اور ان کے کلام سے متعارف کرانے کے عوض حکومت ایران سے تمغہ نشان علمی حاصل کیا۔ میری مراد ایران سوسائٹی کے بانی ڈاکٹر محمد اسحاق سے ہے۔ ڈاکٹر محمد اسحاق نے تذکرے کی یہ کتاب اس وقت تالیف کی جب ایران زبردست سیاسی اور سماجی انقلاب سے نبرد آزما تھا۔ اس وقت ایران کی جو سیاسی فضا تھی اس کے بارے میں مختصراً ڈاکٹر رضیہ اکبر کا قول کرنا بہتر رہے گا:

> ''۲۰ویں صدی کے اوائل میں ایران ایسے حالات سے گذر رہا تھا جو بیان سے باہر ہے۔ اس صدی کے شروع میں ہی ایران کو ایک زبردست انقلاب سے دوچار ہونا پڑا۔ اس انقلاب نے ایک مطلق العنان شاہی نظام کو توڑا اور ایک آئینی نظام کی بنیاد ڈالی اور اس سے پیدا ہونے والے کشاکشوں کا ڈٹ کر سامنا کیا۔ انتخابی مجلس کا قیام، کابینہ کی تشکیل اس کے ساتھ شکست خوردہ شاہ کے جوڑ توڑ، بیرونی ریشہ دوانیاں، ظلم و استبداد، خانہ جنگی، پھر ایک کایا پلٹ، رضا شاہ کی اصلاحات اور عسکریت کا دور دورہ، دو عظیم جنگوں کی تباہ کاریاں، ایک مستقل مد و جزر پرانے اور نئے پیہم کشاکش۔ یہ تھی ۲۰ویں صدی کے ایران کی فضا ایک نئی دنیا کے جنم کا کرب'' اس کے ساتھ ملک کی سماجی اور ادبی فضا میں بھی تغیر آیا۔ نئے نئے خیالات، نئے تقاضے اور مطالبے اور نئے حوصلے نے بھی سر ابھارا، لازمی طور پر فارسی زبان و ادب نے بھی انگڑائی لی اور اپنے لئے نئی راہیں تلاش کیں''۔[۲]

ایران کے انہی حالات کے درمیان ڈاکٹر محمد اسحاق نے جدید فارسی کی شُد بُد حاصل کرنے کی غرض سے وہاں کا تین بار دورہ کیا اور اپنی کتاب ''سخنوران'' کے لئے مواد بھی فراہم کیا۔ اس کتاب پر تفصیلی گفتگو سے قبل یہاں بہتر معلوم ہوتا ہے کہ صاحب کتاب سے متعلق مختصراً معلومات فراہم کر دی جائے جس کے تناظر میں ''سخنوران'' کو سمجھنے میں آسانی پیدا ہو جائے۔

بیسویں صدی کے اوائل میں ہندوستان میں فارسی دانشوروں اور محققوں کی ایسی جماعت تیار ہو گئی تھی جس نے ہندوستان کے فارسی شعراء کے کلام کا تحقیقی اور تنقیدی جائزہ لے کر ان کی عظمت و شہرت کو چار چاند لگا دیا۔ ان دانشوروں نے اپنے اسلاف کے کارناموں کو پھر سے زندہ کر دیا۔ ایسی جماعت میں شامل

لوگوں نے جن میں پروفیسر محمد شفیع، پروفیسر محمد عبداللہ، پروفیسر نذیر احمد، پروفیسر ہادی حسن، پروفیسر امیر حسن عابدی، پروفیسر محفوظ الحق اور ڈاکٹر محمد اسحاق کے اسمائے گرامی خاص ہیں، نے فارسی ادب کے میدان میں ایسے گل بوٹے کھلائے جن کی خوشبو سے ہندوستان کی ادبی فضاء، ہمیشہ معطر رہی۔ ان بزرگان علم وادب میں ڈاکٹر اسحاق کی حیثیت ہراول دستہ کی تھی ان کا شمار فارسی کے سپہ سالاروں میں ہوتا ہے۔ انھوں نے فارسی زبان وادب کی خدمت صرف علمی ہی نہیں بلکہ عملی طور پر بھی کی۔ ایران سوسائٹی کا قیام اور انڈو ایرانیکا جیسے بین الاقوامی مجلّہ کی اشاعت اس کا جیتا جاگتا نمونہ ہے۔

ڈاکٹر محمد اسحٰق ایک عبقری شخصیت کا نام ہے جن کا شمار عہد ساز شخصیتوں میں ہوتا ہے۔ وہ ایک تجربہ کار معلم ہونے کے علاوہ ایک سلجھے ہوئے ادیب، نقاد، نکتہ سنج اور نکتہ شناس، مفکر، مبصر، مدبر اور مدوّن بھی تھے۔ ان سب خصوصیات کے علاوہ وہ ایک بہترین منتظم اور ایک اچھے انسان بھی تھے۔ ان کا تعلق عالموں، دانشوروں اور محققوں کے اس گروہ سے تھا جن کی نگاہ قدیم وجدید دونوں علوم پر ہوتی ہے۔ ہند و ایران میں ایسی نابغۂ روزگار شخصیت کی تعداد انگلیوں پر گنی جاسکتی ہے۔

ڈاکٹر موصوف بنیادی طور پر سائنس کے طالب علم تھے، لیکن بعد میں انہوں نے فارسی زبان وادب کو اپنے مطالعہ کا مرکز بنایا اور تحقیق وتنقید کو اپنے مطالعے کا محور۔ اس لئے وہ ہر چیز کو تحقیق وتنقید کے نقطۂ نظر سے دیکھنے اور پرکھنے میں یقین رکھتے تھے۔ وہ مشرقی شعریات سے بھی واقفیت رکھتے تھے اور فارسی زبان وادب کی تحقیق وتنقید کے حوالے سے بھی انہوں نے جو رائے قائم کی ہے اس میں خاص اعتماد اور وثوق پایا جاتا ہے و غرض کہ تحقیق وتاریخ کی بنیاد میں انہوں نے اپنے لئے ایک خاص جگہ بنالی تھی۔ ان کی ادبی بصیرت اور تحقیقی کارناموں کی فہرست اتنی طویل ہے کہ ایک چھوٹے سے مضمون میں انہیں سمیٹنا مشکل ہے۔ پھر بھی ان کی حیات، ادبی وعلمی خدمات مختصر میں بیان کی جارہی ہیں۔

ڈاکٹر محمد اسحاق کا تعلق بہار کے ضلع آرہ کے ایک شائستہ اور مہذب مسلم گھرانے سے تھا۔ ان کے والد مرحوم عبدالرحیم انیسویں صدی کے آخری نصف حصے میں بغرض تجارت کلکتہ آئے اور یہیں کے ہو کر رہ گئے۔ ڈاکٹر محمد اسحاق کی پیدائش کلکتہ میں ہی یکم نومبر ۱۸۹۸ء کو ہوئی۔ ابھی وہ عہد طفولیت سے گزر ہی رہے تھے کہ ان کی والدہ محترمہ اس جہان فانی سے رخصت ہوگئیں۔ ان کے پیارے چچا یعنی جناب ہاشم عبدالحلیم کے والد محترم جناب عبدالحلیم نے اپنے بھتیجے کو اپنے سایۂ عاطفت میں لے لیا اور اپنی اولاد کی طرح ان کی پرورش و پرداخت شروع کردی۔ موصوف نے اپنے بھائی کی اس نشانی کی دیکھ بھال کے لئے اپنی ایک پڑوسن کی خدمات حاصل کیں جس نے ڈاکٹر اسحاق کی پرورش وپرداخت میں کوئی کسر نہیں اٹھا رکھی۔

ایک مقامی مکتب میں ابتدائی تعلیم حاصل کرنے کے بعد ڈاکٹر محمد اسحاق کی تعلیم وتربیت کے لئے

انہیں مدرسہ عالیہ (کلکتہ) کے شعبہ عربی میں داخل کرادیا گیا۔ خاندان کے لوگ چاہتے تھے کہ حصول تعلیم کے بعد وہ خاندانی تجارت کے کاموں میں دلچسپی لیں لیکن قدرت کو ان سے کچھ اور ہی کام لینا تھا۔ لہذا اسائنس کی تعلیم حاصل کرنے کے لئے وہ مدرسہ سے نکل کر اسکول کی تعلیم حاصل کرنے لگے اور کلکتہ کے مشہور اسکول سے امتیازی نمبروں سے میٹرک کا امتحان پاس کیا۔ اس کے بعد Scotish Church سے بی ایس سی کی ڈگری حاصل کی۔ وہ انجینیر نگ میں داخلہ لینا چاہتے تھے لیکن ان کے گھر والے اس خواہش کی تکمیل میں مددگار اور سازگار ثابت نہیں ہوئے۔ آخر کار وہ اپنی پرانی تعلیم یعنی عربی کی طرف رجوع ہوئے اور ۱۹۲۳ء میں کلکتہ یونیورسٹی سے عربی میں ایم۔اے کی ڈگری لی۔ اس کے بعد معاشی حالات کے تحت انہوں نے کلکتہ کارپوریشن میں Licence Inspector کی ملازمت اختیار کرلی۔ لیکن یہ ملازمت انہیں راس نہیں آئی لہذا محض سترہ دنوں کے بعد انہوں نے اس عہدہ سے استعفیٰ دے دیا۔ قسمت انہیں کلکتہ سے ڈھاکہ لے گئی جہاں ڈھاکہ یونیورسٹی کے شعبۂ عربی و اسلامیات میں انہیں لکچرار کی جگہ مل گئی جہاں وہ نہایت محنت اور لگن کے ساتھ درس و تدریس کے فرائض انجام دینے لگے، چونکہ ڈھاکہ کی آب وہوا انہیں راس نہیں آرہی تھی اور وہ بار بار بیمار پڑنے لگے تھے اس لئے انہوں نے ڈھاکہ کو خیر باد کہا اور اپنے شہر کلکتہ لوٹ آئے جہاں انھیں اسلامیہ کالج (موجودہ مولانا آزاد کالج) کے شعبۂ عربی میں عارضی لکچرار کی حیثیت سے جگہ مل گئی۔ تقریباً ایک سال تک وہ اس کالج سے منسلک رہے۔ اس کے بعد ۱۹۲۷ء میں کلکتہ یونیورسٹی کے شعبہ عربی و فارسی میں جب عربی لکچرار کی جگہ خالی ہوئی تو وہ اس عہدے کے لئے منتخب کر لئے گئے۔ حالانکہ اس وقت کے صدر شعبۂ نے ان کی تقرری کی زبردست مخالفت کی تھی۔ لیکن ڈاکٹر اسحاق باوجود سخت مخالفت کے لکچرار کے عہدے پر مقرر کر دیئے گئے۔ چونکہ صدر شعبہ کو اپنے مقصد میں ناکامیابی ہوئی اس لئے انہوں نے ڈاکٹر اسحٰق کو طرح طرح سے پریشان کرنا شروع کردیا۔ مثلاً یہ جانتے ہوئے کہ وہ بنیادی طور پر عربی کے استاد ہیں، انہیں فارسی کے کلاسیز بھی لینے کو کہا گیا۔ چونکہ عربی و فارسی کا شعبہ ایک ساتھ تھا اور آج بھی ہے اس لے ڈاکٹر محمد اسحاق فارسی کلاسیز لینے پر مجبور تھے۔ انہوں نے اس چیلنج کو قبول کیا اور فارسی زبان وادب میں صلاحیت پیدا کرنے کے لئے ایک ایرانی استاد کی خدمت حاصل کرلیں، جن سے انہوں نے فارسی سیکھی اور اتنی صلاحت پیدا کرلی کہ طلبہ کو آسانی اور کامیابی کے ساتھ پڑھانے لگے۔ درس وتدریس کے درمیان فارسی میں ان کی صلاحیت اور قابلیت اتنی بڑھ گئی کہ وہ دنیائے فارسی میں احترام کی نظر سے دیکھے جانے لگے۔ اس شعبہ میں دو سالوں تک کام کرنے کے بعد انہیں اعلی تعلیم کے لئے ایران جانے کا موقع مل گیا۔ چنانچہ ۱۹۳۰ء میں وہ ایران تشریف لے گئے جہاں انہوں نے ہم عصر شعراء، ادبا اور دانشوران فارسی سے ملاقاتیں بھی کیں۔ ان کے حالات زندگی اور کلام جمع کئے جو بعد میں ان کی شہرہ آفاق کتاب، ''سخنوران ایران درعصر حاضر'' کی تیاری میں معاون ثابت ہوئے۔ ایران میں

چھ ماہ کے قیام کے بعد ڈاکٹر محمد اسحٰق کلکتہ لوٹ آئے۔ کلکتہ یونیورسٹی میں ۳۳ سال درس وتدریس کے فرائض انجام دینے کے دوران وہ ترقی پا کر ریڈر بنے اور پھر ۱۹۶۰ء میں ملازمت سے سبکدوش ہونے تک صدر شعبۂ عربی وفارسی کے عہدے پر فائز رہے۔ لیکن ان کی خدمات کا لحاظ رکھتے ہوئے یونیورسٹی نے انہیں ۳ سال کے لئے یو. جی. سی پروفیسر مقرر کر دیا۔ ڈاکٹر موصوف نے ساری زندگی درس وتدریس میں گزاری۔ اس دوران ان کی ملاقات دنیائے علم وادب کے آفتاب وماہتاب سے ہوتی رہی جنھوں نے ان کی علمی وادبی زندگی پر گہرا اثر مرتب کیا۔ مشاہیر مستشرقین جیسے آرنکلسن (R.Nicholson) لوک ہارٹ (Lock Hert)، وی منور سکی (V.Minorsky) اور ایرانی شاعروں اور دانشوروں مثلاً ملک الشعرا بہار، پروفیسر پور داؤد، پروفیسر عبدالعظیم قریب، پروفیسر بدیع الزمان فروزانفر، ڈاکٹر لطف علی صورت گر، ڈاکٹر علی اصغر حکمت، ڈاکٹر مجتبیٰ مینوی اور پروفیسر حبیب یغمائی نے ڈاکٹر اسحاق کی علمی وادبی زندگی میں ایک انقلاب برپا کر دیا۔ فارسی سے ان کی دلچسپی اتنی بڑھی کہ وہ ان کا اوڑھنا بچھونا بن گئی اور اس زبان کی ترقی وترویج کی خاطر انہوں نے اپنی ساری زندگی وقف کر دی۔ ایرانی شعراء وادباء نے ہندوستان میں جدید فارسی کو متعارف کرانے اور اسے مقبول بنانے میں موصوف کو کافی مدد بہم پہنچائی۔

سخنوران ایران درعصر حاضر (دو جلدوں میں)

دو جلدوں میں سخنوران ایران درعصر حاضر ڈاکٹر محمد اسحٰق کا وہ علمی کارنامہ ہے جس نے انہیں تمام دنیا میں عزت وشہرت سے سرفراز کیا۔ ۱۹۳۳ اور ۱۹۳۷ میں شائع ہونے والی اس کتاب کی دونوں جلدوں نے فارسی کی ادبی دنیا میں تہلکہ مچا دیا۔ یہ معرکۃ الآراء تذکرہ عہد پہلوی کے آخری دور کے جدید شعراء کی سوانح حیات اور ان کے چیدہ کلام پر مشتمل ہے جو ڈاکٹر موصوف نے ایران کے مختلف شہروں اور قریہ قریہ گھوم کر اکٹھا کیا تھا۔ پہلی جلد میں ۳۳، ایرانی شعراء کا ذکر ہے جن میں ملک الشعراء بہار اور ہندوستانی نسل کے شاعر ادیب پیشاوری کے اسمائے گرامی خاص ہیں۔ ڈاکٹر محمد اسحاق نے اپنے دیباچے میں تیسری جلد کی طرف بھی اشارہ کیا ہے جو جدید نثر لکھنے والوں کی سوانح حیات اور ان کے کارناموں پر مشتمل تھی اور جس کی تیاری بھی وہ کر رہے تھے۔ لیکن یا تو کتاب پایہ تکمیل کو نہیں پہنچ سکی یا پھر اس کا مسودہ کسی کے ہاتھ لگ گیا جس نے اسے اپنے نام سے شائع کر دیا۔ ڈاکٹر اسحاق کی کتاب Modern Persian Poetry کے مترجم ایرانی ادیب سیروس شمیسا جنھوں نے ۳ فارسی ترجمہ بعنوان ''جدید فارسی شاعری'' شائع کیا ہے اپنے دیباچے میں سخنوران ایران کی تعریف کرتے ہوئے اس کی تیسری جلد کا ذکر کرتے ہیں:

''تذکرہ سخنوران ایران در عصر حاضر'' با معایبی کہ دارد از بهترین و معتبر ترین تذکرہ ها است. زیرا شرح احوال و اشعار

نوشته خود شاعر است که پس از تہذیب وتلخیص به چاپ رسیده. این کتاب گویا در سه مجلد است "[۴]

تلاش بسیار کے بعد سخنوران کی تیسری جلد کا پتہ نہیں چل سکا۔

ڈاکٹر محمد اسحٰق کے سچے جانشین ڈاکٹر عطا کریم برق سخنوران کے سلسلے میں فرماتے ہیں:

"تذکرہ نویسی بزبان فاسی بدون شك از زمان قدیم رواج دارد اما کتابی مانند سخنوران ایران در عصرحاضر بزبان فارسی می توان گفت که واقعاً وجود نداشت. دکتر اسحاق اولین شخص بود که بفکر تدوین اینجور کتابی افتاد و سخنوران ایران در عصر حاضر ترتیب داد. از این نظر می توان گفت که چون این کتاب تازگی دارد، بسیار اهم و قابل استفاده باشد. با جمع آوری و تدوین این کتاب دکتر اسحاق شاهراه باز کرده و بسیاری از دانشمندان دیگر شاهراهی که دکتر اسحاق کشاده بود، افتادند در دنبال ایشان کتابهای زیادی در ایران و هندوستان به روش سخنوران ایران در منصهٔ ظهور رسید"[۵]

پروفیسر ڈاکٹر فیروزی۔ داور"سخنوران اور ماڈرن پرشین پوئٹری، دونوں کتابوں کے بارے میں یوں رقم طراز ہیں:

"These literary productions continue to be the great work in criticism started by E.G. Brown, Dr.Ishaque works will be found indefensible to the students of Modern Persian poetry."6

جناب زاہد سہروردی اپنے خیالات کا یوں اظہار کرتے ہیں:

"Mr. Ishaque gives us a vivid picture of the present day social and literary life of Modern Persian. To us, Indian students of Persian the long chapter of Persian language and literature progress seems to have closed with Saib , Kamal and few others but it is a sort of revealation that modern Persian literature is as much vivid and as a living force as of old. Prof. Browne, that erudie scholar of Persian who dragged modern Persian to the limelight, has done us

invaluable services by bringing us in touch, to some extent with her modern literary life that Mr. Ishaque has taken us right with the thick of it"7

پروفیسر آصفہ زمانی ''سخنوران'' کی تعریف میں یوں رقمطراز ہیں:

''این تذکره دارای نمونه های شعر نو ایران است، مؤلف در این انتخاب اشعار شعراء خیال دقت ورزیده و سعی کرده است بهترین اشعار گویند گان معاصر را در این کتاب شامل کند. سبک انشاء مؤلف ساده است . تنها نقصی که درین تذکره دیده شود فقدان نقد ادبی است''۔[8]

سخنوران کی پہلی جلد کی اشاعت پر مؤلف کو سخت اعتراضات کا بھی سامنا کرنا پڑا تھا، اس کی تاریخی اور تنقیدی پہلو پر بہت سے اعتراضات کئے گئے اور دوستوں کی طرف سے جوابات بھی دیئے گئے۔ باوجود مستند مورخ نہ ہونے کے ہمارے تذکرہ نگار کی تاریخی حس کمزور نہ تھی۔ تذکرہ تنقید کی کتاب کے مرادف نہیں ہے۔ مگر تذکروں سے تنقیدی معلومات ضرور مل جاتی ہیں۔ تذکرے سے اصل مقصد شعراء کی کسی جماعت کے متعلق دلچسپ انداز میں مستند معلومات بہم پہنچانا ہے۔ اس میں تنقید اصل شئے نہیں ہے ضمنی چیز ہے مگر واقع پھر بھی یہ ہے کہ ان میں تنقید جس قدر بھی ہے قابل قدر اور غنیمت ہے۔[9]

ڈاکٹر اسحٰق کے لئے یہ ممکن نہیں تھا کہ پہلی جلد میں تمام شعراء فارسی کو شامل کرسکیں۔ لہذا جب دوسری جلد کی نوبت آئی تو انھوں نے اس کی وضاحت یوں کی:

''ما در این انتخاب اشخاص نظری خاص نداشته ایم و سعی کرده ایم که کلیه شعراء معاصر را که در دنیای شعر و ادب معروفیتی دارند، درین یاد کنیم، غالب این آقایان پیرو اساتید گذشته و از طرفداران مکتب قدیم، یکسان نیست، ما بدون این که اشعار این رابا آن نسنجیم و آن را بر این ترجیح نهیم بهترین اشعار هر یك را بر گزیده، درج کرده ایم''۔[10]

سخنوران کی پہلی جلد پر جو اعتراضات ہوئے تھے ان کا دفاع کرتے ہوئے احمد گلچین معانی یوں لکھتے ہیں:

''از طرفی چون مؤلف در این سرزمین غریب بوده و شخصاً شعراء معاصر را نمی شناخته، بازی از کسانی که راهنمای وی بوده اند، از

شاهراه انصاف منحرف شده نظر های مغرضانۂ خویش را در رد و قبول
شعر و شاعر بدان مرد پا کدل تحمیل کرده اند. آن ازین رو در کتاب
مزبور بنامهای وزیران و وکیلان و روزنامه نگاران وقت بیشتر بر
میخوریم تا شعرای مقرر عهد"۔[۱۱]

آقای سعید نفیسی جن کا ذکر جلد اول میں شامل نہیں ہو سکا، اپنے ایک مضمون میں اس کتاب کی چند معمولی خامیوں کی طرف اشارہ کرتے ہوئے کہتے ہیں کہ اگر اس کتاب میں کوئی کمی رہ گئی ہے تو اس کے ذمہ دار وہ لوگ ہیں جن کی رہنمائی میں یہ تذکرہ تیار ہوا ہے۔ وہ لکھتے ہیں:

"کتاب 'سخنوران در عصر حاضر' کتابیست سود مند که مزایای زیاد
دارد، و بزرگ ترین مزیت آن زیبایی و طبع و آرایش ظاهری است
وپیدا است که مؤلف محترم در تدوین آن نیت پاك و خلوص و عقیدت
داشته، و اگر ایرادی بآن وارد است بیشتر متوجه کسانیست که در
دیار ما راهنمای وی بوده اند، و پاکی ضمیر مولف را بشوایبی نزدیك
کرده اند و امید است که این شوایب در مجلدات سه گانۂ دیگر که
وعده نثر این را داده اند درو باشد"۔[۱۲]

سخنوران کی پہلی جلد کی کامیابی نے ڈاکٹر اسحاق کو حوصلہ بخشا اور دوسری جلد کی تکمیل کا ارادہ بھی پختہ ہو گیا۔ اس نیک مقصد کے لئے انہوں نے دوسری بار ۱۹۳۴ء میں ایران کا سفر کیا تا کہ وہ شعراء جو پہلی جلد میں شامل ہونے سے رہ گئے ہیں دوسری جلد میں ان کی شمولیت ہو سکے۔ ایک بار پھر شاعروں، ادیبوں اور دانشوروں کے دروازوں پر دستک دینے، ان سے شرف ملاقات حاصل کرنے اور دوسری جلد کی تکمیل میں ان سے مدد لینے کا سلسلہ شروع ہو گیا۔ آج تک کسی تذکرہ نگار نے اپنی کتاب کی تکمیل کے لئے اتنی دور دراز کا سفر نہیں کیا ہو گا وہ بھی دو تین بار۔

سخنوران کی دوسری جلد ۵۱/ ایرانی شعراء پر مشتمل ہے۔ اور یہ بترتیب حروف تہجی ہے۔ یہ جلد بھی شاعروں کی تازہ ترین تصاویر سے مزین ہے۔ یہ خصوصیت تذکرے کی کسی کتاب میں موجود نہیں ہے۔ اگر چہ پہلی جلد میں ڈاکٹر اسحاق نے پروین اعتصامی کو شامل کیا ہے لیکن اس جلد میں بھی پروین اعتصامی اور محتشم سلطانہ جیسی ممتاز شاعرات کے حالات زندگی اور ان کی شاعری کا نمونہ خاص طور پر پیش کیا ہے۔ اس کی توضیح وہ جلد دوم میں اس طرح کرتے ہیں:

"شرح های و نمونۂ اشعار خانم پروین اعتصامی را در جلد اول نگاشتیم

ولی باقتضای زمان طبع تصویر کانم را اجازت نداشتیم نهضت بانوان ایران و آزادی آنان از قید پرده و حجاب با طبع این کتاب تعارف کرد و ما بهتر آن دیدیم که در این موقع عکس خانم پروین را افشار داده دیگر بار قسمتی از اشعار این خانم دانشمندان را از دیوان او که از حسن اتفاق در این موقع بطبع رسیده، اقتباس درج کنیم. تصویر خانم پروین تا اکنون در هیچك از جراید و مجلات ایران و ممالك خارجه نگذاشته شده است "۱۳

مشہور قانون دان سر تیج بہادر سپرو نے دوسری جلد کا پیش لفظ لکھتے ہوئے فرماتے ہیں:

"All lovers of Persian culture,and particularly Perasian Poetry, will welcome the publication of the second volume of the selected Pieces from the poetry of Modern Persia (Iran) and will feel themselves under on obligation to Moulvi Md.Ishaque of the Calcutta University, who has taken so much pains in collecting the materials and thus bringing us into touch worth the living Persia of to-day.....The Persian literature,and in particular the Persian poetry to which the Indian's have been accustomed, are the literature and poetry of ancient and medieval times. With the present currents of thought in modern Persian literature, which have produced in recent year such remarkable effects on the life and history of living Iran, we cannot claim direct and personal touch and yet it seems to me that any Indian, who possesses a good grounding in ancient and medieval Persian, should not find it diffecult to adapt himself to the modern Persian Idioms or modes of expression"14.

سخنوران کی دوسری جلد میں آقای میرزا محمد علی خان فروغی نے سرنامہ کے عنوان سے تین صفحے پر مشتمل اپنی تحریر شامل کی ہے۔ ۱۹ صفحات پر مشتمل انگریزی میں مولف کتاب نے بھی دیباچہ لکھ کر شامل کیا ہے تا کہ غیر فارسی دان بھی اس کتاب کی اہمیت سے کما حقہ فائدہ اٹھا سکیں۔

لیکن، ڈاکٹر موصوف کو اس بات کا احساس ہے کہ وہ کسی وجہ سے مرحوم صبوری ملک الادب موید ثابتی خراسانی، بیداری کرمانی، نیما یوشیج، دکتر فلسفی نائینی اور جعفر خامنہ ای اور دوست عزیز سعید نفیسی کو شامل کتاب نہیں کر سکے۔

سخنوران کی تیاری میں ڈاکٹر اسحاق نے کسی گروہ بندی کو راہ نہیں دی ہے۔ جو شعراء قابل شریک کتاب تھے۔ انہیں شامل کیا ہے۔ سید محمد علی جمال زادہ جنہوں نے جلد اول پر تقریظ لکھی ہے، اس بات کی شہادت یوں دیتے ہیں۔

"دکتر محمد اسحاق در جمع آوری کتاب مستطاب خود هیچ گونه طبقه بندی را لازم نشمرده اند و چون خواسته اند سخنوران ایران در عصر حاضر' مجموعه کاملی باشد از کلیه نویسندگان ایران در عصر حاضر از هر نویسنده که اسم و شهرتی داشته قطعاتی اختیار نموده و بدون آنکه عقیدۂ شخصی خود و با ثالثی را در ترجیح و تقدم و تاخر بعضی بر بعضی مدار و معیار قرار داشته باشند در باب هر یك از نویسندگان ترجمه حالی از روی کمال بیطرفی و بصیرت اضافه نموده و با قطعات مزبوره بشکلی که مرغوب و مطلوب اهل خبرت است بطبع رسانیده اند وبدین ترتیب میدان مقایسه و قضاوت رابرای کلیه خوانندگان محترم و قاطبۂ ناس که حکم او در واقع تاریخ خواهد بود بالمرّه آزاد گذارده اند"[۱۵]

ڈاکٹر محمد اسحاق نے ہم عصر شعراء کو ان کے طرز تحریر اور اسلوب کے اعتبار سے چار درجوں میں منقسم کیا ہے:

۱- قدیم طرز پر لکھنے والے وہ شعراء جو قدیم خیالات و موضوع پر شاعری کرتے تھے جنھیں پرانی لکیر کا فقیر کہا جا سکتا ہے۔ اس جماعت میں جو شعرا آتے تھے ان میں ادیب پیشاوری، ادیب نیشاپوری، بدیع الزمان سالار شیرازی، شباب نوریدہ، فروغی رعدی، نادری اور غمام کے حالات شامل کئے گئے ہیں۔

۲- دوسرے زمرے میں وہ شعراء آتے تھے جو قدیم طرز پر ضرور لکھے تھے مگر ان کے موضوعات بالکل نئے ہوتے تھے۔ وہ پرانی بحروں میں شعر کہنا باعث فخر سمجھتے تھے اور افکار تازہ اور مضامین نو کے جلوے دکھاتے ہیں۔ ایک دوسرے پر سبقت لے جانے کی کوشش کرتے تھے۔ مثلاً حبیب یغمائی، ایرج مرزا، پور داؤد، اشرف روحانی، رشید یاسمی، فرخی یزدی، کسمائی، فرخی خراسانی، عطا سامعی، پروین اعتصامی، ملک الشعراء بہار، اور فلسفی وغیرہ۔

۳- شاعروں کی تیسری قسم وہ تھی جو پرانی بحروں سے منہ موڑ کر انگریزی بحروں میں شاعری کرنا افضل سمجھتی تھی۔ نئی روش کے مطابق اور نئے موضوعات پر لکھنے والے شعراء میں عشقی، فرہنگی اور حسام زادہ وغیرہ شامل کتاب ہیں۔

۴- چوتھی قسم کے وہ شعراء جو گیت (Song) لکھنے میں مہارت رکھتے تھے ان میں ملک الشعراء بہار اور عارف قزوینی کے اسمائے گرامی خاص ہیں۔

ڈاکٹر محمد اسحٰق کے مطابق اس وقت ایران میں قدیم وجدید روشیں موجود تھیں لیکن بہت سے شعرا ایسے بھی تھے جو قدیم وجدید دونوں میں امتزاج پسند کرتے تھے لیکن ایرانی سیاست نے وہ حالات پیدا کردئے تھے کہ ملک وقوم کی سیاست اور حب الوطنی کی طرف زیادہ توجہ دی جارہی تھی اسی لئے خواہ جدید طرز ہو یا قدیم شعروشاعری دونوں میں وطنیت غالب رہی۔

اس سے قبل ایران کی فارسی شاعری زیادہ تر غزلیات اور قصائد پر مبنی ہوتی تھی یا کبھی کبھار کوئی مثنوی وجود میں آجاتی تھی۔ لیکن سیاسی انقلاب کے بعد قدیم طرز کی شاعری کا خاتمہ ہوگیا۔ گل وبلبل والی شاعری کی جگہ نئی اور وطنی شاعری نے جگہ لے لی۔ تصنع اور صنائع بدائع کی جگہ سادگی اور واقع نگاری کا دور شروع ہوگیا اور آزادی کے عناصر نے ہر شعبۂ حیات میں اپنی جگہ بنالی۔ بیرونی زبان کے الفاظ فارسی میں داخل ہونے لگے اور یہ سلسلہ اتنا شدومد سے جاری رہا کہ فاسی کے قدرداں اور شیدائی بھی اس نئی ایران زبان کو سمجھنے میں دقت محسوس کرنے لگے۔ اس سلسلے میں اگر ایرج مرزا کے کلام کا بغور مطالعہ کیا جائے تو اس کا ثبوت بآسانی مل سکتا ہے۔

بہر حال جذبہ حب الوطنی اور ملی جوش وخروش کے عناصر جدید شاعری میں پیوست ہونے لگے اور یہ عناصر متقدمین ومتوسطین دونوں کے خواب وخیال میں نہیں آئے ہوں گے۔ آج جدید شعرای فارسی کے یہاں جو سادگی اور سلاست اور حقائق نگاری ہے اس کا کلاسیکی دور میں دور دور تک پتہ نہیں تھا۔ آفرین صد آفرین ہے ڈاکٹر محمد اسحٰق پر کہ انہوں نے جدید فاردی کا یہ روپ ہندوستانیوں کو سب سے پہلے دکھایا اور سخنوران لکھ کر فارسی کی دنیا میں خود کو امر کرلیا۔

''سخنوران'' کی دونوں جلدیں جو منظر عام پر آئیں ان میں شاعروں کے حالات زندگی حروف تہجی کی ترتیب سے درج کئے گئے۔ یہ وہ شعرا تھے جنھوں نے ایران کے ایک گوشے سے دوسرے گوشے تک عوام میں ملّی اور وطنی تحریک کی لہر دوڑادی اور ایرنی قوموں کو بیدار کر کے ان میں جذبۂ آزادی اور زندگی کی روح پھونک دی اور اہل ایران کو اصلاحی معاشرت پر ابھار کر ترقی پذیر ممالک کی صف میں لاکھڑا کیا۔ اگر کسی شخص کو ایران کی اس وقت کی سیاسی اور سماجی ترقی سے دلچسپی ہے تو وہ بلا شبہ اس عہد کے شعراء کے کلام کا مطالعہ کرسکتا ہے۔ سخنوران ایران در عصر حاضر اس سلسلے میں ان کی بہترین رہنمائی کرسکتی ہے۔ اس عہد کی لکھی گئی جن نظموں

نے ایرانی عوام کے دل و دماغ میں جذبہ حب الوطنی کوٹ کوٹ کر بھر دیا ان کا ذکر یہاں بے عمل نہ ہوگا۔

''قطعہ در باب معاہدہ ۱۹۰۷ درمیان روس وانگلیس۔قلب مادر، ایران دیروز، اشک یتیم، قلب مجروح، در مذمت شراب، رستخیز، مرد و زن، ایرانیان ایرانیان، درویش شورش، وطن، چند کلمہ بہ پسران امروز ایران، عفت، سرود کودکان، زارع، قطعۂ وطنی، دو آسمان، دولت ناپائیدار، در ترک اشیاء، تجملی'' وغیرہ نظمیں ہیں جن کی اشاعت نے ایرانیوں کی زندگی کی کایا پلٹ دی۔

موجودہ تذکرے کی یہ خصوصیت خاص طور پر قابل ذکر ہے کہ اس کی حیثیت فرمائشی نہیں بلکہ اس کی تالیف مؤلف کے ذاتی ذوق وشوق کا نتیجہ ہے۔ ۳۵، ۴۰ سال کی عمر میں مصنف اس کے لئے مواد جمع کرتا ہے اور واقعات کے بکھرے ہوئے شیرازے کو اکٹھا کرتا ہے۔اس زمانے میں اس کے سامنے کوئی سرکاری اعزاز نہیں بلکہ وہ اس قسم کے انعام سے ہر طرح سے آزاد ہے۔ملازمت کی پابندیوں کے باوجود وہ اس ادبی شاہکار کو پیدا کرنے میں کامیاب نظر آتا ہے۔

اچھے تذکروں کی سب سے بڑی خصوصیت اختصار اور جامعیت ہے۔تذکرہ کسی فرد کی زندگی پر سیر حاصل تبصرہ نہیں کرتا۔اس صنف میں زندگی کے چھوٹے بڑے احوال کا مفصل اندراج ممکن نہیں۔اس مقصد کے لئے ادب میں دوسری صنفیں موجود ہیں۔ڈاکٹر محمد اسحٰق کا یہ تذکرہ اختصار اور جامعیت دونوں لحاظ سے افضل ہے اور فارسی کے بہترین تذکروں میں شمار کئے جانے کے قابل بھی۔

اس کی مقبولیت کا یہ عالم ہوا کہ اس طرز پر کئی کتابیں منظر عام پر آ گئیں۔ان میں ڈاکٹر دینشاہ ایران کی سخنوران دوران پہلوی' ادبیات فارسی معاصر (دو جلدوں میں) ڈاکٹر منیب الرحمٰن کی جدید فارسی شاعری، ڈاکٹر رضیہ اکبر کی ''جدید فارسی ادب کے پچاس سال'' اور ڈاکٹر شریف حسین قاسمی کی ''جدید فارسی شاعری'' کے علاوہ اور بھی چھوٹی بڑی کئی کتابیں شائع ہو گئیں۔لیکن ان میں سے ایک بھی کتاب مواد اور اہمیت کے اعتبار سے 'سخنوران ایران در عصر حاضر' کا ہم پلہ نہیں بن سکی۔اس کتاب کے دیباچے کے ساتھ شعراء کی شاعری پر تنقید اور ان کی سوانح حیات نہایت خوبصورت سلیس اور آسان نثر میں عالمانہ طور پر پیش کیا گیا ہے۔ جو اس زمانے کی شاعری اور ادب کی جھلک ہے۔اس کتاب میں موصوف نے جو محاورتی نثر لکھی ہے اسے ایران کے محمد جمال زادہ اور محمد علی خان فروغی نے خوب سراہا ہے۔چونکہ یہ کتاب بہت پہلے شائع ہوئی تھی اس لئے اب کم دستیاب ہے۔حال ہی میں ایران کے ایک ناشر نے دونوں جلدوں کو یکجا کر کے سخنوران نامی معاصر ایران'' کے نام سے شائع کر دیا ہے۔سخنوران ایران کی اشاعت پر حکومت ایران نے ڈاکٹر محمد اسحٰق کو اپنے ملک کے سب سے بڑے تمغہ 'شان علمی' سے سرفراز کیا تھا۔

اختصار جامعیت، زبان کی چاشنی، درست اور مستند معلومات کا فراہم کرنا، تاریخی، سیاسی و ادبی پس منظر کا پیش کرنا وہ خوبیاں ہیں جو تذکرہ کی کسی بھی کتاب کو اعلیٰ مقام عطا کرتی ہیں اور سخنوران ایران در عصر

حاضر میں مذکورہ تمام خوبیاں بدرجہ اتم موجود ہیں۔ اس لحاظ سے اس کتاب کو دستاویزی اہمیت حاصل ہے۔ عہد پہلوی کے جدید فارسی ادب سے دلچسپی رکھنے والے ہر شخص کے لئے اس کا مطالعہ ضروری بھی ہے اور مفید بھی۔ اس لئے یہ کہنے میں کوئی مبالغہ نہیں کہ اگر لباب الالباب فارسی تذکرہ نگاری کا سنگ بنیاد ہے تو ''سخنوران ایران درعصر حاضر'' اس پر تعمیر کی گئی ایک عظیم الشان عمارت ہے اور تذکرے کی یہ عمارت دورۂ جدید کی سب سے بہترین اور اول ترین عمارت تسلیم کی جاتی ہے۔

حوالے:

۱- عالم، محمد منصور — بہار میں اردو تذکرہ نگاری، ص ۷
۲- اکبر، ڈاکٹر رضیہ — ایران میں جدید فارسی ادب کے پچاس سال (۱۹۰۰-۱۹۵۰) ص ۴
۳- شمیسا، سیروس — Modern Persian Poetry کا فارسی ترجمہ، بعنوان شعر جدید فارسی
۴- شمیسا، سیروس — شعر جدید فارسی تہران، صفحہ ۲۱
۵- برق، ڈاکٹر عطا کریم — انڈو ایرانیکا، جلد ۲۲، شمارہ (۳-۴)، صفحہ ۱۰
۶- سی، داور ڈاکٹر فیروز — اسلامک کلچر، جلد ۲۲، شمارہ (ستمبر-دسمبر) ۱۹۶۹، صفحہ ۲۲
۷- زاہد سہروردی — سخنوران ایران درعصر حاضر، جلد اول، جامعہ پریس، نئی دہلی ۱۹۳۳ء، صفحہ ۶
۸- زمانی، پروفیسر آصفہ — محققین ومنتقدین معروف زبان وادبیات ہند، درقرن بیستم، رایزن فرہنگی جمہوری ایران، دہلی نو، ۱۹۹۳، صفحہ ۲۸۲
۹- عبداللہ، سید — تذکروں کی اہمیت تنقیدی نقطہ نظر سے، اورینٹل کالج میگزین، فروری ۱۹۴۸، صفحہ ۱۱
۱۰- اسحاق، ڈاکٹر محمد — سخنوران ایران درعصر حاضر، جلد دوم، نئی دہلی ۱۹۳۷، صفحہ ۹
۱۱- معانی، احمد گلچین — تاریخ تذکرہ ھای فارسی، جلد اول، صفحہ ۶۹۷
۱۲- سعید نفیسی — بحوالہ تاریخ تذکرہ ھای فارسی، جلد اول، صفحہ ۶۹۷
۱۳- اسحق، ڈاکٹر محمد — سخنوران ایران درعصر حاضر، جلد دوم، جامعہ پریس، نئی دہلی ۱۹۳۷، صفحہ ۷
۱۴- اسحاق، ڈاکٹر محمد — ایضاً، پیش لفظ، صفحہ ۲
۱۵- اسحاق، ڈاکٹر محمد — سخنوران ایران درعصر حاضر، جلد اول، جامعہ پریس، نئی دہلی ۱۹۳۳ ایا-ب ۹۱

☆☆☆

تواریخ سلاطین کی روشنی میں فارسی تذکرہ نگاری

اور

اے پی آر آئی ٹونک کے مخزونہ تذکروں کا اجمالی جائزہ

صاحبزادہ عبدالمعید خان*

تازہ خواهي داشتن گر داغهای سینه را　　　　گاهی گاهی باز خوان این قصۂ پارینه را

سوانح نگاری کی ایک ایسی نثری صنف ہے جو ادبی تحقیق کا مواد بھی فراہم کرتی ہے اور ادبی تاریخ کی تدوین و ترتیب میں بھی معاون ہوتی ہے۔ یہی نثری صنف جب سوانح کے ساتھ تخلیقی مواد بھی فراہم کرتی ہے تو تحقیق کے ساتھ کبھی کبھی تنقیدی عمل کی بھی نشاندہی ہوتی ہے۔ جیسا کہ میر تقی میرؔ کے تصنیف کردہ تذکرہ 'نکات الشعراء' میں تنقید کا عمل بھی نظر آتا ہے۔ کہنے کا مقصد یہ ہے کہ نثری صنف سوانح نگاری، ایک ایسی صنف ہے جو نامور شخصیات اور خاص طور پر ادبی شخصیات کے سوانحی کوائف کے ساتھ تخلیقی کارناموں کی بھی عکاسی کرتی ہے، اسی صورت میں یہ صنف تذکرے کے نام سے پہچانی جاتی ہے، چونکہ ایسے بیشتر تذکرے شعراء کے حالات سے تعلق رکھتے ہیں اور فارسی میں اتنے لکھے گئے ہیں کہ یہ صنف شعراء کے حالات اور نمونہ کلام کے لئے مخصوص کردی گئی۔ جب کہ حقیقت یہ ہے کہ صرف شعرا ہی نہیں بلکہ نثر نگاروں کے تذکرے بھی لکھے جاتے رہے، بزرگان دین کے تذکرے بھی لکھے جاتے رہے اور نامور اور تاریخی شخصیات کے تذکرے بھی لکھے جاتے رہے۔

جہاں تک شعراء کے تذکروں کا تعلق ہے فارسی میں ان تذکروں کی تاریخ بہت قدیم ہے اور محققین و مؤرخین کے خیالات کے مطابق فارسی سے پہلے غالباً عربی میں تذکرے لکھے گئے اور فارسی میں نہ صرف ایران بلکہ ہندوستان میں بھی سلاطین کے عہد سے ہی تذکرہ نگاری کا سلسلہ شروع ہوا اور عہد مغلیہ میں اکبر اعظم کا زمانہ آتے آتے یہ سلسلہ بڑھتا رہا اور شروع میں فارسی شعراء کے تذکرے لکھے گئے اور پھر اردو شعراء کے تذکرے فارسی میں لکھے جانے لگے۔

---

* ڈائرکٹر راجستھان مولانا ابوالکلام آزاد عربک پرشین انسٹی ٹیوٹ، ٹونک

ان تذکروں پر تنقید یا تبصرہ کرنا میرا مقصد نہیں ہے بلکہ ان تذکروں سے متعلق اس تاریخی حقیقت کی نشاندہی کرنا چاہتا ہوں کہ بیشتر تذکرے روایتی انداز میں شعرا کے حالات اور ان کے نمونہ ٔ کلام پر مرتب کیے جاتے رہے اور وہ بھی عام طور پر ردیف وار تخلص کے اعتبار سے۔ تاہم کچھ تذکرے ایسے بھی لکھے گئے جہاں شعراء کو مختلف ادوار یا طبقات میں تقسیم کیا گیا۔ لیکن اسی نوعیت کے ایسے تذکرے بھی لکھے گئے جن کو تذکرہ نہیں کہا گیا بلکہ تاریخی کتب کا ایک جزو سمجھا گیا اور ہمارے مؤرخین و محققین نے تذکرے کی حیثیت سے ان کی جانب توجہ نہیں کی۔

میرا مقصد عہد مغلیہ کی ان تاریخی تصانیف سے ہے جن میں عہد وار شعراء کے حالات بھی درج ہیں اور ان کے نمونہ کلام بھی۔ مثال کے طور پر ملا عبدالقادر بدایونی کی تصنیف 'منتخب التواریخ' میں عہد اکبری کے فارسی گو شعراء کا ذکر، ان کی سوانح حیات اور ان کے کلام کے نمونے شامل ہیں۔ اسی طرح تزک جہانگیری میں جہانگیر کے عہد کے شعرا کا ذکر ہے اور ان میں وہ شعرا بھی شامل ہیں جنہوں نے جہانگیر کی شان میں قصیدے لکھے۔ اسی تزک جہانگیری سے ماخوذ جہانگیر کے مدّاحین کا ایک تذکرہ مجمع الشعراء جہانگیر شاہی کے نام سے ۱۰۳۳ھ مطابق ۱۶۲۹ء میں لکھا گیا تھا جو غالباً غیر مطبوعہ ہے۔ اسی طرح طبقات شاہجہانی میں شاہجہاں کے عہد کے شعراء کا ذکر ہے۔ اگر ایسی تاریخی کتابوں میں سے ان شعراء کا ذکر ایک جگہ کر دیا جائے تو عہد مغلیہ کے شعراء کا ایک مکمل تذکرہ بن سکتا ہے۔ اگرچہ اس نوعیت کے تذکرے مرتب ہوتے رہے ہیں مثلاً کلمات الشعراء مصنفہ محمد افضل سرخوش جس میں جہانگیر، شاہجہاں اور عالمگیری عہد کے شعراء کا ذکر ہے اور جو ۱۰۹۲ھ مطابق ۱۶۸۲ء میں مرتب کیا گیا ہے مگر اس میں عالمگیر کے عہد کے پورے شاعر نہیں ہیں۔ اس لئے کہ اورنگ زیب کا انتقال ۱۷۰۷ء میں ہوا تھا جب کہ یہ تذکرہ ۱۶۸۲ء میں لکھا گیا تھا۔ بعد کے پچیس سال کے دوسرے شعراء کا اس میں ذکر نہیں ہے۔ دوسری بات یہ ہے کہ میں نے جس پہلو کی طرف اشارہ کیا ہے وہ یہ ہے کہ تاریخی کتابوں میں شامل شعراء کا کوئی مکمل تذکرہ اکبر کے زمانہ سے بہادر شاہ ظفر کے زمانے تک فارسی میں نہیں ملتا جب کہ اس وقت تک اردو شاعری کے شروع ہو جانے کے باوجود فارسی میں شعر گوئی کا سلسلہ بھی جاری تھا اور فارسی میں کتابیں ترتیب و تالیف بھی کی جا رہی تھیں۔ اگرچہ اس زمانے میں اردو میں تذکرے لکھے جانے لگے تھے تاہم اکبر کے زمانے سے اورنگ زیب کے زمانے تک ایسے شاعروں کا تذکرہ فارسی میں مرتب کیا جا سکتا تھا جن کا ذکر مذکورہ بادشاہوں کی تاریخوں میں شامل ہے یا جن کا تعلق دربار شاہی سے رہا ہے۔

ممکن ہے کہ میرا یہ ناقص خیال بعض حضرات کو مضحکہ خیز معلوم ہو مگر میں وثوق کے ساتھ یہ کہہ سکتا ہوں کہ تاریخی کتب میں جن شعراء کا نام شامل ہے ان سے وابستہ بہت سے تاریخی واقعات کا ذکر عام تذکروں میں نظر نہیں آتا۔ اس سلسلے میں عہدِ اکبری کے شعراء میں عبدالرحیم خان خاناں اور مرزا منوہر داس توسنی کی مثال

پیش کرنا چاہوں گا۔ ان کے عام سوانحی حالات تو تذکرہ نگاروں نے تحریر کئے ہیں مگر تاریخی تصانیف میں ان کا ذکر موجود ہونے کے باوجود بعض اہم پہلوؤں کی جانب تذکرہ نگاروں کی توجہ نہیں گئی۔ مثلاً عبدالرحیم خان خاناں کے سوانحی حالات میں اس کی والدہ سلیمہ خانم کا ذکر جس کو بعض مؤرخین نے غلط فہمی کی وجہ سے ہمایوں کی بھانجی سمجھا جس سے بیرم خان کی شادی ہوئی تھی۔ جب کہ حقیقتاً عبدالرحیم خان خاناں میوات کے قصبہ تجارہ علاقہ الور کے حکمراں حسن خاں میواتی کے چچیرے بھائی جمال خاں میواتی کی بیٹی کے بطن سے پیدا ہوا تھا۔

اسی طرح عہدِ اکبری کے ایک اور شاعر کی نشاندہی کرنا چاہوں گا جس کا ذکر تو ہر تذکرے میں موجود ہے مگر اس سے وابستہ چند تاریخی واقعات صرف منتخب التواریخ ہی میں ہیں اور اس شاعر کی یہ اہمیت ہے کہ وہ ہندوستان کا اولین غیر مسلم فارسی گو شاعر تھا۔ میری مراد منوہر داس توسنی سے ہے۔ جس کا ذکر نہ صرف منتخب التواریخ میں شامل شعرا میں موجود ہے بلکہ جہانگیر نے بھی تزک جہانگیری میں اس کا ذکر کیا ہے۔ وہ عسکر جہانگیر میں شامل رہا تھا۔ جہانگیر نے اس کو دکن کی مہم پر بھیجا تھا اور دکن ہی میں وہ میدان جنگ میں مارا گیا تھا۔ اکبر اسے محبت سے مرزا کہتا تھا اور وہ خود اپنے آپ کو دین محمد منوہر کہتا تھا۔ وہ ریاست آمیر کے حکمراں خاندان یعنی کچھواہا راجپوت خاندان کا ایک فرد تھا اور اس کا باپ راجہ لون کرن ریاست آمیر کے تحت سانبھر کا حکمراں تھا۔ اسی کے نام پر اکبر اعظم نے قصبہ منوہر پور آباد کیا تھا جو شہر جے پور سے دہلی کی جانب نیشنل ہائی وے پر جے پور سے ۵۲ رکلومیٹر کے فاصلے پر موجود ہے۔ اس کے بارے میں منشی کچھمی نرائن شفیق اورنگ آبادی نے تذکرہ 'گل رعنا' حصہ دوم مطبوعہ برقی پریس حیدآباد دکن ۱۸۶۵ء میں لکھا ہے۔

"آغاز سخن وران در قلمرو هندوستان در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شد، در آن عصر از هندی نسبان کسی که زبان را با سخن آشنا کرد، رای منوهر داس توسنی است"

شفیق نے اس کے کلام کا نمونہ بھی پیش کیا ہے۔ اسی میں ایک شعر یہ بھی ہے:

زاهد کعبه پرستی تو و ما دوست پرست تو باین عقل مسلمانی و ما بر همنیم

اور جہانگیر نے تو تزک جہانگیری میں اس کے کچھواہا راجپوت ہونے کا ذکر کرتے ہوئے اکبر کی اس پر عنایت کے بارے میں بھی لکھا ہے۔ نیز یہ کہ اکبر نے اسے فارسی زبان کی تعلیم دلائی تھی اور وہ فارسی ہی میں شعر کہتا تھا۔

چوں کہ اس کا تعلق راجستھان سے تھا اور وہ کچھواہا راجپورت خاندان سے تعلق رکھتا تھا لہٰذا ڈاکٹر ابوالفیض عثمانی نے 'فارسی زبان وادب کے لئے غیر مسلم حضرات کی خدمات' میں اس کا ذکر کرتے ہوئے اسے ہندوستان کا پہلا غیر مسلم فارسی کا شاعر قرار دیا ہے۔ یہ کتاب ۱۹۸۴ء میں جمال پرنٹنگ پریس دہلی میں چھپی ہے اور اس کا ناشر اے پی آر آئی ٹونک ہی ہے۔ غرض منتخب التواریخ مصنفہ ملا عبدالقادر بدایونی نے اس میں

علماء وادباء کے ساتھ عہد اکبری کے شعراء کا ذکر بھی کیا ہے۔

یہاں میں اس امر کی وضاحت بھی کرنا چاہوں گا کہ ملا عبدالقادر بدایونی خود سرزمین راجستھان میں بمقام ٹوڈا بھیم پیدا ہوا تھا جو ریاست آمیر کا ایک قصبہ تھا اور اس کا ذکر خود ملا عبدالقادر بدایونی نے منتخب التواریخ میں کیا ہے اور ٹوڈا بھیم کو اپنا زاد بوم بتایا ہے۔ نیز اس کی تعلیم وتربیت بھرت پور کے علاقہ بیانہ میں ہوئی تھی۔ دربار اکبری سے وابستگی کے بعد اسے بدایوں میں اکبر اعظم نے ایک زمین عطا کی تھی اور اس زمانے سے اس نے اپنی سکونت بدایوں میں اختیار کرلی تھی۔ اس طرح وہ بدایونی بن گئے۔

منتخب التواریخ کے علاوہ آئین اکبری میں بھی ابوالفضل نے اکبر کے عہد کے ۶۰ رشعراء کا ذکر کیا ہے۔ خلاصہ شاہ جہاں نامہ مصنفہ میر محمد زاہد (۱۰۸۸ھ/۸۷-۱۶۷۷ء) میں اس دور کے شاعروں کا ذکر کیا ہے۔ یہ کتاب غیر مطبوعہ ہے اور اے پی آر آئی ٹونک میں محفوظ ہے۔

اسی طرح مرأت آفتاب نما مصنفہ نواب عبدالرحمٰن ملقب بہ شاہ نواز خان ہاشمی بنبانی دہلوی ۱۲۱۶ھ تا ۱۲۱۸ھ لکھی گئی۔ یہ تمام دنیا کی ایک عام تاریخ ہے اور تخلیق کائنات سے سنہ تصنیف تک کے حالات وواقعات پر مشتمل ہے جس میں انبیاء عظام، اولیائے کرام، حکماء، علماء، شعراء، ادباء، امراء وسلاطین وغیرہ کا ذکر کیا گیا ہے۔ مصنف کتاب نواب شاہنواز خاں نے اپنی اس تاریخی دستاویز کو ایک مقدمے دو جلوے اور خاتمے پر ترتیب دیا ہے اور ہر جلوے میں چند تجلیاں اور ہر تجلی میں چند لمعات جلوہ کو تحریر کیا ہے۔ ساتھ ہی اس میں ملکوں کے جغرافیائی حالات اور مشاہیر سخنوران امراء سلاطین نیز باکمال اکابرین کا تذکرہ بھی ہے۔ علاوہ ازین اس میں دنیا کے عجائبات وغرایبات کے ساتھ دوسرے نوادرات کا بھی ذکر ہے۔ یہ تاریخ شاہ عالم بادشاہ غازی کے عہد ہی میں مکمل ہوئی ہے۔ اس کی چوتھی تجلی جو صوفیا صافیہ، علماء، حکماء، شعراء، اور دستکاروں مثلاً خوشنویسوں وغیرہ کے حالات کے بارے میں اس طرح ہے کہ اس تجلی کے پہلے لمعہ میں ہر فرقۂ عالیہ کے صوفیا صافیہ کی کرامات وحالات لکھے ہیں۔ دوسرا لمعہ ان عظیم اولیا شہداء کی کرامات کے بارے میں ہے جن کی قبور ہندوستان کی سرزمین میں ہیں۔ تیسرا لمعہ ان چند مشائخ کے بارے میں ہے جو پورب کی سرزمین میں آسودہ ہیں۔ اس کے بعد والا لمعہ ایسے اشخاص کے بارے میں ہے جو خود کو صوفیوں اور درویشوں کے زمرے میں شمار کرتے ہیں جن کا کوئی نسب نہیں۔ یہ باطل مذہب کے علمبردار ہیں اور اس کے ساتھ اس کے بعد والا لمعہ ان فرقوں کے بارے میں ہے جو ہندوؤں میں شامل ہیں۔ اس کے بعد والا لمعہ علمائے عظام کے بیان میں ہے۔ بعد ازآں علم قوانی کے بیان میں زاں بعد حکمائے عظام اور اطبائے کرام کے بارے میں اور اس تجلی کے آخری سے پہلے والے لمعہ میں مصنف مرأت آفتاب نما مشہور شاعروں کا ذکر کرتا ہے جس میں تقریباً ۱۴۴ رشعراء کا بہ اعتبار حروف تہجی حالات وسوانح بیان کئے گئے ہیں۔

ان تاریخی کتب سے یقیناً تذکرہ نگاروں نے استفادکیا ہوگا لیکن جیسا کہ سطور بالا سے ظاہر ہے کہ منوہرداس توسنی کے حالات میں اس کی مہمات شاہی میں شمولیت کا پتہ چلتا ہے اس طرح ایسے شعراءمل سکتے ہیں جوافواج شاہی یا دربار شاہی کے رکن رہے ہوں اور جن کو سلاطین وقت نے ان کی شاعرانہ عظمت پر خطابات سے بھی نوازاہو۔

یہ اسی وقت ممکن ہے جب ان کتابوں کا پورا مطالعہ کیا جائے۔ میں سمجھتا ہوں کہ یہ ایسی مشہور و معروف کتابیں ہیں جن کے ترجمے بھی ہوئے جن سے استفادہ کر کے تاریخی کتابیں بھی لکھی گئی ہیں۔مگر یہ کام عام طور پر مورخین نے تو کیا۔ان کے اقتباسات فارسی کے نصابات میں شامل رہے مگر غالباًان تاریخی واقعات میں سے شعراء کے حالات اخذ نہیں کئے گئے ہیں۔اس پر تحقیق کی ضرورت ہے۔

میں یہاں اس بات کی وضاحت بھی کرنا چاہوں گا کہ صرف شاعروں کے تذکروں تک ہی تذکرہ نگاری کو محدود نہ رکھا جائے۔علمائے وقت اور نثر نگاروں کے تذکروں کو بھی اسی تذکرہ نگاری میں شامل کیا جائے۔ میں ایسے چند تذکروں کی نشاندہی کرنا چاہوں گا جن میں علمائے وقت کے علاوہ صوفیائے کرام کے تذکرے بھی شامل کئے جاسکتے ہیں اور یہ تذکرے ٹونک کے عربی فارسی ریسرچ انسٹی ٹیوٹ میں موجود ہیں۔

ان کے علاوہ ایسے تذکروں کی بھی ایک فہرست مرتب کی جاسکتی ہے۔جن میں کسی ایک شخص کی سوانح حیات بیان کی گئی ہو۔اس طرح ہم دیکھتے ہیں کہ ہندوستان میں فارسی زبان میں مختلف نوعیت کے تذکرے لکھے جاتے رہے ہیں اور ان میں اکبر کے زمانے سے اورنگ زیب کے زمانے تک شعراء کے تذکرے بڑی تعداد میں لکھے گئے۔

قدیم تذکروں میں جن میں مذہبی تذکرے بھی شامل ہیں،انہیں مذہبی تذکروں میں ابن اسحٰق کا تذکرہ ہے جو قدیم ترین ہے اور اس قسم کے تذکروں میں کشف المحجوب مرتبہ علامہ علی بن عثمان الجلابی الہجویری بھی ایک اہم اور بنیادی تذکرہ ہے اور یہ بھی کہا جاتا ہے کہ یہ کتاب تصوف ہے۔لیکن سی اے اسٹوری کی تصنیف ''پرشین لٹریچر''مطبوعہ ۱۹۵۳ء کی جلد اول حصہ دوم صفحہ ۹۲۴ کے مطابق نکلسن نے اس کے چار سو بیس صفحات کا انگریزی ترجمہ کیا ہے۔اس میں سوانح بھی موجود ہیں۔

کشف المحجوب ۴۵۰ھ/۱۰۵۸ء میں مرتب کی گئی۔اس کے بعد طبقات الصوفیاء مرتبہ شیخ الاسلام عبد اللہ بن محمد بن علی انصاری الہروی کا تذکرہ طبقات الصوفیاء ہے۔ پرشین لٹریچر مصنفہ سی.اے.اسٹوری کی جلد اول حصہ دوم صفحہ ۹۲۶ سے معلوم ہوتا ہے کہ اس تذکرے میں ۱۲۰ صوفیائے کرام کر ذکر ہے۔

ریو نے نورالعیون کے منفرد نسخے جو شیخ ابن الحسن خرقانی کے ملفوظات پر مشتمل ہے، ذکر کیا ہے جس

میں ملفوظات کے ساتھ حالات بھی درج ہیں۔ اس کو سی. اے. استوری کی مذکورہ تصنیف جلد اول حصہ دوم صفحہ ۲۸-۹۲۶ کے مطابق ۶۹۸ھ/۱۲۹۹ء سے قبل کا مکتوبہ قرار دیا ہے۔

حالات وسخن شیخ ابوسعید فضل اللہ بن ابی الخیر المیہانی مکتوبہ ۵۴۰ھ/۱۱۴۶ء اور اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید مرتبہ محمد بن منصور ۵۷۴ھ/۷۹-۱۱۷۸ء انفرادی نوعیت کے تذکرے ہیں۔ ان میں سوانح اور وقائع موجود ہیں۔ اور ایک مشہور اور بنیادی تذکرہ محمد فریدالدین عطار کا تذکرۃ الاولیاء ہے جس میں ۷۰ صوفیاء کے ملفوظات ہیں جو ابتدائی اسلامی تین صدیوں پر مشتمل ہیں۔ اس طرح کشف الآثار مترجمہ حبیب اللہ اکبرآبادی جو محمد شاہ کے عہد کا ترجمہ ہے جس میں شیخ عبدالقادر جیلانی کے عربی سوانح کا ترجمہ کیا گیا ہے۔ یہ تذکرہ بھی ایک اہم تذکرہ ہے۔

اسی طرح تذکروں میں استوری کی تصنیف کے صفحہ ۹۳۴ کے مطابق احوال روزبہان مرتبہ ابراہیم بن شیخ الاسلام صدرالدین روزبہان ایک اہم اور نایاب تذکرہ ہے جو آئی وے نو نے شیراز سے دستیاب کیا تھا۔

علاوہ ازیں تذکرہ روضۃ الریاحین فی حکایات الصالحین مرتبہ عفیف الدین عبداللہ بن اسعد الیافعی جس میں تقریباً پانچ سو صوفیائے کرام کے اقوال درج ہیں۔ تذکرہ مناقب العارفین مرتبہ شمس الدین افلاکی تذکروں میں ایک اہم تذکرہ ہے جو کئی مرتبہ شائع ہو چکا ہے۔ اس میں علامہ جلال الدین رومی ان کے والد محترم اور ان کے اخلاف کے ساتھ ان سے وابستہ معاصرین کے سوانح مذکور ہیں۔

سلوک وتصوف اور صوفیاء کے مندرجہ بالا تذکروں کے بعد ہندوستان میں مرتبہ تذکروں میں تذکرہ سیرالاولیاء فی محبت الحق جل وعلا مرتبہ امیر خورد کرمانی اور انیس الارواح مرتبہ سلطان الہند خواجہ غریب نواز چشتی جو خواجہ عثمان ہارونی کے ملفوظات پر مشتمل ہے۔ ان دونوں کو اولین تذکرہ کہا جا سکتا ہے۔

دلیل العارفین، فوائد السالکین، راحت القلوب، فوائد الفواد، خیر المجالس اور افضل الفوائد وغیرہ جن میں مشاہیر مشائخ، مریدین اور چشتیہ بزرگوں سے وابستہ اقوال وحالات وغیرہ درج ہیں۔ ان کی اہمیت اجتماعی تذکروں سے کم نہیں ہے۔ یہ تذکرے اور ملفوظات کتب خانوں میں محفوظ ہیں۔ اکثر دستیاب بھی۔ بعض ایسے بھی تذکرے ہیں جو کمیاب اور نایاب ہیں۔ بعض ایسے بھی ہیں جو پردۂ خفا میں ہیں اور نوادر کا درجہ رکھتے ہیں۔

اے. پی. آر. آئی ٹونک میں محفوظ مخطوطات میں فارسی زبان کے تذکرے درج ذیل ہیں:

نمبر شمار	نام مخطوطہ	ایکسیشن نمبر
۱-	اخبار برمکی یا تاریخ برمکی	۲۵۹۳
۲-	بیرم نامہ	۳۷۷۹
۳-	طبقات شاہجہانی	۱۵۵۳

۴-	ذوالفقار نامہ	۳۷۱۸
۵-	مآثر الامراء	۲۵۸۱
۶-	مآثر الامراء	۲۵۸۲
۷-	مرآت احوال جہان نما	۳۷۱۱
۸-	رسالہ نقش معظم	۶۵۵/۴
۹-	تذکرۃ الاولیاء	۱۲۷۹
۱۰-	تذکرۃ الاولیاء	۱۲۸۰
۱۱-	تذکرۃ الاولیاء	۱۱۸۱
۱۲-	تذکرۃ الاولیاء	۱۲۸۲
۱۳-	تذکرۃ الاولیاء	۳۰۵۰
۱۴-	تذکرۃ الاولیاء	۴۲۰۹
۱۵-	انوار نصیریہ	۳۷۱۶
۱۶-	انیس الطالبین	۱۲۶۶
۱۷-	نفحات الانس	۱۴۲۴
۱۸-	نفحات الانس	۱۴۲۵
۱۹-	نفحات الانس	۱۴۲۶
۲۰-	نفحات الانس	۱۴۲۷
۲۱-	نفحات الانس	۱۴۲۸
۲۲-	نفحات الانس	۱۴۲۹
۲۳-	نفحات الانس	۱۴۳۰
۲۴-	نفحات الانس	۳۶۹۰
۲۵-	نفحات الانس	۵۰۷۶
۲۶-	حاشیہ نفحات الانس	۱۲۹۳
۲۷-	رشحات عین الحیات	۱۲۸۸
۲۸-	رشحات عین الحیات	۱۲۹۹
۲۹-	رشحات عین الحیات	۱۳۰۰

۳۰-	سیراب الصدر	۱۳۱۳
۳۱-	زادالمتقین	۱۳۱۰/۱
۳۲-	سفینۃ الاولیاء	۱۳۱۴
۳۳-	سفینۃ الاولیاء	۱۴۹۵
۳۴-	مونس الارواح	۱۴۱۸
۳۵-	مونس الارواح	۱۴۱۷/۱
۳۶-	مونس الارواح	۴۳۲۵
۳۷-	مرآت الاسرار	۱۴۱۲
۳۸-	کرامات الاولیاء	۱۳۷۱
۳۹-	ریاض الاولیاء	۱۳۰۱
۴۰-	اشجار الجمال	۱۲۷۰
۴۱-	اعراس البزرگان	۱۵۴۶
۴۲-	بستان المحدثین	۲۱۶/۵
۴۳-	بستان المحدثین	۱۵۴۷/۱
۴۴-	بستان المحدثین	۱۹۸۸/۵
۴۵-	کشف المتواری	۱۳۷۲
۴۶-	مکتوبات سید احمد شہید	۱۴۰۵
۴۷-	مکتوبات سید احمد شہید	۱۴۰۶
۴۸-	مکتوبات سید احمد شہید	۱۱۹۸/۴
۴۹-	تاریخ احمدی	۱۴۷۶
۵۰-	تاریخ احمدی	۱۴۷۷
۵۱-	مخزن احمدی	۱۵۲۷
۵۲-	مخزن احمدی	۱۵۲۸
۵۳-	مخزن احمدی	۱۵۲۹
۵۴-	رسالہ درحالات شاہ اسحاق صاحب	۱۵۶۸/۲
۵۵-	رسالہ درحالات مختصر خواجگان چشت	۳۷۲۸/۱

۵۶-	تذکرہ اولیائے کبار	۳۷۴۷
۵۷-	ثنائے ترکمانی	۳۷۷۱/۱
۵۸-	ثنائے ترکمانی	۴۱۸۶
۵۹-	نسب نامہ	۳۷۲۴/۱۴
۶۰-	فتح العارفین	۳۷۲۸/۲
۶۱-	نامعلوم الاسم	۳۶۵۴/۲
۶۲-	تاریخ بزرگان دین	۲۶۶۳
۶۳-	تذکرہ انبیاء واولیاء	۲۹۹۴/۵
۶۴-	نامعلوم الاسم	۱۳۷۰
۶۵-	تذکرۃ الشعراء	۲۳۴۲
۶۶-	کلمات الشعراء	۱۵۵۹_۶۰
۶۷-	کلمات الشعراء	۳۱۴۰
۶۸-	کلمات الشعراء	۴۵۱۰
۶۹-	تذکرہ الشعراء	۳۲۹۷
۷۰-	تذکرۃ المعاصرین	۳۲۴۴/۱
۷۱-	تذکرۃ المعاصرین	۳۱۴۵/۴
۷۲-	تذکرۃ الشعراء یا نشتر عشق	۳۲۴۲
۷۳-	تذکرۃ الشعراء یا نشتر عشق	۳۶۶۶
۷۴-	گلشن بیخار	۱۵۶۱
۷۵-	گلشن بیخار	۳۲۸۳
۷۶-	انتخاب تاریخ الحکماء	۱۵۵۱
۷۷-	انتخاب تاریخ الحکماء	۳۲۰۹/۲
۷۸-	رسالہ درذکراحوال حکماء	۳۷۲۱
۷۹-	رسالہ دربیان حکماء	۳۷۰۲/۶
۸۰-	ثناء الابرار	۴۲۳۲
۸۱-	زبدۃ التواریخ	۴۲۴۹/۱

۸۲- رحمت چشت ۴۲۲۴/۱

۸۳- احوال بزرگان ۳۹۷۲

۸۴- تذکرہ طاہر نصر آبادی یالبّ الالباب ۴۷۲۵

۸۵- تذکرۂ شعراء ۵۰۳۳

۸۶- حالات بزرگان ۵۰۶۱

۸۷- حالات بزرگان ۵۰۵۷

ان کے علاوہ عربک پرشین ریسرچ انسٹی ٹیوٹ ٹونک میں محفوظ فارسی کے مطبوعہ تذکرے بھی موجود ہیں جومختصراً درج ذیل ہیں:

نمبر شمار	ایکسیشن	نام کتاب	نام مصنف/ایڈیٹر/مرتب	مطبع	سن
۱-	۸۶۷۷	تذکرۃ الاولیاء	شیخ فریدالدین عطار	دہلی	۱۳۱۷ھ
۲-	۹۰۵۵	تذکرہ حسینی	میر حسین دوست سنبھلی	نول کشور	
۳-	۹۰۵۸	تذکرۂ علمائے ہند	رحمان علی	آگرہ	۱۸۹۴ء
۴-	۹۰۶۲	تذکرۂ مرآۃ الخیال	امیر شیر علی خان لودی	ممبئ	
۵-	۹۲۳۸	تذکرۃ المتقین	مولوی سید محمد امیر حسن	کانپور	۱۳۰۰ھ
۶-	۱۱۷۸۸	تذکرہ دولت شاہ سمرقندی	مرزا محمد شیراز	ممبئ	۱۸۸۷ء
۷-	۲۰۰۱۹	تذکرۂ شعرائے جون پور	مولوی سید نورالدین	جون پور	۱۹۰۰ء

مندرجہ بالا تذکروں میں سے چند اہم نیز غیر مطبوعہ تذکروں کا ذکر اجمالاً پیش خدمت ہے جو ادارہ اے پی آر آئی ٹونک میں محفوظ ہیں۔

نمبر شمار	نام مخطوطہ	نام مصنف	ایکسیشن نمبر
۱-	بیرم نامہ	محمد فصیح دہلوی	۳۷۷۹

بیرم خان کی سوانح پر مشتمل ہے۔ مصنف کے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے۔ واحد نسخہ ہے غیر مطبوعہ ہے۔

۲-	طبقات شاہجہانی	محمد صادق ہمدانی	۱۵۵۳

۸۷۱ شخصیات کی سوانح پر مشتمل ہے۔ امیر تیمور سے شاہجہاں کے سن جلوس ۱۰۴۶ھ/۱۶۳۷ء تک کے علماء، حکماء، صوفیاء اور شعراء کے حالات بیان کئے گئے ہیں۔ نادر اور غیر مطبوعہ ہے۔ کتب خانہ آصفیہ برٹش میوزیم انڈیا آفس، میں اس کے نسخے موجود ہیں اور مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں بھی ٹونک کے اسی نسخے کی نقل موجود ہے۔

۳-	ذوالفقار نامہ	حکیم محمد عمر فصیح دہلوی	۳۷۱۸

ذوالفقار الدولہ مرزا نجف خاں عالم شاہی (متوفی ۱۱۹۶ھ/۱۷۸۲ء) جو شاہ عالم کے وکیل مطلق تھے۔ ان کی سوانح بیان کی گئی ہے۔ مصنف کا خود نوشتہ ہے غیر مطبوعہ ہے۔

۴- رسالہ نقش معظم نامعلوم الاسم ۶۵۵/۴

۱۲/اماموں اور ۱۴/معصوموں پر مشتمل ہے۔ یہ مخطوطہ واحد ہے اور غیر مطبوعہ ہے۔

۵- زاد المتقین عبدالحق محدث دہلوی بن سیف الدین دہلوی ۱۳۱۰/۱

یہ مخطوطہ تین مقاصد پر مشتمل ہے۔ پہلے مقصد میں شیخ علی متقی بن حسام الدین بن عبدالملک بن قاضی خان متقی قادری شاذلی مدنی چشتی کی سوانح بیان کی گئی ہیں۔ جونپور کے ایک خانوادے سے تعلق رکھتے تھے۔ ان کا انتقال ۹۷۵ھ میں مکہ میں ہوا۔

دوسرے مقصد میں شیخ عبدالوہاب متقی بن ولی اللہ کے سوانح بیان کئے گئے ہیں جو کہ مانڈو میں پیدا ہوئے۔ گجرات، لنکا اور دکن ہوتے ہوئے مکہ پہنچے وہاں پر ۹۶۳ھ میں ۲۰ سال کی عمر میں ان کے والد کے دوست شیخ علی متقی سے ملاقات کی، ان کے شاگرد اور خلیفہ ہوئے۔ مصنف شیخ عبدالحق محدث دہلوی نے عبدالوہاب متقی سے حدیث اور تصوف کی تعلیم حاصل کی۔ اس کا دوسرا نسخہ صرف برٹش میوزیم لندن میں محفوظ ہے۔ یہ نسخہ بھی اہم نسخہ ہے۔

۶- اشجار الجمال یا اخبار الجمال محمد بن یار محمد ۱۲۷۰

یہ مخطوطہ ۱۱۵۱ھ میں تصنیف کیا گیا۔ انبیاء کرام اور صوفیائے عظام کے حالات پر مشتمل ہے۔ خاص طور پر شیخ نظام الدین ابوالمؤید کے پوتے حضرت شیخ جمال شمس العارفین کولوی کے حالات پر مشتمل ہے۔ یہ نسخہ نادر اور غیر مطبوعہ ہے۔ یہ مخطوطہ بزمانہ محمد شاہ بادشاہ ترتیب دیا گیا۔ اہم نسخہ ہے اور مصنف کی زندگی کا نوشتہ معلوم ہوتا ہے۔ اس کا ایک نسخہ ایشیاٹک سوسائٹی کلکتہ میں بھی محفوظ ہے۔

۷- مکتوبات سید احمد شہید نامعلوم الاسم ۱۴۰۵

سید احمد شہید کے مکتوبات نواب محمد علی خان کی لائبریری میں سید محمود مہدی کے ذریعہ ۱۳۰۱ھ میں شامل ہوئے۔ اس کے دو نسخے اے پی آر آئی ٹونک میں محفوظ ہیں۔

۸- تاریخ احمدی مولوی سید جعفر علی نقوی ۱۴۷۶

سید احمد شہید کی نادر اور غیر مطبوعہ سوانح ہے جو مولوی سید جعفر علی نقوی بن سید قطب علی نقوی نے مرتب کی ہے جو سفر جہاد میں ان کے میر منشی بھی تھے۔ نواب وزیر الدولہ کے حکم پر ٹونک میں لکھی گئی ہے۔
اس مخطوطہ سے استفادہ کرتے ہوئے غلام رسول مہر نے سید احمد شہید کی سوانح مرتب کی۔

۹- ثنائے ترکمانی محمد ثناء اللہ خاں ابوالفتح شاہی نارنولی ۳۷۷/۱

۱۳۱۵ھ/۱۸۹۷ء میں محمد عمر بن حکیم محمد یحییٰ نے کتابت کی۔ اس میں سید محمد نارنولی کے زندگی کے حالات ہیں۔ واحد نسخہ ہے غیر مطبوعہ ہے۔

۱۰- نسب نامہ — نامعلوم الاسم — ۱۴/۳۷۲۴

اس رسالے میں نارنول میں واقع بر سو مقام کے صوفیائے کرام کے شجروں کی تفصیلات تحریر کی گئی ہیں۔ واحد نسخہ ہے غیر مطبوعہ ہے۔

۱۱- رسالہ در حالات شاہ اسحٰق صاحب — مولوی احسان اللہ — ۱۵٦۸/۲

اس نسخے کی کتابت ۱۲۷۸ھ میں ہوئی۔ مولوی فضل رسول بدایونی نے اپنی کتاب میں شاہ اسحٰق صاحب سے متعلق کچھ اعتراضات کئے تھے۔ اس رسالے میں ان اعتراضات کے جوابات دئے ہیں۔ مقدمہ، ایک مقصد اور ایک خاتمے پر مشتمل ہے۔

۱۲- تذکرہ اولیائے کبار — محمد ثناء اللہ خاں ابوالفتح شاہی نارنولی — ۳۷۴۷

یہ نسخہ ۱۳۱۷ھ میں منیر بیگ بن مرزا امیر بیگ نارنولی نے کتابت کیا۔ نارنول کے شرفاء، سادات، محققین اور صوفیائے کرام کے سوانح بیان کئے گئے ہیں۔

۱۳- تاریخ بزرگان دین — نامعلوم الاسم — ۲٦٦۳

صوفیائے کرام کے حالات زندگی اور کرامات وغیرہ پر مشتمل ہے۔ اور ۴۴۵/اوراق پر محتوی ہے۔ مخطوطہ واحد اور غیر مطبوعہ ہے۔

۱۴- تذکرہ انبیاء و اولیاء — نامعلوم الاسم — ۵/۲۹۹۴

یہ مختصر رسالہ انبیاء و اولیاء کے حالات زندگی پر مشتمل ہے۔ واحد اور غیر مطبوعہ ہے اس لئے مصنف کا صحیح نام معلوم نہیں ہو سکا۔ شاید اس کے مصنف حکیم محمد عمر فصیح دہلوی ہیں۔

۱۵- فتح العارفین — نامعلوم الاسم — ۲/۳۷۲۸

مولانا محمد غوث گوالیاری کے سوانح بیان کئے گئے ہیں۔ ناقص الاول ہے اس لئے مصنف کا صحیح نام معلوم نہیں ہو سکا۔ شاید اس کے مصنف حکیم محمد عمر فصیح دہلوی ہیں۔

۱٦- نامعلوم الاسم — نامعلوم الاسم — ۲/۳٦۵۴

کتاب اور مصنف کا صحیح نام معلوم نہیں۔ کتاب پر کسی نے افضل الفوائد لکھا ہے جو صحیح نہیں معلوم ہوتا۔ صوفیائے کرام کے حالات پر مشتمل ہے، مصنف نے سیر الاولیاء، سیر العارفین، افضل الفوائد، فوائد الفواد اور اخبار الاخیار جیسی اہم کتابوں کو سامنے رکھ کر اس کتاب کو ترتیب دیا ہے۔

۱۷- تذکرۃ الشعراء یا نشتر عشق — آقا حسین قلیخاں عاشق عظیم آبادی بن آقا علی — ۲۳۴۲

یہ نسخہ ۱۲۳۳ھ میں تصنیف کیا گیا۔ قدیم وجدید ۱۴۷۰ فارسی شاعروں کے سوانح بیان کئے گئے ہیں۔ شاعروں کے تخلص کے اعتبار سے حروف تہجی کے پیش نظر ترتیب دیا ہے۔ یہ نسخہ ۵۶۹ اوراق پر مشتمل ہے۔ نادر اور غیر مطبوعہ ہے۔ ادارۂ ہذا میں اس کے دو نسخے موجود ہیں۔

۱۸- رسالہ در ذکر احوال حکماء نامعلوم الاسم ۳۷۲۱

یونان اور ہندوستان کے حکماء اور فلسفیوں کے سوانح بیان کئے گئے ہیں۔ واحد اور غیر مطبوعہ نسخہ ہے۔

۱۹- رسالہ در بیان حکماء نامعلوم الاسم ۳۷۰۲/۶

مختلف فلسفیوں کے مختصر سوانح بیان کئے گئے ہیں۔ فلسفہ کی تاریخ اور اس کے اقسام بیان کئے گئے ہیں۔ واحد اور غیر مطبوعہ نسخہ ہے۔

۲۰- ثناء الابرار محمد ثناء اللہ خان ابوالفتح شاہی نارنولی ۴۲۳۲

مصنف کا خود نوشتہ ہے۔ اس نسخے میں ۱۸۴۱ر صوفیائے کرام کے سوانح بیان کئے ہیں۔ آپ ﷺ کی ازواج مطہرات اور چاروں خلفاء کا ذکر کیا ہے۔ بعد میں احترام الدین شاغل عثمانی نے اس پر ایک مقدمہ بھی لکھا ہے۔

۲۱- زبدۃ التواریخ مولانا محمد احمد قزوینی ۴۲۴۹/۱

اس مختصر رسالے میں صوفیائے کرام کے سوانح بیان کئے ہیں۔

۲۲- رحمت چشت غلام محمد المعروف غلام رسول ثنائی چشتی بن میر محمد حسن فخری ثنائی قادری ۴۲۲۴/۱

اس مختصر رسالے میں صوفیائے کرام کے سوانح لکھے گئے ہیں جو دس ابواب پر مشتمل ہے۔

۲۳- احوال بزرگان محمد جمال ۳۹۷۲

اس مخطوطے میں حضرت محمد شیخ جلال الدین جلال الحق اور ان کے معاصرین کے سوانح بیان کئے گئے ہیں۔ کاتب محمد حسن ہیں۔

۲۴- انوار نصیریہ شیخ مدار بخش بن شیخ رحیم بخش اکبرآبادی ۳۷۱۶

یہ نسخہ بفرد نسخہ ہے جو الور میوزیم سے اس ادارے میں منتقل ہوا ہے۔ یہ تذکرہ شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی اور ان کے خلفاء کے حالات پر مشتمل ہے۔ یہ مخطوطہ ۱۳۲۰ر اوراق پر محیط ہے اور نامکمل ہے۔

۲۵- سیراب الصدر نامعلوم الاسم ۱۳۱۳

سیراب الصدر کا ایک نسخہ اس ادارے میں محفوظ ہے۔ اس کا مصنف نامعلوم الاسم ہے۔ اس کے دوسرے نسخے کا اب تک کی معلومات کے مطابق پتہ نہیں چل سکا۔ مخطوطے کی داخلی شہادتوں سے معلوم ہوتا ہے

کہ مرتب ۹۶۸ھ/۱۵۶۰ء میں پیدا ہوئے۔ مرتب نے اپنے بارے میں اس میں کچھ اشارے کیے ہیں جن سے معلوم ہوتا ہے کہ یہ علی قلی خان کے بھتیجے تھے اور میر کلاں اسعد اور عبدالقادر بدایونی کے شاگرد تھے اور اکبر کے سفیر بن کر دکن میں بھی مقرر کیے گئے تھے۔ یہ تذکرہ ناقص الطرفین ہے۔ اس میں مرتب کا مقدمہ بھی موجود نہیں ہے لیکن یہ ایک ضخیم مخطوطہ ہے۔ بعثت نبوی سے عہد مصنف تک کے صوفیاء اور مشہور اتقیاء کے حالات و واقعات لکھے گئے ہیں۔ موجودہ نسخوں میں چار اوراق کے بعد شیخ عمادالدین اسمٰعیل کا ذکر ہے اور آخر میں عارفات وقانتات کے باب میں بی بی فاطمہ سام کے حالات درج ہیں۔ یہ مخطوطہ ۳۵۱ ر ورق سے شروع ہوکر ۶۹۳ ورق پر ختم ہوتا ہے۔ اس سے اندازہ ہوتا ہے کہ یہ اس تذکرے کی دوسری جلد ہوسکتی ہے۔ پہلی جلد کا پتہ نہیں۔ اسی نسخے میں طبقات ہمایوں کا ذکر بھی کیا گیا ہے جو ایک اہم انکشاف ہے۔ یہ نسخہ اب تک کی تلاش و تحقیق کے بعد منحصر بفرد نسخہ قرار دیا جاسکتا ہے۔

۲۶- تذکرۃ الشعراء   آنندرام مخلص بن راجہ ہردے رام کھتری لاہوری   ۳۲۹۷

مصنف کا خودنوشتہ واحد اور غیر مطبوعہ نسخہ ہے۔ ۳۸۱ فارسی شاعروں کے حالات پر مشتمل ہے۔ حروف تہجی کے اعتبار سے ترتیب دیا ہوا نسخہ ہے۔ شاعروں کا نمونہ کلام بھی سپرد قلم کیا گیا ہے۔ آنندرام مخلص مرزا بیدل کے شاگرد ہیں۔ اسٹوری نے دس دوسری تصنیفات کا ذکر کیا ہے مگر اس نسخے کا حوالہ نہیں دیا ہے۔ اس سے اندازہ ہوتا ہے کہ یہ نسخہ دنیا کا منحصر بفرد نسخہ ہے اور ٹونک کے اس ادارے اے پی آر آئی میں محفوظ ہے۔

جو نظریں مقتدر حضرات کی ان تذکروں پر ہوں   تو پھر علم و ادب سے جگمگا جائے گی یہ محفل



فارسی زبان میں لکھے جانے والے فارسی اور اردو شعراء کے تذکروں کی ایک جھلک

صلاح الدین قمر*

تذکرہ عام طور پر ایک ایسی کتاب کو کہا جاتا ہے جس میں کسی شاعر کا حال بھی شامل ہو اور کلام کا نمونہ بھی اور تذکرہ کا نام آتے ہی ذہن تذکرہ کے اسی مفہوم کی جانب راغب ہوتا ہے۔ لیکن اگر تذکرہ کے وسیع تر معنی پر غور کیا جائے تو صرف اسے شاعروں تک ہی محدود نہیں رکھا جاسکتا۔ تذکرے کے ذیل میں شاعروں اور ادیبوں کے علاوہ صوفیاء کرام، علماء وفضلا اور دوسری شخصیات کے ذکر کو بھی شامل کیا جانا غیر مناسب نہ ہوگا۔

یہ تذکرے انفرادی بھی ہوسکتے ہیں اور اجتماعی بھی، کسی ایک شخص کا بھی ہوسکتا ہے اور مختلف اشخاص کا بھی، کسی ایک دور، ایک عہد کا بھی ہوسکتا ہے اور مختلف ادوار اور عہدوں کا بھی۔ بلکہ اگر اور گہرائی میں جائیں تو تذکروں کے ذیل میں صرف شخصیات یا شعراء اور علما، فضلا، اولیاء کرام یا سلاطین وقت کا ہی نہیں، بلکہ مختلف نوعیت کے حالات کے ذکر کو بھی اس کے ذیل میں شمار کیا جاسکتا ہے۔ مثال کے طور پر تذکرۂ مساجد، تذکرۂ مدارس، تذکرۂ عمارات عہد مغلیہ، تذکرۂ عمارات اجمیر وغیرہ۔

لیکن ان تفصیلات سے قطع نظر اگر ہم تذکرے کی نوعیت صرف شخصیات تک ہی محدود رکھیں تو بھی اس کی مختلف حیثیتیں نظر آتی ہیں۔ مثلاً صرف ایسے تذکرے جن میں شعراء کا ذکر ہے اور غالباً یہ موضوع اس سیمینار میں ابھر کر سامنے آئے گا۔ اس موضوع سے متعلق پہلا تذکرہ فارسی زبان میں محمد نور الدین عوفی کا ''لباب الالباب'' ہے جو ناصر الدین قباچہ کے عہد (۶۱۷-۱۸ ہجری مطابق ۲۱-۱۲۲۰ عیسوی) میں لکھا گیا تھا جس میں فارسی کے آغاز سے لے کر معاصرین تک کا تذکرہ ہے اور دو جلدوں میں ہے۔ اگر چہ اس سے قبل ''مناقب الشعراء'' اور ''مجمع النوادر'' اور ''راحت الصدور'' تذکروں کے نام ملتے ہیں مگر وہ نایاب ہیں۔ لہٰذا ان کے تقدم وتاخر کے بارے میں یقینی طور پر نہیں کہا جاسکتا۔ البتہ ''لباب الالباب'' دستیاب ہے جس میں

* ریسرچ آفیسر، راجستھان مولانا ابوالکلام آزاد عربک پرشین ریسرچ انسٹی ٹیوٹ، ٹونک، راجستھان

۱۰۸ فارسی شاعروں کا ذکر ہے۔ اس کے بعد فارسی کے شعراء کے فارسی زبان میں لکھے جانے والے تذکروں کی ایک طویل فہرست مل جاتی ہے جن میں وہ تذکرہ بھی ہیں جو ہندوستان میں عہد مغلیہ سے پہلے کے ہیں اور وہ تذکرے بھی ہیں جو دور مغلیہ میں لکھے گئے۔ ایسے تذکروں میں ''تذکرۃ الشعراء'' (از دولت شاہ سمرقندی ۸۹۲ھ مطابق ۱۴۸۷ء) اس میں ابتداء سے معاصرین تک کے شعرا کا ذکر ہے۔ ''مجالس النفائس'' (مصنفہ میر علی شیر ۸۹۶ھ مطابق ۱۴۹۱ء) یہ بھی معاصر شعرا کا تذکرہ ہے۔ ''تحفۂ سامی'' (مصنفہ سام مرزا ۹۵۷ھ مطابق ۱۵۵۰ء) یہ تذکرہ دولت شاہ سمرقندی کے تذکرے سے ماخوذ ہے لیکن اس میں اضافے بھی کئے گئے ہیں۔ ''تذکرۃ الاحباب'' (مصنفہ نثاری بخاری ۹۷۴ھ مطابق ۱۵۵۶ء) اس تذکرہ میں میر علی شیر کے وقت سے لے کر ۹۷۴ھ مطابق ۱۵۵۶ء تک کے شعراء کرام کا ذکر ہے۔ نفائس المآثر مصنفہ علاء الدولہ قزوینی ۹۷۳ھ مطابق ۱۵۶۵ء تا ۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۴ء) اس میں عہد اکبری اور اس سے کچھ پہلے کے شعراء کا تذکرہ ہے۔ ''مجمع الشعراء جہانگیر شاہی'' (مصنفہ قاطع ۱۰۳۷ھ مطابق ۱۲۶۰ء) یہ تذکرہ جہانگیر کے مدّاحین کا تذکرہ ہے۔ ''کلمات الشعراء'' (مصنفہ محمد افضل سرخوش ۱۰۹۳ھ مطابق ۱۶۸۲ء) اس تذکرے میں جہانگیر، شاہجہاں اور عالمگیری عہد تک کے شاعروں کا ذکر ہے۔ ۱۱۸۸ھ مطابق ۱۲۹۶ء تک اس میں اضافے بھی کئے گئے ہیں۔ ''ہمیشہ بہار'' (مصنفہ کشن چند اخلاص ۱۱۳۶ھ مطابق ۱۷۲۳ء) اس تذکرے میں عہد جہانگیری سے محمد شاہ کے جلوس ۱۱۳۱ھ مطابق ۱۷۱۶ء تک کے شعراء کا ذکر کیا گیا ہے۔ ''ریاض الشعراء'' (مصنفہ علی قلی خان والہ داغستانی ۱۱۶۱ھ مطابق ۱۷۴۸ء) اس میں ابتداء سے معاصرین تک کا ذکر ہے۔ ''مجمع النفائس'' (مصنفہ سراج الدین علی خان آرزو ۱۱۶۴ھ مطابق ۱۷۵۲ء) اس میں بھی آغاز سے معاصرین تک کا ذکر ملتا ہے۔ ''مقالات الشعراء'' (مصنفہ میر علی شیر قانع ۱۱۶۰ھ مطابق ۱۷۵۶ء تا ۱۱۷۵ھ ۱۷۶۱ء) یہ تذکرہ سندھ کے فارسی شعراء پر مشتمل ہے۔ ''مقالات الشعراء'' (مصنفہ قیام الدین حیرت ۱۱۷۳-۷۴ھ مطابق ۱۷۶۱ء) یہ عالمگیر اوّل سے لے کر عالمگیر ثانی تک کے شاعروں کا تذکرہ ہے۔ ''آتش کدہ'' مصنفہ لطف علی بیگ آذر ۱۱۷۴ھ مطابق ۱۷۶۰ء تا ۱۱۹۳ھ مطابق ۱۷۷۹ء) اس میں ابتدا سے لے کر معاصرین تک کا ذکر ہے۔ ''عقد ثریا'' (مصنفہ غلام ہمدانی مصحفی ۱۱۹۹ھ مطابق ۱۷۸۵ء) اس تذکرے میں عہد شاہ محمد سے لے کر شاہ عالم تک کے عہد کے شاعروں کا ذکر ہے۔ ''نغمہ عندلیب'' (مصنفہ محمد رضا بن ابوالقاسم ۱۲۶۱ھ) اس میں ابتدا سے معاصرین تک کا ذکر ہے۔ ''مجمع الفصحاء'' (مصنفہ رضا قلی خان ہدایت ۱۲۸۱ھ) یہ آغاز سے معاصرین تک کا تذکرہ ہے اور دو جلدوں میں ہے۔ ''حیات الشعراء'' (مصنفہ محمد علی خان متین کشمیری ۱۱۶۱ھ کے قریب) یہ عہد بہادر شاہ سے عہد محمد شاہ تک کا تذکرہ ہے۔ ''ریاض العارفین'' (مصنفہ رضا قلی خان ہدایت) وغیرہ فارسی تذکرے ہیں۔

ان میں ''ریاض العارفین'' اگرچہ شعراء کا تذکرہ ہے اور مجمع الفصحاء کا ضمیمہ ہے لیکن اس میں صرف صوفی شعراء کا ذکر ہے۔

یہ تمام تذکرے اپنی اپنی انفرادیت کے حامل ہیں۔ کسی میں ابتدا سے تذکرہ کی تصنیف تک کے منتخب شعراء کا ذکر ہے تو کسی میں تمام شعراء کا حال ہے۔ کسی میں معاصر شعراء کا ذکر ہے تو کسی میں کسی مخصوص عہد کے شاعروں کا ذکر ہے۔ کسی میں شاعرات کا ذکر ہے تو کسی میں مخصوص شعراء کا۔ مثلاً ''مجمع الشعراء جہانگیر شاہی'' میں جو ۱۰۳۷ھ مطابق ۱۶۲۹ء کی تصنیف ہے اس میں صرف ان شعراء کا ذکر ہے، جنھوں نے جہانگیر کی مدح کی ہے۔

''کلمات الشعراء'' میں جہانگیر سے عالمگیر کے زمانے تک کے شعراء کا ذکر ہے تو ''تذکرہ ہمیشہ بہار'' میں عہد جہانگیر سے محمد شاہ کے جلوس تک کا ذکر ہے۔ کہنے کا مقصد یہ ہے کہ فارسی شعراء کے فارسی زبان میں لکھے جانے والے ان تذکروں میں جن کی تعداد سو سے بھی زائد ہے انفرادی خصوصیات نظر آتی ہیں۔

فارسی شعراء کے علاوہ اردو کے شعراء کے تذکرے بھی ابتداء فارسی زبان میں لکھے جاتے رہے اور اس سلسلے میں قدیم سے قدیم میر تقی میر کا ''نکات الشعراء'' (فارسی) ہے جو ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۲ء میں لکھا گیا تھا اور جس کو مولوی عبدالحق نے اپنے مقدمے کے ساتھ ۱۹۳۵ء میں انجمن ترقی اردو کی جانب سے شائع کیا تھا اور اس کی تنقیدی اہمیت کو بھی تسلیم کیا تھا۔

میر تقی میر نے شعراء کے کلام پر جو تبصرے کئے ہیں وہ بقول مولوی عبدالحق بڑے منصفانہ اور بے باکانہ ہیں۔ اس تذکرہ میں کل سو شعراء کا ذکر ہے۔

اس کے بعد اردو شعراء کے فارسی زبان میں لکھے ہوئے درجنوں تذکروں کی فہرست ہمارے سامنے آتی ہے۔ ان تذکروں میں بھی فارسی شعراء کے تذکروں کی طرح انفرادی خصوصیات نظر آتی ہیں ان میں شروع میں وہ تذکرے ملتے ہیں جو دکن میں لکھے گئے۔ مثلاً ''گلشن گفتار'' (فارسی) مصنفہ خواجہ خان حمید اورنگ آبادی تصنیف ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۱ء یہ تذکرہ ''نکات الشعراء'' کے زمانے میں ہی لکھا گیا تھا مگر ''نکات الشعراء'' کے شائع ہونے سے پہلے ۱۹۳۱ء میں شائع ہو چکا تھا۔ اس میں کل ۳۰ دکنی شعراء کا ذکر ہے اور ان کے کلام کے نمونوں میں صرف غزلیات ہی نہیں مخمسات اور مثنویات کو بھی شامل کیا گیا ہے۔

اس طرح افضل بیگ قاقشال اورنگ آبادی کا تذکرہ ''تحفۃ الشعراء (فارسی) بھی ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۱ء میں لکھا گیا ہے۔ مگر اس کی خصوصیت یہ ہے کہ یہ فارسی اور اردو کے مشترک شعراء کا تذکرہ ہے۔ اسی طرح ''تذکرۂ ریختہ گویان'' (فارسی) مصنفہ فتح علی گردیزی کا تذکرہ بھی ۱۱۶۶ھ مطابق ۱۷۵۲ء میں ہی لکھا گیا تھا۔ یہ عبدالحق کا مرتبہ ہے اور ۱۹۳۳ء میں شائع ہوا تھا۔ اس کے تین سال بعد شیخ قیام الدین چاند پوری کا ''مخزن نکات'' (فارسی) ہمارے سامنے آتا ہے جو ۱۱۶۸ھ مطابق ۱۷۵۵ء کا تذکرہ ہے اور اس کی خوبی یہ ہے کہ اس میں پہلی بار شعراء کے تین طبقے قائم کئے گئے ہیں۔

پہلے طبقے میں ۲۸ شعراء، دوسرے طبقے میں ۳۱ شعراء اور تیسرے طبقے میں ۵۸ شعرا کل ۱۲۸ شعراء کا یہ تذکرہ ہے۔

''تذکرہ شورش'' (فارسی) مصنفہ غلام رسول شورشؔ عظیم آبادی ۱۱۹۳ھ مطابق ۱۷۷۹ء مطبوعہ ۱۹۰۹۔ اس میں ۱۳۹ شعراء کا تذکرہ ہے۔ اسی طرح ''تذکرہ گل عجائب'' (فارسی) مصنفہ اسد علی خان تمنا اورنگ آبادی ۱۱۹۴ھ مطابق ۱۷۸۰ء مطبوع ۱۹۳۶ء میں شائع ہوا۔ اس تذکرے میں ۲۱۴ شعراء کا ذکر ملتا ہے۔

اس سے یہ بھی پتہ چلتا ہے کہ جیسے جیسے تذکرہ نگاری آگے بڑھی وقت کے ساتھ ساتھ شعراء کی تعداد بھی بڑھتی گئی۔ چنانچہ ''چمنستان شعراء'' (فارسی) مصنفہ لچھمی نرائن اورنگ آبادی جو ۱۱۷۵ھ مطابق ۱۷۶۱ء میں لکھا گیا اور ۱۹۲۸ء میں شائع ہوا۔ اس تذکرے میں ۲۱۴ شعراء کا ذکر ملتا ہے۔

اس سے یہ پتہ چلتا ہے کہ تذکرہ نگاری کا یہ سلسلہ صرف مسلم حضرات تک ہی محدود نہیں رہا۔ غیر مسلم حضرات نے بھی اس کی طرف توجہ کی اور اس سے یہ بھی اندازہ ہوتا ہے کہ فارسی زبان کی آبیاری میں غیر مسلم حضرات بھی ۱۸ ویں صدی عیسوی سے ہی مسلمانوں کے شانہ بشانہ حصہ لینے لگے تھے۔

یہاں ایک بات یہ بھی عرض کرنا چاہتا ہوں غیر مسلم حضرات کی فارسی زبان و ادب کی ترویج میں حصہ داری ملک کے مخصوص علاقہ تک ہی محدود نہیں رہی بلکہ مختلف علاقوں میں غیر مسلم حضرات بھی فارسی زبان کی ترویج و اشاعت میں حصہ لیتے رہے ہیں۔

ہمارا خطہ راجستھان بھی اس میں شامل ہے چنانچہ مولانا ابوالکلام آزاد عربک پرشین ریسرچ انسٹی ٹیوٹ، راجستھان، ٹونک کی جانب سے ۱۹۸۴ء میں ایک کتاب ''راجستھان میں فارسی زبان وادب کے لئے غیر مسلم حضرات کی خدمات'' مصنفہ ڈاکٹر ابوالفیض عثمانی شائع کی جاچکی ہے۔

میں فارسی میں لکھے جانے والے اردو کے شعراء کے تذکروں کا ذکر کر رہا تھا۔ یہ تذکرے مولانا محمد حسین آزاد کی آبِ حیات کے زمانے تک لکھے جاتے رہے۔ آبِ حیات ۱۲۹۷ھ مطابق ۱۸۸۰ کی تصنیف ہے۔

اسی زمانے میں میر سید علی حسن خاں کا تذکرہ ''بزم سخن'' (فارسی) ۱۲۷۹ھ مطابق ۱۸۸۰ میں لکھا گیا تھا جو ۱۲۹۸ھ مطابق ۱۸۸۱ء میں آگرہ میں چھپا تھا۔ اسی دوران فارسی میں لکھے جانے والے تذکرے شائع بھی ہوئے جن میں ''تذکرہ شعراء جون پور'' حصہ دوئیم تجلی نور معروف بہ تذکرہ مشاہیر جون پور در بیان حالات علمائے مشاہیر و شعرائے نازک خیال شہر جون پور مصنفہ نازک خیال ناشر شیریں مقال مولوی سیّد نورالدین صاحب متخلص زیدی ظفر آبادی جون پوری ۱۷ مارچ ۱۹۰۰ء میں مطبع جادو پریس واقع جون پور محلہ بازار الف خان باہتمام عبدالرحمٰن خان مالک مطبع مذکور شائع ہوا تھا جو فارسی زبان میں ہے۔ جس میں فارسی شعراء کے سوانح اور ان کے منتخب اشعار ذکر کئے گئے ہیں۔ اسی طرح ''طبقات الشعراء'' (فارسی) مصنفہ

قدرت اللہ شوق سنبھلی تصنیف ۱۱۸۸ھ مطابق ۱۷۷۴ء مطبوعہ ۱۹۳۸ء خاص طور پر قابل ذکر ہے۔ جس میں امیر خسرو کے زمانے سے تذکرے کی تصنیف کے زمانے تک چار طبقات پر مشتمل ۲۷۳ شعراء کا ذکر ہے۔ اسی طرح میر حسن کے تذکرے ''تذکرہ شعراء اردو'' (فارسی) تصنیف ۱۱۹۲ھ مطابق ۱۷۷۸ء مطبوعہ ۱۹۲۱ء میں متقدمین و متوسطین اور متاخرین پر مشتمل ۲۹۲ شعراء کا ذکر ہے۔

ان تذکروں کے علاوہ غلام حسین شورش عظیم آبادی کا تذکرہ ''تذکرہ شورش'' (فارسی) مطبوعہ ۱۹۵۹ء علی ابراہیم خان کا تذکرہ ''گلزار ابراہیم'' (فارسی) (تصنیف ۱۱۹۸ھ مطابق ۱۷۸۴ء) جس کا اردو ترجمہ مرزا علی لطف نے ۱۸۰۱ء میں فورٹ ولیم کالج کلکتہ میں ڈاکٹر گلکرائسٹ کی فرمائش پر ''گلشن ہند'' کے نام سے کیا تھا جو ۱۹۰۹ء میں شائع ہوا۔ اس میں ۳۲۰ شاعروں کا ذکر ہے۔ اسی طرح خوب چند ذکاء دہلوی تلمیذ شاہ نصیر نے ''عیار الشعراء'' (فارسی) کے نام سے ۱۲۱۳ھ مطابق ۱۷۹۸ء میں ۸۵۱ شاعروں کا تذکرہ لکھا تھا جو غیر مطبوعہ ہے۔ جس میں شعراء کے مختصر حالات کے ساتھ تخلص اور نام ردیف وار ذکر کئے گئے ہیں۔

غلام ہمدانی مصحفی کا تذکرہ ''تذکرہ ہندی'' (فارسی) کے نام سے مصنفہ ۱۲۰۹ھ مطابق ۱۷۹۵ء۔ ۱۹۳۳ء میں شائع ہوا تھا۔ اس میں ہمیں پانچ فارسی کی شاعرات کا بھی ذکر ملتا ہے۔ انہوں نے ''ریاض الفصحاء'' (فارسی) کے نام سے بھی ۱۲۳۶ھ مطابق ۱۸۰۶ء میں ریختہ گویوں کا تذکرہ لکھا تھا جو ۱۹۳۳ء میں شائع ہوا۔ اسی سال میر قدرت اللہ قاسم کا ''مجموعہ نغز'' (فارسی) شائع ہوا تھا جو ۱۲۳۶ء مطابق ۱۸۰۶ء کی تصنیف ہے اور اس میں سات سو (۷۰۰) شعراء کا ذکر ہے۔

مولانا محمد حسین آزاد نے ''آب حیات'' (اردو) کے لئے اسی تذکرے کو اپنا ماخذ بنایا تھا۔ یہ تذکرہ بھی ۱۲۹۷ھ مطابق ۱۸۸۰ء کی تصنیف ہے اور اس کے سال بھر کے بعد نواب مصطفٰے خاں شیفتہ کا تذکرہ ''گلشن بیخار'' (فارسی) ہمارے سامنے آتا ہے جو ۱۲۵۰ھ مطابق ۱۸۳۴ء کی تصنیف ہے۔ یہ تذکرہ ۱۸۷۴ء میں شائع ہو گیا تھا۔ اس میں ۶۴۴ شعراء کا ذکر ہے۔

غرض فارسی شاعری میں تذکرہ نگاری کا سلسلہ ''آب حیات'' کی تصنیف کے زمانے تک چلتا رہا۔ ان میں بہت سے تذکرے زیور طبع سے آراستہ ہوئے۔ علاوہ ازیں چند غیر مطبوعہ تذکروں کا بھی ذکر ملتا ہے۔ یہاں یہ امر بھی قابل ذکر ہے کہ جیسے جیسے اردو کے شعر و سخن کا سلسلہ بڑھتا رہا اسی کے ساتھ شعراء کے تذکروں میں شعراء کی تعداد بھی بڑھتی رہی چنانچہ ۱۲۸۱ھ مطابق ۱۸۶۴ء میں عبدالغفور نساخ نے ''سخن شعراء'' کے نام سے اردو زبان میں اردو شاعروں کا جو تذکرہ لکھا تھا اس میں شعراء کی تعداد ۲۴۳۶ ہے۔ یہ تذکرہ مطبع نول کشور لکھنؤ سے شائع ہوا تھا۔

☆☆☆

تذکرہ ''اسراریہ کشف صوفیہ'' پر طائرانہ نظر

انجنیئر محمد فرقان سنبھلی*

سنبھل روہیل کھنڈ علاقہ کا ایک اہم تاریخی شہر ہے جسے سکندر لودھی کے دور حکومت میں تقریباً چار سال (۹۰۵/۹۰۹ھ) تک دار الحکومت بننے کا شرف حاصل ہوا تو مغلیہ دور حکومت میں اسے سرکار[1] کا درجہ حاصل رہا۔[2] سنبھل کے گورنر علی قلی خان شیبانی نے ہیمو کو شکست دے کر بادشاہ اکبر کی حکومت کو استحکام بخشا تھا تو دوسری طرف سنبھل کے ایک گورنر کی بیٹی کاندھاری بیگم سے شاہ جہاں کی شادی ہوئی تھی۔ سنبھل محض تاریخی واقعات کا ہی گواہ نہیں رہا ہے بلکہ ماضی میں یہ علم وادب کا بھی اہم مرکز تھا۔ یہاں بہت سے معروف علماء، صوفیا اور شعراء وغیرہ نے سکونت اختیار کی اور کارہائے نمایاں انجام دئے۔ اکبر بادشاہ کے نورتنوں میں شامل ابوالفضل، فیضی اور ملا عبدالقادر بدایونی جیسی ہستیوں نے سنبھل میں رہ کر ہی شاہ حاتم سنبھلی کے مدرسے میں تعلیم حاصل کی۔ قرآن کی پہلی اردو تفسیر شاہ مراد اللہ نے ''تفسیر مرادیہ'' کے نام سے سنبھل میں ہی لکھی تھی۔ مشفی سنبھلی، شیخی سنبھلی، سید احمد سرسوی، کمال سنبھلی وغیرہ فارسی شعرانے بھی سنبھل کو نئی پہچان عطا کی۔ سنبھل میں فارسی کے کئی اہم تذکرے لکھے گئے ہیں جن میں تذکرہ حسینی، اسراریہ کشف صوفیہ، جمع الجمیع وغیرہ کے نام نہایت اہم ہیں۔ ''تذکرہ حسینی'' میر حسین دوست سنبھلی نے اور اسراریہ کشف صوفیہ و جمع الجمیع سید محمد کمال سنبھلی کے مصنفہ تذکرے ہیں جو کہ اشاعت کے مرحلے کو نہیں پہنچ سکے۔

'تذکرہ' ایک عربی لفظ ہے جسے اہل زبان یادداشت (میمورنڈم) دستاویز یا سرٹیفکیٹ، ریل یا جہاز کے ٹکٹ اور پروانہ راہداری یا پاسپورٹ کے معنی میں استعمال کرتے ہیں[3] علامہ شبلی نعمانی نے اپنی اردو تصنیف ''سفرنامہ مصر و روم شام'' میں لفظ 'تذکرہ' کو دو جگہ پاسپورٹ کے معنی میں استعمال کیا ہے[4]۔ اور کتاب کے آخر میں زمانہ حال کے عربی الفاظ کی فرہنگ کے تحت اس کے معنی پروانہ ٹکٹ اور سند تحریر کیے ہیں[5] جب کہ قرآن کی مختلف آیات جن میں سورۂ طٰہٰ، آیت نمبر ۳ بھی شامل ہے میں اس لفظ سے بالعموم نصیحت اور تفہیم کے معنی مراد لئے گئے ہیں۔ گیارہویں صدی ہجری تک سے قبل اس لفظ کا استعمال یادداشت و یادآوردن و پند دادن، کے

---

* محلہ دیپا سرائے، سنبھل، ضلع مراد آباد

معنی میں محدود تھا[6]۔ دور حاضر میں اصطلاحاً اس لفظ کا اطلاق اس کتاب پر ہوتا ہے جس میں شعراء کے مختصر حالات اور ان کا منتخب کلام درج کیا گیا ہو۔ لیکن یادداشت، 'یادآوردن' کی رعایت سے اسے کسی بھی ایسی کتاب کے نام کا جز بنایا جا سکتا ہے جس میں مختلف اشخاص کے حالات بیان کئے گئے ہوں۔ جیسے ''تذکرۃ الاولیاء، تذکرہ صوفیہ وغیرہ۔ اسی سلسلہ کی ایک کڑی تذکرہ اسراریہ ہے جس کا تاریخی نام ''اسراریہ کشف صوفیہ'' ہے اس کے مولف سید محمد کمال سنبھلی ہیں جو کہ فارسی ہندی کے اچھے شاعر ہونے کے ساتھ ساتھ صوفی بزرگ بھی تھے۔ اسراریہ عہد شاہجہانی میں لکھا گیا وہ نادر و نایاب تذکرہ ہے جس میں تقریباً ۴۰۰ صوفیہ شعراء وغیرہ کے بارے میں معلومات فراہم کی گئی ہیں۔ صوفیہ شعراء کے حالات، سوانح، ملفوظات اور نمونہ کلام کے ساتھ ساتھ تاریخی احوال اور عمارت پر بھی روشنی ڈالی گئی ہے۔

مؤلف اسراریہ، سید محمد کمال الدین سنبھلی امروہہ کے معروف زمانہ صوفی بزرگ حضرت شاہ شرف الدین حسن شاہ ولایتؒ کی نسل میں سے ہیں۔ سید محمد کمال کے پردادا سید محمد چاند نے بسلسلہ ذریعہ معاش امروہہ کی سکونت ترک کر کے پہلے بھوجپوری ضلع مراد آباد میں اور بعد میں سنبھل (موجودہ ضلع بھیم نگر) میں سکونت اختیار کی[7]۔ سید محمد کمال سنبھلی کی پیدائش سوم ماہ ربیع الاول ۱۰۱۱ھ مطابق ۲۲ اگست ۱۶۰۲ء کو سنبھل میں ہوئی۔ سید کمال کے والد سید لعل جہانگیر بادشاہ کی فوج میں ملازم ہوئے اور ۶۳ سال کی عمر میں ۱۸ فروری ۱۶۳۰ء میں ایک جنگ میں شہید ہوئے۔ سید محمد کمال سنبھلی کو تصوف کی دولت وراثت میں ملی تھی جو کہ نسلاً شاہ ولایتؒ سے چلی آرہی تھی۔ ان کے اساتذہ میں حضرت شیخ فتح اللہ ترین، شیخ سراج الدین لونی، شیخ فاضل ابن شیخ محمد صادق، شیخ محمد طیب امروہوی اور شیخ عبدالوہاب وغیرہ جیسی مقبول عام ہستیاں شامل ہیں ہے[8]۔ سید کمال محض ۱۵ رسال کی عمر میں (۱۰۲۶ھ/۱۶۱۷ء) سلسلہ نقشبندیہ میں شامل ہو گئے تھے اور معروف بزرگ حضرت خواجہ عبداللہ خرد ابن حضرت خواجہ محمد باقی باللہ سے بیعت ہوئے۔ سید کمال اچھی نثر لکھنے کے ساتھ ساتھ اچھے فارسی اور ہندی کے شاعر بھی تھے جس کی کئی جگہ تعریف کی گئی ہے۔ اسراریہ میں سید کمال سنبھلی کی کئی کتابوں کا ذکر بھی ملتا ہے۔ لیکن اب ان میں سے کوئی بھی دستیاب نہیں ہے۔ پریم چرتر، پریم اوابن، رسالہ اشلیقہ، سفر در وطن، جمع الجمیع (تذکرہ) رسالہ عزیمہ اور تذکرہ اسراریہ کشف صوفیہ ان کی کتابیں ہیں۔ مؤلف اسراریہ سید کمال سنبھلی تقریباً ۱۲ رسال تک رستم خاں دکنی (گورنر سنبھل) کی فوج میں ملازم بھی رہے تھے۔[9]

'اسراریہ' کو لکھنے کی وجہ سید کمال نے یہ لکھی ہے کہ جب وہ سلسلہ نقشبندیہ میں شامل ہوئے تو انھیں خواہش ہوئی کہ وہ بزرگوں کا تذکرہ لکھیں۔ ان کے پیر و مرشد حضرت خواجہ عبداللہ خرد نے بھی انھیں لکھنے کا حوصلہ دیا۔ اس طرح ۱۰۶۸ھ میں سید کمال نے اس 'تذکرہ' کو لکھنے کا کام شروع کیا اور محض ایک سال کی مدت میں ہی مکمل کرلیا۔ سید کمال سنبھلی چونکہ شاہی فوج میں ملازم رہ چکے تھے اس لئے انھیں ہندوستان اور دوسرے

مقامات کے سفر کرنے کا موقع بھی ملا۔ وہ جہاں جہاں جاتے علاقہ کے بزرگوں کے بارے میں معلومات حاصل کرتے۔ ان کی خدمت میں حاضر ہوتے اور ان کے حالات سوانح اور کلام وغیرہ کے متعلق جانکاری جمع کرتے۔ اس طرح اسرار یہ میں سنبھل، مراد آباد، آنولہ، بریلی، اناو، اجین، میرٹھ، سہارنپور، گڑھ مکتیشور، حسن پور، امروہہ، سنڈیلہ، گنور، گوپا مئو، بلگرام، فرید آباد، ہرگاؤں، لاہور، کشمیر، پنجاب، گجرات، پانی پت، غزنی، قندھار، وغیرہ مقامات کے صوفیہ اور شعراء کے حالات اور کلام وغیرہ کو قلم بند کیا گیا ہے۔ تذکرہ اسرار یہ کا تاریخی نام ہے۔ ''اسرار کشف صوفیہ'' ۱۰۶۸ھ۔ اس سے سال تالیف ۱۰۶۸ھ برآمد ہوتا ہے۔ سید کمال سنبھلی نے ۱۰۸۱ھ میں وفات پائی اور وہ سنبھل کے محلّہ چودھری سرائے میں دفن ہیں۔ [۱۰]

مولانا نسیم احمد فریدی نے ''تذکرہ خواجہ باقی باللہ'' میں لکھا ہے:

> ''اسرار یہ گیارہویں صدی ہجری کا ایک بہترین تذکرہ ہے مگر افسوس ہنوز طباعت سے آشنا نہیں ہو سکا ہے۔ اس کا نسخہ رضا لائبریری رامپور میں ہے۔ دوسرا سنبھل میں کسی صاحب کے پاس ہے۔ تیسرا نسخہ امروہہ میں تھا جو غالباً مؤلف ہی کے زمانے کا بلکہ ان کے قلم کا لکھا ہوا تھا لیکن وہ بھی اس وقت امروہہ میں موجود نہیں ہے'' [۱۱]

میری ذاتی معلومات کے مطابق اسرار یہ کے تین نسخوں کے متعلق تو پتہ چلتا ہے کہ وہ کن مقامات پر محفوظ ہیں لیکن چوتھے نسخے کے متعلق محض قیاس کیا جاتا رہا ہے کہ وہ سنبھل میں کسی صاحب کے پاس ہے۔

'اسرار یہ' کا ایک قلمی نسخہ نیشنل میوزیم دہلی میں، دوسرا قلمی نسخہ ندوۃ العلماء لکھنو میں اور تیسرا نسخہ رضا لائبریری رامپور میں محفوظ ہے لیکن اس میں سے کسی بھی نسخے کی اشاعت اب تک نہیں ہو سکی ہے۔ ڈاکٹر ایم۔ اے صدیقی نے تینوں نسخوں کو سامنے رکھ کر اس کا صحیح متن مرتب کیا ہے جو کہ رامپور رضا لائبریری کے پروجیکٹ بطور شائع ہو کے انتظار میں ہے۔

'اسرار یہ' کا سب سے پرانا قلمی نسخہ نیشنل میوزیم دہلی میں موجود ہے جو کہ ۱۹۸۶ تک امروہہ کے اینٹک تاجر توفیق احمد چشتی کی تحویل میں تھا۔ یہ نسخہ ۴۰۰ صفحات پر مشتمل ہے اور خط شکستہ میں لکھا گیا ہے۔ قلمی نسخے پر کسی کاتب کا نام تو درج نہیں ہے لیکن سمجھا جاتا ہے کہ یہ نسخہ خود سید کمال سنبھلی کے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے۔ اس نسخے کا سائز ۱۰x۸ ہے اور ہر پیج پر ۲۱ سطریں ہیں۔ سرورق سادہ ہے محض ایک صفحہ کا مقدمہ شامل کیا گیا ہے جس میں تذکرہ کی غرض و غایت پر روشنی ڈالی گئی ہے۔

دوسرا نسخہ جو کہ ندوۃ العلماء لکھنؤ کے شعبہ مخطوطات کی زینت ہے پہلے نسخے کی ہو بہو نقل معلوم ہوتا ہے اس میں بھی ۴۰۰ صفحات ہیں اور سطریں بھی ہر صفحہ پر ۲۱ ہی ہیں۔ اس کا سائز بھی ۴/ا ے ہے اس کا خط ضرور کچھ بہتر ہے۔

تیسرا نسخہ رام پور رضا لائبریری کے شعبہ مخطوطات میں محفوظ ہے۔ یہ نسخہ ۲۰۶ رصفحات پر مشتمل ہے لیکن اس میں سطروں کا اہتمام ہر ورق پر یکساں نہیں ہے۔ کسی ورق پر ۱۵ سطریں ہیں تو کسی پیج پر ۲۱ سطریں بھی ہیں۔ خط اس کا بھی شکستہ ہی ہے۔ اس نسخے کے بیچ کے صفحات خستہ حالت میں ہیں۔ اس کا سائز دہلی سے شائع ہونے والے ماہنامہ آج کل کے مساوی ہے۔ اس کی کتابت سنبھل کے محلہ کبیر کی سرائے ساکن سید نور الحسن ابن سید مدد علی نے کی ہے جو کہ قابل قبول خوبصورت کہی جاسکتی ہے۔ کتابت ۱۹۲۲ء میں ہوئی ہے۔ اس میں بھی ایک صفحہ کا ہی مقدمہ ہے جس میں تذکرہ لکھنے کی غرض و غایت بیان کرتے ہوئے اس کا تاریخی نام "اسراریہ کشف صوفیہ" بھی لکھا ہے۔ ساتھ ہی سنہ تالیف ۱۸۶۸ھ بھی درج ہے۔

امروہہ ساکن ڈاکٹر ایم۔اے صدیقی نے مذکورہ تینوں نسخوں کو سامنے رکھ کر ۹۴۰ رصفحات پر مشتمل ایڈٹ شدہ متن مرتب کیا ہے۔ ڈاکٹر مصباح احمد صدیقی نے صحیح متن کے ساتھ حواشی اور اشاریہ کا اہتمام بھی کیا ہے۔ تینوں نسخوں کے اختلافات کو حاشیہ میں لکھا ہے ساتھ ہی صوفیہ کی تاریخ پیدائش یا تاریخ وفات وغیرہ کا اضافہ بھی کیا ہے۔ مذکورہ بالا تینوں نسخوں کے فہرست کا بھی اہتمام نہیں تھا۔ ڈاکٹر صدیقی نے صوفیہ اور شعراء کی فہرست بھی تیار کی ہے جس میں سرخیوں کے ساتھ ذکر کئے گئے صوفیہ کو شامل کیا گیا ہے۔ اس طرح تقریباً ۲۱۴ رصوفیا کے نام فہرست میں شامل ہوئے ہیں۔ ڈاکٹر صدیقی نے ۴۰ رصفحات پر مشتمل مقدمہ بھی تحریر کیا ہے۔ مقدمے میں سید کمال سنبھلی کی زندگی کے حالات اور کوائف وغیرہ پر مفصل روشنی ڈالی گئی ہے۔ نیز تذکرہ میں کئے گئے اضافوں اور دیگر معلومات کو بھی شامل کیا گیا ہے۔ ڈاکٹر صدیقی نے اسراریہ کی تالیف میں جن کتابوں سے استفادہ کر کے تذکرہ لکھا ہے ان پر بھی تعارفی نگاہ ڈالی ہے۔ سید کمال سنبھلی نے ہندوستان اور ہندوستان سے باہر کے ممالک کی بہت سی کتابوں سے استفادہ کیا تھا۔ ان میں نفحات الانس، رشحات، رسالہ قشیریہ، ثمرات القدس، اخبار الاخیار، مثنوی مولانا روم، کلیات سعدی، کلام خسرو اور دیوان حافظ وغیرہ کے نام بطور ماخذ شامل ہیں [۱۲]۔ فہرست میں شامل ۲۱۴ رصوفیہ کے علاوہ بھی بہت سے صوفیہ کا ذکر ضمناً کیا گیا ہے اور تقریباً ۲۲ رشعرا کا بھی ذکر ان کے کلام کے ساتھ کیا گیا ہے۔ اس طرح کل تعداد تقریباً ۴۰۰ رتک پہنچ جاتی ہے۔ ان میں شیخ عبدالحق محدث دہلویؒ، شیخ احمد سرہندیؒ، ملا واعظ کاشفیؒ، (مصنف تفسیر حسینی) خواجہ حسام الدین، شیخ الہ دادؒ، مولانا عبدالحکیم سیالکوٹیؒ، شیخ محمد حارثؒ، خواجہ باقی باللہؒ، شیخ عبدالمجید علویؒ، مولانا حسن کاشمیری اور خواجہ عبداللہ خردؒ، وغیرہ کے حالات زندگی اور کارناموں کے ساتھ ساتھ کلام کو بھی شامل کیا گیا ہے۔

اسراریہ میں بعض ان صوفیہ اور شعرا کے حالات، سوانح، اشعار و ملفوظات شامل کئے گئے ہیں جو کہ کسی دوسرے ماخذ سے دستیاب نہیں ہوتے ان میں شیخ غلام محمد، شیخ حبیب اللہ وارفتہ، شیخ اسمٰعیل سنبھلی، شاہ محمد ڈھکا، شیخ ابو مکارم، شیخ شاہی سنبھلی، شیخ معاذ سنبھلی، شیخ محمد حسین سنبھلی وغیرہ۔ اسراریہ میں سید کمال سنبھلی نے

مشفی سنبھلی، میر عماد، شیخی سنبھلی، فانی کاشمیری، اور ضیاء دہلوی وغیرہ شعراء کے حالات اور نمونہ کلام پیش کیا ہے جو کہ دوسرے تذکروں سے دستیاب نہیں ہوتے ہیں۔

'اسراریہ' میں سید کمال الدین سنبھلی نے زیادہ تر ان صوفیہ وشعراء کا تذکرہ کیا ہے جن سے ان کا ذاتی تعلق رہا ہے یا جن کو انھوں نے دیکھا ہے یا پھر جن سے انھوں نے استفادہ کیا ہے۔ سید احمد غریب کا ذکر کرتے ہوئے سید کمال سنبھلی لکھتے ہیں:

''وہ کمر جھکے ہوئے بوڑھے تھے۔ صاحب اخلاق وکرم اور علم وعمل میں یکتا تھے۔ میں نوجوان تھا ان کی خدمت میں اکثر حاضر ہوتا۔ وہ مجھے ہمیشہ مروت اور صفت احسان کی تلقین کرتے اور دل آزاری جو ایک بدترین برائی ہے اس سے منع فرماتے اور یہ شعر پڑھتے:

در راہ خدا دو کعبہ آمد منزل — یک کعبۂ صورتست و یک کعبۂ دل
تا بتوانی زیارت دلہا کن — کافزون بود از کعبہ قلوب مقبل

ترجمہ: خدا کے راستے میں دو کعبے آتے ہیں۔ ایک تو عمارت کعبہ ہے اور دوسرا کعبہ انسان کا دل ہے۔ تجھ سے جہاں تک ہو سکے دلوں کی زیارت (دلجوئی) کر کیونکہ خانہ کعبہ سے زیادہ مقبول ہے انسان کا دل۔[۱۳]

تذکرہ 'اسراریہ' میں ایک دلچسپ بات یہ ہے کہ سید کمال سنبھلی نے ہندو جوگیوں کے بارے میں بھی ذکر کیا ہے۔ ہندو جوگیوں میں دو نام بڑے اہم ہیں جن کا تذکرہ اسراریہ میں خصوصی طور پر کیا گیا ہے۔ ان میں ایک کا نام شاہ بھوانی سنبھلی ہے جو کہ بعد میں مسلمان ہو گئے تھے اور دوسرے نارائن بیراگی (فرید آباد) ہیں جو کہ صوفیہ کے عقیدتمند اور پہنچے ہوئے بزرگ مانے گئے ہیں۔

سید کمال سنبھلی نے اپنے مقام پیدائش سنبھل کے بھی ۳۴ رصوفیہ اور ۲۲ رشعراء کا ذکر ''اسراریہ'' میں کیا ہے۔ ان میں شیخ حاتم سنبھلی، شیخ تاج الدین سنبھلی، شیخ فتح اللہ سنبھلی، شیخ عبداللہ تلنبی، مشفی سنبھلی، شیخی سنبھلی، خواجہ محمد یعقوب وغیرہ کے نام شامل ہیں۔ ان میں مشفی سنبھلی اور شیخی سنبھلی ایسے نام ہیں جن کا ذکر کہیں اور نہیں ملتا۔ یہاں تک کہ تذکرہ حسینی میں بھی نہیں۔ سنبھل کے ہی سید جمال الدین کے بارے میں سید کمال سنبھلی لکھتے ہیں:

''سید جمال الدین فقیر طبیعت بزرگ تھے اور فارسی میں شعر کہتے تھے ان کے بعد ان کی اولادوں میں بھی شعر گوئی کا ذوق تھا''[۱۴]

۱۰۶۷ھ کے ایک بزرگ سید میر سرسوی کا ذکر کرتے ہوئے سید کمال سنبھلی لکھتے ہیں کہ یہ قطب الدین کے ہم عصر تھے جنھیں کشف وکرامات کے ساتھ شعر گوئی میں بھی کمال حاصل تھا۔[۱۵]

سید محمد کمال سنبھلی خود ایک اچھے فارسی کے شاعر تھے ساتھ ہی ہندی میں بھی شعر کہتے تھے۔ رستم خاں دکنی کی فوج میں ملازمت کے درمیان انھوں نے سنبھل مراد آباد شاہ راہ پر واقع قلعہ فیروز پور میں بھی قیام کیا تھا۔

اس قلعہ کو شاہ ولایت کی نسل کے میراں سید فیروز نے تعمیر کرایا تھا جو کہ رستم خاں دکنی کے دیوان تھے۔ سید کمال سنبھلی نے قلعہ فیروز پور اور اس کے باغات نیز عمارات کی تعریف اپنی رباعیوں میں کی ہے ان کی ایک رباعی یہاں پیش کی جارہی ہے:

فیرورزپور است یا کہ فردوس برین
معمورہ هند گشته و فخر زمین
هر قصر وی از قصر جنان دارد نشان
هر باغ وی باغ ارم برده رهین [16]

سید کمال حضرت شاہ ابن کے امروہہ واقع مزار پر ہر سال عرس کے موقع پر ضرور شرکت کرتے تھے۔ انھوں نے اسراریہ میں کئی ایسے بزرگوں کے بارے میں تحریر کیا ہے جو کہ اس عرس میں دور دراز کے علاقوں سے آیا کرتے تھے۔ وہ سید ضیا الدین جونپوری کے بارے میں لکھتے ہیں:

"من آن سید ضیاء الدین دارد امروهه دیده ام هنگامۂ عرس شیخ ابن سروپا برهنه"
ترجمہ: میں نے ان سید ضیا الدین کو اولاً امروہہ میں حضرت شیخ ان کے عرس کے موقع پر دیکھا تھا۔ سروپا برہنہ تھے۔ [17]

سید محمد کمال نے شاہ ولایت کے مزار پر بچھو کے ڈنک نہ مارنے کے بارے میں 'اسراریہ' میں دلچسپ معلومات فراہم کی ہیں۔ وہ ایک حیران کرنے والی بات کا ذکر کچھ اس طرح کرتے ہیں:

''راقم الحروف یعنی (سید کمال سنبھلی ولد سید لعل مولف اسراریہ) درگاہ شاہ ولایت کے بچھوؤں کو سنبھل تک لے آیا یہاں بھی وہ کسی کو نہیں کاٹتے۔ لوگ جگہ جگہ لے جاتے ہیں مگر کہیں یہ ڈنک نہیں مارتے۔'' [18]

تذکرہ کو ترتیب دیتے وقت اس کی طرز کے متعلق حنیف نقوی 'شعرائے اردو کے تذکرے' میں رقم طراز ہیں:

''بعض تذکرے ایسے بھی ملتے ہیں جو ترتیب کے لحاظ سے کسی خاص نظم وضبط کے پابند نہیں۔ ان تذکروں میں شعراء کے درمیان تقدیم وتاخیر کا فیصلہ مولف کی ذاتی پسند یا حالات وکلام کی دستیابی کے مواقع پر منحصر رہا ہے۔'' [19]

تذکرہ 'اسراریہ' کے طرز ترتیب پر غور کرنے سے معلوم ہوتا ہے کہ اس میں بھی مؤلف کی پسند، حالات اور کلام کی دستیابی کے مطابق ہی صوفیہ وشعراء کے درمیان تقدیم وتاخیر کا نظم کیا گیا ہے۔ سید کمال نے روایات کے مطابق حروف تہجی یا ردیف کے مطابق تذکرہ کو ترتیب نہیں دیا ہے اور نہ ہی اس میں دور، فصل یا باب وغیرہ کا اہتمام کیا ہے۔ تذکرہ کو ذاتی پسند کے اعتبار سے بنا کسی ترتیب کے سیدھے ہی شروع کر دیا گیا

ہے۔ کہیں کہیں یہ ضرور لگتا ہے کہ ترتیب میں بزرگوں کی عمر اور مرتبے کو ذہن میں رکھ کر ترتیب دیا گیا ہے لیکن جگہ جگہ یہ ربط ٹوٹتا بھی محسوس ہوتا ہے۔

تذکرہ کا آغاز سید کمال سنبھلی نے اپنے پیرو مرشد خواجہ عبداللہ خرد کے حالات کے بیان سے کیا ہے اور بعد میں خواجہ کلاں شیخ عبداللہ کا ذکر کیا گیا ہے۔ یہ دونوں بزرگ خواجہ باقی باللہ کے بیٹے ہیں جنھیں خواجہ باقی باللہ کے انتقال کے قریب شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانیؒ کے زیر نگرانی دے دیا گیا تھا۔ سید کمال نے اپنے پیرو مرشد کی عقیدت میں خواجہ خرد کا تذکرہ پہلے اور شیخ احمد سرہندی کا ذکر بعد میں کیا ہے۔ حالانکہ اصولاً انھیں شیخ احمد سرہندیؒ کا ذکر پہلے کرنا چاہیے تھا۔ اسی طرح کئی جگہ بزرگی کا لحاظ نہیں رکھا گیا ہے بلکہ مواد کی فراہمی اور ذاتی پسند کو ترجیح دی گئی ہے۔

مؤلف اسراریہ سید کمال سنبھلی نے خواجہ خرد کی زندگی کو ذرا تفصیل سے لکھا ہے۔ جگہ جگہ 'شیخ من گفتا' کہہ کر ان کے ملفوظات بیان کیے ہیں۔ ان کی دستی تحریروں کو جن میں معارف وحقائق ہیں اپنی کتاب میں بکثرت نقل کیا ہے۔ ان کے اخلاق وعادات پر سیر حاصل گفتگو کی ہے۔ چشم دید کرامات کو بھی لکھا ہے۔ یہاں تک کہ اپنے شیخ کی شوریدگی و جوش عشق کے واقعات کو بے تکلفانہ لکھا ہے۔ خواجہ خرد کا غلبۂ عشق کے زمانے میں امروہہ میں مدتوں قیام کرنا اسراریہ کے ذریعہ ہی پتہ لگا۔ وفات سے ایک سال قبل خواجہ خردؒ کی سنبھل میں تشریف آوری کا بھی پتہ اسی تذکرہ سے چلتا ہے۔ اس کتاب سے ایک اور دلچسپ بات پتہ لگتی ہے کہ سید کمال اپنے شیخ کے صرف مرید ہی نہیں تھے بلکہ ان کے ایک خاص مصاحب و دوست بھی تھے۔[۲۰] اگر ان کے دیگر حالات کے علاوہ تاریخ پیدائش، عمر، تاریخ وفات مع تفصیل ماہ و یوم اور مرض وفات کے واقعات اگر اسراریہ میں درج نہیں ہوتے تو شاید وہ کسی دوسرے ذریعہ سے معلوم نہیں ہو پاتے۔ خواجہ خرد کا وصال ۱۰۷۴ھ میں ہوا جب کہ ولادت کا سال ۱۰۱۰ھ ہے۔ لفظ ''رضی'' تاریخ پیدائش ہے۔

خواجہ عبداللہ المعروف بہ خواجہ کلاں خواجہ باقی باللہ کے بیٹے ہیں۔ آپ نے خواجہ حسام الدینؒ کی صحبت پائی تھی۔ علوم ظاہری وباطنی کے عالم تھے۔ ان کے اخلاق بہت اونچے اور فضائل وکمالات بیش از حوصلہ بیان ہیں[۲۱]۔ خواجہ کلاں کا وصال ۱۰۷۳ھ میں ہوا۔ ان کی وفات پر سید کمال سنبھلی نے تاریخی قطعہ کہا:

کمال از پی سالِ وصال آن خواجہ
چو فکر کرد شد آن خواجہ کلاں بر گفت
۱۰۷۳ھ

سید کمال سنبھلی اگرچہ خود سلسلہ نقشبندیہ و قادریہ سے وابستہ تھے لیکن انھوں نے 'اسراریہ کشف صوفیہ'

میں تقریباً سبھی سلاسل صوفیہ کا ذکر کیا ہے اور نہایت مناسب انداز میں کیا ہے حالانکہ وہ سلسلہ نقشبندی کو افضل بھی مانتے ہیں۔ وہ لکھتے ہیں:

''عقل مندوں کے نزدیک دین محمدیؐ تمام دینوں میں ممتاز ہے اور بوحنیفہ کا مسلک تمام مسالک میں افضل ہے۔ سلسلہ نقشبندی تمام سلاسل سے الگ ہے اور نقشبندی بزرگ تمام بزرگوں پر فوقیت رکھتے ہیں۔''[۲۲]

ٹھیک اسی طرح خواجہ عبداللہ خردؒ اپنے مرید سید کمال سنبھلی کو نصیحت کرتے ہوئے لکھتے ہیں:

''اپنے ظاہر کو امور شریعت سے اور باطن کو نسبت نقشبندی سے سجانا تمام نعمتوں سے افضل ہے''

اسرار یہ کشف صوفیہ کے مطالعہ سے یہ بھی پتہ لگتا ہے کہ سید کمال سنبھلی کا طرز تحریر بڑا دلکش اور عجیب ہے۔ بات سے بات نکالنے کا ہنر وہ خوب جانتے ہیں۔ ایک بات کہتے کہتے اگر کوئی دوسری ضروری بات یاد آگئی ہے تو ساتھ ہی ساتھ اس کا ذکر بھی چھیڑ دیتے ہیں لیکن اس حسن کے ساتھ کہ تحریر بدمزہ نہ ہو جائے۔ تذکرہ میں تاریخی احوال تو ملتے ہیں لیکن ان کی حیثیت ضمنی ہے۔ چونکہ فوج کی ملازمت میں رہے اس لئے بہت سے تاریخی احوال جگہ پا گئے ہیں حالانکہ سید کمال سنبھلی کا مقصد محض تذکرہ لکھنا تھا۔ بعض صوفیہ کا تذکرہ نہایت طویل ہے اور یہ دس صفحات تک پہنچ گیا ہے جب کہ کچھ صوفیہ کو محض ایک سے بھی کم صفحے پر ہی تمام کر دیا گیا ہے۔ اس طرح یہاں بھی ذاتی پسند اور مواد کی فراہمی اہم وجہ معلوم ہوتی ہے۔

اسرار یہ کشف صوفیہ کے مطالعہ سے یہ بات واضح طور پر سامنے آتی ہے کہ اس تذکرہ کے ہر ورق پر بیش بہا جواہر پارے اور در نایاب بکھرے پڑے ہیں جس کی قدر و قیمت کا اندازہ صاحب دل ہی لگا سکتے ہیں۔ کاش کہ اسرار یہ کے نسخوں کو محفوظ رکھا جا سکے اور سب سے زیادہ اہم تو یہ ہے کہ اس کی اشاعت کو ممکن بنایا جا سکے تو یہ ایک عظیم کارنامہ ہوگا۔

حوالہ:

۱- 'سرکار' کی اصطلاح اس زمانہ میں علاقائی تقسیم سے عبارت تھی نہ کہ حکومت سے

۲- تاریخ امروہہ، محمود احمد عباسی، ص ۵۰

۳- المنجد اللغہ طبع جدید، ص ۲۳۶

۴- سفرنامہ مصر و روم و شام۔ علامہ شبلی نعمانی، ص ۱۴، ۲۲

۵- ایضاً، ص ۱۵۵

۶- شعرائے اردو کے تذکرے۔ حنیف نقوی، ص ۱۴

۷-اسراریہ کشف صوفیہ۔ایک تعارف،ڈاکٹر مصباح احمد صدیقی،مضمون ضیاءوجیہ شمارہ جنوری ۲۰۱۲ء ص ۳۲

۸-اسراریہ کشف صوفیہ۔ایک تعارف۔ڈاکٹر مصباح احمد صدیقی مضمون ضیاوجیہ شمارہ جنوری

۹-اسراریہ کشف صوفیہ۔ایک تعارف۔ڈاکٹر مصباح احمد صدیقی مضمون ضیاوجیہ شمارہ جنوری

۱۰-تاریخ امروہہ،محمود احمد عباسی،ص ۵۳

۱۱-مضمون اخبار صحافت بہ عنوان قلعہ سنبھل میراں سید فیروز کا مقبرہ از قیصر مبین نقوی (تاریخ ۱۷رجولائی ۲۰۱۱ء)

۱۲-تذکرہ خواجہ باقی باللہ مع صاحبزادگان وخلفاء از مولانا نسیم احمد فریدی امروہوی ص ۴۲

۱۳-ضیاءوجیہ شمارہ جنوری ۲۰۱۲ء مضمون ''اسراریہ کشف صوفیہ''ایک تعارف از ڈاکٹر مصباح صدیقی

۱۴-ایضا

۱۵-اسرار کشف صوفیہ مرتبہ ڈاکٹر مصباح صدیقی،ص ۱۱۱

۱۶-ایضا،ص ۱۱۲

۱۷-مضمون ''قلعہ سنبھل میراں سید فیروز''از قیصر مبین نقوی،۱۷جولائی ۲۰۱۱ء

۱۸-تاریخ امروہہ از محمود احمد عباسی ص

۱۹-ایضا

۲۰-شعرائے اردو کے تذکرے،از حنیف نقوی،ص ۳۹

۲۱-تذکرہ خواجہ باقی باللہ،از مولانا نسیم احمد فریدی امروہوی،ص ۴۳

۲۲-ایضا،ص ۵۵

۲۳-اسراریہ کشف صوفیہ تصحیح متن از ڈاکٹر مصباح احمد صدیقی،ص ۳۸



عہد شاہجہانی کے علماء وفضلاء: تذکرہ طبقات شاہجہانی کے حوالے سے

محمد قمر عالم*

تذکرہ طبقات شاہجہانی (تالیف ۱۰۴۶ھ/ مطابق ۱۶۳۶ء) عہد شاہجہانی میں تالیف کیا گیا ایک اہم ومعتبر تذکرہ ہے جس کے مولف محمد صادق ہیں۔ محمد صادق کی خواہش تھی کہ وہ نامور سادات، مشائخ، اولیاء، علماء، حکماء، فضلاء، شعراء وادباء کے احوال وآثار یکجا کریں۔ چنانچہ اسی خواہش کے پیش نظر انہوں نے مختلف تذکروں اور تاریخی کتابوں کے حوالے سے عہد تیموریان ہند یعنی امیر تیمور سے لے کر اپنے عہد یعنی عہد شاہجہانی تک کے مشائخ، اصفیاء، علماء، فضلاء وشعراء کے بارے میں قابل ستائش اطلاعات ''طبقات شاہجہانی'' کی شکل میں پیش کیں۔

مقالہ ہذا میں اسی نایاب تذکرے کے حوالے سے عہد شاہجہانی کے علماء وفضلاء کا تعارف پیش کیا جا رہا ہے۔ راقم کی اطلاع کے مطابق طبقات شاہجہانی کے کئی نسخے ہندوستان کے مختلف کتب خانوں میں دستیاب ہیں۔ 'طبقات شاہجہانی' ایک مکمل نسخہ مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ میں، ایک نسخہ شعبۂ تاریخ علی گڑھ مسلم یونیورسٹی میں (مکمل)، ایک نسخہ مولانا آزاد عربی وفارسی انسٹیٹیوٹ ٹونک راجستھان میں (مکمل)، اور ایک نسخہ اورینٹل مینسکرپٹ لائبریری حیدرآباد میں (ناقص الآخر) موجود ہے۔

راقم نے اس مقالہ میں مولانا آزاد لائبریری علی گڑھ کے خطی نسخے سے استفادہ کرتے ہوئے عہد شاہجہانی کے علماء وفضلاء کے متعلق اطلاعات بہم پہنچانے کی سعی کی ہے۔ یہ قلمی نسخہ مولانا آزاد لائبریری میں حبیب گنج کلکشن نمبر 22/46/1.2 سے اندراج ہے۔ نسخہ مکمل ہونے کے ساتھ دو حصوں میں تقسیم ہے۔ اول حصہ صفحہ ۱ سے ۲۷۱ تک اور دوسرا حصہ صفحہ ۲۷۴ سے ۵۴۸ تک ہے۔ اس کے علاوہ نسخہ میں موجودہ تمام اشخاص کی فہرست مخطوطہ کی شکل میں الگ سے بھی اسی نمبر سے دستیاب ہے۔ نسخہ کے کل صفحات کی تعداد ۵۴۸ ہے۔ ہر صفحہ پر ۱۹ سطور موجود ہیں۔ نسخہ اچھی حالت میں ہے کہیں سے بھی بوسیدہ نظر نہیں آتا ہے، خط نستعلیق اور تحریر صاف ستھری ہے۔

---

* گیسٹ فیکلٹی، شعبۂ فارسی، علی گڑھ مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

تذکرہ طبقات شاہجہانی دس طبقات اور ایک خاتمہ پر مشتمل ہے:

طبقۂ اول میں امیر تیمور، طبقۂ دوم میں میران شاہ و شاہرخ میرزا، طبقۂ سوم میں میرزا سلطان، طبقۂ چہارم ابوسعید میرزا، طبقۂ پنجم عمر شیخ مرزا، طبقۂ ششم ظہیر الدین محمد بابر، طبقۂ ہفتم نصیر الدین محمد ہمایوں، طبقۂ ہشتم جلال الدین محمد اکبر، طبقۂ نہم نور الدین محمد جہانگیر، اور طبقۂ دہم میں شہاب الدین محمد شاہجہاں کے عہد سلطنت کے مشائخ، سادات، اصفیاء، اولیاء، علماء، فضلاء، ادباء اور شعراء کے احوال و آثار بیان کئے گئے ہیں۔ مؤلف نے ہر طبقہ کو تین باب میں منقسم کیا ہے۔

باب اول میں سادات، مشائخ و اولیاء، باب دوم میں علماء و فضلاء و حکماء اور باب سوم میں ادباء و شعراء کے احوال و آثار درج ہیں۔

جیسا کہ قبلاً ذکر کیا گیا کہ طبقات شاہجہانی کا دسواں طبقہ عہد شاہجہانی سے متعلق ہے لہٰذا اسی طبقہ کے دوسرے باب میں موجودہ شاہجہاں کے عہد کے علماء و فضلاء و حکماء کا تعارف ذیل میں پیش کیا جا رہا ہے:

افضل خاں: افضل خاں عہد شاہجہانی کے نامور علماء میں سے تھے، آپ علامۂ روزگار و یگانۂ آفاق اور علم و دانش میں بے نظیر وقت مانے جاتے تھے۔ سالہا برہان پور میں درس و تدریس میں مشغول رہے جہاں پر بہت سارے طالب علموں نے آپ سے کسب فیض کر کے دانش وری کے اعلیٰ مرتبہ کو حاصل کیا۔ آپ اکثر اوقات خلق خدا کی خدمات میں مصروف رہتے اور سب کو اپنی شفقتوں سے خوب نوازتے تھے۔ صاحب طبقات شاہجہانی لکھتے ہیں:

> "پیش از آن کہ بہ مرتبۂ جملة الملکی رسد مرزا شکر اللّٰہ نام داشت ...... اگر نظام الملك و ابن عباد کہ وزرای دانش پرور بودہ اند درین زمان بودندی طریقۂ وزارت و کار آگہی از وی سبق گرفتندی. اللّٰہ تعالیٰ در عمر و دولت وی برکت دہاد."

(طبقات شاہجہانی، ق ۵۲۰)

مولانا عبدالحکیم: ہندوستان کے عظیم علماء میں سے تھے۔ تمام علوم و فنون میں آپ کو بڑی دسترس حاصل تھی۔ آپ نے سیالکوٹ میں رہ کر تمام عمر درس و تدریس میں بسر کی۔ مولانا عبدالحکیم کی علمیت اور شہرت کا یہ عالم تھا کہ تشنگان علم و فضل آپ کی درس گاہ میں شامل ہونے کے لئے دور دراز سے کھنچے چلے آتے تھے۔ انہوں نے اپنی علمیت و فضیلت کی بدولت بہت کم مدت میں ایک بلند مقام حاصل کر لیا تھا۔ درویشوں اور صالحوں سے خلوص و محبت رکھتے تھے۔ بقول صاحب طبقات:

> "بہ درویشان و صالحان اعتقاد و اخلاص عظیم دارد و باوجود کمال دانش و بینش بہ این طایفہ در مقام نیازمندی و شکستگی

است. تقریر و تحریر خوب دارد و بر شرح عقائد و مطول حواشی نوشته فی الجمله عالم علماء هند است، خداش در عمر برکت دهد."(ق..۵۲۱)

مولانا محمد فاضل بدخشی: مولانا محمد فاضل بدخشی نے علوم عقلیہ ونقلیہ کی تحصیل سمرقند و بخارا میں کی۔آپ کے استاد ملا صادق حلوائی اپنے علم وفضل وکمال کی وجہ سے یگانۂ روزگار تسلیم کئے جاتے تھے۔مولانا محمد فاضل حضرت مولانا خواجگی کے مرید اور حضرت خواجہ محمد باقی نقشبندی اویسی کے پیر بھائی تھے۔صاحب طبقات کا فرماتے ہیں:

"در ایران و توران و هندوستان چندی مثل وی خواهند بود. مولویت وی بر کمال است و از درویشی و صحبت درویشان بهره عظیم دارد...... و گویند اجازت و رخصت ارشاد نیز دارد لیکن خود را در لباس علم پوشیده می دارد."(ق..۵۲۱-۵۲۲)

قاضی اسلم ہروی: قاضی اسلم ہروی عہد شاہجہانی کے ممتاز علماء میں سے تھے۔آپ کئی سالوں تک ہندوستان کے قاضی القضاۃ کے عہدے پر بھی مامور رہے۔تمام علوم متداولہ میں واقفیت رکھتے تھے اور علم فقہ وحدیث وعلوم دین میں مکمل دست رس تھی۔آپ ایک بلند پایہ درجہ کے عالم ہونے کے ساتھ بڑے پاک طینت بزرگ تھے۔خلائق عام میں فرشتہ بصورت انسان مشہور تھے۔آپ کی بزرگی ورع وتقویٰ و پرہیز گاری آپ کے نورانی چہرے سے ظاہر ہوتی تھی۔بادشاہ نورالدین جہانگیر نے آپ کو کابل سے بلا کر حکومت کے قضائے اردو معلّٰی کے ممتاز منصب پر فائز کیا تھا اور جب بادشاہ شاہجہاں نے تخت سلطنت مغلیہ کا تاج اپنے سر رکھا تو انہیں ان کے قدیم منصب پر بحال رکھا۔صاحب طبقات رقم طراز ہیں:

"سالهاست که اقضی القضاة ممالك هندوستان است و رعایت طریقهٔ امانت و دیانت در قضایا چنانچه باید بجا می آرد و مهمات بندگان حق سبحانه به کفایت می رساند و نیت وی مصروف آنست که بکسی فائده برساند، پشت و پناه اهل اسلام اوست."(ق..۵۲۲)

خواجہ میرگی: خواجہ میرگی شیخ فصیح الدین کے بیٹے تھے، یہ اپنے زمانہ کے بڑے بزگوں میں تھے۔علم و دانش میں پایۂ عالی رکھتے تھے اور فقہ میں ان کا مرتبہ بلند تھا۔بادشاہ جہانگیر نے آپ کی علمیت وفضیلت کی بدولت مفتی اردوئے معلّٰی کے عہدہ پر فائز کیا تھا۔جب بادشاہ شاہجہاں نے حکومت کی باگ ڈور سنبھالی تو اس نے بھی خواجہ صاحب کی علمیت ولیاقت سے متاثر ہوکر ان کو ان منصب پر بحال رکھا۔صاحب طبقات فرماتے ہیں:

"چون حضرت صاحب قران ثانی بر تخت کامرانی جلوس نمودند و جوهر وی را دیدند بخدمت نور حدقهٔ سلطنت و نور حدقهٔ مملکت رواج بخش دین و ملت شهزاده بزرگ معنیٰ و صورت داراشکوه تعین کردند بتعلیم شاهزادهٔ عالمیان اشتغال دارد و بسا مهمات محتاجان و اهل استحقاق می آرد و همتش مصروف آنست که بخلق خدا فائده رساند." (ق. ۵۲۲-۵۲۳)

ملاعبدالسلام: ملاعبدالسلام عہد شاہجہانی میں ہندوستان کے مشہور و معروف علماء و فضلاء میں سے تھے اور علم فقہ و اصول و معنی و بیان پر مکمل قدرت رکھتے تھے۔ فقہ کے اصول میں آپ نے ایک تصنیف یادگار چھوڑی ہے۔ آپ بادشاہ شاہجہاں کے دربار میں ملازمت کرتے تھے لیکن جب بادشاہ کو آپ کی علمیت و فضیلت کے بارے میں پتہ چلا تو اس نے آپ کو مفتی اردوئے معلّی کے عہدہ پر فائز کر دیا۔ ملاعبدالسلام اپنے اس عہدہ کو بخوبی انجام دینے کے ساتھ ساتھ درس و تدریس کا شغل بھی رکھتے تھے۔ درویشانہ صفت کے مالک تھے، مثل طالب علموں کے کبھی بحث و مباحثہ نہیں کرتے تھے۔ جب تحصیل علم سے فارغ ہوئے تو کچھ دنوں تک خواجہ محمد باقی قدس سرہ کی ملازمت کی اور ان کی صحبت سے فیض حاصل کیا۔

مولانا حسن دہلوی: مولانا حسن عہد شاہجہانی میں موجودہ دہلی کے نامور علماء و فضلاء میں سے تھے۔ آپ علم و فضل میں یگانۂ روزگار تھے۔ مولانا حسن شیخ چایلدہ سہنوگی کے مرید اور قاضی محمد یزدی کے شاگرد عزیز تھے۔ ایام جوانی سے ہی عبادت و ریاضت میں مصروف رہتے ساتھ ہی عارفانہ اشعار بھی کہا کرتے تھے۔ صاحب طبقات فرماتے ہیں:

"از عرفان و علم و شعر نصیبه کلی دارد و شعر های وی اکثر درویشان واقع شده و شاعرانه نیز هست. خال راقم طبقات است و علم و دانش وی بحدی است که بعضی از فضلای معتبر در مدح وی گفته، شعر:

گوش دار این جا یکی رنگین سخن — از وحید الدهر مخدومی حسن
آن حسن نی که اندرین دارالفنا — بود در عهد نظام الاولیاء
آن حسن که امروز با صد آب و تاب — روز و شب تابان بود چون آفتاب
حسن معنوی را جمال معنوی — از کمالاتش کمال معنوی
شرح علم و حلم آن واله سروش — می نه گنجد در ضمیر عقل و هوش

(ق. ۵۲۳-۵۲۴)

شیخ ابوالمکارم: شیخ مبارک ناگوری کے بیٹے اور شیخ ابوالفضل اور ابوفیض کے بھائی تھے. آپ کی طبیعت کا میلان اپنے بھائیوں اور خاندان کے برعکس صلاح وتقویٰ کی طرف زیادہ تھا۔ علم ودانش میں مکمل دسترس رکھتے تھے۔ آپ نے مسلک حنفیہ کے عقائد وضوابط سے متعلق ایک تفسیر لکھی تھی، جو کہ لوگوں میں بہت مقبول ہوئی۔ شیخ ابوالمکام سنہ ۱۰۴۴ھ میں اس دنیا سے رخصت ہوگئے۔ صاحب طبقات فرماتے ہیں:

"پسر شیخ مبارک خضر است و برادر شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی مسلمان و پاک مذهب بود و بر خلاف روش برادران و قبیلهٔ خود بصلاح و تقویٰ میل داشت" (ق..۵۲۵)

شیخ نورالحق: شیخ نورالحق مشہور عالم وفاضل شیخ عبدالحق دہلوی کے پسر عزیز تھے۔ آپ کو علوم صوری ومعنوی میں کمال حاصل تھا، جس کی بدولت والد بزرگوار کے بھی نور نظر تھے، والد کی نظر عنایت کے سبب ہی علم وفضل کے اعلیٰ مرتبہ کو حاصل کر کے مقبول خاص وعام ہوئے۔ طبیعت کا تمام میلان درویشوں اور عارفوں کی صحبت حاصل کرنے میں رہتا تھا۔ خواجہ محمد باقی نقشبندی اویسی سے آپ خاص لگاؤ رکھتے تھے اور حضرت خواجہ خود بھی شیخ نورالحق کو بہت پسند کیا کرتے تھے۔ ایک مدت تک اپنے والد بزرگوار کی خانقاہ میں رہ کر درس وتدریس کے کام انجام دیے۔ بادشاہ شاہجہاں نے آپ کی علمی لیاقت سے متاثر ہوکر اکبرآباد کا قاضی مقرر کر دیا تھا۔ اس کے بعد آپ نے اپنی تمام عمر اکبرآباد میں ہی بسر کی۔ صاحب طبقات رقم طراز ہیں:

"آن جناب چنانچه جامع علوم متدواله است از شعر و انشاء نیز بحظ وافر محتظی است. این شعرها از اوست که بطریق استشهاد نوشته شد:

شب ساقی از آن بزم که در جام طرب کرد	آتش بعجم ورزد و تاراج عرب کرد
مستانه بدامان تو دستی زده بودیم	این عقل جهول آمد و تلقین ادب کرد

(ق..۵۲۶)

میاں محمد شاکر دہلوی: میاں محمد شاکر، شیخ عبدالعزیز کی اولاد میں سے تھے۔ آپ عہد شاہجہانی میں دہلی کے مشائخ کبار میں شمار کیے جاتے تھے۔ علوم متداولہ شیخ قطب عالم ولد شیخ عبدالعزیز سے حاصل کیا۔ صاحب طبقات لکھتے ہیں:

"در علم و دانش امروز در دهلی انگشت نماست و بدرستی طبع و پاکی فطرت اشتهار دارد، طلبه علم از درس وی محظوظ و مسرور اند و جمعیتی که امروز در درسگاه است جای دیگر

نیست، باوجود این اوصاف از مروت و آشنائی که برای خدا باشد
بوی بمشام وی نرسیده و حقوق آشنایی را اصلاً در نظر ندارد،
عمرش باد." (ق..۵۲۶)

شیخ محمد مدرس: شیخ محمد مدرس ماہر علم حدیث اور معروف بزرگ شیخ بہلول محدث کے صاحبزادے تھے۔ آپ علم و دانش میں یگانۂ روزگار ہونے کے ساتھ تمام علوم میں مکمل مہارت رکھتے تھے۔ درس وتدریس آپ کا اصل مشغلہ تھا، آپ کی درس میں حاضر ہونے والے شاگردوں نے بھی یہاں سے فراغت کے بعد علم و دانش میں بلند مرتبے حاصل کیے۔

شیخ عبدالنبی اکبرآبادی: شیخ عبدالنبی کو ان کی علمی لیاقت اور فضیلت کی بناء پر عجوبۂ روزگار و نادرۂ زمانہ تسلیم کیا جاتا تھا۔ علوم غریبہ میں مہارت رکھنے کے ساتھ علم جفر و ہندسہ وحساب میں تمام واقفیت رکھتے تھے۔ صاحب طبقات لکھتے ہیں:

"می گویند تفسیری نوشته که فضلا و علما آن را می پسندند و
در بعضی علوم رسائل تصنیف کرده که اهل فراست و کیاست
از آن محظوظ توانند شد." (ق..۵۲۷)

شیخ وجیہ الدین: عہد شاہجہانی کے صاحب علم وعمل شخصیات میں سے تھے۔ آپ کے والد محترم کا نام شیخ نصیر الدین تھا جو کہ اپنے عہد کے بڑے مشائخ میں شمار ہوتے تھے۔ شیخ وجیہ الدین نے اپنے پدر بزرگوار سے ہی تعلیم حاصل کر کے اس کو درجۂ کمال تک پہنچایا والد کے انتقال کے بعد ان کے سجادہ وخلیفہ بنے چنانچہ آپ نے سجادگی کے حق کو بڑی خوبی کے ساتھ ادا کیا ساتھ ہی درس وتدریس کے فرائض بھی بخوبی انجام دیتے رہے۔

میر شمس الدین علی خلخالی: میر شمس الدین علی عہد شاہجہانی کے معتبر دانش وروں میں سے تھے۔ آپ علم و دانش میں عالی درجہ رکھتے تھے۔ جس وقت صاحبقران ثانی بادشاہ شاہجہاں نے مدرسوں کا تعین کیا تھا تو میر شمس الدین کو بھی اکبر آباد کے ایک مدرسہ کا مدرس بنایا تھا۔ آپ نے طویل مدت تک درس وتدریس میں مشغول رہے اور طالب علموں کو محظوظ کرتے رہے۔ ۱۰۴۰ھ میں اس دنیا سے رخصت ہو گئے۔ آپ کی تصانیف میں ایک رسالہ علم حساب کے موضوع پر یادگار مانا جاتا ہے۔

شیخ احمد گوجر: شیخ احمد گوجر لاہور کے مدرّسوں میں سے تھے اور علم و دانش میں بلند مرتبہ رکھتے تھے۔ تدریس کے دوران ہی آپ کو درویشوں اور عارفوں کی صحبت کی طلب پیدا ہوئی جس کی وجہ سے تدریس کو ترک کر کے عارفوں اور درویشوں کی صحبت اختیار کی۔ صاحب طبقات فرماتے ہیں:

"می گویند او را جذبۂ رسیده و ترک تدریس کرده در طلب

درویشان و عارفانمی گردد و حق سبحانه بمقتضای عاقبت جوینده یابنده بود. او را بمقصدی که دامن گیر وقت او شده برساند و چنانچه از علم ظاهری بهره ور کرده از علم باطنی بهره ور گرداند.“ (ص ۵۲۸)

ملا طاہر لاہوری: ملا طاہر عہد شاہجہانی میں حکومت کی جانب سے متعین علماء میں سے تھے۔ علم وفضل میں مہارت رکھتے تھے۔ آپ نے ملا جمال تلوی کی شاگردی میں رہ کر علوم متداولہ کو حاصل کیا۔ علم حاصل کرنے کے بعد طبیعت میں راہ سلوک اختیار کرنے کا جذبہ پیدا ہوا جس کو حاصل کرنے کے لئے شیخ احمد فاروقی سرہندی کی خدمت میں حاضر ہو کر خوب ریاضت ومجاہدات کر کے حضرت کی خلافت حاصل کرنے میں کامیاب ہوئے۔ اس کے بعد آپ نے لاہور میں ایک گوشہ میں بیٹھ کر طالبان راہ حق کو خوب فیضیاب کیا۔ ۱۰۳۸ھ یعنی اوائل جلوس شاہجہاں بادشاہ میں آپ نے اس دنیا سے رخصت اختیار کی۔

ملا حیدر دہلوی: ملا حیدر دہلوی عہد شاہجہانی کے نامور علماء میں سے تھے۔ صاحب طبقات شاہجہانی (محمد صادق) کے خالہ زاد بھائی تھے، ان کی علمیت وفضیلت کا یہ عالم تھا کہ بچپن میں تمام علوم وفنون میں مہارت حاصل کر نے کے ساتھ ساتھ قرآن کریم کو حفظ بھی کر لیا تھا۔

مولانا مبارک کنبوہ دہلوی: مولانا محمد کنبوہ تمام علوم وفنون میں کامل دستگاہ رکھتے تھے۔ علاوہ ازیں وہ علوم جو اس وقت دہلی میں رائج نہ تھے ان کی تکمیل اکبر آباد جا کر کی اور علوم وفنون کی تکمیل کے بعد شیخ الہ داد امروہی کے مریدین میں شامل ہو گئے۔ آپ درویشانہ اخلاق واوصاف کے مالک تھے اور ۱۰۴۰ھ میں وفات پائی۔

ملا رفیع الدین کنبوہ دہلوی: دہلی کے اکابرین میں سے تھے، علم ودانش میں شیخ محمد مدرس اور شیخ مبارک کے ہم پلہ تھے۔ آپ نے دہلی میں رہ کر شیخ مفائض اور شیخ محبوب اللہ سے علوم متعارفہ کی تحصیل کی اور کچھ مدت تک درس و تدریس کا مشغلہ بھی جاری رہا۔ اسی دوران ان پر درویشی کا غلبہ ہوا اور اذکار واوراد میں مشغول رہ کر درس وتدریس کے سلسلہ کو منقطع کر دیا اور زیادہ تر اوقات دریا کے کنارے عبادت وریاضت میں گزارنے لگے۔

شیخ محمد ہاشم: آپ شیخ عبدالحق دہلوی کی اولاد میں سے تھے، علم وفضل میں اعلیٰ منصب پر فائض تھے۔ علم حدیث، تفسیر، سیر وتواریخ، اسماء الرجال میں تمام تر واقفیت رکھتے تھے۔ حضرت مخدوم عبدالحق دہلوی ان کے علم اسماء الرجال کی معرفت ان کی ستائش کیا کرتے تھے۔ شیخ محمد ہاشم کے علاوہ آپ کے دو بھائی شیخ عبدالنبی وشیخ علی محمد بھی علم وفضل میں مہارت تامہ رکھتے تھے۔ شیخ عبدالنبی حافظ قرآن ہونے کے ساتھ ساتھ عربی وفارسی زبان سے کافی واقفیت رکھتے تھے اور شیخ علی محمد بھی تمام علوم متداولہ میں مہارت رکھتے تھے اور انہوں نے ایک ضخیم لغت بھی تحریر کی تھی۔

سید حمزہ سرہندی: عالم و فاضل تھے اور اکثر کتب متداولہ کی ورق گردانی میں مصروف رہتے تھے۔ انہوں نے علم حدیث حضرت مخدوم شیخ عبدالحق دہلوی سے حاصل کرنے کے بعد اپنے وطن سرہند واپس جا کر تعلیم و تعلم میں مشغول رہے۔

ملا ابوالخیری سرہندی: شیخ بایزید مدرس سرہند کے بیٹے تھے اور علوم عقلیہ و نقلیہ میں کامل مہارت کے بعد علم و فضل کے اعلیٰ مرتبہ پر فائز ہوئے۔ آپ کی شہرت کا یہ عالم تھا کہ سرہند میں موجودہ طلباء دیگر اساتذہ کی درس میں علم حاصل کرنے پر آپ کے درس کو ترجیح دیتے تھے۔

ملا حیدر کشمیری: علوم عقلیہ و نقلیہ میں بلند مرتبہ رکھتے تھے اور علم حدیث، مشکات و صحیحین کی تکمیل آپ نے مخدوم شیخ عبدالحق دہلوی کی خانقاہ میں رہ کر حاصل کی۔ اس کے بعد مخدوم کی اجازت لے کر اپنے وطن کشمیر تشریف لے گئے اور وہاں علوم دینی کی ترویج و اشاعت شروع کی۔ ان کا زیادہ تر وقت درس و استفادہ عوام الناس میں گزرتا تھا۔ تقویٰ اور پرہیزگاری میں یگانہ روزگار تھے۔

حکیم مسیح الزماں: حکیم مسیح الزماں عہد شاہجہانی کے نامور حکیم و عالم و فاضل ہونے کے ساتھ ساتھ فارسی میں شعر گوئی کا مشغلہ بھی رکھتے تھے۔ بلند ہمت ہونے کے ساتھ ساتھ علوم عقلیہ و نقلیہ کا مجموعہ اور نہایت پاک سیرت انسان تھے۔ آپ کی علمیت کا یہ عالم تھا کہ علماء و فضلاء اکتساب فیض کرتے تھے تو دوسری طرف سخاوت کا عالم تھا کہ فقراء و مساکین بھی آپ سے فیض یاب ہوتے تھے۔ آپ علم حکمت میں استاد تھے مگر بیماروں کا علاج نہ کرتے تھے کیوں کہ خود کے فن پر بھروسہ نہ تھا۔ آپ نے حرمین شریفین کی زیارت بھی کی تھی۔ فارسی شعر گوئی میں اچھا دخل رکھتے تھے۔ صاحب طبقات نے یہ اشعار تحریر فرمائے ہیں:

کم لذتم و قیمتم افزون ز شمارست	گویی ثمر پیش رس باغ وجودم
ما بیدلان بباغ جهان هم چو برگ گل	پهلوی یك دیگر همه در خون نشسته ایم
عرق بر عارضش اعجاز حسنست	که بر آتش کسی شبنم ندید است

(ص ۵۳۱)

ملا فرید منجم: ملا فرید منجم علم حساب و نجوم و جفر و وقف اعداد میں بے نظیر ہونے کے ساتھ ساتھ دیگر علوم و فنون میں بھی کامل دستگاہ رکھتے تھے۔ انہوں نے کئی رسائل تحریر کیے، ان کے علم و فضل اور رسائل کے بارے میں صاحب طبقات رقم طراز ہیں:

"بعضی رسائل وی خصوصاً شرح والتین از پاکی فطرت وی خبر می دهد در آخر عمر زیج بنام حضرت پادشاه دین پناه ابوامظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان نوشته و از فضائل و

کمالات خود نمونہ گذاشتہ بالجملہ مظہر عجائب و غرائب بودہ و فطرتی عجیب داشتہ تمام معنی بودہ و اکثر استغراق وی در دریافت امور عجیبہ بودہ. در سال ھزار سی و نہ وفات یافت" (ص۵۳۱)

شریف خاں: بلند پایہ عالم و فاضل ہونے کے ساتھ ساتھ عرفان وحقائق و معارف کی دولت سے بھی سرفراز تھے۔ عمر کے آخری حصہ میں زیارت حرمین شریفین سے فیض یاب ہوئے اور واپس آ کر خواجہ حسام الدین احمد کے جوار میں گوشہ نشینی اختیار کرلی۔ سنہ۱۰۴۲ھ میں اکبرآباد میں آپ کی وفات ہوئی مگر آپ کا نعش مبارک دہلی لایا گیا اور حضرت رسالت پناہ  کے قدم مبارک کے نزدیک دفن کیا گیا۔ گاہے گاہے شعر بھی موزوں کرتے تھے، یہ شعران ہی سے منسوب ہے:

اول ای ابلہ تن و باد سری پیدا کن بعد ازان در فکر کفش و جامہ و دستار شو
(ص۵۳۲)

☆☆☆

تذکرہ اور اس کی ادبی وتنقیدی اہمیت

آزاد حسین*

'تذکرہ' عربی زبان کا لفظ ہے۔ 'لغت نامہ دہخدا' میں اس کے چودہ معانی علی اکبر دہخدا نے بیان کئے ہیں جن میں سے چند کا ذکر ذیل میں کیا جاتا ہے۔

یاد آوردن، پند دادن، یادگار، یادداشت، شهادت سفر، گذرنامه، کتابی که در آن احوال شعرا نوشته شده باشد[1]

فرہنگ عمید میں تذکرہ کا معنی اس طرح بیان ہوا ہے:

یادآوری، آنچه یادآوری شود، وسیله یادآوری، یادداشت، و نیز کتابی که در آن شرح احوال شاعران نوشته شده باشد، بمعنی گذرنامه هم می گویند''[2]

دائرۃ المعارف اسلامیہ میں بھی مذکورہ بالا معانی کے علاوہ ایک خاص معنی کا اضافہ ہے۔ اور وہ یہ ہے: قاضیوں کو عہدہ قضاۃ تفویض کئے جاتے وقت جو سند ملتی تھی اس کو بھی تذکرہ کہا جاتا تھا۔[3]

تذکرہ نگاری کا سب سے پہلے آغاز سرزمین عرب میں ہوا۔ عربوں کو اپنے حافظے پر بہت ناز تھا۔ وہ ایک زمانے تک فن تحریر سے بھی ناآشنا تھے اور جب تحریر کا چلن عام ہوا تب بھی انھیں یہ گوارا نہ تھا کہ شعراء عرب کے شعری کارناموں کو صفحۂ قرطاس پر محفوظ کرلیا جائے کیونکہ تحریری شکل میں حالات اور اشعار جمع کرنے کے عمل میں انھیں اپنے بے مثال حافظے کی توہین معلوم ہوتی تھی۔ دور جاہلیت کے شعر کی عظیم فن کاری کا ایک زمانہ معترف تھا۔ کہا جاتا ہے کہ عکاظ کے میلے میں شعرا جمع ہوکر اپنے قصائد پیش کرتے تھے اور سب سے بہترین قصیدے کو سونے کے پانی سے لکھوا کر کعبہ کی دیوار پر لٹکایا جاتا تھا۔ حضورﷺ پر قرآن نازل ہوا تو صحابہ کرام نازل ہونے والی آیات کو ہڈیوں پر، چمڑے کے ٹکڑوں وغیرہ پر لکھ لیا کرتے تھے۔ ان ہی تحریروں اور حفاظ کی مدد سے حضرت عثمان نے قرآن ترتیب دیا تھا۔ پھر بھی شعرائے عرب کا کوئی بھی تذکرہ ضبط تحریر میں نہ آسکا۔ عربی کا سب سے پہلا

---

* پروجیکٹ فیلو، مرکز تحقیقات فارسی، علی گڑھ مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

تذکرہ ابوعبدالرحمٰن بن سلام الجمعی نے تحریر کیا جس کا انتقال ۲۳۲ھ مطابق ۸۴۵ء میں ہوا۔ اس کا مطلب یہ ہے کہ تیسری صدی ہجری کی ابتدائی دہائیوں میں یعنی نویں صدی عیسوی کی چوتھی یا پانچویں دہائی میں یہ تذکرہ لکھا گیا ہوگا۔ ابوعبداللہ کا تذکرہ دو جلدوں میں ہے۔ پہلی جلد 'طبقات الشعراء الجاہلین' میں زمانۂ جاہلیت کے شعرا کے حالات اور کلام درج کیا گیا ہے۔ جب کہ دوسری جلد 'طبقات الشعراء الاسلامین' میں اسلامی دور کے شعراء کے حالات درج ہیں۔

فارسی شعرا کی تذکرہ نگاری کا آغاز لگ بھگ ۱۲۲۱ء میں سدید الدین محمد عوفی کے مرتب کردہ تذکرہ 'لباب الالباب' سے ہوتا ہے ویسے اس سے قبل بھی کچھ کتابیں ضبط تحریر میں آچکی تھیں جن میں شعرائے فارسی کے بارے میں معلومات مل جاتی ہیں مگر ماہرین کے مطابق وہ کتابیں تذکرے کی تعریف میں نہیں آتی۔ 'لباب الالباب' جس کو سدید الدین محمد عوفی نے ہندوستان کے مشہور و معروف مقام گجرات پٹن میں لکھا، عوفی نے اس تذکرے میں تین سو شعرائے فارسی کا ذکر کیا ہے۔ دو جلدوں اور بارہ ابواب پر مشتمل اس تذکرے کے ابتدائی چار ابواب میں فن شاعری سے متعلق بحثیں ہیں۔ اس کے بعد ایک طویل عرصے تک فارسی شعرا کا تذکرہ نہیں ملتا۔ ۱۴۸۷ء میں دولت شاہ سمرقندی نے ''تذکرۃ الشعرا'' تحریر کیا جس میں ۱۵۱ شعرا کے مختصر حالات اور نمونۂ کلام درج ہیں جن میں دس عربی شعرا کا ذکر بھی شامل ہے۔ ہندوستان میں اس کے علاوہ بھی فارسی شعرا کے تذکرے لکھے گئے جن میں سلطان محمد فخری ہروی کا تحریر کردہ تذکرہ ''روضۃ السلاطین'' اولیت رکھتا ہے۔ یہ تذکرہ ۱۵۲۹ء اور ۱۵۵۴ء کے درمیان لکھا گیا تھا۔ اس کے بعد فخری ہروی نے ۲۳؍ خاتون شعرا کا تذکرہ تحریر کر کے شہنشاہ اکبر کی تخت نشینی کے بعد اس کی خدمت میں پیش کیا۔ بعد ازاں 'نفائس المآثر'' مؤلفہ میر علاوالدولہ قزوینی ۱۵۵۶ء، مجمع الفضلا، مولفہ محمد عارف بقائی ۱۵۹۲ء اور اس کے علاوہ کئی دوسرے تذکرے لکھے گئے۔

سیر الاولیا:

صوفیہ کے تذکرے کے موضوع پر برصغیر ہندوپاک میں ازمنہ وسطی کے سب سے معروف اور مقبول سلسلہ تصوف ''چشتیہ نظامیہ'' کے مشائخ کے حالات وتعلیمات پر لکھا جانے والا سب سے پہلا تذکرہ ہے۔ جس سے بعد کے تذکرہ نگاروں نے بھی استفادہ کیا۔ یہ تذکرہ سلطان فیروز شاہ تغلق کے عہد حکومت ۷۹۵-۷۵۲ھ/ ۱۳۸۸-۱۳۵۱) کے درمیان لکھا گیا۔ اس کے مصنف محمد بن مبارک ملقب بہ میر خورد تھے جو سلطان المشائخ حضرت نظام الدین اولیاء (م: ۷۲۵؍۱۳۲۴) اور ان کے خلیفہ و جانشین شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی (م: ۷۵۷؍۱۳۵۷) کے مخصوص مریدوں اور عقیدت مندوں میں سے تھے جن کی زندگی کا بیشتر حصہ انہیں دو بزرگوں کی خدمت اور صحبت میں گذرا تھا۔

سیر العارفین:

تذکرے کے موضوع پر یہ شیخ جمالی کی مشہور منثور تصنیف ہے۔ یہ کتاب ہندوستان کے چند معروف صوفیاء کرام کے حالات پر مشتمل ہے کتاب کی زبان سادہ ہے مگر مترادفات سے پر ہے۔ اس میں مندرجہ ذیل صوفیائے کرام کے حالات مذکور ہیں:

حضرت خواجہ معین الدین چشتیؒ، شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی، حضرت شیخ قطب الدین بختیار کاکیؒ، حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر، حضرت صدر الدین عارفؒ، حضرت نظام الدین اولیاءؒ، حضرت رکن الدین ابوالفتح، حضرت شیخ نجیب الدین متوکلؒ، حضرت حمید الدینؒ ناگوری، حضرت جلال الدین تبریزی، حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلویؒ، حضرت جلال الدین مخدوم جہانیان جہان گشت، حضرت شیخ سماء الدین کنبوہؒ، حضرت شیخ ملکؒ یار پران، حضرت عین الدینؒ قصاب، حضرت شیخ حسنؒ افغان، حضرت عین الدینؒ قصاب۔

یہ کتاب (۹۳۸ھ-۹۴۱) کے درمیان پایہ تکمیل کو پہنچی۔ مؤلف نے اسے سلطان ہمایوں کے نام معنون کیا۔ کتاب میں مذکورہ صوفیائے کرام کے حالات وکوائف بڑی عقیدت اور تفصیل سے بیان کئے گئے ہیں ساتھ ہی مؤلف نے اپنے سفر کے حالات، تجربات اور دوران سفر علماء ومشائخ سے ملاقات کو بھی بیان کیا ہے۔ جس سے اس کتاب کی اہمیت مزید بڑھ جاتی ہے۔ اس کتاب کے خطی نسخے ہندوستان وپاکستان کے بیش تر کتب خانوں میں پائے جاتے ہیں۔ یہ کتاب ۱۳۱۱ھ میں مطبع رضوی دہلی سے سید حسن صاحب کی کوشش سے شائع ہو چکی ہے۔ مگر وہ اب کمیاب ہے، اس کتاب کے تالیف کی وجہ یہ بیان کی جاتی ہے کہ شیخ جمالی جب بیرونی ممالک کے اسفار سے وطن واپس آئے تو ایک طویل عرصہ کے بعد ان کے کچھ دوستوں نے ان سے سفر کے حالات، مقدس مقامات اور ہم عصر صوفیاء کے حالات وواقعات کو قلم بند کرنے کی فرمائش کی۔ جمالی نے دوستوں کی اسی فرمائش پر یہ کتاب تالیف کی۔ اسی وجہ سے اس کتاب کے بیان کردہ واقعات میں نہ تاریخ وصال درج ہوا ہے اور نہ واقعات میں تسلسل ہے۔ جو واقعہ جس وقت یاد آ گیا وہیں لکھ دیا گیا۔ نیز حالات واقعات کو مختصر اور بزرگوں کے کشف وکرامات کو تفصیل سے بیان کیا گیا ہے۔

اخبار الاخیار:

اس کتاب کی تصنیف کے سلسلے میں عبد الحق محدث دہلوی اخبار الاخیار کے دیباچہ میں لکھتے ہیں کہ عرب وایران کے اولیا کے حالات تو ارباب معارف کی کتب ورسائل میں مدون ہیں۔ اس لئے دل میں یہ خیال آیا حضرت پیر دستگیر شیخ العالم، غوث الاعظم، فرد احباب، قطب الاقطاب، غوث الثقلین شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الجیلانی کے تذکرہ کے بعد ہندوستان کے مشائخ کے حالات قلمبند کئے جائیں کیونکہ ہمارا ملک محبان خدا اور اولیاء اللہ کا خاص مرکز رہا ہے اور اگرچہ بعض مشائخ کے حالات بقید تحریر آ چکے ہیں لیکن اکثر علماء،

صلحا اور اتقیا جو فتح اسلام کے ابتدائی دور میں اس ملک میں پیدا ہوئے اور اپنے زمانہ کے مشہور بزرگوں میں سے ہیں ان کے تفصیلی حالات میں کوئی مخصوص کتاب نہیں ملتی بلکہ بعض ملفوظات میں یا خاص و عام کی زبان سے ان کا کچھ تذکرہ مل جاتا ہے۔ نیز وہ مشائخ متاخرین جو ماضی کے قریب میں گزرے ہیں ان کے حالات و مناقب بھی ضبط تحریر میں نہ آسکے بلکہ ان کے ہمعصروں کی زبان پر ہیں۔ اس لئے اس کتاب میں جو حقائق و اسرار کا ایک خزانہ ہے حضرت معین الدین چشتی کے ابتدائی دور سے ۱۰۹۹ھ تک (جو اس کتاب کی تصنیف کا زمانہ ہے) تمام اولیائے کرام اور ارباب یقین کے وہ احوال جو مشائخ چشتیہ کی کتب و رسائل میں مذکور اور معتبر راویوں سے منقول ہیں نہایت تحقیق و تفتیش کے بعد جمع کر دیا ہے نیز ان صلحا و علماء کے حالات بھی سپرد قلم کئے گئے ہیں جو اپنی امتیازی شان کے ساتھ مشہور تھے۔ ان اولیا و صلحاء کے حالات و صلاح حال، تقوی، دیانت و امانت میں ضرب المثل تھے۔ اور اطراف عالم کے وہ علماء جو ہندوستان میں مقیم ہو گئے تھے ان میں سے بعض ایسے بھی ہیں جن کی ولایت و کرامت مشہور نہیں ہے لیکن اہل مجلس ان کا ذکر کرتے ہیں اور کسی نہ کسی طرح ممتاز تھے۔ اس وجہ سے کتاب کا نام اخبار الاخیار فی اسرار الابرار رکھا گیا۔ اس کے علاوہ بھی فارسی زبان میں بیشمار تذکرے لکھے گئے اور انھیں مقبولیت کا درجہ حاصل ہوا۔

اردو شعرا کے تذکرے بھی لکھے گئے جنھیں تین مختلف زمروں میں تقسیم کیا جا سکتا ہے۔ پہلے زمرے میں وہ تذکرے آتے ہیں جو فارسی زبان میں لکھے گئے۔ دوسرا زمرہ ان تذکروں کا ہے جو اردو میں لکھے گئے۔ بیسویں صدی میں ایک نیا رجحان سامنے آیا کہ علاقائی منطقہ واری اور اصناف کی بنیادوں پر تذکرے لکھے جائیں جیسے شعراء اجمیر، شعراء حیدرآباد، شعرائے محبوب نگر، نعت گو شعراء حیدرآباد، اردو کے ہندو مرثیہ گو شعراء وغیرہ ان تمام کو تیسرے زمرے میں رکھا جا سکتا ہے۔

فارسی میں لکھے گئے اردو شعراء کے تذکرے:

اردو شعرا کے تذکرہ لکھنے کی روایت ایران سے آئی جہاں فارسی شعرا کے تذکرے لکھنے کا رواج تھا۔ چونکہ ہندوستان میں فارسی علمی وادبی زبان کا مرتبہ رکھتی تھی اور علمی کام بھی اسی زبان میں کئے جاتے تھے۔ اس لئے ابتدائی تذکرے فارسی میں لکھے گئے جن میں شعراء کے حالات مختصر بیان کئے گئے اور ان کے کلام پر مختصرا تبصرہ بھی کیا گیا اور ساتھ ہی نمونہ کلام بھی درج کر دیا گیا۔ ان تذکروں میں عموماً سن پیدائش، تاریخ وفات اور زندگی کے حالات کا ذکر کم ہی ہوتا تھا۔ تذکرہ نگار کی کوشش ہوتی تھی کہ وہ شاعر کی فنی حیثیت واضح کرے کیونکہ اس دور کا تنقیدی مزاج یہ تھا کہ شاعر کے کلام کی خوبیاں، صنائع، بدائع، زبان، محاورہ بندی وغیرہ سے متعلق وضاحت کر دی جائے۔ ان تذکروں کے مطالعے سے ہمیں تذکرہ نگار کے دور کے تنقیدی رجحانات، خود تذکرہ نگار کا ذوق شعری اور تذکرہ نگار کے دور کی تہذیبی وادبی روایتوں کا ہلکا سا خاکہ ملتا ہے۔

فارسی زبان میں لکھے گئے اردو شعرا کے تذکروں میں میر کا نکات الشعرا، حمید اورنگ آبادی کا گلشن گفتار، سید فتح علی گردیزی کا تذکرہ ریختہ گویان، قائم چاند پوری کا مخزن نکات، عنایت اللہ فتوت کا ریاض حسنی، میر حسن کا تذکرۂ شعرائے اردو، شیفتہ کا گلشن بے خار، مصحفی کا عقد ثریا، ریاض الفصحا اور تذکرہ ہندی کے علاوہ سرور کا عمدۂ منتخبہ اہم ہیں۔

تذکروں کی تنقیدی اہمیت:

تذکرہ نگار کے سامنے تذکرہ نگاری کی بنیادی اہمیت شاعروں کے کلام اور ان کے حالات کو محفوظ رکھنا تھا۔ اس کے ساتھ ہی تذکرہ نگار، شاعروں کے کلام پر مختصر طور پر اظہار خیال بھی کرتے تھے۔ اسی اظہار خیال اور کالم کے متعلق اصلاح اور آرا کو تنقیدی اہمیت حاصل ہے۔ یہ تنقیدی آرا نہ تو بہت واضح ہیں اور نہ ہی موجودہ پس منظر میں ہمیں کوئی وافر اور خاطر خواہ مواد فراہم ہوتا ہے۔ یہ ضرور ہے کہ ان اشاروں سے ہمیں ایسی راہیں ملتی ہیں جن سے اس دور کی تنقیدی بصیرت کا اندازہ ہو جاتا ہے۔

تذکروں کی تنقید کو پرکھنے کے اور سمجھنے کے لئے ہمیں پہلے اس دور کی شعری نظریات اور معیار کے معلوم کرنے کی ضرورت ہوگی جو اٹھارہویں صدی میں بالعموم رائج تھے۔ چونکہ تذکرہ نگاری کی ابتداء عہد میر وسودا میں ہوئی اس لئے پہلے اس دور کے شعری اور ادبی نظریات کو بیان کرنا ضروری معلوم ہوتا ہے، تا کہ اسی پس منظر میں تذکروں کی تنقید اور آرا کو پرکھنے کی کوشش کی جائے۔

مغلیہ عہد میں ادبی وشعری زبان فارسی تھی، لیکن جب یہ حکومت کمزور ہونی شروع ہوئی تو مقامی زبان اردو، ریختہ یا اردوئے معلی کا زور بڑھنے لگا۔ ۱۷۰۷ء میں اورنگ زیب کی وفات کے بعد حکومت کے کمزور ہونے کے ساتھ ساتھ ریختہ یا اردو زبان نے فارسی کی جگہ لینی شروع کر دی۔ دکن میں یہ زبان پہلے ہی شعری وادبی زبان بن چکی تھی اور اپنی ترقی کی کئی منزلیں طے کر چکی تھی۔ لیکن شمالی ہند میں اب تک فارسی کا اس قدر غلبہ تھا کہ ادبی اور شعری استعمال کے لئے اہل ادب اسے قابل اعتنا نہیں سمجھتے تھے۔ جب شمالی ہند میں اردو شاعری کی ابتداء ہوئی تو اولین دور کے تقریباً تمام شعراء ایسے تھے جو فارسی زبان کے بڑے شاعر اور عالم وقت تھے۔ اردو شعر وادب کی پرورش اور ترقی فارسی زبان کے عالموں کے ہاتھ ہوئی تھی۔ اس لئے اس دور میں شاعری کا معیار وہی تھا جو بالعموم فارسی شاعری میں مستعمل تھا۔

فارسی اور اردو دونوں زبان کے عالموں کے سامنے تقریباً ایک سے ہی معیار شعر ملحوظ خاطر رہے۔ یہ علمائے ادب لفظ کو شعر پر ترجیح دیتے تھے۔ عربی کے مشہور ناقد ابن خلدون کا خیال ہے کہ معانی الفاظ کے تابع ہوتے ہیں، باتیں تو ہر ایک کے ذہن میں ہوتی ہیں لیکن انھیں لفظوں میں منتقل کرنا اور شعر کے قالب میں ڈھالنا ہی

اصلاً شاعر کا کمال ہے۔ الفاظ کی اہمیت کے علاوہ عربی اور فارسی شاعری میں مندرجہ ذیل اصول ومعیار کو مدنظر رکھا جاتا تھا۔ علم معانی، علم بیان، علم بدیع، علم عروض اور علم القوافی۔

ان تمام علوم کی وضاحت مختلف علما نے ان الفاظ میں کی ہے۔

علم معانی: علم معانی کا تعلق الفاظ کے موزوں انتخاب سے ہے اور اس کے اہم ترین مباحث یہ ہیں: مترادفات، محاورہ اور روزمرّہ، فصاحت وبلاغت، ایجاز ومساوات واطناب، حذف وغیرہ۔[۴]

علم بیان: علم بیان تشبیہ، استعارہ، مجاز مرسل اور کنایہ کی تشریح وتوضیح کرتا ہے۔ اس سے وہ علم مراد ہے جس کی مدد سے ایک ہی معنی کو مختلف اور متعدد طریقوں سے ظاہر کرسکتے ہیں۔ اس طرح کے ایک معنی دوسرے معنی سے زیادہ صاف ہوں۔[۵]

علم بدیع: علم بدیع وہ علم ہے جس سے تحسین وتزئین کلام کے طریقے معلوم ہوتے ہیں۔[۶]

صنائع وبدائع: صنائع وبدائع (لفظی ومعنوی صنعتوں) کے استعمال کی غایت یہ ہے کہ عمل تخلیق کے دوران فنکار انتخاب الفاظ میں احتیاط سے کام لے۔[۷]

علم معانی، بیان، بدیع، عروض اور علم قافیہ پر فارسی میں متعدد کتابیں لکھی گئی ہیں۔ یہی کتابیں اردو اور فارسی شاعروں اور عالموں کے لئے مشعل راہ کا کام دیتی تھیں۔ جو لوگ اتنی استعداد نہیں رکھتے تھے کہ ان کتابوں سے براہ راست استفادہ کرسکیں تو وہ شاعری میں کسی بزرگ شاعر کو اپنا استاد بنا لیتے تھے۔ استاد کا کام انھیں اصولوں کی بنیاد پر شاگرد کے کلام سے ان معائب کو دور کرنا تھا جن کا تعلق ادائے مطلب یا انداز بیان سے تھا۔ عہد میر و سودا پر ہی موقوف نہیں، یہ اصول وضابطے کم وبیش داغ اور امیر مینائی کے دور تک ملحوظ خاطر رکھے جاتے تھے۔ اہل فن انھیں اصولوں کو سامنے رکھ کر شعر اور شاعر کے متعلق اپنی رائے پیش کرتے تھے۔

تذکروں کی ضرورت اور تنقیدی اہمیت پر علمائے ادب نے جو رائیں پیش کی ہیں ان میں خاصا اختلاف ہے۔

تذکرے کا فن ایک بحر ناپیدا کنار اور اسرار ورموز سے لبریز موضوع ہے۔ نامور علماء وفضلا نے اس پر اپنی جولانی طبع دکھائی ہے۔ فارسی زبان میں بے شمار کتابیں صوفیا، علماء، شعرا، ادباء کے تذکرے کے حوالے سے لکھی گئی ہیں۔ نفائس الامراء، تذکرۃ الشعرا، ریاض العارفین، آسمان سخن، حیات الشعرا، تذکرہ ناظم تبریزی، وغیرہ فارسی زبان میں تذکرے کے موضوع پر لکھی گئی مشہور اور مقبول کتابیں ہیں۔

حواشی:

۱- لغت نامہ، ص۵۱۴
۲- فرہنگ عمید، ص۳۰۸
۳- دائرۃ الاسلامیہ، لاہور، ج۔۶، ص۱۸۵
۴- اصول انتقادیات ادبیات ص۸۷۱
۵- آئینہ بلاغت ص۹۱
۶- تسہیل البلاغت ص۱۶۷
۷- اصول انتقادیات ادبیات، ص۲۹۲



take these literary constructs to appropriate signification. Appropriate adaptation and changes are needed at the level of education policy and the selection of literature for research for ensuring participation of the scholars and intelligentsia in the process of reconnoitering the world of Khusrau and Tazkirah.

This will lead to a reclaim of the past and remapping of history by those who had long ago lost their right to do so in the progression of the modern world.

References:

- Browne, http://www.scribd.com/doc/59513735/IRAN-in-the-20th-Century-Historiography-and-Political-Culture
- Fanon, Frantz. 'On National Culture', in *The Wretched of the Earth*, trans. Constance Farrington (Penguin: Harmondsworth 1967), 166-99.
- Losensky, Paul and Sunil Sharma (Trans.) *In the Bazaar of Love: The Selected Poetry of Amir Khusrau*. Penguin Books India, New Delhi, 2011.
- Pritchett, Frances W. www.columbia.edu/itc/mealac/**pritchett**/00fwp/.../**literary**_culture.pdf
- Sharma, Sunil. Amir Khusraw: *The Poet of Sufis and Sultans*. metro-natshar-31-71.brain.net.pk/articles/1851683623.pdf

***

Khusrau's masnavis and other works are thus knowledge texts that function as a bridge among different cultures and communities. They are significant in reviving the names and the works of many poets of the bygone centuries. They provide examples of the works of a large number of 13th and 14th centuries poets. His works are biographical compendia of lives, often of a hagiographical nature, but also celebrating skills (such as those of calligraphers and poets), spiritual group of Nizamuddin, residents of Delhi, etc.Tazkirahs are documents that have history as the context as we see various rulers being praised and eulogized in Khusrau's masnavis and qasidahs. Besides the presence of these documents as the representative literary period in history they also make history a cotext.

Tazkirah-writing is a way into the past based on the reclaiming involving the historicity of text as well as the textuality of history because texts like Khusrau's 'Nuh Siphir' have historical context as well as a role for history being played in shaping them as pieces of literature. They not only document the personality of the subject of the text but also the psychology and social sphere of author. Khusrau claims, acknowledges and displays that bias and beliefs are present in literary work. The shifting interests of Khusrau along with the change in the regime focuses on power relationships are depicted in the evolving subjects of the masnavis.

Reclaiming of the obliterated past and remapping of history that emerged out of colonial historiographies turn into a reality in the wake of the multitudes of histories and information compendia offered in Khusrau's world. Tazkirah in its literal sense of the word as well as the traditional connotations is an ideal document that gives us accounts of the history, its cultural constructs, signification of the intellect and the oldness of the civilizations. Such texts need interdisciplinary critiquing across different disciplines of literature, languages and history.

Departments of studies in Social Sciences do not find the discussions on the relevance of documentations like tazkirahs new to their fields of studies. Besides, the departments of Persian language and literature remain the only platform where the poets like Khusrau get recognition in India. In the world of translation studies in 21st century it is imperative to reclaim the past of Indian civilization in its true sense that is by ensuring a global status and repute to the poets and literary traditions like Khusrau and tazkirah writing. This can only happen when these text do not simply remain within the confines of researches in historical perspective or the oriental languages perspective. The global medium of English language will

This masnavi which can be considered close to tazkirah writing through the above mentioned instances is replete with things of immense historical and sociological interest and may safely be claimed to be a composition unique, in style and spirit.

Among His prose works Ijaz-i-Khusrawi 719 H:

According to Khusrau the nine different styles of prose current in his time were as follows:

i) The style of sufis and saints, which is of two kinds:-
   a. Of men of 'gravity and stations', like that to be met with in Kash-ul-Mahjub
   b. Of men of States like what we have in the works of al-Ghazzali
ii) The style of the research scholars which is simple, forcible and convincing. Examples: the Persian books of Al-Ghazzali
iii) The style of epistle writers: neat and elegant, a mixture of Arabic and Persian juduiciously worked up, the best specimen of which is provided by the translator of Baha-i-Baghdad.
iv) The style of scholars and savants: a technical language suited to each of the various sciences employed.
v) The style of the orators and lecturers. It may be plain or coloured.
vi) The style of teachers, which is like a slippery stone on the roadway by a clumsy workman- is avoided by the wise but causes many a fool to stumble'. The lovers of this style are mostly obstinate and deaf to the criticism of the wise.
vii) The style of the common folk. It is plain, simple and to the point.
viii) The style of workers, craftsmen, suited to their various professions. It is free from all affection or ornament.
ix) The style of humourous writers, buffoons and clowns: a style particularly adapted for amusing and creating a sense of the droll and the ridiculous.

Afdal-ul-Fawaid: a collection of sayings of Nizamuddin Auliya. Its language is simple, easy and unadorned by any figure of speech. Provides a good specimen of persianas it was spoken in Khusrau's time.

i) Gives information of the spiritual things.
ii) Details of Khusrau's spiritual career and about his contemporaries.
iii) The frequenting to the assemblies of the saints and listening to saintly utterances, convivial songs of the qawwals that kept them awake and restless with spiritual ecstasy.

3. Nuh Siphir, 718 H: This book celebrates the glory of Mubarak Shah Khalji's reign. The poem is divided into nine parts, each being named a 'siphir' peculiar to one of the nine heavenly bodies.
   - i) Siphir 1: Mubarak Shah's accession to throne.
   - ii) Siphir 2: An account of Mubarak Shah's buildings, the completion of the new Palace constructed by his father, Alauddin, and the erection of a large congregational mosque, description of Delhi and praises of Delhi with its superiority over other big cities of Asia.
   - iii) Siphir 3: It consists of almost entirely of the praises of India and contains valuable bits of information about its climate, its flowers, its birds and other animals, its sciences, religions and languages.

   Following extract from 'Nuh Siphir' explicates the historical value of the text:

   Hindavi was the language from old times; when the Ghurids and Turks arrived, Persian began to be used and every high and low person learnt it ... As I belong to India, it is only fitting to talk about it. There is a different language in every regon of this land. Sindi, Lahori, Kashmiri, Kibar, Dhaur Samundari, Tilangi, Gujar, Ma'bari, Gauri, the languages of Bangalah, Avadh, Delhi and its enviorns, all these are Hindavi, i.e. Indian languages, current since the olden days and commonly used for all kinds of speech.

   The above discussion provides a useful insight into the mapping of the languages of the world from historical point of view.
   - iv) Sixth Siphir: describes picturesquely the birth of the son of Mubarak Shah.
   - v) Seventh Siphir describes the gaiety and celebrations on the occasion of the birth of the prince.
   - vi) Ninth Siphir: speaks of the excellence of poetry and boasts of the high rank achieved by the poets of India of that age.

This masnavi is full of a radiance of satisfaction, a pride for the land of his birth, the glory of the monarch, his life, Delhi's culture, languages and history of that period. He handles historical facts like poetic fancies and knits them together with devotion, skill and perfect amalgamation that an epic looks like a romance.

It contains the memoirs of coeval and non- coeval poets as well as their works. Tazkirah thus acquires the role of traditional historiography. History of India needs to be relooked through the perspectives provided by the traditional historiographies like tazkirahs.

Amir Khusrau is venerated and credited for his contribution to Persian and Hindavi literature. He has significantly contributed to Tazkirah tradition in that his masnavis, narrative poems and prose works act as frontrunners of the tazkirah tradition in Persian which went on to flourish in India in the centuries that followed Khusrau. Although his works have not been referred as tazkirah writing but the quintessential documentations of culture, society, people and languages of a time which signify tazkirah writing are profusely present in Khusrau's works. A brief discussion of Khusrau's major works that follows foreground the richness of content and knowledge that is attributed to a tazkirah. Significantly, the co-text and context that history becomes here for literature make Khusrau's contribution all the more important for the tradition of tazkirah.

Ghurrat-ul-Kamal (693 H): A preface which is very full and gives briefly the outlines of the poet's biography. It comprises of interesting discussions about the merits of poetry, the superiority of Persian poetry over Arabic poetry, the excellence of language and verse of India, the different classes of poetry, and the various methods of acquiring mastery over this art.

Baqiya-Naqiya (716 H): The fourth Diwan by Khusrau. The Preface has a description of the four orders of poetry which he compares to the four elements, i.e. earth, water, air and fire. The qasidas in this diwan are in praise and description of Alauddin Khilji. It also has two lovely poems describing the month of Ramadan and Id.

Nihayat-ul-Kamal: (Fifth Diwan): After the death of Ghiyasuddin Tughlaq Shah and the accession to the throne of his son Mohammad Tughlaq. There are panegyrics on Qutubuddin Mubarak Shah, his son and his sons.

The Historical Masnavis of Khusrau:

1. Qiran-us-Sa'dain: A quarrel between Bughra Khan, the son of Balban and Kaiqobad, the son of the former who succeeded his grandfather to the throne of Delhi and their meeting and reconciliation on the bank of river Saryu.
2. Miftah-ul-futuh: Describes four victories achieved by Jalaluddin Firuz Khalji within the course of one year.

knowledge. To decide: when did India the nation with its present face and identity emerge as an imagination is difficult but one can confidently say that the secular India the land of multi-cultural ethos was envisioned as early as in 13th century. Amir Khusrau's works enshrine the compositeness of Indian cultures which would go on to lay the foundation of India the country and nation.

The traits of un-enlightenment, backwardness and old fashioned that are often attributed to the Medieval world have connections with what was the condition of Europe in the middle ages. The re-awakening of learning and knowledge brought a change in the Western world that is termed as Renaissance.

Tazkirah writing, approximately was initiated in the 13th century which coincided with the Medievalism of Europe and reached a peak of perfection and proliferation in the 18 & 19 centuries, when over 150 Persian Tazkirahs were compiled (Golchin-e-Maani, 1984), but only a few of them have been published. The word tadhkirah means "a memorial" Tazkirah (the Persian form) collections of the lives of poets, mystics, calligraphers common in later periods, especially in Iran and South Asia. They present lives through anecdotes and offer further narrative biographical material on the subject of the notice. If there weren't any Tazkirahs, we could never know poets whose names are not mentioned in other books and those who could be dropped out or neglected for some reasons or might not be explained in detail in history or subject-oriented books but fortunately Tazkirah writers penned and recorded them. The Tazkirah tradition like almost other literary genres situates itself right at the intersection of social reality and literary convention (Pritchett).

Tazkirahs are rooted in constant and influential attempts of scholars and occupy a specific position in the history of Persian Literature. Browne opines that:

> They are considered to be personified, ancient and immemorial documents of The Eastem heritage. These qualities have turned Tazkirahs into milestone in the study of Persian Literature (Browne, 1928, 36).

Tazkirahs not only signify the history of literature but also the literariness of history. They are about the history of the times, the problems of the places and some political conditions of the governors of the periods as well as some other outstanding features of them. A Tazkirah also deals with the story of a person's life in relation to the times when he or she lived.

generations were taught to see history, culture and progress as beginning with the arrival of the Europeans.

Fanon in his The Wretched of the Earth voicing what might be called 'cultural resistance' to France's African empire argued that the first step for colonialised people in finding a voice and an identity is to reclaim their own past. If the first step towards a postcolonial perspective is to reclaim one's own past, then the second is to begin to erode the colonialist ideology by which that past had been devalued. Macaulay's words have become synonymous with the institutions of de-signification and de-valuing of a colony's past during the colonial rule:

> I have no knowledge of either Sanscrit or Arabic. But I have done what I could to form a correct estimate of their value. I have read translations of the most celebrated Arabic and Sanscrit works. I have conversed both here and at home with men distinguished by their proficiency in the Eastern tongues. I am quite ready to take the Oriental learning at the valuation of the Orientalists themselves. I have never found one among them who could deny that a single shelf of a good European library was worth the whole native literature of India and Arabia. The intrinsic superiority of the Western literature is, indeed, fully admitted by those members of the Committee who support the Oriental plan of education.

For a nation like India which got acquainted with its present nationhood only a few decades ago the past has remained obliterated in the the memory of the masses as a consequence of the institutionalized devaluing over the centuries of colonial subjugation. For a Fanonian foregrounding a present day Indian has many forays to explore and expound in order to reestablish, reinstate and reclaim the past. Amir Khusrau's works make a point in the present case.

Amir Khusrau is an epitome of plurality in the multi-ethnic cultures in the Indian subcontinent, who gave Sufism a new archetype of simplicity and brotherhood through his verses. Amir Khusrau (1253-1325 AD), was a disciple of the Sufi mystic Hazrat Nizamuddin Auliya of Delhi. He was a poet, musician, composer and scholar. Khusrau's life span coincides with what is referred as medieval period in the world history. At a time when the Medieval Europe was engulfed in the darkness of the Medieval Age the Delhi of Amir Khusrau was emerging as a centre of learning and

'Reclaiming the Past' and Remapping the History: Tazkirah Writing in Persian Literature in India

Dr. Vibha Sharma*

"The most effective way to destroy people is to deny and obliterate their own understanding of their history."

George Orwell

The historical documentations (genealogies, shijras, tazkirahs, qasidahs etc.) done in the precolonial era were obliterated through a devaluing by the Colonial rulers as they could not fare well on the yardsticks of the western canons of knowledge and learning. As is stated by Fanon:

> "The claim to a national culture in the past does not only rehabilitate that nation and serve as a justification for the hope of a future national culture. In the sphere of psycho-affective equilibrium it is responsible for an important change in the native. Perhaps we haven't sufficiently demonstrated that colonialism is not satisfied merely with holding a people in its grip and emptying the native's brain of all form and content. By a kind of perverted logic, it turns to the past of the oppressed people, and distorts, disfigures, and destroys it. This work of devaluing pre-colonial history takes on a dialectical significance today ... to fight for national culture means in the first place to fight for the liberation of the nation, that material keystone which makes the building of a culture possible."

Frantz Fanon, *The Wretched of the Earth*

With this institutionalized process of de-signification of the past perpetuated by the British over India, the colonized land and the people were doomed to suffer with a collective amnesia whereby they could either not recall our past longevity as a civilized world or would consider themselves hopelessly inferior to the colonial rulers in all possible ways. For centuries the European colonising power devalued the land's past, seeing its precolonial era as a pre-civilised limbo, or even as a historical void: Children, and

*Assistant Professor Department of English Aligarh Muslim University Aligarh

6. Al-Qushayri, Muslim bin al-Hajjaj, *al-Jāmi al-Sahih. Kitab al-Birr wa al-Silat wa al-Adab*, Hadith no. 34.
7. Ibid., Hadith no.33
8. *Kashf al-Mahjaub, op.cit.*, pp. 326-327.
9. *Ibid.*, p. 328.
10. *Ibid.*, p. 329.
11. Ibid., pp. 328-329.
12. Ibid., pp. 184-185.
13. *The Quran* 2:252.
14. *The Quran* 8:17.
15. *Kashf al-Mahjub*, op.cit., pp. 184-186.
16. *The Quran* 12:31.
17. *Kashf al-Mahjub*, op. cit., pp. 32-33.
18. *Ibid.*, pp. 32-33.
19. Hujwiri has described Abu Bakr al-Siddiq as one who had adopted the contemplative life (*mushāhada*), Umar bin al-Khattab, a companion who adopted the purgative life (*mujāhadah*), Uthman bin Affan, who had attained the rank of friendship with God (*khullah*), and Ali bin Abi Talib, a great sufi who owned a heart made rich by God (*ghana al-qalb billah*).
20. *Ibid.*, p.80.
21. *Ibid.*, pp. 83-87.
22. *Ibid.*, pp. 88-160.
23. *Ibid.*, pp. 161-171.
24. *Ibid.*, pp. 172-175.
25. Abu Ghuddah, Abdul Fattah (ed.) *Nasihat al-Muslimin*; Urdu Translation of Al-Harith al-Muhasibi's *Risalat al-Mustarshidin*, by Maulana Muhammad Qamaruzzaman Ilāhabadi, Delhi, 1430/2009, pp. 446-480.
26. Ibid., pp. 478-480.
27. *Kashf al-Mahjub*, op.cit., pp. 108-109. It is to be noted that the impact of the *Kashf al-Mahjub* on the Muslim world in general, and in Indian subcontinent in particular, is a subject of further research and of a fully-fledged seminar to be conducted. Even the revivalist movements like Jamat-e-Islami has published a summarized Urdu translation of the book along with some notes added by Mian Tufail Muhammad, the former *amir* of Jamat-e-Islami Pakistan.

****

from the *ahl al-bait*, and of some prominent *muhaddithun* (experts of the science of hadith) and *fuqaha* (pl.*faqih*, a person who has deep understanding of the Islamic texts and may infer some new commandments from them in the newer situations applying his reason) by the learned scholar as the Sufi Shaykhs proves this stand. A thorough study of the book also reveals the fact that Sufism in early Islamic history was truly representative, by and large, to the Islamic texts. In case of some mystical doctrines, a little difference existed because of the esoteric interpretations the Sufi scholars provided. These interpretations, however, may be rooted in the classification of the Quranic verses made by God Himself into *muhkam* and *mutashabih* as defined in the chapter III verse no.7 that reads:

> He it is Who has sent down
> To you the Book:
> In it are verses
> Basic or fundamental
> (Of established meaning):
> They are the foundation
> Of the Book: others
> Are allegorical. But those
> In whose hearts is perversity follow
> The part thereof that is allegorical,
> Seeking discord, and searching
> For its hidden meanings,
> But no one knows
> Its hidden meanings except God.
> And those who are firmly grounded
> In knowledge say: We believe
> In the Book; the whole of it
> Is from our Lord:" and none
> Will grasp the Message
> Except men of understanding.

Notes and References

1. Bukhari, Muhammad bin Ismail, *Al-Jāmi al-Sahih, Kitab al-Iman*, chapter no. 37, Hadith no. 48.
2. *The Quran* 62:1
3. Nicholson, Rynold A., Preface to The *Kashf al-Mahjub* (The Oldest Persian Treatise on Sufism), by Ali bin Uthman al-Jullabi al-Hujwiri, trans., London, 1959, p.xii.
4. Ibid., p.ix-x.
5. *The Quran* 22:37

9. *Badu'Man Anāba ila Allah Taala*
10. *Al-Makāsib wa al-wara'*
11. *Mahiyyat al-Aql wa Maṅāhu*
12. *Al-Baith wa al-Nushūr*
13. *Kitab fi al-Dimāi*
14. *Kitab fi al-Tafakkur wa al-Iitibār*
15. *Risalat al-Muraqabah*
16. *Al-Tanbih ala al-Qulūb*
17. *Kitab al-Azmah*
18. *Al-Qasd wa al-Ruju'ila Allah Tala*
19. *Kitab al-Nasāih*
20. *Mukhtasar Kitab Fahm al-Salah*
21. *Kitab al-Rada*
22. *Fahm al-Quran*
23. *Fahm al-Sunan*

Some of these books are available in the printed from while others are referred to in the writings of the later scholars of Islam as Ibn Taimiyyah (661-728/1263-1328), Hafiz Ibn Hajar al-Asqalani (d.852/1449) and Jalaluddin al-Suyuti (d.911/1505). [26]

Shaykh Ali al-Hujwiri in his *Kashf al-Mahjub* has referred to one of the books of al-Muhasibi i.e. *Riaẏat li Huquq Allah*, "The Observance of what is due to God", only and has described it a "book on the principles of Sufism". He has cited one saying from the *Riaẏat* that reads: "He who is acquainted with the secret motions of the heart is better than he who acts with the motions of the limbs (*Al-ilm bi harakāt al-quluh fi mutalaát al-ghuyub ashraf min al-amal bi-harakāt al-jawārih*). Shaykh Hujwiri has quoted another saying of al-Muhasibi. One day al-Muhasibi is reported to have said to a dervish, *Kun Lillah wa illa la takun*, "Be God's or be nothing", i.e. either be subsistent through God or perish to thine own existence; either be united with Purity (*Safwat*) or separated by Poverty (*faqr*). [27] There is no description of the accounts of this great Sufi in *Kashf al-Mahjub* however.

Conclusion

The significance and distinction of the *Kashf al-Mahjub* from other biographies and *tazkirahs* lies not only in its being the most ancient and celebrated Persian treatise on Sufism but also in its closeness and proximity to the very spirit of the Quranic *tazkiyah* and the Prophetic expression of *ihsān*. The list of the great Sufis the *Kashf al- Mahjub* consists reveals this. The portrayal of first four caliphs, of *ashāb al-suffah*, of some great imams

7. Khwaja Ahmad Hammadi of Sarakhs
8. Ahmad Najjar Samarqandi
9. Abu al-Hasan Ali bin Abi Ali al-Aswad

Among the Sufis of Transoxiana, the author has named the following:

1. Abu Jafar Muhammad bin al-Husayn Banghari
2. Ahmad Ilaqi
3. Khwaja Arif
4. Ali bin Ishaq

From Ghazna, the following Sufis are referred to:

1. Abu al-Fadl al-Asadi
2. Ismail al-Shashi
3. Salar-e-Tabari
4. Abu Abdullah Muhammad bin al-Hakim (Murid)
5. Khwaja Abul Ala Abdurrahim bin Ahmad al-Sughdi
6. Awhad Qaswarat bin Muhammad al-Jardizi[24]

The chapters from VII to VIII in the book *Kashf al-Mahjub*, thus offers a biographical descriptions of the great Sufis of Islam. Interestingly they expose the thoughts and doctrines of Sufis than their personal accounts. A case study of Abu Abdullah al-Harith bin Asad al-Muhasibi will clear the stand.

Biography of *Al-Muhāsibi*

He was born in Basrah probably in 165AH and died in Baghdad in 243AH. He is reported to have received the hadith from Yazid bin Harun, the muhaddith and attended Imam Muhammad bin Idris al-Shafii as a student or merely as follower. The great traditionists and Sufi scholars like Abu al-Abbas bin Masruq, Ahmad bin Hasan bin Abdul Jabbar and Junayd al-Baghdadi received from him and narrated the hadith. Some other scholars like Ismail bin Ishaq Sarrāj, Abu Ali Husayn bin Khayran, Ahmad bin Qasim bin Nasr and Ahmad bin Abdullah bin Maymun are also cited as those who received the hadith from him.[25]

Al-Muhasibi is reported to have written a number of treatises on the doctrines and practical dimensions of *tasawwuf* in particular and of Islam in general. The following are well known:

1. *Al- Riāyat li Huquq Allah Azza wa Jalla*
2. *Al-Tawahhum*
3. *Risalat al-Mustarshidin*
4. *Risalat al-Wasaya*
5. *Adāb al-Nufus*
6. *Sharh al-Marifah*
7. *Al-Masāil fi al-Zuhd*
8. *Al-Masāil fi Aamāl al-Qulub wa al-Jawārih*

4. Abu Abdullah Muhammad bin Ali al-Dastani
5. Abu Said Fadl Allah bin Muhammad al-Mayhani
6. Abu al-Fadl Muhammad bin al-Hasan al-Khuttali
7. Abu al-Qasim Abd al-Karim bin Hawazin al-Qushayri
8. Abu al-Abbas Ahmad bin Muhammad al-Ashqani
9. Abu al-Qasim bin Ali bin Abdullah Gorgani
10. Abu Ahmad al-Muzaffar bin Ahmad bin Hamdan[23]

Contemporary Sufis

Chapter XIII of the book gives a brief account of the contemporary Sufis in different countries. In Syria and Iraq the author has named the following:

1. Zaki bin al-Ala
2. Abu Jafar Muhammad bin al-Misbah al-Saydalani
3. Abu al-Qasim Suddi

In Fars the following are described:

1. Abu al-Hasan bin Salibah
2. Abu Ishaq bin Shahriyar
3. Abu al-Hasan Ali bin Bakran
4. Abu Muslim
5. Abu al-Fath bin Salibah
6. Abu Talib

In the areas like Quhistan, Adharbayajan, Tabaristan and Kish the following sufis are referred to:

1. Faraj (Akhi Zanjani)
2. Badr al-Din
3. Padshah-e-Taib
4. Abu Abdullah Junaydi
5. Abu Tahir Makshuf
6. Khwaja Husayn Simnan
7. Shaykh Sahlagi
8. Ahmad bin Khurqani
9. Adib Kumandi

The author has traced out two great Sufis from Kirman. They are Khwaja Ali bin al-Husayn Ali Sirgani, and Muhammad bin Salamah. In Khurasan he has found nine Sufi shaykhs. They are as follows:

1. Mujtahid Abu al-Abbas
2. Khwaja Abu Jafar Muhammad bin Ali al-Hawari
3. Khwaja Abu Jafar Turshizi
4. Khwaja Mahmud of Nishapur
5. Muhammad Mashuq
6. Khwaja Rashid Muzaffar

29. Abu Abdullah Ahmad bin Asim al-Intaki
30. Abu al-Qasim al-Junayd al-Baghdadi
31. Abu al-Hasan Ahmad bin Muhammad al-Nuri
32. Abu Muhammad Abdullah bin Khubayq
33. Abu Uthman Said bin Ismail al-Hiri
34. Abu Muhammad Ahmad bin Yahya al-Jalla
35. Abu Muhammad Ruwaym bin Ahmad
36. Abu Yaqub Ysuf bin al-Husayn al-Razi
37. Abu al-Hasan Sumnun bin Abdullah al-Khawwas
38. Abu al-Fawaris Shah Shuja al-Kirmani
39. Amr bin Uthman al-Makki
40. Abu Muhammad Sahl bin Abdullah al-Tustari
41. Abu Muhammad Abdullah Muhammad bin al-Fadl al-Balkhi
42. Abu Abdullah Muhammad bin Ali al-Tirmidhi
43. Abu Bakr Muhammad bin Umar al-Warraq
44. Abu Said Ahmad bin Isa al-Kharraz
45. Abu al-Hasan Ali bin Muhammad al-Isfahani
46. Abu al-Hasan Muhammad bin Ismail Khayr al-Nassaj
47. Abu Hamza al-Khurasani
48. Abu al-Abbas Ahmad bin Masruq
49. Abu Abdullah Muhammad bin Ismail al-Maghribi
50. Abu Ali al-Hasan bin Ali al-Juzajani
51. Abu Muhammad Ahmad bin al-Husayn al-Juraybi
52. Abu al-Abbas Ahmad bin Muhammad bin Sahl al-Amuli
53. Abu al-Mughith al-Husayn bin Mansur al-Hallaj
54. Abu Ishaq Ibrahim bin Ahmad al-Khawwas
55. Abu Hamza al-Bahdadi al-Bazzaz
56. Abu Bakr Muhammad bin Musa al-Wasiti
57. Abu Bakr bin Dulaf bin Jahdar al-Shibli
58. Abu Muhammad Jafar bin Nusayr al-Khuldi
59. Abu Ali Muhammad bin al-Qasim al-Rudbari
60. Abu al-Abbas Qasim bin al-Mahdi al-Sayyari
61. Abu Abdullah Muhammad bin Khafif
62. Abu Uthman Said bin Sallam al-Maghribi
63. Abu al-Qasim Ibrahim bin Muhammad bin Mahmud al-Nasrabadi
64. Abu al-Hasan Ali bin Ibrahim al-Husri[22]

Chapter XII of the *Kashf al-Mahjub* narrated some principal sufis of recent times. They included:

1. Abu al-Abbas Ahmad bin Muhammad al-Qassab
2. Abu Ali Hasan bin Muhammad al-Daqqaq
3. Abu al-Hasan Ali bin Ahmad al-Khurqani

The learned author has written some details about the *imams* of the *al-tabiuń*, the immediate followers of the holy companions. They are as follows:

1. Uways al-Qarani
2. Harim bin Hayyan
3. Hasan al-Basri
4. Said bin al-Musayyib[21]

Early Sufis

Chapter XI of *Kashf al-Mahjub*, a larger one comparatively, names those great Sufis who lived subsequently to the *al-tābiuń* down to the age of Hujwiri. This constitutes the most important part of the section that deals with the biographies of the Sufis. These include:

1. Habib al-Ajami
2. Malik bin Dinār
3. Abu Halim Habib bin Salim al-Rai
4. Abu Hazim al-Madani
5. Muhammad bin Wasi
6. Abu Hanifah Numan bin Thabit
7. Abdullah bin Mubarak al-Marwazi
8. Abu Ali al-Fudayl bin Iyad
9. Abu al-Fayd Dhu al-Nūn al-Misri
10. Abu Ishaq Ibrahim bin Adham bin Mansur
11. Bishr bin al-Harith al-Hafi
12. Abu Yazid Tayfur bin Isa al-Bistāmi
13. Abu Abdullah al-Harith bin Asad al-Muhasibi
14. Abu Sulayman Dawud bin Nusayr al-Tai
15. Abul Hasan Sari bin Mughallis al-Saqati
16. Abu Ali Shaqiq bin Ibrahim al-Azdi
17. Abu Sulayman Abdurrahman bin Atiyyah al-Darani
18. Abu Mahfuz Maruf bin Firoz al-Karkhi
19. Abu Abdurrahman Hatim bin Ulwan al-Asamm
20. Abu Abdullah Muhammad bin Idris al-Shafii
21. Imam Ahmad bin Hanbal
22. Abdul Hasan Ahmad bin Abi al-Hawari
23. Abu Hamid Ahmad bin Khadruya al-Balkhi
24. Abu Turab Askar bin al-Husayn al-Nakhshabi al-Nasafi
25. Abu Zakariyya Yahya bin Muadh al-Razi
26. Abu Hafs Amr Bin Salim al-Nishapuri al-Haddadi
27. Abu Salih Hamdun bin Umara al-Qassar
28. Abu al-Sari Mansur bin Ammar

Expository *Tazkirah*

The *Kashf al-Mahjub* provides no detailed accounts of the sufi shaykhs, and, therefore, may not be counted in the *tazkirah* writings. It has provided with some biographical descriptions but they are dominated with the expositions and therefore the book constitutes a novel category of biography i.e. the expository *tazkirah*.

The biographical section of the book begins with the chapter VII and deals with the first your caliphs of Islam. These caliphs were described as the model for Sufis.[19] The VIII[th] chapter describes the Sufi *imams* of *ahl al-bait*, who belonged to the house of the Prophet (peace be on him) like Hasan bin Ali, Husayn bin Ali Ali bin Husayn bin Ali called Zayn al-Abidin, Abu Jafar Muhammad bin Ali- bin Husayn al-Baqir and Abu Muhammad Jafar bin Muhammad Sadiq. The IX[th] chapter names the people of the veranda *Ashāb al-Suffah*. Among them are:

1. Bilal bin Rabah
2. Salman al-Farisi
3. Abu Ubaydah bin al-Jarrah
4. Abu al-Yaqzan Ammar bin Yasir
5. Abdullah bin Masud al-Hudhali
6. Utbah bin Masud al-Hudhali
7. Miqdad bin al-Aswad
8. Khabbāb bin al-Arāt
9. Suhayb bin Sinan
10. Utbah bin Ghazwan
11. Zayd bin al-Khattab
12. Abu Kabshah
13. Abu al-Marthad Kinanah bin al-Husayn al-Adawi
14. Salim, Maula of Hudhayfah al-Yamani
15. Ukkashah bin Mihsan
16. Masud bin Rabi al-Farasi
17. Abu Dharr al-Ghifari
18. Abdullah bin Umar
19. Safwan bin Bayda
20. Abu Darda Uwaym bin Amir
21. Abu Lubabah bin Abdul Mundhir
22. Abdullah bin Badr al-Juhani

Shaykh Hujwiri has mentioned a book of his entitled *Minhāj al-Din*, "The Highway of Religion" in which he has given a detailed account of these great companions.[20]

enraptured, on the wondrous beauty of Yusuf (Joseph), on whom be peace! But afterwards the preponderance was revealed, until at last they be held him with their human nature annihilated (*ba-fana-yi bashariyyat*) and cried: "*This is no human being*".[16]

They made him their object and gave expression to their own state. Hence the Shaykhs of this Path- God have mercy on them- have said:

" *Laysa al-safa min sifat al-bashar li anna al-bashar madar wa al-madar la yakhlu min al-kadar*", "Purity is not one of the qualities of Man, for Man is clay, and clay involves impurity, and Man cannot escape from impurity". Therefore purity bears no likeness to acts (*afaal*), nor can the human nature be destroyed by means of effort. The quality of purity is unrelated to acts and states, and its name is unconnected with names and nicknames-*purity is characteristic of the lovers* (of God), *who are suns without cloud*- because purity is the attribute of those who love, and the lover is he that is dead (*fana*) in his own attributes and living in the attributes of his Beloved, and their "states" resemble the clear sun in the opinion of mystics (*arbab-I hal*). The beloved of God, Muhammad the Chosen One, was asked concerning the state of Haritha. He answered: *Abd nawwara Allah qalbahu bil-iman*, "He is a man whose heart is illumined by the light of faith, so that his face shines like the moon from the effect thereof, and he is formed by the Divine light".[17]

Shaykh Hujwiri cites an eminent Sufi who says:

"*Diya al-shams wal qamar idha shtaraka namudhaj min safa al-hubb wa al-tawhid idha 'shtabaka.* "The combination of the light of the sun and moon, when they are in conjunction, is like the purity of Love and Unification, when these are mingled together". Assuredly, Hujwiri explains, the light of the sun and moon is worthless beside the light of the Love and Unification of God almighty, and they should not be compared; but in this world is no light more conspicuous than those two luminaries. The eye cannot see the light of the sun and moon with complete demonstration. During the sway of the sun and moon it sees the sky, whereas he heart (*dil*) sees the empyrean (*aarsh*) by the light of knowledge and unification and love, and while still in this world explores the world to come", Hujwiri concludes.[18]

human attributes, like foresight and choice, and the annihilation of a man's self-control in God, so that only those faculties survive in him that do not belong to the human *genus*; and they are the most complete and perfect."[12]

Thus David (peace be on him) was in the state of sobriety; an act proceeded from him which God attributed to him and said, "*David killed Goliath*[13]; but our Apostle (peace be on him) was in the state of intoxication; an act proceeded from him which God attributed to Himself and said:

"*Thou did not throw, when thou threwest, but God threw*" [14]

How great is the difference between these two men! Says Hujwiri:

"The attribution of a man's act to God is better than the attribution of God's act to a man, for in the latter case the man stands by himself, while in the former case he stands through God. While in the latter case man stands. Junayd and his followers prefer sobriety to intoxication. They say that intoxication is evil, because it involves the disturbance of one's normal state and loss of sanity and self control; and in as much as the principle of all things is ought either by way of annihilation or subsistence or of effacement or affirmation the principle of verification cannot be attained unless the seeker is sane. Blindness will never release anyone from the bondage and corruption of phenomena. The fact that people remain in phenomena and forget God is due to their not seeing things as they really are; for if they saw, they would escape. Seeing is of two kinds: he who looks at anything sees it either with the eye of subsistence (*baqa*) or with the eye of annihilation (*fana*). If with the eye of subsistence, he perceives that the whole universe is imperfect in comparison with his own subsistence, for he does not regard phenomena as self subsistent; and if he looks with the eye of annihilation, he perceive that all created things are non-existent beside the subsistence of God. In their case he turns away from created things. [15]

Defining Tasawwuf

Shaykh Hujwiri has defined the *taswwuf* in a clear terms:

"I said that *saf'a* (purity) is the opposite of *kadar* (impurity), and *kadar* is one of the qualities of Man. The true Sufi is he that leaves impurity behind. Thus, human nature (*bashariyyat*) prevailed in the women of Egypt as they gazed,

contemplation of God?" "No". "Then you have not stood on Arafat. When you went to Muzdalifa and achieved your desire did you renounce all sensual desires?" "No". "Then you have not gone to Muzdalifa. When you circumambulated the House did you behold the immaterial beauty of God in the abode of purification?" "No". "Then you have not cirumambulated the House. When you ran between Safa and Marwa did you attain to the rank of purity (*safa*) and virtue (*muruwwat*)?" "No". "Then you have not run. When you came to Mina did all your wishes (*munyatha*) cease?" "No". "Then you have not yet visited Mina. When you reached the slaughter-place and offered sacrifice did you sacrifice the objects of sensual desire?" "No". "Then you have not sacrificed. When you threw the stones did you throw away whatever sensual thoughts were accompanying you?" "No". "Then you have not yet thrown the stones, and you have not yet performed the pilgrimage. Return and perform the pilgrimage in the manner which I have described in order that you may arrive at the station of Abraham". [9]

Hujwiri also quotes Fudayl b. Iyad. Fudayl b. 'Iyad says: "I saw at Mount Arafat a youth who stood silent with bowed head while all the people were praying aloud and I asked him why he did not pray like them. He answered that he was in great distress, having lost the spiritual state which he formerly enjoyed, and that he could by no means cry aloud unto God. I said: 'Pray in order that through the blessings of this multitude God may accomplish thy desire, he was about to lift up his hands and pray, when suddenly he uttered a shriek and died on the spot". [10]

Shaykh Hujwiri also cites Dhu l-Nun the Egyptian who says: "At Mina I saw a young man sitting quietly while the people were engaged in the sacrifices. I looked at him to see what he was doing. He cried. 'O God, all the people are offering sacrifice. I wish to sacrifice my lower soul to Thee; do Thou accept it. Having spoken, he pointed with his forefinger to his throat and fell dead - may God have mercy on him!" [11]

Theory of Annihilation (*Fana*)

Shaykh Hujwiri explains the theory of mystic *fana* (annihilation) in the following words:

> "You must know that "intoxication" and "rapture" are terms used by spiritualists to denote the rapture of love for God, while the term "sobriety" expresses the attainment of that which is desired. Some place the former above the latter. And some hold the latter to be superior. Abu Yazid and his followers prefer intoxication to sobriety. They say that sobriety involves the fixity and equilibrium of human attributes, which are the greatest veil between God and Man, whereas intoxication involves the destruction of

This position is boldly declared by Shaykh Ali al- Hujwiri when he deals with the institution of *hajj* and outlaws all the forms of religious observances if the spirit working behind them is overlooked. The pilgrimage (*hajj*) is binding on every Muslim of sound mind who is able to perform it and has reached manhood. It consists in putting on the pilgrim's garb at the proper place, in standing on Arafat, in circumambulating the Ka'ba, and in running between Safa and Marwa. One must not enter the sacred territory without being clad as a pilgrim (*be ihram*). The sacred territory (*haram*) is so called because it contains the stations of Abraham (*Maqam-i-Ibrahim*).

The author, here, states the outer and inner meanings of the *hajj*. To him, Abraham had two stations: the station of his body, namely, Makkah and the station of his soul, namely, friendship (*Khullat*). Whoever seeks his bodily station must renounce all lusts and pleasures and put on the pilgrim's garb and cloth himself in a winding sheet (*kafan*) and refrain from hunting lawful game, and keep all his senses under strict control, and be present at Arafat and go thence to Muzdalifa and *Mash'ar al-Haram*, and pick up stones and cirumambulate the Ka'ba and visit Mina and stay there three days and throw stones in the prescribed manner and cut his hair and perform the sacrifice and put on his (ordinary) clothes. But whoever seeks his spiritual station must renounce familiar associations and bid farewell to pleasures and take no thought of other than God (for his looking towards the phenomenal world is interdicted); then he must stand on the Arafat of gnosis (*ma'rifat'*) and from there set out of amity(*ulfat*) and from there send his heart to circumambulater the House of Divine purification (*tanzih*), and throw away the stones of passion and corrupt thoughts in the Mina of faith and sacrifice his lower soul on the altar of mortification and arrive at the station of friendship (*khullat*). To enter the bodily station is to be secure from enemies and their swords, but to enter the spiritual station is to be secure from separation (from God) and its consequences.[8]

In order to prove his argument, Shaykh Hujwiri cites some cases. A certain man came to Junayd. Junayd asked him whence he came. He replied: "I have been on the pilgrimage". Junayd said: "From the time when you first journeyed from your home have you also journeyed away from all sins?" He said: "No". "Then", said Junayd: "You have made no journey". Then said Junayd: "At every stage where you halted for the night did you traverse a station on the way to God?" He said: "No". "Then", said Junayd, "you have not trodden the road stage by stage. When you put on the pilgrim's garb at the proper place did you discard the attributes of humanity as you cast off your ordinary clothes?" "No". "Then you have not put on the pilgrim's garb. When you stood on 'Arafat did you stand one instant in

Bayt al-Jinn in Syria, Tus and Uzkand, the tomb of Abu Said b. Abi l-Khayr at Mihna, Merv, and the Jabal al-Buttam to the east of Samarkand. He seems to have settled for a time in Iraq, where he ran deeply into debt. It may be inferred from a passage of his book on p.364 that he had a short and unpleasant experience of married life. Finally, according to the *Riyad al-Awliya*, he went to reside at Lahore and ended his days in that city. His own statement, however, shows that he was taken there as a prisoner against his will and that in composing the *Kashf al-Mahjub* he was inconvenienced by the loss of the books which he had left Ghazna. The date of his death is given as 456 A.H. (1063-4 A.D.) or 464 A.H. (1071-2 A.D.), but it is likely that he survived Abu'l-Qasim al-Qushayri, who died in 465 A.H. (1072 A.D.).[4]

Criticizing the Outward Forms

The holy Quran has pointed out the worthlessness of the outward form of the religion in the chapter *al-Hajj*. God does not delight in flesh or blood, but a symbol of thanksgiving to God by sharing meat with flowmen at the eve of *Eid al-Azha*. No one should suppose that meat or blood is acceptable to God. It was a Pagan fancy that God could be appeased by blood sacrifice. But God does accept the offering of the hearts, and as a symbol of such offer, some visible institution is necessary. The Quran declares:

> "It is not their meat
> Nor their blood, that reaches
> God: it is your piety
> That reaches Him: He
> Has made them subject
> To you, that you may glorify
> God for His guidance to you:
> And proclaim the Good News
> To all who do right."[5]

The Prophet of Islam has clarified this position repeatedly in his sayings. Imam Muslim has cited two traditions in this regard:

1. Hazrat Abu Hurayrah has reported from the Messenger of God that he has declared:

   > "Verily God does not look towards your figures and your riches; He instead looks to your hearts and actions."[6]

2. Hazrat Abu Hurayrah says that the Apostle of God has declared:

   > "Verily God does not look towards your bodies and forms; He instead looks towards your hearts", and he indicated to his chest by his fingers.[7]

The man then turned the back. The Prophet commanded: "bring him back!" But they could not find anyone. The Prophet then responded:

"That man was Jibril, he came to teach people their religion".

Imam Bukhari then comments: "The Prophet included all this in the Faith".[1]

Most of the muslim scholars equate the meaning and implications of *tasawwuf* to the Quranic *tazkiyah*, purification of human soul through religious observances and spiritual experiences. The Quran has defined *tazkiyah* as one of the noble jobs to be performed by the Messenger of God:

> "It is He Who has sent
> Amongst the Unlettered
> An Apostle from among
> Themselves, to rehearse
> To them His Signs
> To purify them, and
> To instruct them in Scripture
> And Wisdom, _ although
> They had been, before,
> In manifest error."[2]

This concept and dimension of *tasawwuf* is well defined by Shaykh Ali Al-Hujwiri in his *magnum opus Kashf al-Mahjub*. The *Kashf al-Mahjub* which belongs to the later years of the author's life, and partly at any rate, to the period of his residence in Lahore, was written in reply to certain questions addressed to him by a fellow- townsman, Abu Said al- Hujwiri. Its object is to set forth a complete system of Sufism, not to put together a great number of sayings by different Shaykhs, but to discuss and expound the doctrines and practices of the Sufis. The author's attitude throughout is that of a teacher instructing a pupil.[3]

Life of the Author

Abu'l Hasan 'Ali b. Uthman b. Ali al-Ghaznawi al-Jullabi al-Hujwiri was a native of Ghazna in Afghanistan. Of his life is very little known beyond what he relates incidentally in the *Kashf al- Mahjub*. He studied Sufism under Abu'l-Fadl Muhammad b. al- Hasan al-Khuttali, who was a pupil of Abu'l Hasan al-Husri (371 A H), under Abu'l- Abbas Ahmad b. Muhammad al- Ashqani or al-Shaqani. He also received instruction from Abu'l Qasim Gurgani and Kahwaja Muzaffar and he mentions a great number of Shaykhs whom he had met and conversed the course of his wanderings. He travelled far and wide through the Islamic empire from Syria to Turkistan and from the Indus to the Caspian Sea.

Among the countries and places which Hujwiri visited were Adharbayajan, the tomb of Bayazid at Bistam in Damascus, Ramla and

Kashf al-Mahjub
(A *Tazkirah* or An Exposition?)

Dr.Obaidullah Fahad*

Equating to *Ihsān*

Mysticism or tasawwuf is mostly defined as a term equated to *Ihsān* in the hadith. Imam Bukhari has cited a hadith from Abu Hurayrah, the holy companion. Abu Hurayrah is reported to have said:

"Once the Messenger of God was sitting among the people. Suddenly a man came to him and asked:

"What is (*Iman*) Faith?"

The Prophet said: "Faith means that you should believe in Allah, His angels, in visiting of Him (on the day of Judgment), and in His messengers and that you should believe in the Resurrection".

The man asked:

"What is Islam?"

The Prophet replied:

"Islam means that you worship none but Allah and do not associate others with Him, you establish prayer, pay the obligated *zakah*, and hold fasting in the month of Ramadan."

The man further asked:

"What is *Ihsān*?"

The Prophet replied:

"That you worship Allah as if you are seeing Him: if you are not seeing Him (then be sure) He is seeing you"!

The man asked:

"When is the Dome scheduled?"

The Prophet replied:

"One who is asked is no more aware of it than one who is asking. I may tell you some signs of the Dome: when the she- slave gives birth to her master: the shepherds of black camels are engaged in constructing the multi- stories buildings; and this comes under the five things unknown to anyone except God."

The reporter of the hadith says that this follows the recitation of the verse by the Messenger of God that reads: "Verily, it is Allah only who has the knowledge of the Dome" *The Quran* 31:34.

---

* Associate Professor, Dept. of Islamic Studies, A.M.U., Aligarh

13. Al-Ghazzali, *Ihya al-'Ulum al-Din*, (Cairo,1326/1908),vol.II,pp.88 and 182,(cf. Sharif, M.M., p. 1127).
14. Cf. Sharif, M.M., *op.cit.*, p. 1127.
15. *Ibid.*, p. 1127-28.
16. Robson, J. *Tracks on Listening to Music*. (London, 1938), p. 93.
17. Khosla, K., *The Sufism of Rumi*, *op.cit.*, p. 193.
18. *Ibid.*, p. 195.
19. Nasr, S. H., *op.cit.*, p. 79
20. Ali Hujwiri, A.B.U., *The Kashf al-Mahjub*, (Eng. Tr. By R.A. Nicholson, (Adam Publishers & Distributors, New Delhi, 2006), pp. 393-420.
21. *Ibid.*, 393-4.
22. *Ibid.*, p. 394.
23. *Ibid.*, p. 396.
24. *Ibid.*, p. 399.
25. *Ibid.*, p. 400-1.
26. *Ibid.*, p. 403.'
27. *Al-Qur'an*, 4:163; and 17:55.
28. Ali, A. Yusuf, *The Holy Qur'an*: Text, Translation and Commentary, *op.cit.*, pp. 232 and 709.
29. Ali-Hujwiri, (Tr. R.A. Nicholson), *op.cit.*, p. 402-3.
30. Khosla, K., The Sufism of Rumi, *op.cit.*, pp. 192-7.
31. Ali-Hujwiri, (Tr. R.A. Nicholson), *op.cit.*, p. 402-3. See also:
    (i) *Sahih Bukhari*,(Virtue of the Qur'an), Vol.6,Book 61,No:568; Vol.2,Book 15, No.70 and Vol. 5, Book 58,No.268.
    (ii) Sahih Muslim, Book 4, No.1942 and Book 4,.No.735
32. Nasr, S. H., *op.cit.*, p. 79.
33. *Ibid.*, p. 82.
34. Khosla, K., *The Sufism of Rumi*, *op.cit.*, pp. 9-10, also see *The World Book Encyclopedia*, (A Seolt Fetzer Co, London Vol. 10, 1990), p. 405.
35. *Ibid.*

***

orientations. Their quest for Truth is anchored not on logical reasoning or empirical evidence but on ontological and symbolic mode of understanding. The institution of *Sama'* as preserved and celebrated by Sufis across centuries has also professedly been the foremost Islamic art-form and epistemic and aesthetic channel leading to existential appropriation of what is ultimately Real and not available through normal channels of understanding.

Thus, Sufis provide conceptions of truth, Beauty and Goodness, which is in tune with contemporary modes of interpretation. Sufis are beyond the parameters of space and time or categories of method and causality. They represent the perennial vision and mission of Islam. This vision and mission has been preserved, promoted and celebrated in the Sufi poetry of Abul Khair, Sanai, Attar, Rumi, Sa'di, Hafiz, Faizi, Bedil, Ghalib, Iqbal and others. We need to earnestly take up this mode of thinking, feeling and doing with a view to re-appropriating the highly sophisticated *weltanschauung* of Islam in twenty first century across the globe.

The Sufi tradition of poetry and *Sama'* is of eternal significance. It is treasure-trove of the central Islamic beliefs and values. Therefore, it needs to be revisited and re-appropriated with a view to promoting values of love tolerance, peace, goodwill and pluralism in a world shaken by revivalist and fundamentalist attitudes and orientations.

End Notes:

1. Arberry, A.J., *The Islamic Art of Persia*, (Good word Books, New Delhi, (Reprinted 2001), p. 159.
2. Nasr, S.H., *Islamic Art and Spirituality*, (Golgonooza Press, Suffolk, 1987), pp. 92-3.
3. Nasr, S.H., *Islamic Art and Spirituality*, (Golgonooza Press, Suffolk, 1987), pp. 92-3.
4. Khosla, K., *The Sufism of Rumi*, (Great Britain: Element Books, 1987, pp. 37-8.
5. Nasr, S.H., *Islamic Art and Spirituality*, *op.cit.*, p. 151.
6. *Ibid.*, p. 78.
7. Sharif, M.M.,(ed.) *A History of Muslim Philosophy*, 2 Vols., (Germany: O. Harrassowitz: Wiesbaden, 1966), p. 1126.
8. *Ibid.*, p. 1126.
9. Cf. Sharif, M.M., *op.cit.*, p. 1125.
10. Farmer, H.G., *Historical Facts for the Arabian Musical Influence*, (W. Reeves, London, 1930), pp.85-7, (Cf. M.M. Sharif, p. 1156).
11. Nasr, S.H., *op.cit.*, p. 152.
12. Sharif, M.M., *op.cit.*, p. 1124.

created and which he seeks at all times knowingly or unknowingly but which he can only find when he gains an awareness of the sacred and accepts that he must surrender himself to the Will of Heaven.[32]

In fact, all the Islamic Persian and non-Persian mystical poets have given equal importance and respect to Islamic culture in general and to the *Sufi-Poetry* and *Music* in particular. The poetry is considered as sacred because it imbibes spiritual elements in its essence. The great Sufi- poets such as Sana'i (whose best known work is the *Hadiqatul Haqiqut* (Garden of Truth); Shaikh Farid al Din 'Attar (best know for his *Mantiqut-Tair* (Conference of the Birds); Jalal al-Din Rumi (famous for his *Mathnawis*); Sa'di (popularly known for his two works *Gulistan* and *Bostan)*; Hafiz (popular for his *Diwan)*, Firdausi (for his *Shah-Namah)*[33], *Allamah* Iqbal, Mir Anis, Mirza Dabir and others have mystical approach in their poetic expressions. Outstanding Sufis like Ibn Arabi, Ghazzali, 'Ali Hujwiri, Khwaja Moin al-Din Chishti and thousands of others have also decorated their writings with spiritual elements and given prime importance to the metaphysical aspect of human life. The devoted Muslims still use the collections of these Sufi poets and thinkers to help plan their lives and obtain inner satisfaction and mental peace. Both Sufi-poetry and *sama'* proved themselves to be a best composition that soothe the human soul and a medium of establishing the spiritual relationships.

However, only the Islamic spiritualists and thinkers emphasize the importance of music *(sama')* in the cure of various kinds of diseases , besides establishing spiritual links to Almighty God, the non-Muslim scholars too vehemently accept its significant role for ailing individuals and psychologically depressed persons. A famous living English music therapist, Eleanor Richards has effectively tapped into a melodious medium to help the psychologically distressed persons and writes, "Music therapy involves a relationship between patient and therapist with music forming the basis of communication with this relationship."[34] On the basis of her existential experience, she further says that 'if music be the food of love, play on..." as it helps in healing various kinds of ailments of several persons who are in psychological, physical or emotional distress.[35]

In fact, both Sufi ethics and aesthetics are highly axiogenetic and ontogenetic. Sufis are an outstanding group of thinkers and practitioners of Islam who represent the essence of primal Islamic Ethos and Eros. Their hermeneutics is also intimately linked to their ethical and aesthetic

> made thee smile? The Apostle answered, 'A slave-girl was singing here, but she ran away as soon as she heard thy step.' 'I will not depart,' said 'Umar, 'until I hear what the Apostle heard.' So the Apostle called the girl back and she began to sing, the Apostle listening to her." Many of the Companions have related similar traditions, which Abu 'Abd al-Rahman al-Sulami has collected in his *Kitab al-Sama'*; and he has pronounced such audition to be permissible.[30]

Besides Sufi-poetry, music and other sacred forms of art, a traditional type of art that is especially associated with Shi'ism and found in Persia as well as in other countries such as Iraq, Syria, Indo-Pakistani subcontinent, is well known as *ta'ziyah*. It is usually different portraying extremely sad events of the tragedy of *Karbala*. In fact, this religious theatre is the 'sacred' and closest art form in Islam. It has a tremendous historical background and possesses a religio-ethical and humanistic depth as well the highest example of commitment to the Spirituality:

> Nevertheless the *ta'ziyah* did develop as a religious art of power and beauty which has fulfilled certain religious needs of Shi'ism without its being essential to the ritual practices of Islam. An important character of the *ta'ziyah* that must always be remembered is that it can have efficacy and meaning only in the traditional context for which it was meant. The audience is as much a part of the play as the actors, and both participate with all their body and soul in the events of sacred history that are retold on the stage.[31]

Briefly, it can be said that music or *sama'* as the Sufi traditional art in particular, and also as the sacred art, have left a heritage of unbelievable richness and inspiring depth for the Muslim people. Islamic tradition has its own unique importance in all its dimensions, especially in its spiritual and artistic aspects. The vastly rich traditional heritage and sacred art of Persia, and in fact, Islamic art as a whole, can rightly help modern man to know the meaning and purpose of life in its true sense and to find out the importance of relationship of God, man and the Universe:

> With awareness of traditional and sacred art, the work of the true artist, as well as scholar, can become like the song of the bird, heard above the sound and clamor that fatigues and sickens the soul of man. It can become the means to remind man of the peace, tranquility, and joy for which he was

seized them as they listened to his voice; one time, it is said, the tale of the dead amounted to seven hundred maidens and twelve thousand old men. Then God, wishing to separate those who listened to the voice and followed their temperament from the followers of the truth *(ahl-i-haqq)* who listened to the spiritual reality, permitted *Iblis* to work his will and display his wiles. *Iblis* fashioned a mandolin and a flute and took up a station opposite to the place where David was singing. David's audience became divided into two parties: the blest and the damned. Those who were destined to damnation lent ear to the music of *Iblis*, while those who were destined to felicity remained listening to the voice of David. The spiritualists *(ahl-i-ma'ni)* were conscious of nothing except David's voice, for they saw God alone; if they heard the Devil's music, they regarded it as a temptation proceeding from God, and if they heard David's voice, they recognized it as being a direction from God; wherefore they abandoned all things that are merely subsidiary and saw both right and wrong as they really are. When a man has audition of this kind, whatever he hears is lawful to him.[28]

There are several *Ahadith* (traditions) of the Prophet of Islam that clearly endorse the positive views and emphasize that such music is allowed in Islam, which invoke in man a deep spiritual enlightenment and a unique source of "an ecstasy" and a way to the union with *Allah*.[29] Ali Hujwiri narrates:

> Anyone who says that he finds no pleasure in sounds and melodies and music is either a liar and a hypocrite or he is not in his right senses, and is outside of the category of men and beasts. Those who prohibit music do so in order that they may keep the Divine commandment, but theologians are agreed that it is permissible to hear musical instruments if they are not used for diversion, and if the mind is not led to wickedness through hearing them. Many traditions are cited in support of this view. Thus, it is related that 'A'isha said: "A slave-girl was singing in my house when 'Umar asked leave to enter. As soon as she heard his step, she ran away. He came in and the Apostle smiled. 'O Apostle of God: cried 'Umar, what hath

have different attitudes and understandings towards it. Here in this section, an attempt has been made to discuss music or its more better form *sama'* (audition) as the purely Islamic spiritual form of art.

It is important to point out here that a considerable number of Muslims believe that music is prohibited in Islam. According to them, as mentioned before, it is also a sinful act, which evokes and provokes evil desires. However, this belief is wrong; there is a clear-cut distinction between lawful, and the unlawful music. According to Islam, music that leads to sinful acts such as drugs, sex, violence etc. is absolutely not allowed. It is also prohibited for its sinful consequences. But, otherwise, how would it be sinful when *Allah* Himself allowed it to the Prophet David.[26] In this regard Abdullah Yusuf 'Ali, one of the best commentators and English translators of the Qur'an, writes that the spiritual gifts with which the prophets came may themselves take different forms, according to the need of the world and the times in which they lived, as judged by the Wisdom of God. A striking example given here is the gift of *song* and *music* as bestowed upon David. The Prophet David was given the *Zabur*, the Psalter or Psalms, intended to be sung for the worship of *Allah* (God) and the celebration of God's Praise.[27]

Moreover, music possesses a miraculous power which creates wonders in onto-cosmological world. With reference to Prophet David, 'Ali Hujwiri, in a Chapter on the "Principle of Audition" of his *Kashf*, has mentioned that auditors are of *two* types: one who hears the spiritual meaning and the other who hear merely the material sounds. Therefore, it depends upon the stuff or intention of a man what he chooses. If his temperament is devilish or devilish, that which he hears will be evil too. Conversely, if it is spiritually oriented the result will be good also. With reference to the attraction of the melodious voice of Prophet David, 'Ali Hujwiri states:

> The whole of this topic is illustrated by the story of David, whom God made His vicegerent and gave him a sweet voice and caused his throat to be a melodious pipe, so that wild beasts and birds came from mountain and plain to hear him, and the water ceased to flow and the birds fell from the air. It is related that during a month's space the people who were gathered round him in the desert ate no food, and the children neither wept nor asked for milk; and whenever the folk departed it was found that many had died for the rapture that

We often see, for example, how camels and asses are affected with delight when their drivers trill an air. In Khurasan and Iraq it is the custom for hunters, when hunting deer *(ahu)* at night, to beat on a basin of brass *(tashti)* in order that the deer may stand still, listening to the sound, and thus be caught. And in India, as is well known, some people go out to the open country and sing and make a tinkling sound, on hearing which the deer approach; then the hunters encircle them and sing, until the deer are lulled to sleep by the delightful melody and are easily captured. The same effect is manifest in young children who cease crying in the cradle when a tune is sung to them, and listen to the tune. Physicians say of such a child that he is sensible and will be clever when he grows up. On the death of one of the ancient kings of Persia his ministers wished to enthrone his son, who was a child two years old. Buzurjmihr,1 on being consulted, said: "Very good, but we must make trial whether he is sensible," and ordered singers to sing to him. The child was stirred with emotion and began to shake his arms and legs. Buzurjmihr declared that this was a hopeful sign and consented to his succession.[24]

Ali Hujwiri classifies the listeners of music into *two* categories: (1) those who listen to the *'material'* sound and (2) those who hear the *'spiritual'* meanings. He point out that in the state of 'ecstasy' the mystic transcends everything. Accordingly he who heard music spiritually did not apprehend merely notes *(naghmat)*, modes or stations *(maqamat)*, or rhythms *(iqa'at)*, but music *per se*, insisting that such *sama'* (audition), according to Al-Hujwiri, "Consists in hearing everything as it is in quality and predicament. The reason why men are reduced and their passion excited by musical instruments is that they hear unreally: if their audition corresponded with the reality, they would escape from all evil consequences."[25]

By music, generally we understand the art of producing significant arrangements of sounds usually with reference to rhythm and composition. It is also intended to be heard with relation to a story, an idea, a situation, an event, sad and happy moments and so on. It is related to man's inner-self. It also pleases non-human beings and becomes a source of attraction to them. Music has a variety of conceptions and people of various faiths and unfaiths

the Prophet, his companions and other mystics, which uphold the intimate relationship of music (or *sama'*) to Islamic spirituality. Various great physicians and mystic-philosophers (the views of some have been given in this section) have written on this subject and some have themselves also been both accomplished musicians and authorities on the psychological and spiritual aspects of music and deliberated upon it as the medium or source of Divine pleasure and presence. Ali Hujwiri mentions:

> The Apostle said, "Beautify your voices by reading the Qur'an aloud;" and God hath said, 'God addeth unto His creatures what He pleaseth" (Qur'an, 35:1) meaning, as the commentators think, a beautiful voice; and the Apostle said, "whose wishes to hear the voice of David, let him listen to the voice of Abu Musa al-Ash'ari." It is stated in well-known traditions that the inhabitants of paradise enjoy audition, for there comes forth from every tree a different voice and melody. When diverse sounds are mingled together, the natural temperament experiences a great delight. This sort of audition is common to all living creatures, because the spirit is subtle, and there is a subtlety in sounds so that when they are heard the spirit inclines to that which is homogeneous with itself. Physicians and those philosophers who claim to possess a profound knowledge of the truth have discussed this subject at large and have written books on musical harmony. The results of their invention are manifest today in the musical instruments which have been contrived for the sake of exciting passion and procuring amusement and pleasure. [23]

Music not only leaves its deep affect on human beings but it also penetrates in to animals, birds, reptiles and other kinds of nonhuman creatures. It also attracts children for its sounds have a subtlety in them that attract the human and nonhuman both. It is a natural instinct, which is over and above any kind of rules, boundaries, and cultural limitations. Ali Hujwiri, with reference to Iraq, Iran and India narrated the stories about animals and children stating that music has got an immense impact on them. Citing a music-affected case of a child with reference to Buzurjmihr (the vizir of Khusraw Nushirwan, the Great Sasanian King of Persia (571-578 A.D.), 'Ali Hujwiri writes:

Prophets likeness of loving the *sama'* and having special regards for various composers and performers of both poetry and music, says:

> The most beneficial audition to the mind and the most delightful to the ear is that of the Word of God, which all believers and unbelievers, human beings and piers alike, are commanded to hear. It is a miraculous quality of the Qur'an that one never grows weary of reading and hearing it, so that the Quraysh used to come secretly by night and listen to the Apostle while he was praying and marvel at his recitation, e.g., Nadr b. al-Harith, who was the most elegant of them in speech,
>
> and 'Utba b. Rabi'a, who was bewitchingly eloquent, and Abu Jahl b. Hisham, who was a wondrous orator. One night 'Utba swooned on hearing the Apostle recite a chapter of the Qur'an, and he said to Abu Jahl: "I am sure that these are not the words of any created being." The peris also came and listened to the Word of God, and said: *"Verily, we heard a marvelous recitation, which guides to the right way; and we shall not associate anyone with our Lord"* (Qur'an, 72: 1-2).[21]

Again, Ali Hujwiri, while referring to the other Verses of the Qur'an and the Prophets desiring of the listening to the Word of God through the melodious persons like Abu Musa al-Ash'ari and others, by giving much value and importance to *sama'* and referring to the attractive voice of Ibn Mas'ud, narrates:

> All Muslim, pious and disobedient alike, are commanded to listen to the Qur'an, for God hath said: "When the Qur'an is recited hearken thereto and be silent that perchance ye may win mercy" (Qur'an, 7: 203). And it is related that the Apostle said to Ibn Mas'ud: "Recite the Qur'an to me." Ibn Mas'ud said: "Shall I recite it to thee, to whom it was revealed?" The Apostle answered: "I wish to hear it from another." This is a clear proof that the hearer is more perfect in state than the reader, for the reader may recite with or without true feeling, whereas the hearer feels truly, because speech is a sort of pride and hearing is a sort of humility.[22]

Ali Hujwiri very systematically elaborated his conception of *sama'* with special references to the Holy Book and innumerable traditions of the Prophet of Islam. He also narrated the various authentic views and stories of

sama' as a sacred Islamic art-form which is a primordial source of spiritual life of a mystic or God-lover.

Most of the performers of Persian, Turkish, Indo-Pakistani and Bangladeshi music have been associated with Sufi-tradition. It is, in fact, the richness and depth of the *Sufi* music, which is appreciated by every one. Only those with a contemplative dimension can benefit from the liberating power of this music, which cuts man from the fetter of material existence and enables the bird of the human soul to fly with joy and freedom in the infinite horizons of the 'sky' of the spiritual world.[18]

C. Concept of Music (*Sama'*) in the Sufism of 'Ali Hujwiri

The *Kashf al-Mahjub* (The Unveiling of the Veiled) of 'Ali Hujwiri is one of important systematic comprehensive works in the Persian language on Sufism *(Tasawwuf)*. The author, has devoted the last (Twenty Fifth) Chapter of his *Kashf al-Mahjub* to *Sama'* (Audition). Under its various subsections like Audition of the Qur'an and Kindred Matters, Audition of Poetry, Authority Voices and Melodies, the Principle of Audition, The Various Opinions Respecting Audition, Different Grades in the Reality of Audition, *Wajd, Wujud* and *Tawajud*, Dancing, the Rending of Garments *(Fi'l-Kharq)*, and the Rules of Audition. Ali Hujwiri has tried to discuss the pros and cons as well as the spiritual significance of the *Sama'* (Audition).[19]

Ali Hujwiri mentioned that "hearing is superior to sight" and all religious ordinances are chiefly based on 'hearing' and could not be established without it. Moreover, all the Prophets on their appearance, first spoke in order that those who 'heard' them might 'believe', and subsequently they showed miracles *(mu'jiza)*. Therefore, in view of the above, highlighting the importance of *sama'* he wrote: "What has been said proves that who denies audition denies the entire religious law".[20]

If one deeply studies Islamic spiritual tradition throughout its various stages of development, one can easily understand the importance of poetry and music as the most fundamental aspects of that tradition. For the true believers and lovers of Allah, the *qirat* or the chanting of the Qur'an and the call to the prayer *(al-Adhan)* have been the most nourishing of all music for the soul. Although they (the *Qirat* and *Adhan)* have never been technically called *musiqi* (music), yet their performance through melodious voice create the spiritual qualities among the lovers of *Allah*. Ali Hujwiri also holds the same views and with reference to the Holy Qur'an and the

Seyyed Hossein Nasr refers to Mawlana Rumi, who founded a Sufi-Order well known for its music and dancing (the *Mawlawis)* could openly say:

> The musician began to play before the drunken Turk,
> Behind the veil of melody the mysteries of the eternal covenant between God and Man.

Mawlana Rumi points out that music has a divine influence. It is a source of ecstasy. 'Ecstasy' or its equivalent Arabic word '*fana*' (self-abnegation) finds prominent mention in the Sufi-tradition. It is the way to union with God. The *sama'*, which is a primordial source of it (*fana* or *wisal*), "literally means 'audition'. However, here in Rumi's Sufism, it includes music as singing and dancing.[16] It plays a very significant role in the context of ecstasy, according to Mawlana Rumi. In Persian culture, the poetry has an important place and especially the poetry of Rumi has been regarded as sacred or spiritual one.

According to Rumi, music induces mental collectedness and intensifies the flame of love in the lover to realize God and the secrets behind His creation. It is, in reality, the food for the lovers. K. Khosla beautifully explains the view point of Mawlana Rumi about *Sama'* in the following words:

> Explaining the inner significance of *Sama'* in the *Diwan* Rumi says that *Sama'* is to hear the sound of *bala* (yes) affirming the Lordship of God at the Primal Covenant; it is to sever oneself from oneself; it is to attain to union with Him. It is to be unconscious of individual existence and savour everlasting life *(baqa)* in absolute self-extinction *(fana-i-mutlaq)*. It is to make the head like the ball before the stroke of His love, and run without head and foot.[17]

Moreover, speaking of Ibrahim bin Adham, Rumi says that Ibrahim would listen to the sound of the rebeck, as it was to him an echo of the voice of God and he desired to recall His Voice, proclaiming His Lordship at the Primal Covenant. In fact, that voice is heard in the heart of the Sufi as trumpeting the spiritual resurrection, and it is like the blast of the Universal Trumpet that will be heard at the Resurrection.

Thus, these were the some remarkable expositions of famous few thinkers, theologians and philosophers of the Islamic World and especially of 'Ali bin Uthaman al-Hujwiri and Mawlana Jalal al-Din Rumi regarding

> no other way of extracting their secrets except by the flint of 'listening to music' *(al-sama')*, because there is no means of reaching the hearts except through the portals of the ears....Verily, 'listening to music' is a factual touchstones,...for as soon as the soul of music reaches the heart, it brings out whatever predominates in it.[12]

Similarly, Ibn Khaldun, one of the greatest philosopher-historians of Islam, devoted a chapter in his Prolegomena *(Muqadimah)* to 'music' in which discussing the psychology of a human being he mentioned that man was a rational and social animal who was good by nature and always liked what was good and beautiful. Thus, for Ibn Rushd a man has to seek to satisfy certain natural desires in his leisure hours, such as the need for healthy relaxation, the wish to acquire knowledge, the temptation to do fine art and the inner urge to listen to music.[13] In this way, Ibn Khaldun maintained that all such mentioned longings were perfectly reasonable, and since man could discern what was good or evil in those desires, he could by experience, make such desires always beneficial both socially and spiritually, provided the intention *(Niyit)* in those desires was good. If that were the case, the desires were lawful.[14] Overall, Ibn Khaldun's focus is on the spiritual aspect of man which tends to satisfy his inner-self and, the *sama'* is one of the primordial sources for it.

In fact, all the Sufi-aestheticians and *darwishs* have openly defended their attitude towards *sama'* and they do exercise its performance regularly in their ceremonials in spite of its public condemnation by the orthodox *'ulema* and the legists (*fuqaha*), who considered music or *sama'* a useless pastime *(lahw)* and a source of unlawful *(haram)* actions. But, besides other Sufis and dervishes, Majd al-Din al-Tusi emerged perhaps the most trenchant defender of the *sama'* and after referring to the Holy Book, Prophet's *Sunnah* and the views of the companions of the Prophet, he says:

> If anyone says that audition is absolutely unlawful, he has declared forbidden in the law that about which no statute has come down, since no statute forbidding audition and dancing has come down in the Book of Allah, or in the usage of Allah's Apostle, or in the words of the Companions (of the Prophet). And he who declares to be forbidden in the Law anything which is not in it, has invented something against Allah, and he who invents anything against Allah is an infidel by general agreement.[15]

parts of the world and practicising and enjoying music according to their own socio-political conditions, religio-ethical traditions and cultural dimensions. Islamic poets and art-lovers have been engaged in composing various forms of heart-felt poetry and other melodious tones for the peace and satisfaction of minds of the peoples who understood the depth of poetry and music in the happy and anguished situations. Nevertheless, there are a large number of people, including *'ulema* (religious theologians) and even some Sufis, who regard music as abominable, degrading and even unlawful. However, the most popular form of music which is termed as 'folk music' has a significant role in serving as an inspirational source for various mystics and other lovers of God and humanity:

> There is also the more popular form of music, or folk music as it is called today. Which has existed as an integral part of the life pattern of various groups, especially in the countryside and among the nomads throughout the Islamic world and which has been sung or played by peoples who have adhered most strictly to the *Shari'ah*. Sometimes this type of music has served as inspiration for various Sufi masters who have adopted it for strictly spiritual ends in their gatherings. Even Jalal al-Din Rumi often took songs from the taverns of Anatolia and converted them into vehicles for the expression of the most profound yearning for God.[10]

Regarding the significance and deep penetration of music, Ibn Abdi Rabbihi in his *Al-'Iqd al-Farid* writes:

> This art ... is the foraging ground of audition, and the pasturage of the soul, and the spring grass of the heart, and the arena of love, and the comfort of the dejected, and the companionship of the lonely, and the provision of the traveler, because of the important place of the beautiful voice in the heart and its dominating the entire soul.[11]

Al-Ghazali, in his famous work *Ihya'Ulum al-Din*, gave a detailed exposition and powerful version of *sama'* stating that 'listening of music' makes a person's heart more spiritually oriented and penetrative towards Divinity. He writes:

> Heart and innermost thoughts are mines of secrets and treasuries of precious stones. Within their confines are jewels which are as sparks contained in iron and steel....And there is

> circumstances, are different, being high or low: so, by the law of association, those sounds become bound up with the different mental states which prompt them. Thus, when those sounds are renewed, they inevitably call up the related mental states, which may be grief, pain, or joy.[7]

As far as the music itself is concerned, philosophers, theologians, psychiatrists, medical scientists and aestheticians have their own viewpoints about it. The Muslim attitude regarding it is vastly different from those of the peoples belonging to Greece, Roman, and the Western civilizations. H.G. Farmer with reference to the *Ikhwan al-Safa* and Al-Nuwairi writes:

> By music, we mean that art which the noblest minds in Islam believed to be capable of being informed with and ennobled by *thought*, and in turn to adorn and enforce *thought*, and to be thus understood and felt. No better example of that percipience is to be found than one in the utterances of the *Ikhwan al-Safa* of the fourth/tenth century of Basrah, the home of learning, who spoke of music as "an art compounded between the corporeal and the spiritual." To these transcendental philosophers "all the arts had bodily forms except the art of music, whose substance was a spiritual essence." With what felicity do the "Brethren" laud that type of music "which softens the heart, brings tears to the eyes, and makes us feel penitent over past misdeeds." How well they knew the value of those soothing melodies "that lightened the pain of disease and sickness," and those affecting airs which "comforted the aching hearts and eased the grief of the afflicted in times of calamity." More practical still was their recognition of those songs "that relieved the toil of heavy work and wearisome understandings," as well as that music which gathered "joy, pleasure, and happiness... at weddings and banquets." Indeed a veritable ocean of literature in praise of music has flowed down to us from the Islamic past, whilst poets have sung the sweetest verses in adulation.[8]

According to *Akhwan al-Safa*, music was not merely a diversion of the privileged classes of the Muslim community, but the heritage of all. It was, therefore, part of the social life of the whole community.[9] The same is true even now when we observe the Muslim community living in different

various aspects. These great Islamic figures like Al-Frabi (d. (339/950), Ibn Sina (d. 429/1037), Ibn Zailah (d. 440/1048), Fakhr al-Din Razi (d. 606/1209), Ali Hujwiri (d.456/1063-64), Al-Ghazzali (d. 505/1111), Ibn Khaldun (d. 808/1406), Majd al-Din al-Tusi (d. 520/1126), Mawlana Jalal al-Din Rumi (d. 672/1270) and others maintained that music was used to cure ailments of both body and soul and also it had been a source of spirituality. Both poetry and music remained equally important in the life of mystics and both played a constructive role in maintaining mutual love, understanding and universal goodwill among the masses. A brief outline of some prominent Islamic thinkers is given hereunder.

According to Al-Farabi, music itself was inspired by a passion or soul-state and it equally affects both the performer and the listeners and in this way denied that it inspired our base passions. The same viewpoint was held by Ibn Zailah when he says:

> When sound *(saut)* is adorned by harmonious and mutually related composition, it stirs the soul of man.... Beginning on a low note and ascending to a high note, or *vice versa*, according to *a particular* arrangement and *a known* composition, it becomes related to the sentiments of the soul of man. As one note *(naghmah)* after another changes in the music, one state after another changes in the soul. One composition will transport the soul from weakness to strength, and another from strength to weakness.... Therefore, the composition which is possessed of certain sounds is possessed of certain qualities by which the soul is influenced.[6]

For Ibn Zailah, music produces its intensive effects on the soul in *two* directions: one is 'physical' content and another is 'spiritual' content. Various other mystic-philosophers like Ali Hujwiri, Al-Ghazzali, Tusi, Rumi and others point out that music invokes the spiritual states of mind and therefore, it is a sacred form of Islamic art.

Music has got its immense effect upon human beings and non-human beings especially among animals, birds and insects etc. Musical sounds are related to various mental states and experienced in states of grief, pain or joy. In this regard, Fakhr al-Din al-Razi writes:

> In the animal world sounds come into existence by reason of grief, pain, or joy. Those sounds, according to these

Persian music are closely related to the spiritual states (*ahwal*) of the Sufis, and through Sufi-tradition to the spirit of the Holy Scripture (The Qur'an):

> As for music, the music of Persia, although influenced by different musical traditions especially the ancient Egyptian, has its origins in the music of the ancient Aryan peoples and is akin to the Greek music heard by Pythagoras. But during the Islamic period it grew in a distinct manner and in a more contemplative direction, not in spite of but because of Islam as well shall have occasion to discuss more fully later. By banning the social aspect of music, especially in cities where the inciting of passions caused by music can always lead to greater moral degradation than in the countryside. Islam turned classical music in an inward direction, as a contemplative art. The spiritual states evoked by classical Persian music are closely related to the spiritual states *(ahwal)* of the Sufis, and through Sufism to the spirit of the Qur'an. In both its purely musical content, as well as in the Sufi poetry with which it has always been intimately connected. Persian music represents a spiritual art of a high order, a powerful aid in the attainment of the contemplative states of Sufism. It is not accidental that the Sufis have cultivated the mystical sessions of music and even dance *(sama')*, and that one (Mawlana Jalal al-Din Rumi) of the greatest Sufi masters and revelers of the esoteric meaning of the Qur'an.[5]

B. Conception of Music in Muslim Thinkers of Various Fields

In the sacred art of Islam *sama'* (audition) has its own spiritual significance. Most of the Sufis do consider that it has a Divine influence. Generally *sama'* includes *'music'*, *'signing'* and *'dancing'*. It is not merely music but includes other states of ecstasy. In the field of *sama'* we shall discuss shortly, in the following pages of this section. Ali Hujwiri, Al-Ghazzali, Tusi, Rumi and Ibn Khaldun. However, the views of Ali Hujwiri and Rumi would be taken up extensively in order to understand the spiritual significance of *sama'* and also as a sacred Islamic art form.

Many outstanding personalities of Islamic world of learning such as philosophers, psychologists, mathematicians, poets, physicians, Sufis and other reformers were deeply involved in the domain of music and its

world was strengthened manifold by the mystical and poetic genius of Iranian people across the past millennium A.J. Arberry writes:

> '... There can be little doubt of Persia's right to claim Sufism as largely her own: names like Ghazali, Attar, Rumi, and Hafiz come to the mind with a readiness inconceivable in connexion with the early Arabian ascetics or even someone of the stature of Ibn Al-Arabi.[1]

It is also believed that poetry has got its other unique feature in which it is not confined merely to the expression of subjective experiences of the separated or alienated ego of the poet, but it is the fruit of the vision of a reality which transcends the very being of the poet-artist himself and for which he must become the expositor and guide. Undoubtedly such poetry is a vehicle of principal knowledge through both its content and form, through words as well as the rhythm and music.[2]

In *sama'* (audition) such a state occurs where God is believed or conceived to be the Supreme Designer, Supreme Geometer, Supreme Musician and also transcending all of them. As for a true believer or Sufi, the whole creative process is but a single, timeless movement or flash of Divine Revelation. Constantly and simultaneously, outside time's framework life and its renewal are displaying God's attributes of Mercy *(rahmat)* and Beauty *(jamal)* and Majesty *(jalal)*. His self-revealing acts are simply countless, and each virginal and different, but all indivisibly co-existent. Thus, it is a perpetual revelation of the One in the Many and the Many in the One. Hence, the entire circle of existence begins and ends in a single point' the Divine Essence.[3] Here the word or language, content, form, musical tones or melody all possess metaphysical or spiritual dimensions and therefore, are termed as sacred.

In the cultural tradition of Islamic world the Sufi-poetry and music or say *sama'* became an indispensable Islamic art-form so far as the spiritual dimension of man's life is concerned:

> No Discussion about Islamic art and spirituality could take place without considering music, which is of great significance from a spiritual point of view not only in itself but also in its relation to poetry as exemplified by the case of Jalal al-Din Rumi. Even the Qur'an itself in its traditional prosody is at once music and poetry.[4]

Like Sufi-Poetry, Persians had their immense interest in music *(mausiqi* or *sama')*. Music is very significant and important form of sacred art in Persian and/or Sufi culture. The spiritual states evoked by the classical

Conception of Music (Sama') in Tazkirah Writing : 'Ali Hujwiri's Approach

Dr. Latif Hussain S. Kazmi*

A. Introduction

The biographical writing *(tazkirah nigari)* is an important historical informative treasure through which we can understand the life and works of prominent personalities like thinkers, poets, Sufis, social reformers, political leaders, prose writers and philosophers etc. emerged from time to time through out the human history and culture.

In Persian prose and poetry, a great deal of *tazkirah nigari* did exist which plays vital role in providing information and understanding of the perennial cultural legacy as well as the religio-ethical and socio-political ethos especially started even before thirteenth century A.D. Among the great sufi-writers, Shaikh 'Ali Hujwiri popularly known as '*Data Ganj Baksh*' (The Bestower of Treasures), emerged a versatile genius whose *magma opus*, the *Kashf al-Mahjub*, which though one of the oldest treatises on sufism, yet it provide some important biographical notes about great Imams and Sufis as well. There are some other areas on which 'Ali Hujwiri throws light in which his conceptions of *sama'* (audition) appears significant. In the following pages an attempt has been made elaborate his conception of music *sama'* in Islamic framework.

The Sufi-poetry, as an important Islamic art-form, touches upon every aspect of human life, more specially man's aesthetico-spiritual dimension. The symbolism of mystic cult was worked out by various shades of poetic language (be it Persian or Urdu or Turkish or Punjabi or Kashmiri etc.). The Persian language still has got its prime importance. Some of the celebrated Persian mystics like Sa'id bin Abi al-Khair, Sanai, Sa'di Sharazi, Farid al-Din Attar, Hafiz, Mawlana Jalal al-Din Rumi, Nasir Khusro, Jami, Bedil, Amir Khusro, Ghalib, Iqbal and others contributed immensely through their mystic poetry to Islamic spirituality.

In fact, Iran's contribution to the Sufi-poetry as sacred art remains unique in the Islamic history. The Sufi tradition that emerged from Arab

---

* Associate Professor, Dept. of Philosophy, A.M.U., Aligarh

4. B. Lewis, *The Muslim Discovery of Europe*. W.W. Norton & Co. New York 1983 pp.59-69
5. Abdun Nabi Fakhr-i-Zamani Qazwini, *At/aykhana*. Munir Alam Collection, (AMU) Farsiya 3 No.8, folios. 54-63.
6. Abdul Baqi Nihawandi *Masir-i-Rahimi*. Ed. Hidayat Hosain, Bib Indica, Calcutta, 1910-31. Shaikh Farid Bhakkari. *Zakhirat al-khwanin*, ed. Syed Moinul Haque, 3 volumes, Karachi: Pakistan Historical Society 1961. 1970. 1974 . 7 See the author's preface
8 A. Halim, An Account of the Celebrities of Bengal of Early years of Shahjahan's reign given by Muhammad Sadiq, Pakistan Historical Society, Nazir Ahmad, *Muhammad Sadiq Isfahani, An Official of Bengal of Shahjahan's time*, Indo-Iranica, 1972 102-124.

***

skilled combination of personal memoir-cum-travelogue. Sadiq provided an account of the contemporaneous poets, writers, physicians, historians and men of letters, many of whom were personally known to him. The work conveys something of the cultural ambience of Indian towns and cities actually visited by the writer. Agra, Burhanpur, Ahmadnagar, Patna and Jaunpur were important cultural and educational centres of India. The author also visited newly founded town of Khirki and Nauraspur and wrote verses in praise of the cities of Deccan. Despite administrative and military preoccupations the Mughal gentry remained occupied in their literary and intellectual pursuits. Some of them have also acquired a satisfactory knowledge of Indian music such as Chiragh Beg Shamlu. The fourth volume synopsis of projected world history which the author could not complete. Herein the author provided names of various nations and counties, cities seas, mountains islands etc. In the projected world history an attempt is made to assimilate new knowledge of the discovery of America New World which he called Yengi dunya. Later Persian historians called it *alam-i-nau, duniya-i-nau* and sometimes *amrika*.

Conclusions:

Persian was also an effective tool in the consolidation and cultural integration of the Mughal empire. The information in both the *tazkiras* is rich, varied and fascinating. These are of capital importance as they could throw a flood of light on contemporary social and cultural scenario. It goes to the credit of Amin that he took careful notice of flourishing arts and crafts in various Indian cities. He also mentioned main agricultural and industrial product of Indian cities and towns. One of the unavoidable impression one gets from the work is a close cultural interaction between India and the wider Islamic World. During this period cultural ties especially with Iran were greatly strengthened. Evidently both the writers were Iranian in extraction.

End Notes:

1. Cf. Marcia K. Hermansen and Bruce B. Lawrence, "Indo-Persian Tazkiras as Memorative Communications," David Gilmartin, Bruce Lawrence, (eds.) *Beyond Turk and Hindu. Rethinking Religious identities in Islamicate South Asia,* India Research Press, 2002, p.150.
2. See. Farman Fatehpuri, *Nigar*, 1964 Annual Tazkira Number: Urdu Shura ke tazkire aur tazkira nigari, (Lahore: Majlis-i taraqqi-i Urdu, 1972) An earlier work on this topic is Sayyid Muhammad Abdullah, *Shuara-yi Urdu ke Tazkire aur tazkira nigari ka fann* (Lahore: Maktaba Khiyabane-Adab, 1952. Ali Raza Naqvi, *Tazkira nawisi dar Hind-o-Pak* , Tehran, 1964.
3. H. A. R. Gibb, Islamic Biographical Literature, B. Lewis and P. M. Holt ed. *Historians of the Middle E-(/st.* Leiden, E. 1. Brill, 1968), pp. 54

arrows were produced in the city. Sayyid Shahi was the distinguished poet of the city.

Only Kashmir is described under the fourth climate a world famous country. The source is Tarikh-i-Rashidi of Mirza Haidar. It was a heart ravishing place indeed. It was a land which abounded in natural beauty. The beautiful flower of tulip was grown in the Valley. The saffron was produced on a large scale and four hundred maunds was sent to Hindustan. However, the shawl industry was the most booming industry of the region and people of Kashmir excelled in the craft. Kashmir was Akbar's gift to India otherwise in the past it had been ruled by independent rulers. Akbar conquered it and made it integral part of his imperial dominions. Some Central Asian Khanates such as Bukhara and Samarqand were under fifth clime. Others were described under the sixth clime, so was Russia and Turkey. The seventh climate consisted of Bulghar, Saqlab Batiq Batin ur Rum and Jabulqa.

The author provided a connected narrative of the history of India from the establishment of Turkish rule down to the reign Emperor Akbar. Akbar is praised for his military achievements. He is the sovereign who established an empire which extended from far north upto the salty sea. He conquered Kabul and Qandhar and thus the menace created by the Afghans who were troublemakers in the region was removed. However, the conquest of Kashmir was the most outstanding achievements of the Emperor. The period also witnessed remarkable efflorescence of learning and knowledge. The reign of Akbar also included an account of the major Akbarshahi nobles.

Subh Sadiq

Another major Tazkira writer is a Mughal bureaucrat Muhammad Sadiq Sadiqi bin Salih Zuberi popularly known Sadiq Isfahani. Early life and career and intellectual contacts of Sadiq Isfahani (1609-51) has been carefully described by two renowned scholars of Persian.[8] He began his career as a news-writer and for some time he also served as Bakhshi but Mughal emperor Shahjahan granted him a jagir land revenue assignment in Bengal where he spent most of his life until his death in 1650-51. The material for Subh Sadiq was collected in Bengal though finally compiled at Jaunpur. Subh-i-Sadiq is divided into four volume. The first two volumes are a universal history. The first is dedicated to an account of the Prophets. In the second volume the author presented history of Iran and Central Asia. This volume is of historical significance as it contains history of the Mughal empire during the first seven years under Shahjahan. Volume three contains tazkira of the celebrated men of various nations. Chapter twelfth of the same volume in which the author provides his own biography represents a

were born and brought up in Agra. The family belonged to Nagaur but their illustrious father Shaikh Mubarak (d.1593) settled down at Agra. Therefore the intellectual achievements of the illustrious sons of Shaikh Mubarak are described under the Mughal capital. The city had some lesser known poets called Wahshi and Serabi whose works are lost to posterity.

Lahore was a famous city of India. Lahore was witnessing era of prosperity and Amin's detailed description of the city testifies to the flourishing condition of Lahore under Akbar. Perhaps, there did not exist a more delightful city like Lahore in the entire inhabited globe. Grapes and muskmelons of Lahore were its main agricultural products. Two fruits are grown in plenty and could be bought by both rich as well as the poor. Maulana Shiri is mentioned as one of the living scholars in the city who is said to have composed qasidahs odes in praise of Khan-i-Azam Aziz Koka. People of Lahore were industrious skilled in various arts and crafts. Amin pointed out that Sirhind the town in the eastern most of Punjab owed its development to the efforts of Firuz Shah Tughlaq. Sirhind's people excelled in arts and crafts but above all they were excellent painters. Another town of Punjab called Hansi is described as the fortress-town.

History of Delhi is set in its imperial past. Delhi is described as the historic city of India but its historical evolution is mainly traced from the Turkish conquest of India. He refers to the old settlements of Delhi Quwwat -ul-Islam mosque and Qutub Minar which he refers as the old city and new capital of Jalaluddin Khilji as Delhi-i-nau. He also included Firuz Shah's hunting lodge the Kushk-i-Shikar' as an important monument located in Delhi. Delhi the historic capital was the city of saints and men of God. Hazrat Nizamuddin Auliya (1243-1325), tenderly called Sultan al-Mashaikh was the foremost saint of the city. His lay-disciple Amir Khusrau Dehlawi received liberal treatment from the hands of the author. Most of the writings of the parrot of India were available to him. He provided a detailed account of mainly Chishti saints derived from *Siyar-al-Awliya.* Maulana Badruddin Ishaq, Maulana Shamsuddin Yahya, Fakhr al-Din Zarradi, Alauddin Nili Burhan al-Din Gharib. In the list of the illustrious personalities of Delhi a brief biography of Shaikh Jamali Kanboh (d.1634-5) the Suhrawardi saint is also provided. It is noted that the saint, who is lying buried in Delhi [Mehrauli], was a close companion of Emperor Humayun, the father of the reigning sovereign. Tomb of Emperor Humayun, the first major building of the Mughals in Delhi was the latest addition of the city. It was a finest and the most elegant addition to the city whose landscape was dotted with beautiful gardens and memorials, and monument.

Lucknow was a small city with enjoyable weather. Good quality

third clime. Lahore, Nagarkot, Sirhind, Hansi, Thanesar, (modern Kurukshetra in Kamal district of Haryana state), Panipat, Delhi, Agra Lucknow, Awadh and Kalpi. The third climate consisted of splendid countries and cities such as the Iraq-i-Arab and Iraq-i-Ajam, Baghdad, Kufa and Basrah. Cairo, Alexandria and Shiraz, Persian cities of Lar, Dizful Shushtar Qandhar and Kirman also lay in the same third clime. Under the city of Shiraz the author provided a biography of its celebrated lyricist Khwajah Shams al-Din Muhammad Hafiz Shirazi. He noted that he was a rarity of age: He has no equal in recitation of the Holy Book.

Mughal Agra is described as a riverfront garden city. River Yamuna flew in the middle of the city. Beautiful gardens and splendid mansions of nobility and gentry were constructed on both sides of the River Jamuna. Agra was the seat of government of Sultan Sikandar Lodi (1489-1517). It acquired a distinctive character as imperial capital under Akbar. The fort was the major monumental of the city which was constructed with the orders of the emperor Akbar, such as eyes have never seen nor had the ears heard. Its fort with splendid double fortification wall and gates, arched battlements with a spectacular facing of dressed red sandstone fitted in iron frames was the architectural innovation of Emperor Akbar. The fort was constructed in four years at the high cost of seven crores tankas (seventy millions) equivalent to 35 lacs Rupees. Agra was the birth place of the eminent scholar Abul Fazl (1551-1602) who is described as one of the most distinguished scholar of his age in India. His elder brother Shaikh Abul Faiz Faizi (1547-1595) had a brilliant career as a court poet and statesman. In 1576 he was created Malik ush-shura by Akbar. His major academic contribution is Sawati al-ilham a voluminous commentary on the Holy Quran with out any dotted letter. (Lucknow, 1889). A master of Arabic language he composed two books on sanat ihmal. Another work composed without a dotted letter is Mawarid al-Kilam which is concerned with ethics (ed. Calcutta, 1825). His diwan of poems in Persian consisted of five thousand verses (bait) (Delhi, 1845). He began composition of Khamsa after the famous Khamsa of Nizami in 1579 at the express command of the emperor which he has not yet finished. He had also versified Nal and Daman on the orders of the emperor. He possessed knowledge of different subjects yet he had great inclination towards philosophy and Arabic studies. His brother Abul Fazl was an accomplished scholar and poet, and a stylish Insha-writer, an elegant epistolographer. He was a constant companion of Emperor. Akbarnáma was the magnum opus of the great intellectual. Abul Fazl' s principal title to fame as an author rests upon the same monumental work Akbarnama a history of the reign of Akbar. The author paid rich tribute to the profound scholarship of both the sons of Shaikh Mubarak who

Punjab is described as a major centre of Hindu pilgrimage. Thanesar is also described a traditional centre of Hindu pilgrimage. The portrait of cities and towns is not without local flavour. He emphasised that India is a country of rich fauna and flora. It enjoyed immense biodiversity and wealth of wildlife. Amin has some observations on the animal life and plants and flowers of India.

Many of the cities were associated with the name of the prophets born there. Such was Bait al-Muqaddas, placed under the third clime, the pious land which had religious and historical significance for various revealed faiths and was the birth-place of a number of the prominent prophets such as David, and Solomon. A number of Indian towns and cities were associated with the names of medieval sufi-saints who had lived and preached there. Such was the medieval town of Panipat, the seat of the sufi-saint Shah Ali Asharaf Bu Ali Qalandar (d. 1323), a town also inhabited by craftsmen. Similarly the walled town of Nagaur was the final resting place of the king of *mashaikhs (Shah ahl-i-tasawwuf)* Shaikh Hamid al-din Suwali Nagauri (d.1274).

The first clime consisted of Yaman, Zanj, Nubia, China, Ceylon which is described as an island in the Indian ocean, and Jabulsa.The second clime consisted of Holy Cities of Makka and Medina, Yamama, and port city of Hurmuz. Large parts of the Deccani states also are placed and described under the second clime. In the description of Deccan the author provided an outline of the Deccani states beginning with line of eighteen Bahmani kings followed with the Qutubshahi rulers of Golkunda and Nizamshahis of Ahmadnagar. Thereafter an account of the important cities is provided. Such as the city of Ahmadnagar Patan, Daulatabad, and Golkunda all are described as the fort cities. Early history of Daulatabad is traced back when it was known as Deogir. Ahmadnagar also had a fabulous garden called Farah Bakhsh.Ahmedabad, Khambayat, Surat, Somnath, Nagaur, Bengal, Orissa are also treated under the second clime. Ahmedabad, capital of Gujarat, located on the banks of river Sabarmati was a city of immense beauty and prosperity. It was an exceedingly fine and well-built city. It has delicately constructed buildings. Its markets were broad and spacious unlike the other cities of India which are mostly congested. The shops were mostly double-storied and sometimes three storied built in attractive and elegant designs. It was comparatively new city founded by Sultan Ahmad Shah I. He described topography of Suba Bengal accurately. It was a flourishing province primarily due to its agricultural products such as the high quality rice, sugar cane and silk. Long-pepper and betel-nut were the special'products'of the region.

However, most of the north Indian cities are described under the

poets and men of pen.[5] Some of the *tazkiras* were concerned with the governing classes, administrative officials, military elite, and members of the bureaucracy. Among such works devoted to the ruling classes which also comprised men of letters, such as the calligraphists, artists, scientists and philosophers and Insha-writers a distinguished place is held by *Masir-i-Rahimi* of Abdul Baqi Nihawandi. It was dedicated to Abdur Rahim Khan-i-Khana (d.1627). One of the earliest biographies of Mughal nobles is *Zakhirat-al-Khwanin* composed by Shaikh Farid Bhakkari.[6]

However, the focus of present paper are the topographical tazkiras namely *Haft Iqlim* (Seven Climes), and *Subh Sadiq* which could be categorized a histo-geographical and topographical *tazkiras*. Amin bin Ahmad Razi was a refined prose writer and a good historian so was Sadiq Isfahani. Amin was the first cousin of Mirza Ghiyas Beg later came to be known as Itimaduddaula, was Wazir-i-kul and Wakil of the emperor Jahangir. The source material for Haft Iqlim was collected for more than six years dedicated researches.[7] The work was completed in 1593-4 during the reign of Emperor Akbar. Haft Iqlim consisted of seven chapters called *Iqlim* (climes). Amin has painted a bright picture of the various flourishing cities and towns of India such as the city of Delhi, Sirhind, Ahmedabad. He also provided a rich portrait of what came to be known as the twin capitals of the empire namely Agra and Lahore. Poetical composition of Masud Sad Salman (d.1131) is quoted as part of the early history of Agra and Lahore both.

In his account of the north Indian cities he heavily relied upon Sultanat period chronicles such as the *Tarikh-i-Firuzshahi* of Ziauddin Barani. For the Mughal period he quoted *Tabaqat-i-Akbari* of Nizamuddin Ahmad. (Tabaqat-i-Akbari, ed. B. Dey, Bib. Ind. Calcutta, 1913-35.) Information about the Chishti saints is largely derived from *Siyar-al-Awliya* the earliest biographical account of the Chishti-Sufi saints written by Sayyid Muhammad bin Muhammad Alawi Kirmani (d.770/1368-9). Additionally, Ahmad drew upon earlier empirical and geographical accounts, the thirteenth century travelogue of Zakariya ibn Muhammad Qazwini entitled *Ajaib al-Makhluqat* "the wonders of creation," and *Ajaib-al-buldan, Surat-al-Aqalim, Majmaul Ansab* and *Masalik-al-Mamalik*. For the knowledge of ancient Indian mythology he mainly relied upon a little known work of his own compatriot Muhammad Yusuf Haravi. He included a brief discourses on Hinduism and its philosophical aspects such as the Hindu concept of the origins of the universe, the cosmic cycles of Hindu mythology, and the doctrine of four world-ages *(jug)*.

The author alluded to the pre-Islamic past of most of the north Indian cities such as the city of Nagarkot in the Kangra Valley in western

places visited and books read and teachers under whom the person studied, his pupils, books composed and finally intellectual powers and reputation.[3] The other forms of *tazkiras* are those which are written and organised on the basis of cities and towns of the inhabited globe. In such tazkiras the entire universe is treated as a single unit. In the schema of these tazkira writers the cities and towns were of prime significance. These tazkiras could be universal geographical encyclopaedias too, as they contain each important town and city's exact longitude and latitudes as well as their major agricultural and industrial products. Topographical account is followed with biographies of mainly about those famous individuals whose names were associated with those places.

The individuals whose biographies are provided included Ulama, Sufis-saints, poets, statesmeil, warriors, administrators, and men of learning who were considered the pride of their native towns and cities. But under the biographical notice, there existed layers of historical information. Such tazkiras are invariably written on the pattern of the Graeco-Arab tradition of division of the inhabited globe into seven climes fnown as *Haft Iqlim*. Each climate is a collection in varying proportion of a number of cities and towns. The idea of *Haft Iqlim*, according to which the world histories were compiled, was a purely geographical concept without any religious and cultural connotations. The concept transcended all national, religious, and cultural boundaries.[4] Being topographical and geographical dictionaries of the inhabited world these *tazkiras* are also medieval universal histories in which the authors sought to memorialise inhabited globe's urban land-scape. Being world historians the authors aspired for the geographical as well as chronological universality. The authors of world histories sought to represent the entire universe on a single canvass, according to their own vision. In the pages of the world histories are described such fabulous, far away places as Agra, Lahore Shiraz, and Constantinople. However, the main focus of the *tazkira* writers remained with the geographical area what the comparative historian of Islamic civilization, Marshall Hodgson termed as the Persianate societies which meant India, Iran, Central Asia, the Arabian peninsula, and the lands of the Ottoman Empire. The world was perceived as an assemblage of civilisations yet their vision of world, what Toynbee called oikoumene and McNeill renders as ecumene, was predominantly Asian.

A number of *tazkiras* produced during the Mughal period are literary in nature being primarily dictionaries of the poets along with specimen of their poetry. Such as *Maykhana* of Abd al-Nabi Fakhr i-Zamani Qazwini, a court poet of the emperor Nur -al-din Jahangir (1605-27) completed between 1613-19 at Ajmer and Patna, is devoted to the

Tazkiras: On Some Mughal Tazkiras (biographical memoirs) Haft Iqlim and Subh Sadiq

Dr. Gulfishan Khan*

Introduction

Indo-Persian biographical literature, called *tazkira*, general or specialized, topographical, or literary, that of the poets, sufi *mashaikhs*, administrative elite, all are of great historical significance. If history is a collective memory, a guiding experience of human society, *tazkiras* are memorative communications. For the Indo-Persian *tazkirahs* it has been suggested that although the *tazkira* writers draw from the past, they are not commemorative; they do not recall the past for its' own sake, rather they memorialize individuals and communicate their legacy to a new generation.[1] To begin with, the art of biography *(fan-i-siyar)* was a distinct discipline from the science of historiography in one major respect. The latter was concerned with a chronological record of events whereas a biographer was mainly concerned with the individuals whose activities resulted in those events. This celebrated genre of Indo-Islamic literature supplements as well as corroborates information as contained in the historical works and supplies valuable data for social, cultural political and administrative history of the Indian subcontinent. Most significantly perhaps the *tazkira* literature provide us information on modernization of medieval society, if modernization is defined in terms drawn from the social sciences, to mean the extension of bureaucratic authority over society, the expansion of urban control in the countryside, increasing urbanization in the form of development of towns and cities, the formation of an elite educated in a certain way. For the seventeenth century, a period of general political stability and growth, the same literature provides evidences of economic prosperity and cultural vibrancy. What renders the age a period of intellectual efflorescence remains the creative endeavours of its literate cultural elite who along with their administrative responsibilities devoted themselves to academic pursuits[2] Etymologically, the term *tazkira* is derived from Arabic root meaning "to mention," to remember." Technically, *tazkira* means biographical memoirs or biography. A *tazkira* might be considered who is who of modern times. It invariably contained biographee's life, parentage, detailed account of positions held, education,

---

* Associate Professor of History, Aligarh Muslim University, Aligarh.

31. ibid. pp. 72,73.
32. ibid. P. 73.
33. ibid. P. 73.
34. ibid. P. 74.
35. ibid. P. 73.
36. ibid. P. 63.

***

51/1543-44 and he conquered Qandhar in 951-52/1544-45 and handed over it to Persians and re-entered his own kingdom in 1545. So the question of Humayun's stay for fifteen years in Persia does not arise at all. The date 951/1541 mentioned by Dr. Berzegor for Humayun's reception in Iran is not correct because reception of Humayun in Iran had taken place in 950/1543.

3. ibid. P. III.
4. ibid. P.V.
5. ibid. P.V.
6. ibid. P.V.
7. ibid. P.V. It is quite surprising that Dr. Abdul Husain Nawai's – *Iran-o-Jahan*, published in 1369 from Tehran, is having reference of only one manuscript copy of *Tazkiratul Waqiat*, available in British Library, London, England. If he could have consulted other catalogues of Persian manuscripts available in India, he could have up dated his own knowledge as well as the knowledge of his readers.
8. ibid. P.V.
9. ibid. P. 60.
10. ibid. P. 60.
11. ibid. P. 61.
12. ibid. P. 61.
13. ibid. P. 61.
14. ibid. P. 62.
15. ibid. P. 62.
16. ibid. P. 62.
17. ibid. P. X.
18. ibid. P. 63.
19. ibid. P. 63.
20. ibid. P. 63.
21. ibid. P. 63.
22. ibid. P. 63. My grand father Late Hakim S.M. Riazuddin Husain Hamedani wrote a letter to me on 14th August, 1976, in this letter he had discussed Humayun's visit to Iran and his relations with Shah Tehmasp Safavi. I could not get Shah Tehmasp's sister's name in any history of Humayun's reign but my grandfather's letter contains the name of Shah Tehmasp's sister as Sultan Begum.
23. ibid. P. 63.
24. Ziauddin Barani – *Tarikh-i-Firoz Shahi*, Lahore, 1983. P. 95
25. *Ruqat-i-Alamgiri*. Delhi, 1972. pp. 41, 57, 92.
26. Jauhar op. cit. P. 68.
27. Abdul Fazl: *Akbar Nama*, Delhi, 1977, Vol. I. pp. 202, 217.
    Bayazid Bayat: *Tazkira-i-Humayun wa Akbar*. Calcutta, 1941, pp. 10, 11, 32, 34.
28. Jauhâr op. cit. P. 69.
29. ibid. P. 70.
30. ibid. P. 70.

detailed account of Humayun's journey and his stay in Persia, visiting important towns such as Mashhad and old monuments of Persia. It enlightens us on different aspects of society and culture of Persia. We can have a glance of Safavid Persia and its civilization through *Tazkiratul Waqiat* for a period from 950/1543 to 952/1545. We can call it an Indian version of Safavid Persia.

Humayun's visit to Persia had a great impact on India. It changed the history of India. From 1555, gates of India were opened for Iranian *ulema* and hukama and their works. Under Akbar's (1556-1605) patronage *ulema-i-maqulin* like Fathullah Shirazi, Saiyid Nurullah Shushtari worked hard for the promotion of *uloom-i-maqulat* (rational sciences) in India. In Persia all the leading poets like Firdausi, Asadi, Nizami, Khaiyam, Rumi, Sadi and Hafiz had already sang a new song of liberalism, humanity, peace and prosperity which had a great impact on Indian mind. It paved the way for *Sulh-i-kul*. The real and original achievement of this relationship was the development and promotion of Persian language, poetry and culture in India.

REFERENCES :

1. Jauhar Aftabchi: *The Tazkiratul Waqiat* – translated by Charles Stewart, Delhi, 1972, P.1. As far as my information is concerned so three manuscript copies of *Tazkiratul Waqiat* are available. Two copies are available in India, and one copy is available in England. (1) Azad Library, AMU, Aligarh. (2) Zakir Husain Library, JMI, Delhi. (3) British Library, London.
2. ibid.P.1. Persian scholars write – Jauhar Aftaba Chi.
   We also get some information about Humayun's visit to Persia in the following sources and modern works.
   a. *Ahsanut Tawarikh.*
   b. *Yaade Az Azmat-i-Iran.*
   c. *Kitab-i-Shah Tehmasp.*
   d. *Akbar Nama.*
   e. *Muntakhabut Tawarikh.*
   f. *Humayun Nama.*
   g. *Tazkira-i-Humayun wa Akbar.*
   h. Abdul Husain Nawai: *Iran-o-Jahan.*
   i. Riyazul Islam – *Indo – Iran relations.*
   j. S.A.A. Rizvi – *A Socio – Intellectual History of the Isna Ashari Shiis in India.*
   k. Karim Najafi Barzegar: *Mughal Iranian Relations during 16th century* (Delhi, 2000 P. 123). "It is not possible to agree with Dr. Barzegar when he opines, "The second period started in the wake of his refuge in Persia in the year 951/1541, and his warm reception by Shah Tehmasp Safavi. He stayed there for 15 years in preparation to regain the throne of Hindustan, which he took in year 962/1555." Humayun entered in Iran in 950-

guests." [31] This statement of Jauhar reflects the richness of Persian culture and Mughals introduced this culture in their empire in India.

In the words of Tehmasp, Jauhar records the support and assurances extended by Shah Tehmasp Safavi to Humayun, is superb. "On the second day Shah Tehmasp, having seated the king close to him, told him that the tents, and every thing he saw, were at his service, and desired him to mention any thing else that he wished for; he also told him, that he had ordered his son to attend him, with twelve thousand chosen cavalry, to restore him to his dominions."[32]

Things have passed the limits of courtesy and generosity of Shah of Persia as Jauhar records. "The Persian monarch then rose, and placing his right hand on his chest added, "O, Humayun, if I have been deficient in ought, I trust to your generosity to excuse it."[33] This culture has no parallel in the world.

Jauhar writes, "Persian monarch had initiated that he expected a feast from him in Hindustani manner of cookery...Various kinds of food and drink were presented, and every body heartily participated, but Shah Tehmasp was more pleased with the dish of rice and peas than any of the others, it being a mode of cookery unknown in Persia." [34] Persians like some other Indian dishes also. Even today Iranis like Indian dishes and had a great liking for India itself.

Jauhar records how Persian monarch did see off of Humayun? "Now Humayun, you may go, and the blessings of God be with you. He placed a ring on king's finger, gave him farewell." [35]

But one interesting incident is recorded by Jauhar, "It so happened that the Persian monarch, who had been making an excursions in the country, returned the same day to Qazvin, and seeing the king's (Humayun's) tents, asked to whom they belonged; when told they were the encampment of king Humayun, he said, "What! Has he not yet left this country? Even after getting so much support from Shah Tehmasp, Humayun was enjoying life in Persia, as is said
that as is attributed that his father Babur had said –
(Babur you enjoy life like any thing because you will not get this life again) Humayun was not in a hurry to go back to Hindustan to reconquer his lost empire because Humayun knew that no doubt he will re-conquer his empire but he will not be able to revisit Persia, so he enjoyed his life in Persia to the maximum extent possible for him.

Jauhar Aftabchi's *Tazkiratul Waqiat*, is a collection of his memoirs. Its importance lies in the fact that since he was the personal servant of Humayun so he was very near to him and remained with him all the time. He was attending Humayun even when he was sleeping as it appears from his own account. [36] I have no knowledge that whether any chronicle compiled during Shah Tehmasp Safavi's reign, gives so much details of his relations with Humayun while he was in Persia or not. Jauhar wrote a

that he shed tears; he afterwards went to his sister, and said to her, "the king Humayun has sought refuge with the Safavi family, and has long partaken with me of the same salt, and our brother has now made me such and such proposals. When Princess heard this discourse she also began to weep. Just at this time the Persian monarch entered his sister's (Sultan Begum) apartment; on which Behram Mirza made his salutations and retired. The monarch then sat down, and asked the Princess the cause of her crying; she replied, "I am lamenting on our adverse fate." He asked, "What more prosperity can you wish for, than that you now enjoy?" She answered, I am constantly employed in prayers for your welfare; are you not already encompassed by enemies? And are you not engaged in contest with the Turks, the Uzbeks, the Georgians and the Russians? And I hear you are now about to raise up another enemy by your intentions in injuring Muhammed Humayun, whose son and brothers will one day seek revenge. If you will not support him, at least permit him to go away, that he may apply for assistance some where else." The Persian monarch was much affected by the address of his sister, and said, "my Chiefs have been giving me unworthy advice; but what you have suggested is certainly more dignified and praise worthy."" [29] How Jauhar came to know about the discussion which had taken place between Shah Tehmasp his brother Behram Mirza and his sister in the royal apartments? Who narrated it to Jauhar? On all such questions Jauhar is silent. But it shows that Iranian kings were taking decisions after having discussions with the people of their confidence. Secondly the women of royal *harem* of Safavids were learned and having the vision that is why Tehmasp's sister gave right advice which appealed the Shah and he followed it accordingly.

Then Jauhar writes, "His Majesty was informed that Shah Tehmasp had passed judgment on the conduct of Roshan Beg, Khwaja Ghazi, and Sultan Muhammed, who had endeavoured to sow dissention between the monarchs."" [30] It shows that nobility was playing a negative role against the interest of the empire. Actually these nobles used to play such role because if there will be dissentions and differences among monarchs so they will be in a position to enjoy.

Jauhar writes, "About a week after this affair, Shah Tehmasp sent an invitation to the king to come to the entertainment prepared for him. Three hundred tents had been fetched for this occasion, and twelve bands of military music stationed in different places, "all of which struck up when his Majesty advanced; and the whole of the ground was covered with imperial carpets. On the first day there was a great profusion of every kind of eatables, and dresses of honour were conferred on the king, and on all the

Then Jauhar writes about the rift between Tehmasp and Humayun. "For two months, there was no connection between the monarchs. (1)The disaffected nobility of Hindustan, who although servants of the king, viz. Roshan Beg Koka, Khwaja Ghazi Diwan and Sultan Muhammed, all of whom obtained access to the Persian monarch, insinuated that Humayun had no talents for the king. The second cause of ill will was this: some of the Turkoman officers said to their monarch, "that Sultan Babur, the father of Humayun, had very unjustly put to death one of their countrymen, named Junoon Beg, and that if his Majesty should order any of them to assist Humayun in recovery of his dominions, he would probably murder them in the same treacherous manner. But there was a third, and more powerful cause of offence, of a long standing, which was this: soon after Humayun had defeated Bahadur Shah of Gujarat (1535), and had returned to his Capital, Agra, he was one day amusing himself with diving arrows. He wrote his own name on the twelve of the first class of arrows, and the name of Shah Tehmasp on twelve of the second class: and this anecdote was by some means communicated to the Persian monarch. In consequence, while the two kings were one day seated together, Shah Tehmasp said to Humayun, "be so good as explain the reason of your selecting arrows of the second class for me on such an occasion; "the king frankly replied, "the fact is, that I then looked to the extent of our mutual dominions; and as Persia at that time was only of half the extent of the kingdom of Hindustan, I, therefore, considered you as inferior to myself." Tehmasp then said, in an ill natured manner, "it was a consequence of your foolish vanity, that you could not properly govern those extensive dominions; you were therefore driven away by the villagers, and left your wife and family captives: "the king replied, "We are all under the control of fate, and must willingly submit to the decrees of the Almighty." With this answer the Persian monarch appeared satisfied." According to Quran, "God is omnipotent over all his works, but the greater part of mankind "do not understand."[28] This conversation is very interesting and significant because it shades light on different aspects of life and polity of that period. Kings were having their spies in other kingdoms so that they could know their mind and attitude. Secondly, this conversation is not given in any other source. But the problem is that we cannot verify this conversation from any other source so in this way Jauhar's account becomes very important because it enlighten us on those points where nobody could reach. He being the personal servant so he accompanied Humayun every where.

Jauhar describes another conversation. "The Persian monarch consulted with his brother, Behram Mirza, regarding the destruction of the king Humayun. On hearing this proposal, the Mirza was so much afflicted

Majesty was then clothed in the dress, except the cap, which he could not put on; and, having mounted the horse, proceeded. It so happened that this wild horse, which the Turkomans had brought to try his Majesty's skill in horsemanship, was perfectly tractable, which astonished them all exceedingly, and was considered an auspicious omen. After this the Kurjy Bashy, and member of inferior people mounted on Carmanian horse, came and made their salute; the object of their being introduced was, to prove that all the Persians, whether of high or low rank, were all on a footing with our king." [20] This description also reflects how royal traditions were followed by Persians? But the other significant point which emerges from this description is that "all Persians, whether of high or low ranks, were all on a footing with our king." In other monarchies low rank nobles could not enjoy the status of equal footing with nobles belonging to higher ranks.

Then Jauhar describes the meeting of Humayun with Shah Tehmasp in his court. "When his Majesty entered paradise like court." [21] This comment of Jauhar shows that Mughals were culturally inferior to Persians because such well decorated darbars were not there in India.

Jauhar writes, "Shah then said, "you must put on Persian cap." Humayun replied, that a *Taj* is an emblem of greatness; I will with pleasure wear it.Tehmasp then with his own hands placed the cap on the king's head; on which all the trumpets of the royal band sounded, and all nobility, having prostrated themselves." [22]

Jauhar writes, "The king then requested that the Princes might all be seated, but the Persian monarch replied,"that would be contrary to our regulations." [23] That is why, a fourteenth century historian, Ziauddin Barani comments in his *Fatawa-i-Jahandari* that you cannot govern without following Persian traditions of monarchy.[24] Humayun was weak in controlling his brothers and the nobility that is why he faced such crisis. But later Mughal emperors guarded their prerogatives well. Aurangzeb writes in his *Ruqat* that, "To do which is your bounden duty; chiefly performing the rights of sovereignty, which according to religion and custom, should be done properly."[25] It shows that Persian monarchs were very strict in following their own royal prerogatives so that control on government should not be lsot. Humayun gave dimonds in the charge of Bairam Beg to present them to the Persian monarch. When Shah Tehmasp saw these precious stones he was astonished and sent for his jewelers to value them. The jewelers declared they were above all price."[26] Abul Fazl writes, "Without a doubt, all the expenditure which the Shah, incurred on account of His Majesty Jahanbani from the time of his entering the country to his exit there from was thereby repaid more than four times over." [27]

Jauher writes, "In a few days after his arrival at court, Shah Tehmasp ordered him to cut off his hair, and wear a Persian cap; Bairam Beg represented that he was the servant of another person, and could only obey his orders. The monarch was very angry, and said, "You may do as you please; but in order to frighten him into compliance commanded some prisoners to be brought up and executed in his presence."[16] As Jauhar claimed in the preface of his work that, "I should write a narrative of all the events to which I had been an eye witness." [17] But at that time he was with Humayun, who at this point of time was at Ders. It shows that he recorded this incident on the basis of the reporting of some one else so here Jauhar should have mentioned that his source of information for this incident is such and such person.

Jauhar writes, "Shah Tehmasp then marched to fountain of Jeky Jeky and wrote to the king Humayun to remain where he was till he should send for him, but sent Bubek Beg to be mehmandar (host) to his Majesty." [18] Jauhar does not write any reason for this change because earlier Shah Tehmasp called Humayun to Qazvin.

Jauhar writes, "Some time afterwards another order arrived from the Shah Tehmasp that the king should advance to Qazvin ..... In consequence of this invitation his Majesty left Ders; and when he reached Qazvin, the governor of that city came out to meet the king, and lodged him with his suit in one of the palaces of the Persian monarch. On the first day a great entertainment was given to his Majesty in the house of the governor; the second day, the Qazi had the pleasure of exhibiting his hospitality; and on the third day, the principal inhabitants had the honour of supplying the feast." [19] It shows Iranian etiquettes that a person after facing defeat had gone to take asylum and help he was given such a warm welcome in Persia. This shows that how much the people of Persia were cultured. All these events are not recorded by a scholar from Persia but a person serving the Mughal emperor itself.

Jauhar describes the visit of the deputation of Shah of Persia came to meet Humayun. "In a short time the deputies of the Princes, after those a deputation of the Saiyids, and were particularly noticed; after this the king mounted his retinues of the Princes and nobility. But when Sam Mirza arrived within the distance of the flight of an arrow from his Majesty, he alighted from his horse; on which the king also alighted, and they embraced each other with the greatest respect and friendship; after which ceremony the Prince returned to where he had alighted, and again mounted his horse. Immediately after this Behram Mirza (Third son of Shah Tehmasp) came, and having brought with him a dress of honour and a Ghizala horse, the master of the ceremonies having arranged the ranks, and spread a carpet, his

request." Having said this, he laid his hand on the door, when instantly the chain was unlocked; it might even be said it was cut into two; on which his Majesty entered the holy tomb, walked round it, and then offered up his prayers, after which he sat down at an appointed place, and began to read Quran." [10] This evidence shows that during Safavid rule the gate of the tomb was locked in the night. I also visited Mashhad in 2002, but now the tomb of Imam-i-Reza remains open throughout night.

The superintendent of the tomb then said to the king, "If you like you may snuff the lamp; his Majesty replied, "if not too great a liberty, I will do so; the officer said, "you are allowed. The king therefore took up the scissors, and cut off the snuff of the lamp; after which having said his prayers, he came out, but commanded that one of the royal bows should be suspended on the gate as an offering."[11] Then Jauhar writes that, "Soon after this event another letter arrived from the sovereign of Persia, inviting the king to proceed to Qazvin; in consequence of which we marched from Mashhad." [12] Jauhar is basically indirectly saying that it was the result of the blessings of Imam-i-Reza. Stewart could not follow this point of Jauhar otherwise he could have explained this experience in the foot note of his translation. Humayun from his mother's (Maham Begum) side was a Husaini. Mughals were having great devotion with *Ahl-i-Bait*. All the Mughal emperors, Princes Princesses and nobles were sending alms to Najaf, the tomb of Hazrat Ali, Karbala, the tomb of Imam Husain and Mashhad, the tomb of Imam-i-Reza. Sources of Mughal period from *Muntakhabut Tawarik* to *Maasir-i-Alamgiri* are having such references.

Jauhar writes, "After six days, we arrived at Subzwar.It no happened that Amir Shamsuddin Ali, the governor of Subzwar was a relation of Mir Berq, between him and the king there existed a great intimacy; on which account we remained in the city for forty days."[13] Not only in India but Humayun was wasting his time in Persia also.

Jauhar writes, "After the second prayers we again marched; and as it happened that the king always travelled with a bottle of lemon juice." [14] Because Iran's climate is dry so Humayun must be taking lemon juice while travelling.

When Humayun reached Ders fort he received a letter from Shah Tehmasp saying, "He was at Qazvin, and that the king should now send forward Bairam Beg as his ambassador. In consequence of this message, Bairam Beg was dispatched, attended by ten horsemen to the imperial presence." [15] It shows that it must be a Persian tradition of sending the ambassador before the meeting of monarchs. Persia was having an old tradition of monarchy and they were having well defined etiquettes.

Persian chronicles into English? Today large number of research scholars and eminent historians are taking full advantage of these translations. This contribution of British scholars is highly commendable. Stewart translated *Tazkiratul Waqiat* under the title – *Private Memoirs of the Mughal Emperor Humayun by Jauhar a confidential domestic of his majesty*, published in 1832, England. As I said that they did all this work for some objectives in their mind. I compared the English text of *Tazkiratul Waqiat* with the manuscript copies available in Azad Library, AMU, Aligarh and Zakir Husain Library, Jamia Millia Islamia, New Delhi, so I found that Stewart left some portions of *Tazkiratul Waqiat* in his translation. It would be a problem with the copy of the manuscript consulted by him for its translation or he intentionally avoided to give those details. Prof. Athar Abbas Rizvi also translated variations of *Tazkiratul Waqiat* in Hindi also.

Jauhar had followed the chronological order and described the events by giving the year. He described in full detail how Humayun was welcomed on his entry into Persia.? "I think it requisite to repeat, that after the king had entered the province of Khorasan, and had arrived at the city of Herat, which is the capital of that country, he was waited upon by Muhammed Khan, the preceptor of the young Prince Sultan Muhammed who had previously given order that every person of the city from seven years of age to seventy should advance to meet his Majesty; in consequence of which, the Prince, the preceptor, and an immense crowd of people had the honour of paying their respects to king, for whom an encampment was formed in the Murad Bagh."[9] This welcome was not only an official welcome but people of that area were also invited to welcome Humayun.

Then Humayun received a letter from Shah Tehmasp Safavi to proceed to Mashhad. Mashhad is a pilgrim centre of Muslims because Imam-i-Reza's tomb is located in Mashhad. Governor of Mashhad, Shah Quli Sultan received Humayun with full honour. Jauhar had given a detailed description of Humayun's stay in Mashhad. "We remained forty days in that city; when one night it entered the mind of his Majesty, that he would go privately and make his prostrations at the tomb of Imam Ali, son of Musa, on whom be the peace of God. He therefore selected five persons to attend him on this solemn occasion: Their names were, Dost Baba, Qorbegi, Mehtar, Vasil, Tushk Beg, Yaqub Beg, the Suferchi, Kuchak Beg, and the humble servant Jauhar, the Aftabchi. When we reached the tomb, the porter attempted to open the gate, but the chain was closed; the door – keeper then represented that it was impossible to open the chain: the king in consequence retreated a few steps, but afterwards returned, and said, "O Imam, every person who has ever offered up his vows at your shrine has obtained the object of his wishes; your slave has also come with similar

a non-Persian person so it becomes very important. Jauhar's observations about Persia are of great significance.

After the establishment of British Raj in India, British scholars paid full attention for the study of Indian history and especially of their predecessor rulers, that is, the Mughals. But the sources of Mughal period were in Persian. So they planned the translation of Persian chronicles into English. For this purpose "Oriental Translation Committee", was formed to take up this task. On the recommendation of Major William Yule, Major Charles Stewart taken up the project of the translation of *Tazkiratul Waqiat* of Jauhar Aftabchi. Stewart writes, "In compliance with my friend's recommendation, and at the request of the 'Oriental Translation Committee, I have under taken the task."[4] Translation of Persian chronicles into English was not an easy task for British scholars, as Stewart Comments, "It affords me great pleasure to have an opportunity of dedicating these pages to a Personage who, from his own knowledge of the oriental language, can duly appreciate the difficulties of clothing in European language the ideas and idioms of native of Persia and Hindustan."[5] It reflects the hard work and the dedication of Britishers. It is amazing that the person who suggested the English translation of *Tazkiratul Waqiat* and who did it, were not historians but army officers.

Stewart holds opinion about Jauhar that, "As the author of this work was not a learned person, it has no claims to erudition; I have therefore not thought it requisite to give any part of the original text."[6] As is the case of historians like Ziauddin Barani that they are silent on their own biographical details, Jauhar who gives a detailed account of Humayun, is silent on his own biographical details. Stewart holds views relating to the contents of the work. "This book being written with the greatest sincerity and naivete, sometimes to the disparagement of his hero, I have no doubt of its authenticity."[7]

Stewart writes details about the manuscript copy of *Tazkiratul Waqiat* consulted by him. "During the period I was engaged in translating the memoirs of Timur, I received, from my friend Major William Yule, a Persian manuscript which was purchased at Lucknow, the capital of Oude, and is, I believe, the only copy now in England; it is a large octocno volume, written in the common hand, and is about a century old."[8] But this is not the right way of translation of a text. First stage is that of editing the text of the work. First of all a proper editing of a Persian chronicle should be done and only then it should be translated. Now in India several manuscript copies of *Tazkiratul Waqiat* are available, in different libraries.

Whatever may be the intention of British government and their scholars but they have taken keen interest in editing and translating the

Safavid Persia as reflected in Jauhar Aftabchi's Memoirs – Tazkiratul Waqiat 1543-1545: A Historical Analysis

Prof. S.M. Azizuddin Husain*

Jauhar Aftabchi was the personal servant of Mughal Emperor Humayun (1530-1555). He was holding the post of Ewer bearer. He was a sincere and faithful servant of Humayun who also served when Humayun was dethroned and left for Persia. Humayun remained in Iran from 1543 – 1545. Jauhar was with Humayun in Persia. As Jauhar himself writes in the preface of his work – *Tazkiratul Waqiat*, "Thus saith the humble servant of the court, the asylum of mankind, Jauhar, having had the good fortune, while still a youth, to be admitted into the service of his Majesty Humayun, and having continued in it till his death, I was at all times, and in all situations, in constant attendance on the royal person."[1] When Akbar (1556-1605) ascended the throne in 1556, there was no proper account of Humayun's reign, so he asked Gulbadan Begum, Jauhar Aftabchi, Khwand Mir to record events of Humayun's reign, with the result – *Humayun Nama, Tazkiratul Waqiat* and *Qanoon-i-Humayuni* were written. Jauhar himself writes, "It, therefore, occurred to me as desirable that I should write a narrative of all the events to which I had been an eye witness, that it may remain as a record of the past interesting occurrences; I have been an eye witness, that it may remain as a record of the past interesting occurrences; I have endeavored to explain them to the best of my humble ability, although in a style very inferior to the dignity of the subject. I commenced this work in the year 995 (1587), and have named it the *Tazkiratul Waqiat*."[2] What type of information is given by Jauhar, he himself explains, "It is not my intention however to narrate all the occurrences which have taken place during the later period, but shall confine myself to those operations in which his Majesty was personally concerned; I shall, therefore, commence this work with Humayun's ascending the throne, and shall nearly conclude with his return from Persia and his reigning the sovereignty."[3] We are lucky that Jauhar has given a detailed account of Humayun's visit to Persia.It provides lot of information about Humayun's visit to Persia and his relations with Shah Tehmasp Safavi (1524-1576) of Persia and also other details about Persia such as role of Persian nobility and some reflections of society and culture of Persia. Since this description of Safavid Persia is from the pen of

* Director, Rampur Raza Library, Rampur

produced on the Indian subcontinent. Famous Tazkirah writers like Azad Bilgrami belonged to India and have produced an extensive body of Tazkirah literature that throw light on the history and culture of India. From 13th century to the 19th century, hundreds of valuable Tazkirah were compiled in this country and their thorough and detailed study is still awaited. Our libraries and museums are treasure houses of Tazkirah literature that is still in manuscript form. A detailed and analytical study of these Tazkirahs will contribute a great deal in revealing fresh historical facts.

....

The Seminar was aimed at examining the main tradition of Tazkirah, their variety of kinds and contents, publication, contribution to information of the time from historical, cultural, literary, social and political viewpoints in general as well as introducing the most cited co-eval & non-coeval Persian Tazkirahs in special. It also took into account Tazkirahs in some detail in the context of their tradition among the extant ones in the period and stressed need of digitalizing of literature on them as this will lead to promote the use of information about Tazkirahs globally.

Topics of Seminar:

1. Beginning of Tazkirah Writing in India and Iran
2. Tazkirah as a Source of History
3. Important Tazkirah Writers
4. Tazkirah and Literary Criticism
5. Study of Tazkirah as Source of Information for literary Moverments
6. Tazkirah as Reflection of Literary Styles
7. Tazkirah Writing in India in 18th Century
8. Introduction of Tazkirah Manuscript
9. Poetic Collection available in Tazkirah
10. Safina, Bayaz,Muraqqa

....

The present volume consists of papers presented in the Seminar

Prof. Azarmi Dukht Safavi

FOREWORD

Tazkirah Nawisi or biographical studies of poets, scholars, Sufias, prose writers and men of letters has been on extremely important genre of Persian prose. Tazkirahs not only deals with life and works of prominent personalities but are considered world wide, authentic and enlightened sources of historical information. Every individual life is part of society and societies creat history. This interaction between individual and society is the underlying factor that imparts such importance to these Tazkirahs.

Etymoligically, Tazkira is derived from on Arabic root meaning, 'to mention', 'to remember'. Historically, Tazkirahs were initiated by the notebook or the 'bayaz' that poetry lovers maintained and preserved to record the verse that oppealed to them. Later on Tazkirah became the term used in Persian literature, and also Turkish to signity a collection of life stories of poets scholars, sufias, ulemas, prose writers, calligraphers and other men of eminence. Tazkirahs are not only records of a person's life and works, they are also acknowledged as the account of the history of their times, the socio –culture issues, the problem of the places, the political undercurrents and surely a study of litertary critical developments different periods.

Researches have proved that in Persian literature Tazkirahs are great sources of information about Indo-Iranian history, cultures, art and literature. They both represent and contain the parameters of literary poetic tradition in these countries and enable us to have a critical view of the literary phenomena of different times prevalent in the writings, style, idealogy and imagery of writer and poets, Sufis and saints and scholars. Tazkirahs are also singnificant for preserving and even reviving the names and works of important personalities of the past centuries. It can be safely said that without these Tazkirahs we would not have known the names of poets who were dropped out of notice or were neglected for some reason or the other. These qualities have turned Tazkirahs into milestones in the study of history, culture and literature.

Indaia's contribution to Tazkirah literature began with Aufi's Lubabul Albab –the first Tazkirah of Persian poets. It was written in India in 13[th] century A.D. Later on such monumental and important Tazkirahs as Arafatul Ashiqin Khazana-e-Amera, Yad-e-Baiza, Gul-e-Rana etc. were



Contents



Published by : Institute of Persian Research,
Aligarh Muslim University, Aligarh

Title : Tazkirah Writing in Persian

Edited by : Prof. Azarmi Dukht Safavi

Year of Publication : 2012

Printed at Three Way Printers, Bani Israilan, Aligarh

Tazkirah Writing in Persian

Volume of Papers Presented in the Seminar

IInd Volume

edited: Azarmi Dukht Safavi



Institute of Persian Research
A-4 Shibli Road
Aligarh Muslim University

Tazkirah Writing in Persian

Volume II

edited
Azarmi Dukht Safavi



Institute of Persian Research
Aligarh Muslim University, Aligarh